



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق  
علیه  
السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



# تفسیر

مقن بخشزانی های استاد حسین انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# نفس: مجموعه سخنرانیهای حسین انصاریان

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۷	نفس: مجموعه سخنرانیهای حسین انصاریان
۱۷	مشخصات کتاب
۱۸	سخن ناشر
۲۱	۱ تربیت نفس کلید رستگاری
۲۲	اشاره
۲۵	کلید رستگاری
۲۶	اقرار حضرت عیسی به عبودیت خدا
۲۶	الهامات الهی
۲۸	اقسام الهامات الهی
۲۹	تسلیم بودن شرط بندگی
۲۹	انسان مبارک
۳۰	حالات بیداران
۳۱	الهامات الهی مردی در توران
۳۳	حکایت یکی از مردان الهی
۳۵	سزای توهین به بلال
۳۶	تربیت نفس امیرالمؤمنین علیه السلام
۴۴	۲ خلقت احسن انسان و هدف از بعثت پیامبران
۴۴	اشاره
۴۷	خلیفه خدا در زمین
۴۷	حاکمیت خداوند بر همه قوانین و مقررات
۴۹	لقای حق، کمال لایق انسان
۵۱	هدف از بعثت پیامبران
۵۲	میدان پرواز برای انسان

۵۴	تقسیم بندی موجودات
۵۶	جنبه های وجودی انسان
۶۲	۳ حقیقت نفس
۶۲	اشاره
۶۵	مسیر حرکت نفس
۶۶	اندیشه در نفس
۶۷	آثار تفکر در نفس
۶۹	ناله نفس
۶۹	تربیت نفس
۷۰	نفس مرضیه در مرحله لقاء
۷۴	راه مصرف نفس از نظر قرآن
۷۵	امام راحل و رسیدن نفس به لقاء
۷۹	۴ رابطه نفس با سعادت و شقاوت انسان
۷۹	اشاره
۸۲	حقیقت نفس از دیدگاه علی صلی الله علیه و آله
۸۳	نعمت نفس
۸۵	نفس سلیم و نفس پلید
۸۶	حاصل تهذیب نفس آخوند کاشی
۸۹	مصاحبه با یک مجرم جنگی
۸۹	کرامت پروردگار
۹۴	۵ نفس و مراحل سیر آن
۹۴	اشاره
۹۶	مراحل سیر نفس ۱ (اسفار اربعه)
۹۹	سفر اول:
۹۹	اشاره
۱۰۰	معاشرت با مردم

- سفر دوم: ۱۰۲
- سفر سوم: ۱۰۲
- اشاره ۱۰۲
- عبدالملک مروان در حال احتضار ۱۰۶
- سفر چهارم: ۱۰۷
- اشاره ۱۰۷
- نمونه پاکی نفس ۱۰۷
- ۶ آراستگی و پیراستگی نفس ۱۱۷
- اشاره ۱۱۷
- عظمت قسم های خداوند ۱۲۱
- نسخه جالینوس حکیم ۱۲۲
- بدترین دیوانه های دوران ۱۲۳
- چشم دل پیامبر، حیران جمال معشوق ۱۲۳
- ارزش نفس ۱۲۵
- مهار نفس ۱۲۶
- آراستگی و پیراستگی نفس ۱۲۸
- وصل بدون جدایی ۱۲۹
- حکایت مسلم بن عوسجه ۱۳۰
- لبیک گفتن جوان در سفر حج ۱۳۱
- ۷ مبارزه با نفس اماره ۱۳۷
- اشاره ۱۳۷
- معنای رب ۱۳۹
- معنای ضرر ۱۴۰
- خداوند، مشتری جان انسان ۱۴۲
- دعای نوح علیه السلام ۱۴۵
- موسی بن عمران در آغوش پروردگار ۱۴۹

- ۱۵۰ ----- مبارزه حضرت یوسف علیه السلام با نفس خود
- ۱۵۲ ----- درخواست زکریا
- ۱۵۲ ----- توسل پیامبر اسلام و ائمه
- ۱۶۰ ----- ۸ اعراض نفس از خدا
- ۱۶۰ ----- اشاره
- ۱۶۳ ----- اعراض بعد از فهم و درک
- ۱۶۴ ----- اعراض ابوجهل ۳
- ۱۶۶ ----- درخواست و سفارش خدا به سه چیز
- ۱۶۶ ----- برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام با ابن ملجم
- ۱۶۷ ----- عدالت در سخن گفتن
- ۱۶۹ ----- عدالت در خرید و فروش
- ۱۶۹ ----- اعراض نفس از عدالت
- ۱۷۰ ----- خداوند از سه کار نهی می کند
- ۱۷۱ ----- رعایت حق مردم ۱۰
- ۱۷۲ ----- راه شناخت حق
- ۱۷۳ ----- جایگاه خدا
- ۱۷۴ ----- یا الله حسین علیه السلام یا الله همه عالم
- ۱۸۰ ----- ۹ لطافت نفس
- ۱۸۰ ----- اشاره
- ۱۸۳ ----- لطافت نفس
- ۱۸۴ ----- چگونه لطیف شویم ؟
- ۱۸۴ ----- سخنرانی سلمان در مدح علی ۵
- ۱۸۶ ----- چوب خشک موسی و سنگ
- ۱۸۸ ----- مقام و منزلت سلمان
- ۱۸۹ ----- مردی که می خواست اسم اعظم را بیاموزد
- ۱۹۵ ----- ۱۰ راه های تغذیه نفس



- ۱۹۵ ..... اشاره
- ۱۹۹ ..... راه های تغذیه نفس
- ۲۰۰ ..... آیات خدا بر سه قسم است
- ۲۰۲ ..... درخواست موسی برای دیدن خدا
- ۲۰۴ .....  $\square$   
صفای وجه الله
- ۲۰۵ ..... مردی که سی سال بعد از توبه اش نخواستید
- ۲۰۷ ..... شیخ هاشم قزوینی و معرفی قاتل
- ۲۰۸ ..... لطافت نفس
- ۲۰۹ ..... آیات شرعی
- ۲۱۰ ..... علل اعراض نفس از نظر قرآن کریم
- ۲۱۰ ..... شهید مطهری و استادش
- ۲۱۹ ..... ۱۱ منازل ایمان
- ۲۱۹ ..... اشاره
- ۲۲۲ ..... حرکت قلبی و علمی
- ۲۲۳ ..... چهار منزل در ایمان قلبی
- ۲۲۳ ..... توصیه انبیاء و ائمه
- ۲۲۵ ..... قدرت توحید قلبی و شهودی
- ۲۲۶ ..... معنای شب
- ۲۲۸ ..... امیرالمؤمنین علیه السلام گوش شنوا برای گفتن مطالبش نداشت
- ۲۲۸ ..... نفس، آیه ای که از آن اعراض می کنند
- ۲۳۰ ..... حکایت مرد ژولیده و ژنده پوش
- ۲۳۹ ..... ۱۲ قدرت نفس
- ۲۳۹ ..... اشاره
- ۲۴۲ ..... قرآن بیشتر به نفس توجه دارد تا عقل
- ۲۴۵ ..... زندانی عناوین نشویم
- ۲۴۶ ..... خداوند همه جا حی و حاضر است

- ۲۴۷ ..... توحید واقعی
- ۲۴۸ ..... راه خدا، معلم می خواهد
- ۲۵۰ ..... نفس مکار و کلاهبردار
- ۲۵۱ ..... بیان حالات نفس در قرآن
- ۲۵۱ ..... مراقبت و مواظبت از نفس
- ۲۵۴ ..... اصرار بر مواظبت از نفس در روایات
- ۲۵۴ ..... مراحل رسیدن به محبوب و معشوق
- ۲۶۲ ..... ۱۳ حالات نفس
- ۲۶۲ ..... اشاره
- ۲۶۵ ..... نفس نوری از دیدگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
- ۲۷۰ ..... حکایت زنبور و آتش نمرود
- ۲۷۴ ..... حالات شیطانی نفس
- ۲۷۵ ..... دو نوع عذاب برای نفس ظلمانی
- ۲۷۶ ..... راه مبارزه با نفس ظلمانی
- ۲۸۳ ..... ۱۴ نفخه های الهی و آثار آن
- ۲۸۳ ..... اشاره
- ۲۸۶ ..... نفخه خلقت
- ۲۸۸ ..... نفخه محرکه
- ۲۸۸ ..... نفخه عقلیه
- ۲۸۹ ..... آثار نفخات الهی
- ۲۹۰ ..... سرانجام بی توجهی به نفخات الهی
- ۲۹۰ ..... سرانجام کسانی که نفخه سوم را غنیمت بدانند
- ۲۹۰ ..... عاقبت غافلان
- ۲۹۴ ..... □ حالات مادی و معنوی لقاء الله
- ۲۹۵ ..... نفخه عیسی علیه السلام به گل
- ۲۹۸ ..... نفخه توبه

- ۲۹۹ ..... گناه جنین در شکم مادر
- ۳۰۷ ..... ۱۵ اعراض نفس از حق، علت همه بدبختی ها
- ۳۰۷ ..... اشاره
- ۳۱۰ ..... حکایت مرحوم آخوند کاشی
- ۳۱۲ ..... فراز و نشیب سیر و سلوک امتحان است
- ۳۱۳ ..... پرواز فضایی سلیمان
- ۳۱۴ ..... مشقت های رسیدن به مقام قرب الهی
- ۳۱۶ ..... مولای عارفان جدای از اجتماع نبود
- ۳۱۷ ..... لذت بخش ترین ساعت
- ۳۱۸ ..... راه رسیدن به مولا
- ۳۲۰ ..... حکایت لیلی و مجنون
- ۳۲۱ ..... ادامه لذت بخش ترین ساعت
- ۳۲۲ ..... منازل شش گانه
- ۳۳۲ ..... ۱۶ نفس و معامله با خداوند
- ۳۳۲ ..... اشاره
- ۳۳۴ ..... گروه اول
- ۳۳۵ ..... جهاد
- ۳۳۶ ..... گروه دوم
- ۳۳۶ ..... مقایسه خورشید با جهنم
- ۳۳۷ ..... چهار برنامه الهی برای بنده
- ۳۳۹ ..... امید به کرامت خدا در قیامت
- ۳۴۰ ..... معنای علم از دیدگاه علی علیه السلام
- ۳۴۲ ..... بالاترین انسان از نظر پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۴۲ ..... خواب دیدن امیرالمؤمنین در جنگ صفین
- ۳۴۳ ..... بشارت به ناامیدان
- ۳۴۴ ..... حکایت مرد عرب

- ۳۴۴ ..... خوشحالی خداوند از توبه بنده
- ۳۵۰ ..... ۱۷ شب قدر و مه‌ار نفس
- ۳۵۰ ..... اشاره
- ۳۵۵ ..... شفاعت
- ۳۵۶ ..... توبه، قوی‌ترین شفیع
- ۳۵۶ ..... حکایت مرد گنه‌کار
- ۳۵۹ ..... عمل به گفتار
- ۳۵۹ ..... آلودگی به ردایل اخلاقی
- ۳۶۱ ..... شب قدر، شب عاشقی
- ۳۶۷ ..... ۱۸ نفس نورانی و ظلمانی
- ۳۶۷ ..... اشاره
- ۳۷۰ ..... ارتباط با دنیا از نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
- ۳۷۲ ..... وظیفه رسانه‌های گروهی
- ۳۷۳ ..... ادامه کلام پیامبر در ارتباط با دنیا
- ۳۷۵ ..... معنای ریاضت در دنیا
- ۳۷۶ ..... دنیا اولین منزل
- ۳۷۷ ..... گربه با تربیت
- ۳۷۹ ..... مسجد، بزرگ‌ترین مرکز مسلمانان
- ۳۸۰ ..... نصیحت عارفان
- ۳۸۲ ..... ظرفیت بندگان
- ۳۸۷ ..... ۱۹ نفس مطمئنه و نفس اماره
- ۳۸۷ ..... اشاره
- ۳۹۱ ..... نفس مطمئنه
- ۳۹۲ ..... مرد بزرگ الهی در بخارا
- ۳۹۳ ..... مواظبت نفس رحمانی
- ۳۹۳ ..... تحمل مشکلات دنیا

- ۳۹۴ ..... تحمّل شیخ جعفر کاشف الغطاء در برابر همسرش
- ۳۹۶ ..... رضای خدا در کارها
- ۳۹۶ ..... برخورد شیخ کاشف الغطاء با شخص فقیر
- ۳۹۸ ..... راه رسیدن به نفس رحمانی
- ۳۹۹ ..... ادامه موضوع تحمّل استاد امام در برابر مشکلات دنیا
- ۴۰۱ ..... پیامبر صلی الله علیه و آله و جوان عارف
- ۴۰۶ ..... ۲۰ تبدیل روابط نفس از مادیات به معنویات
- ۴۰۶ ..... اشاره
- ۴۰۹ ..... هدف آفرینش انسان
- ۴۱۰ ..... انسان، زیباترین موجود خلقت
- ۴۱۰ ..... دیدن امام زمان علیه السلام
- ۴۱۲ ..... علی بن مهزیار و دیدن یار ۵
- ۴۱۴ ..... حضرت سلیمان و تخت بلقیس
- ۴۱۵ ..... ابن خضیب و نماز نیکو
- ۴۱۵ ..... حقیقت رحمان و رحیم در نماز
- ۴۱۶ ..... معنای ستایش خدا
- ۴۱۶ ..... معنای عبودیت
- ۴۱۷ ..... معنای صراط مستقیم
- ۴۱۸ ..... اهمیت وضو
- ۴۱۸ ..... وضوی امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۲۰ ..... دنباله موضوع ابن خضیب و نماز نیکو
- ۴۲۱ ..... پدر و پسر و خانه خدا
- ۴۲۲ ..... دو دوست در مسجد الحرام
- ۴۲۳ ..... مبارزه با نفس و کمک خداوند
- ۴۲۹ ..... ۲۱ راه مبارزه با نفس اماره
- ۴۲۹ ..... اشاره

- ۴۳۲ ..... تکلیف و تأثیرات آن
- ۴۳۲ ..... علت رنج بردن از لذت ها
- ۴۳۳ ..... تبدیل روابط مادی به روابط الهی
- ۴۳۴ ..... منزوی شدن مادیات
- ۴۳۶ ..... منزل تجلیه
- ۴۳۷ ..... رحمت خداوند در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۳۸ ..... حکمت مشقت برخی از عبادات
- ۴۳۹ ..... نامه ۴۵ امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۴۰ ..... محبوب ترین بنده نزد خدا در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۴۱ ..... علامت رضایت خداوند
- ۴۴۱ ..... نماز ظهر عاشورا
- ۴۴۲ ..... صاحب خانه دیدن هنر است نه خانه دیدن
- ۴۴۳ ..... سخنی از امام موسی بن جعفر علیهما السلام
- ۴۵۰ ..... پی نوشت ها
- ۴۵۰ ..... ۲۲ منازل و مراحل عرفان و شناخت نفس
- ۴۵۰ ..... اشاره
- ۴۵۳ ..... مراحل لقای انسان
- ۴۵۴ ..... لقای انسانیت
- ۴۵۵ ..... منزل تجلیه
- ۴۵۷ ..... فقه، زیربنای سلامت عبادات
- ۴۵۸ ..... ناز و غمزه محبوب
- ۴۵۸ ..... منزل تخلیه
- ۴۶۰ ..... منزل تخلیه
- ۴۶۰ ..... حالت جذب و انجذاب
- ۴۶۱ ..... منزل فنا و مراحل فنای آن
- ۴۶۱ ..... اشاره

۴۶۱	.....	فناى در افعال
۴۶۱	.....	اشاره
۴۶۱	.....	مقام محو
۴۶۲	.....	فناى در صفات
۴۶۲	.....	اشاره
۴۶۲	.....	مقام طمس
۴۶۲	.....	مقام حبيب ابن مظاهر و مسلم بن عوسجه
۴۶۲	.....	اشاره
۴۶۵	.....	فناى در ذات
۴۶۶	.....	بازگشت فضيل از ظلمت به نور
۴۶۹	.....	۲۳ لذت عبادت در دورى از نفس
۴۶۹	.....	اشاره
۴۷۲	.....	لذت بخش شدن عبادت و دورى از ظواهر مادى
۴۷۳	.....	عاشقى كه به مقام وصل رسیده بود
۴۷۵	.....	اميرالمؤمنين عليه السلام و حالت انتظار [۵]
۴۷۶	.....	اميرالمؤمنين و اتصال به بارى تعالى
۴۷۶	.....	اوصاف عاشقان از دیدگاه امام على عليه السلام و حكایت يك عاشق
۴۷۷	.....	تقسیم دو پيراهن توسط اميرالمؤمنين عليه السلام بين خود و قنبر
۴۷۹	.....	مؤمنان خواب ندارند
۴۷۹	.....	عذاب فراق بدتر از عذاب آتش
۴۸۰	.....	امام على عليه السلام و وعده خداوند
۴۸۰	.....	آتش وصل شديدتر از آتش فراق
۴۸۱	.....	لذت بردن مؤمن در دنيا
۴۸۲	.....	حكایت مرد عالم و پسرش
۴۹۲	.....	فهرست ها
۴۹۲	.....	فهرست آیات

۵۳۰ ----- فهرست روایات

۵۴۵ ----- فهرست اشعار

۵۵۶ ----- فهرست اعلام

۵۶۸ ----- درباره مرکز



## نفس: مجموعه سخنرانیهای حسین انصاریان

### مشخصات کتاب

شابک: ۲۰۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۱۸-۳

شماره کتابشناسی ملی: ۴۱۳۶۸۰۰

عنوان و نام پدیدآور: نفس: مجموعه سخنرانیهای حسین انصاریان / مولف حسین انصاریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۴۴۴ ص.

فروست: سیری در معارف؛ ۲۴.

یادداشت: چاپ قبلی: دارالعرفان، ۱۳۸۸ (تغییر فروست).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: بالای عنوان: سیری در معارف اسلامی.

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ - -- وعظ

موضوع: نفس

موضوع: تقوا

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۸

رده بندی کنگره: ۱۰/۵/BP۱۰/الف۸۲ن۷۱۳۹۴

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

شناسه افزوده: فیض پور قمی، محسن، ۱۳۵۳ -، ویراستار

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان های خسته و سیراب کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده اند، عباد الله را به مصداق کریمانه «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مدظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت نشر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می باشد که به منظور پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می شود.

در این مجموعه گرانبقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق - که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است - ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشرفرنگ انسان ساز آل الله علیهم السلام شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجله‌دی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می شود بیست و چهارمین اثر از این مجموعه سترگ و دربردارنده ۲۳ گفتار در باب نفس و مطالب گوناگون آن می باشد که مربوط به سخنرانی های استاد در ماه رمضان ۱۳۶۲ در حسینیه هدایت تهران است.

این مکتوب، علاوه بر در برداشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می سازد، از فواید زیر خالی نیست:

- عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.

- استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.

- ذکر نام مستقل برای هر بحث (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مدنظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا)

- مجموعه متنوع فهرست ها و...

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

پیش گفتار مؤلف «الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى آلِهِ آلِ اللَّهِ»

پایه گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا روز پایان عمرشان با کمال اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمؤمنان علیه السلام ادای این تکلیف الهی به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی های آن حضرت در کتاب بی نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی امیه و بنی عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته های مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و عمل بودند به این مسأله تشویق کردند.

عالمان مخلص و باعمل شیعه برای حفظ دین خدا و تبلیغ معارف الهیه بر اساس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سال ۱۳۸۷ هجری شمسی است این جایگاه عظیم را حفظ کردند؛ شخصیت هایی چون شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ

صفحه مقدمه: ۱

طوسی، علامه محمدباقر مجلسی، شیخ جعفر شوشتی و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله سیدعلی نجف آبادی، آیت الله حاج میرزا علی شیرازی، آیت الله حاج میرزا علی هسته ای، آیت الله حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و...

با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و محرم و صفر به منبر می رفتند و از این طریق دین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگانی از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده ام، بر اساس وظیفه ای که احساس می کردم رو به جانب تبلیغ و تألیف آوردم و در این راه، فقط توفیق حق رفیق راهم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

مؤسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی ها به صورت مکتوب درآید تا در اختیار طلاب حوزه ها و دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاً حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، به خصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمایم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

صفحه مقدمه: ۲





تهران، حسینیه هدايت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

خدای تبارک و تعالی در سوره مبارکه یس می فرماید:

«سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» (۱)

این سوره از سوره های بسیار مهم قرآن مجید است که در مکه معظمه نازل شده و حاوی بسیاری از مثال های مهم الهی است. اهمیت این سوره به دلیل مطالب موجود در آن است. پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله از این سوره به قلب قرآن تعبیر کرده اند. (۲) همان طور که قلب برای بدن، مرکز حیات است، سوره مبارکه

«یس» هم، خزینه معلومات قرآن مجید است که تمام گنج های معارف الهی را می توان در این سوره مبارکه یافت. آن چه انسان از معارف الهی و انسانی لازم دارد، خداوند تبارک و تعالی، در ضمن این سوره مبارکه بیان فرموده است.

در این آیه شریفه نکاتی وجود دارد که می تواند مقدمه ای برای بحث مهمی باشد که مورد نظر است. خداوند تبارک و تعالی در قسمت اول آیه شریفه خود را با کلمه «سُبْحَانَ اللَّهِ» از آن چه غیر خودش درباره او گفته، منزّه و پاک دانسته است.

ص: ۳

---

۱- (۱) - یس (۳۶): ۳۶؛ «منزّه [از هر عیب و نقصی] است آنکه همه زوج ها را آفرید از آنچه زمین می رویاند و از وجود خودشان و از آنچه نمی دانند.»

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۴/۳۲۳؛ باب ۴۱، حدیث ۴۷۸۹؛ «عن أنس بن مالك عن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبًا وَ قَلْبَ الْقُرْآنِ يَسٌ»؛ ثواب الأعمال: ۱۱۱



□

سبحان الله، یعنی خدا از هر جهت پاک، بی عیب، بی نقص و دارای صفات ثبوتی مطلق است. صفات بی نهایت در بی نهایت که عبارت اند از: علم، اراده، قدرت، حکمت، عدل، خالقیت، رزاقیت و آن چه در قرآن مجید به عنوان صفات خداوند یا در دعا‌های مهم اسلامی، مانند دعای جوشن کبیر بیان شده که هزار اسم و صفت از اسما و صفات الهی است. با دقت در صفات خدا در قرآن و دعاها و روایات و اخبار، تا حدی معرفت و شناخت انسان به خداوند بزرگ تأمین می گردد و با تأمین شناخت و معرفت انسان به خدا، قسمت عمده مشکلات دنیا و آخرت انسان حل می شود.

بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید: «انسان با معرفت خودش به تنهایی تبدیل به کلید حل بسیاری از مشکلات و قفلی بر بسیاری از درهای گمراهی و ضلالت می شود.» (۱) به تعبیر قرآن مجید، به موجودی مبارک تبدیل می شود؛ یعنی وجودی که همانند چشمه هایی در دامن صحرا است که از همه پیرامونش خیر سرازیر است و همانند سدی در برابر هر شرّ و گمراهی و پستی و بدبختی می ایستد یا مانند قفلی است بر تمام درهایی که می خواهد از آنها به طرف جامعه بدبختی سرازیر شود؛ همان حالتی که هر انسان مؤمنی در دنیا، وظیفه دارد که به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام کلیدی برای حل مشکلات خلق خدا باشد، و سدی علیه دشمنان و هجوم آنها باشد و قفلی برای تمام درهایی که گمراهان به روی مردم باز می کنند.

این حالت در دنیا، حالت انبیاء، اولیا، امامان، عاشقان الهی، مردان راه حق و حالت عارفان بود. تمام دقت آنها در تمام دوره عمر این بود که کلیدی برای حل مشکلات خلق خدا بوده و سدی برای دفاع از حقوق مردم و بندگان پروردگار بزرگ

ص: ۴

---

۱- (۳)- نهج البلاغه: خطبه ۸۶ «من خطبه له ع و هی فی بیان صفات المتقین و صفات الفساق فخرج من صفه العمی و مشارکه أهل الهوی و صار من مفاتیح ابواب الهدی و مغالیق ابواب الردی...».

## اقرار حضرت عیسی به عبودیت خدا

چنان که در قرآن مجید بیان شده است:

وقتی مردم در کنار گهواره عیسی علیه السلام از مادر بزرگوارش حضرت مریم می پرسند که این طفل را از کجا آورده ای؟ خداوند متعال می فرماید: این پرسش را از خود طفل پرسید. طفل یک روزه در گهواره بود، مریم به سؤال کنندگان اشاره کرد که از بچه در گهواره سؤال کنید. سؤال کنندگان به مریم گفتند:

«كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» (۱)

با بچه یک روزه در گهواره چگونه می توان سؤال و جواب کرد، که ناگهان وجود حضرت عیسی مسیح به سخن درآمدند که:

«إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» (۲)

من از طرف خدا آمده ام و موجودی صد درصد الهی هستم. «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ»؛ یعنی موجودی تسلیم حق، با معرفت به حق و انسانی که خدا را به ربوبیت شناختم. و خود را عبد او می دانم. خدای من الله است؛ یعنی موجودی که مستجمع جمیع صفات کمالیه است و من خود را موظف می بینم که در برابر چنین وجودی یک بنده به تمام معنا باشم. من عقلاً باید فرمانبر او باشم.

## الهات الهی

این که ما از انبیا و اولیا فرمان می بریم، در حقیقت، فرمان بردن از خداست. در قرآن مجید آمده است:

«هر که از پیامبر اطاعت کند در حقیقت از خدا اطاعت کرده است.» (۳) یا کسی

ص: ۵

۱- (۴)-مریم (۱۹):۲۹؛ «چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم؟»

۲- (۵)-مریم (۱۹):۳۰؛ «بی تردید من بنده خدایم.»

۳- (۶)-نساء (۴):۸۰؛ «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا نساء (۴):۵۹؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا؛ ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید. و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر ارجاع

دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است.

که از امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان می برد یا فرمایش ائمه معصومین علیهم السلام را آویزه گوش خود می کند. فرمان خدا برده یا اگر مرجع تقلید واجب شرایط فرمان می دهد با همان فرمان خودش را می سازد. او در حقیقت فرمان و دستور الهی را اجرا می کند.

پیغمبر، امام و مرجع واجب شرایط، ابلاغ کننده حکم خداست و در حقیقت، انبیا و اولیاء الهی به منزله بلندگوی پروردگار است تا صدای خدا به گوش ما برسد.

چرا که ما بدون واسطه شایستگی شنیدن صوت مقدس او را نداریم، چنان که دیدن وجود مقدس او را هم شایستگی نداریم، چون این شایستگی در ما نیست که صدای محبوب را، به صورت صوت بشنویم، هر چند به صورت الهام می توانیم در ارتباط با حضرت حق قرار بگیریم.

قرآن مجید هم بر این معنا اشاره دارد، اگر ما روی نفس کار کنیم و به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام اگر نفس را در میدان ریاضت های الهی قرار دهیم، این قابلیت را پیدا می کنیم که از راه نفس زکیه، پاک و تهذیب شده، الهاماتی را از جانب آن وجود مقدس در حد پاکي نفس بگیریم:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا\* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (۱)

## اقسام الهامات الهی

بزرگان نوشته اند که این الهام بر دو قسم است:

گاهی به صورت وحی است که ابتدا به انبیا نازل می شود و بعد آنها به ما می رسانند و گاهی هم خود انسان، شایستگی درک یک سلسله مسائل الهی را پیدا می کند. چنان که در دوره تاریخ بشریت، پاکانی از بندگان الهی بودند که راه گرفتن الهام از جانب خدا برای آنها به دلیل پاکي نفس شان باز بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام به وضع آنها در روایات و خطبه های گوناگون و گاهی در نامه های نهج البلاغه اشاره می فرماید و چون این یاران پیش از خودشان از دنیا رفته

ص: ۶

---

۱- (۷)-شمس (۹۱): ۷-۸؛ «و به نفس و آنکه آن را درست و نیکو نمود،\* پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد.»

بودند، حضرت در نبود آنها غصه می خوردند و اشک می ریختند، چون آنها با ارزش ترین انسان های جامعه و والاترین بندگان الهی بودند.

### تسلیم بودن شرط بندگی

□  
الله که تنها مستجمع جمیع صفات کمالیه است، قابل اطاعت است و غیر از او باید در برابر وجود مقدّس او تسلیم باشد. نه تنها ما این وظیفه را داریم، بلکه از راه قانونی که خودش به ما ابلاغ کرده، این وظیفه به عنوان یک وظیفه تکوینی، بر عهده تمام موجودات عالم قرار داده شده است که در برابر محبوب و معبود خودشان سر تسلیم فرود آورند و این حالت تسلیم تا زمانی که موجود هستند، با آنان همراه است، که خداوند متعال در این باره در سوره الرحمن می فرماید:

«وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ» (۱)

تمام درختان عالم و نه فقط درختان زمین و تمام ستارگان عالم، در برابر وجود اقدس او حالت سجده دارند؛ یعنی تسلیم محض او هستند و هر کجا اطاعت محض باشد، نظم محض هم حکم فرماست و موجودی هم که مطیع محض باشد، به سوی میوه دادن و نتیجه دادن در حرکت خواهد بود. بنده محض، ثمرات وجودش را آشکار می کند، چون هر ثمری برای هر موجودی، در همین حالت تسلیم، عبودیت و خضوع آشکار می گردد.

### انسان مبارک

خانمی در اصفهان در سنّ ۹۷ سالگی از دنیا رفت، به دلیل این که از ابتدای تکلیف واقعاً خود را ملزم به بندگی خدا دانسته بود، در مسیر این بندگی حرکت خود را ادامه می دهد تا جایی که به درجه رفیع اجتهاد می رسد و چهل کتاب در

ص: ۷

---

۱- (۸)-الرحمن(۵۵):۶؛ «و گیاه و درخت همواره [برای او] سجده می کنند».

معارف عالی الهی تألیف می کند و نزدیک به صد هزار زن و دختر را در اوج نهایی با خدا آشتی می دهد.

«إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ» (۱)

یعنی من قدرت نفس و پاکی نفسم به جایی رسیده که خداوند متعال به من کتاب عنایت کرده، «وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»؛ در هر جا که باشم، موجود مبارکی هستم.

موجود مبارک همان موجودی است که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «شما که شیعه ما هستید و از ما گفتگو می کنید و خود را مسلمان و مؤمن می دانید، باید نسبت به مشکلات کلید باشید. اگر به یتیم، فقیر برخوردار مشکل او را حل کنید. باید مشکل همسایه در برخورد شما حل شود. با پدر و مادر هستید، با بودن شما، پدر و مادرتان، نباید مشکل داشته باشند. در اداره هستید، باید مشکل مراجعه کننده با وجود شما حل شود و مانند کلید مشکل او را حل کنید. در مقابل دشمن قرار گرفته اید باید همانند قفل دری باشید که دشمن می خواهد بر روی مردم برای ریختن شر خود باز کند. این انسان؛ انسان مبارکی خواهد بود.

## حالات بیداران

به یکی از بیداران راه خدا گفتند، برای چه زنده ای؟ گفت: برای سه کار: شب را به عبادت خدا تمام کنم، البته منظور از شب در اصطلاحات عاشقان خدا از اول غروب تا اذان صبح نیست، چرا که قرآن مجید به نخستین انسانی که عشق او را احدی نداشته است، یعنی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور داده که شب را سه قسمت کند: (۲) دو قسمت آن را بخوابد و بقیه شب را بیدار باشد. منظور از شب در کلام عاشقان خدا یعنی ثلث آخر شب. خدا دستور داده مردم را که دو قسمت شب بخوابند:

ص: ۸

۱- (۹)-مریم(۱۹):۳۰؛ «بی تردید من بنده خدایم، به من کتاب عطا کرده.»

۲- (۱۰)-عوالی اللالی: ۲۹۶/۳، حدیث ۷۲؛ «به این مضمون در روایت آمده: عنه ص و علی العاقل أن یكون له ثلاث ساعات ساعه یناجی فیها ربه و ساعه یحاسب فیها نفسه و ساعه یخلو فیها لمطعمه و مشربه و هذه عون علی تلک الساعتین». غرر الحکم: ۹۱، حدیث ۱۵۶۵؛ «از امیر المؤمنین علیه السلام نیز شبیه این روایت نقل شده: للمؤمن ثلاث ساعات ساعه یناجی فیها ربه و ساعه یحاسب فیها نفسه و ساعه یخلی بین نفسه و لذتها فیما یحل و یجمل». نحل (۱۶): ۹۰؛ به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد، و از فحشا و منکر و ستم گری نهی می کند. شما را اندرز می دهد تا متذکر این حقیقت [شوید] که فرمان های الهی، ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست.].

«وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا» (۱)

زیرا آن چه از اعصاب در روز مصرف شده، به واسطه خواب بازگردد و نیروی مصرف شده تأمین شود، اما بقیه شب بیدار باشد و این بیداری شب، در آبرو پیدا کردن در پیشگاه خدا فوق العاده مؤثر است.

در وسعت روزی، در پیدا کردن معنویت، در قلب و نفس بسیار مؤثر است.

افرادى بوده اند که در این زمینه عجیب بانشاط بودند. در احوالات ابو عبدالله سبعی (۲) که از یاران نزدیک امام زین العابدین علیه السلام است، نوشته اند:

ایشان چهل سال تمام نماز صبح خود را با وضوی نماز شب و گریه و بیداری شب خواند. گفت: یک علت زنده بودن من به دلیل شب های عمر من است، چون شب، زمان پر قیمتی است، اما دلیل دیگر زنده بودن من هم این است که روز فرمانبر برنامه های خدا باشم، برنامه هایی که به روز مربوط است، مانند سرکشی به یتیم، کسب روزی حلال و غیره و علت دیگر زنده بودن من هم این است که در اختیار مردم باشم و هر مشکلی که دارند تا جایی که توان داشته باشم، مشکلاتشان را حل کنم. اگر این سه برنامه نبود، هیچ علاقه ای به بودن و ادامه حیات نداشتم.

### الهامات الهی مردی در توران

در توران مردی عاشق و دارای کرامت و موجود مبارکی بود. این اصطلاحات و حقایق را شخص از راه وحی و الهامات الهی می تواند بگیرد و خود را به این واقعیات تبدیل کند. صبح که از منزل بیرون می آمد، می گفت: همواره در گوشم این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله طنین می داد که:

«مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (۳)

کسی که صبح کند و به فکر امور مسلمانان نباشد مسلمان نیست.

ص: ۹

۱- (۱۱) - نبأ (۷۸): ۹؛ «و خوابتان را مایه استراحت و آرامش [و تمدد اعصاب] اقرار دادیم.»

۲- (۱۲) - الاختصاص: ۸۳؛ درباره عبد الله السبعی در کتاب شریف اختصاص این گونه بیان شده: «روی محمد بن جعفر المؤدب أن أبا إسحاق و اسمه عمرو بن عبد الله السبعی أنه صلى أربعين سنة صلاة الغداة بوضوء العتمه و كان يختم القرآن في كل ليلة و لم يكن في زمانه أعبد منه و لا أوثق في الحديث عند الخاص و العام و كان من ثقات علي بن الحسين ع و ولد في الليلة التي قتل فيها أمير المؤمنين ص و قبض و له تسعون سنة و هو من همدان اسمه عمرو بن عبد الله بن علي بن ذی حمیر بن السبیع بن یبعل الهمدانی و نسب إلى السبیع لأنه نزل فیهم. زیاد بن المنذر الأعمی و هو أبو الجارود و زیاد بن أبي رجاء و هو أبو عبيده الحذاء و زیاد بن سوقه و زیاد مولى أبي جعفر ع و زیاد بن أبي زیاد المنقری و زیاد الأحلام من أصحاب أبي جعفر ع و

من أصحابه أبو بصير ليث بن البختری المرادی و أبو بصیر یحیی بن أبی القاسم مكفوف مولى لبني أسد و اسم أبی القاسم إسحاق و أبو بصير كان يكنى بأبي محمد».

٣- (١٣)- مكاتیب الرسول: ٣/٢٧٥؛ الكافي: ٢/١٦٣، حديث؛ وسائل الشيعة: ١٦/٣٣٦، باب ١٨، حديث ٢١٧٠١.



از خانه که بیرون می روی همت، اراده و نیت تو بر این باشد که هر مشکلی را مردم داشتند، با شوق و نشاط حل کنی، اگر نه از ما مسلمان ها نیستی.

شبی به منزل آمد، همسرش دید که خیلی ناراحت است. از او پرسید: به حادثه ای برنخوردی؟ گفت: نه. پرسید: امروز کاسبی نکردی؟ خوب کاسبی کردم.

پرسید: پس چرا ناراحتی! آیا شام نمی خوری، نمی خوابی؟ گفت: از صبح امروز تا الان که وارد منزل شدم کار خیر انجام ندادم. بسیار روز بدی بود.

بعضی ها روز بسیار گرم را روز بدی می دانند. روزی را که پروردگار به خاطر زمین، نباتات و رسیدن میوه ها گرم می کند، روز بدی می دانند. دوستش را خواب دید، پرسید: چه خبر از برزخ؟ گفت: فعلاً اولین مسئله ای که برای من مطرح شده، این است که در تمام دوره عمرم، یک روز گفتم: عجب هوای گرمی. از من می پرسند که کدام یک از سرما و گرمای ما، بی حکمت و بدون عدالت بود؟ ما که به حکمت کار می کردیم، چرا گفتمی که عجب هوای گرمی! البته اگر درجات روحی انسان قوی شده، بالا- برود، تکالیف فرق می کند، برنامه ها گسترده می شود. به تناسب اوج گیری انسان، انتظارات وجود مقدس پروردگار هم در مورد انسان اوج می گیرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمودند:

سیر نمی خوابم، چون تکلیف ندارم سیر بخوابم. ممکن است همسایه سیر بخوابد و قیامت به او نگویند، چرا، اما اگر من سیر بخوابم و در مرز کشور گرسنه ای باشد، در قیامت مسؤول او می شوم. (۱)

## حکایت یکی از مردان الهی

یکی از مردان بزرگ تهران که هنوز شاگردانش در جامعه هستند و خیلی هم خدمتگزار انقلاب بود تکالیف سنگینی را در دوره عمرشان با توجه به مکلف بودنشان انجام داده اند، ایشان می فرمودند:

ص: ۱۰

۱- (۱۴)- نهج البلاغه: نامه ۴۵ (من کتاب له ع إلى عثمان بن حنيف الأنصاري)؛ «هيهات أن يغلبني هوای و يقودني جشعی إلى تخير الأطمعه و لعل بالحجاز أو اليمامة من لا طمع له في القرص و لا عهد له بالشعب أو أبيت مبطانا و حولي بطون غرثی و أكباد حزی أو أكون كما قال القائل و حسبك داء أن تبيت ببطنه و حولك أكباد تحن إلى القدأ أفنع من نفسی بأن يقال هذا أمير المؤمنین و لا- أشار بهم في مكاره الدهر أو أكون أسوه لهم في جشوبه العيش فما خلقت ليشغلني أكل الطيبات كالبهيمه المربوطه همها علفها أو المرسله شغلها تقمّمها تكثرش من أعلافها و تلهو عمّا يراد بها أو أترك سدى أو أهمل عابثاً أو أجّر جبل الضلاله أو أعتسف طريق المتاهه و كأتى بقائلكم يقول إذا كان هذا قوت ابن أبى طالب فقد قعد به الضعف عن قتال الأقران و منازل السجعان ألا و إنّ الشجره البرّيّه أصلب عودا و الزّوازع الخضره أرقّ جلودا و الثّابتات العذیه أقوى وقودا و أبطأ



«یک شب ساعت دوازده بیدار شدم تا برای وضو گرفتن آماده شوم، اما پله هایی را که چهل سال می رفتم و می آمدم، همان شب از پله اول تا آخر با سر به حیاط پرت شدم و پیشانی ام شکست. هر چه فکر کردم که امروز از وجود مقدّس تو چیزی کم گذاشتم که جریمه ام کردی، چیزی به نظرم نیامد.

خداوند متعال جریمه عاشقانش را به پس از مرگ محوّل نمی کند، بلکه همین جا بیدار و پاکشان می کند و خیلی هم زود بیدار می کند، چون عاشق اینهاست و نمی خواهد حسابشان به قیامت برود.

گفت: خدایا! من هر چه فکر کردم که امروز از وجود مقدّس تو چه کم گذاشته ام که به جایش با شکستن پیشانی آن را پر کردی، چیزی به نظرم نیامد. وضویم را گرفتم. نماز شبم را خواندم، خیلی گریه کردم. نزدیکی های صبح به خواب سنگینی فرو رفتم. پیش از اذان صبح چرت مختصری مرا فرا گرفت، در خواب شخصی به من گفت: شیخ امروز بعد از ظهر به مجلس عروسی رفته بودی، تو چرا بستنی خوردی؟ امیرالمؤمنین تکلیفی داشت. البته به یارانشان می فرمودند: «شما که در حدّ من نیستید، این تکالیف را ندارید.» هزاران نفر ممکن است بستنی بخورند، خداوند هم بگوید: نوش جانان. اما ممکن است یک نفر هم بستنی بخورد و پروردگار بفرماید تو چرا؟ ممکن است کسی لباسی را بپوشد، و کاملاً حلال باشد، اما پروردگار بفرماید: محبوب من، بنده من تو چرا؟ این لباس، لباس تو نیست. من این توقع را از تو ندارم.

### سزای توهین به بلال

مردی به بلال توهین کرد، بعد ماری او را گزید. امیرالمؤمنین علیه السلام به دیدنش آمد، حالش خیلی بد بود. امیرالمؤمنین علیه السلام اشک در چشمش جمع شد، فرمود: تو شیعه منی، انسانی مؤمن و خوب هستی، اما می دانی چرا این مار تو را گزید؟ فقط به دلیل

توهینی که به بلال کردی، خدا نمی پسندد که تو با زبانت به یک عاشق خدا توهین کنی. ولی زود آگاه و بیدارت کرد. (۱)

## تربیت نفس امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین به امام مجتبی علیه السلام فرمود:

«حسن جان یکسال است که میل دارم یک مقدار جگر گوسفند پخته(نه کباب شده)بخورم. این یک ساله دائم به نفسم گفتم: صبر کن، صبر کن. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: فقط در دنیا خودم را آماده کردم که نفسم را تربیت کنم. فقط صبر کن. خدا ماه رمضان را برای چه آفریده، برای این که ما همرنگ خدا شویم، نه این که خودش نمی خورد! نمی آشامد! هیچ کار مادی ندارد. دلش خواسته یک ماه همرنگ خودش باشیم و تا سال دیگر این رنگ روی ما باشد.

حال بگذریم از این که هر سال پس از ماه رمضان این رنگ ها را شستیم و پاکش کردیم و دوباره بی رنگ شدیم. در همین بی رنگی، شیطان به ما رنگ زد و ما شیطانی شدیم. اکنون دوباره ما را زنده گذاشته، ماه رمضان آمده و ما را پذیرفته که دو مرتبه رنگ او به ما بخورد:

«صَبَغَهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صَبَغَهُ» (۲)

بندگان من، من عاشق شمایم، شما هم بیاید رنگ من شوید، نخورید، نیاشامید، نپوشید، نگویید، نبینید، ما به خدا چه می گوئیم، می گوئیم:

«هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ» (۳)

«ای خدایی که اهل تقوا و مغفرتی» ما این رنگ را باید بگیریم. ما باید کلید حل مشکلات شویم، باید بر درهای گمراهی قفل باشیم.

امام مجتبی علیه السلام عرض کرد: بابا جگر را فراهم کنم، فرمود: بله. ابتدا امام

ص: ۱۲

---

۱- (۱۵)-مجموعه ورام: ۱۰۱/۲؛ عده الداعی: ۲۷؛ مستدرک الوسائل: ۲۷۸/۴، باب ۲۳، حدیث ۴۶۹۷؛ «و نیز درباره بلال آمده: جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال يا أمير المؤمنين إن بلالا كان يناظر اليوم فلانا فجعل يلحن في كلامه و فلان يعرب و يضحك من فلان فقال أمير المؤمنين ع إنما يراد إعراب الكلام و تقويمه ليقوم الأعمال و يهدبها ما ينفع فلانا إعرابه و تقويمه إذا كانت أفعاله ملحونه أقبح لحن و ما ذا يضرب بلالا لحنه إذا كانت أفعاله مقومه أحسن تقويم و مهذب به أحسن تهذيب. مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و بدان حضرت عرض کرد که: بلال با فلانی مناظره می کند و الفاظ وی ملحون است و آنکه عباراتش معرب و صحیح است و به بلال می خندد. امام فرمود: ای بنده خدا اعراب و تقویم کلام برای تقویم و تهذیب اعمال است، آن کس را اگر افعال او نادرست باشد اعراب کلامش سودی ندهد، و بلال را که افعالش بدرستی آراسته است

لحن الفاظش زیانی نرساند».

۲- (۱۶)- بقره (۲): ۱۳۸؛ «رنگ خدا را [که اسلام است، انتخاب کنید] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست؟»

۳- (۱۷)- مدثر (۷۴): ۵۶؛ «او سزاوار است که از وی پروا کنند، و سزاوار است که به آمرزشش امید بندند.»

مجتبی علیه السلام وارد اتاق شد. خواهرها و برادرها را صدا زد. می خواست خبر خوشحال کننده ای بدهد، چون بچه ها یک عمر سال می بینند که امام چند نان جوین را در یک دانه کیسه می گذارد، درش را می بندد و مهر می کند، مبادا اهل خانه به این نان جو آب بپاشند تا نرم شود. بالاترین خورش سفره علی علیه السلام هم، یا نمک و خرماسه و یا شیر آن هم یک دانه که در سحر می خوردند. برای این که گوشت های اضافه بریزد و مردم سبک شوند تا بتوانند پرواز کنند، چرا که در حالت سنگینی نمی توان حرکت کرد. صدا زد: برادرها، خواهرها پدر امروز می خواهد غذای خوشمزه ای بخورد. به مغازه قصابی رفت و مقداری جگر خرید. آب پز کردند و وسط یک نان نرم گذاشتند.

امام مجتبی علیه السلام برداشت و حرکت کرد. وقتی با ترس و لرز جلوی امیرالمؤمنین گذاشت، بچه ها همه نگاه می کنند. امام مجتبی مؤدب گوشه اتاق ایستاده. این نان را گرفت و از روی جگر بلند کرد. یک نگاهی کرد و فرمود: حسن جان! در کوفه خانه ای را می توان یافت که از این غذا نخورده باشد؟ عرض کرد: پدر جان! ممکن است. فرمود: حسن جان! جان من، این غذا را بردار و به محله فقرا ببر و ببین چه کسی از این غذا تاکنون نخورده، به آنها بده تا بخورند، زیرا در روز قیامت طاقت محاکمه خدا را ندارم.

عزیزان از این محبتی که به خدا داشتید، از خدا بخواهید تا از این دریایی که به شما چشاند، قطره ای را هم به ما بچشاند، چون ما عمری بی معرفت و ظالمانه زندگی کردیم. اکنون این بی خبری را می فهمیم، خیلی به ما سخت می گذرد که ما این مدت عمرمان را چقدر بد گذرانندیم. ای خدا، از عبادتمان اصلاً راضی نیستیم.

حال گناهِش در جای خودش محفوظ است.

بر در کعبه سائلی دیدم(۱)

کدام عبادت و کدام اطاعت. بدون شناخت که انسان نمی تواند عبادت و بندگی کند. حالا مهمان تو هستیم. با مهمان چگونه باید معامله کرد. از مهمان چگونه باید پذیرایی کرد. چنین افرادی شب که به منزل می آمدند، ناراحت بودند، می گفتند:

امروز کار خیر نصیب ما نشده است و مشکلی را حل نکردیم. امروز دردی را دوا نکرده ایم. امروز کاری برای خدا نکردیم. این درباره اهل معرفت است.

پروردگار در ابتدای آیه، خودش را تعظیم می کند: «سبحان» پاک و منزّه از هر عیب و نقصی است و دنباله آیه، مسائل بسیار مهمی است که در بحث آینده خواهد آمد.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۱۳













## ۲ خلقت احسن انسان و هدف از بعثت پیامبران

### اشاره

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۱۹



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

«سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» (۱)

خداوند تبارک و تعالی در ابتدای آیه با بیان سبحان الله خود را منزّه از هر عیب و نقصی معرفی می کنند. سپس می فرماید: «این خدای بی عیب و نقص هر چیزی را در این عالم خلقت جفت آفرید. خدایی که بی عیب و نقص است، هر چیز را بی عیب و نقص می آفریند.»

موجودات عالم خلقت که هر موجودی را در حدّ خودش کامل و جامع آفریده است که قدرت ناقص کردن و معیوب کردن خودش را ندارد. هم نیروی ناقص کردن موجود از به دست موجود او گرفته شده و هم نیروی کامل کردن موجود از موجود داده نشده است. وجود مقدّس او تمام موجودات خانه خلقت را از هر عیب و نقص منزّه نگاه می دارد و تمام موجودات خانه خلقت را به سوی کمالی که در خور آنهاست، هدایت می کند.

ص: ۲۱

---

۱- (۱) - یس (۳۶): ۳۶؛ «منزّه [از هر عیب و نقصی] است آنکه همه زوج ها را آفرید از آنچه زمین می رویاند و از وجود خودشان و از آنچه نمی دانند.»

## خلیفه خدا در زمین

به تنها موجودی که در میان موجودات قدرت عنایت شده، انسان است. در جنب این قدرت، اراده نیز به انسان عنایت شده است. چرا، چون خود پروردگار در مقام خلقت انسان به ملائکه ملکوت و عالم فرمود:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۱)

من اراده کردم که در روی زمین موجودی نمونه خودم قرار دهم. از آن جا که کلمه خلیفه در مورد هیچ موجودی در قرآن مجید استعمال نشده، معلوم می شود که هیچ موجودی نمونه خدا نیست. نه آسمان ها با آن همه عظمت و نه زمین با این همه حیثیت و نه موجوداتی که در آسمان ها به سر می برند و نه موجوداتی غیر از انسان که در زمین به سر می برند.

این که انسان نمونه خداست، نمونه بودنش از راه قدرت و اراده آزاد است، در میان موجودات عالم ما هیچ موجودی را نمی یابیم که برای انجام کاری آزاد باشد و بگوید که هر چه بخواهم انجام می دهم و هر چه نخواهم انجام نمی دهم. تنها کسی که می تواند چنین حرفی بزند، خداوند است:

«إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ» (۲)

تویی که هر چه را بخواهی انجام دهی، می دهی و هر چه را نخواهی انجام ندهی، نمی دهی:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۳)

## حاکمیت خداوند بر همه قوانین و مقررات

همه امور در کف اراده من است. چیزی را که بخواهد بشود اراده می کنم، و آن

ص: ۲۲

۱- (۲)- بقره (۲): ۳۰؛ «مسلم من جانشینی در زمین قرار خواهم داد.»

۲- (۳)- هود (۱۱): ۱۰۷؛ «بی تردید پروردگارت هر چه را اراده می کند، انجام می دهد.»

۳- (۴)- یس (۳۶): ۸۲؛ «شأن او این است که چون پدید آمدن چیزی را اراده کند، فقط به آن می گوید: باش، پس بی درنگ

موجود می شود.»

چیز موجود می شود. هیچ محدودیتی هم در این زمینه برای وجود مقدّس او نیست، و این چهار چوب مقرراتی است که در تمام عالم مشاهده می کنید.

خداوند تبارک و تعالی محدود بر این مقررات نیست، بلکه بر این قوانین و مقررات عالم حاکمیت دارد. این طور نیست که برای به وجود آمدن یک موجود، این اصل جزئی که باید یک نر و ماده وجود داشته باشد، مانع شود، خدا بر این قانون حاکمیت دارد. اگر بخواهد می تواند موجودی را بیافریند، در حالی که یک طرف (نر و ماده) را نداشته باشد، مانند حضرت عیسی علیه السلام و اگر بخواهد موجودی را بیافریند که دو طرف را نداشته باشد، (۱) مانند ناقه صالح.

به دل کوه اشاره می کند که شتر زنده بیرون بده، دل کوه شتر زنده بیرون می دهد. (۲) این طور نیست که آتشی را که آفریده، همه جا سوزندگی داشته باشد، بلکه اگر اراده وجود مقدّس او نباشد، نمی سوزاند.

خداوند متعال حبس در مقررات و سنت ها نیست وقتی مأموران فرعون وارد خانه مادر موسی علیه السلام شدند، بچه در دامن مادر بود، خواهر و خاله و عمه نشسته بودند، بچه تازه به دنیا آمده بود، اهل خانه از به دنیا آمدن این طفل خوشحال بودند، ولی وقتی صدای مأموران فرعون بلند شد، یکی از افراد خانه، این بچه کوچک چند روزه را به آشپزخانه آورد، اعصاب این زن به اندازه ای از آمدن مأموران به اضطراب افتاده بود که گویی بینایی چشم و حس لامسه را از دست داده بود. بچه را داخل تنور انداخت. قرآن مجید می فرماید: آتش از آن تنور فروزان بود. درب تنور را بست و برگشت.

مأموران کنار در اتاق آمدند و گفتند: گزارش داده شده که داخل این خانه پسری متولد شده است. اگر در زمان فرعون در قوم بنی اسرائیل پسری متولد می شد، به اعدام محکوم بود و سر او را می بریدند. به مأموران گفتند: خانه را بگردید، گشتند، اما بچه ای را ندیدند. از خانه که بیرون رفتند، خانمی که بچه را در تنور انداخته بود،

ص: ۲۳

---

۱- (۵)-سوره آل عمران(۳):۵۹ إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ قطعاً داستان عیسی نزد خدا [از نظر چگونگی آفرینش] مانند داستان آدم است که [بیکر] او را از خاک آفرید، سپس به او فرمود: [موجود زنده] باش؛ پس بی درنگ [موجود زنده] شد.

۲- (۶)-تفسیر العیاشی: ۲۰/۲، حدیث ۵۴ عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر محمد بن علي ع قال إن رسول الله ص سأل جبرئيل كيف كان مهلك قوم صالح فقال لهم صالح سلوني ما شئتم فقالوا انطلق بنا إلى هذا الجبل و جبل قريب منه حتى نسألك عنده قال فانطلقوا و انطلقوا معه فلما انتهوا إلى الجبل قالوا يا صالح أسأل ربك أن يخرج لنا الساعة من هذا الجبل ناقه حمراء شقراء وبراء عشراء و في رواية محمد بن نصر حمراء شعراء بين جنبيها ميل قال قد سألت مني شيئاً يعظم علي و يهون علي ربّي فسأل الله ذلك فانصدع الجبل صدعاً كادت تطير منه العقول لما سمعوا صوته قال و اضطرب الجبل كما تضطرب المرأة عند المخاض ثم لم يفجأهم إلا و رأسها قد طلع عليهم من ذلك الصدع فما استتمت رقبتها حتى اجترت ثم خرج سائر جسدها ثم استوت على الأرض قائمه فلما رأوا ذلك قالوا يا صالح ما أسرع ما أجابك



تازه خبردار شد که چه عملی را انجام داده است. (۱) خداوند برای پیامبر صلی الله علیه و آله تعریف می کند که فریاد زد: وای که این موجود را به دست خودمان نابود کردیم. گریه کنان مادر و خواهر و خاله سر تنور می آیند، درب تنور را کنار می زنند، آتش شعله می کشد و بچه مانند کسی که وسط باغ و گلستان باشد، در وسط آتش خوابیده بود بچه را بیرون می آورند:

﴿إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾ (۲)

علت ها برای پروردگار اهمیتی ندارد. فلسفه ها برای پروردگار اهمیتی ندارد، آن چه هست خود او و اراده و فعل و خواست اوست؛ از این رو فرمود: ای ملائکه، می خواهم نمونه ای در زمین برای خود بسازم، از این جهت، انسان نمونه خدا، اراده و قدرت آزاد دارد.

### لقای حق، کمال لایق انسان

خدای منزه، چنان که تمام موجودات عالم را منزه از عیب و نقص آفرید و دست قدرت معیوب کردن را از همه موجوداتی که خود را معیوب کنند، قطع کرد و دست قدرت به کمال رساندن موجودات را به واسطه خود موجودات از موجودات گرفت، انسان را هم بی عیب آفرید، چون خودش خالق بی عیب و نقص است:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۳)

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ (۴)

ولی انسان بی عیب و نقص را نمونه خودش در قدرت و اراده قرار داد، به او اراده آزاد داد تا بتواند خودش را با تصمیم و اراده اش، به کمالی که شایسته آن است،

ص: ۲۴

۱- (۷)-القصص للجزائری: ۲۲۸-۲۲۷ «عن ابن عباس أن أم موسى لما تقارب ولادتها و كانت قابله من القوابل مصافيه لها فلما ضربها الطلق أرسلت إليها فأتتها و قبلتها فلما وقع موسى ع بالأرض هالها نور بين عيني موسى فارتعش كل مفصل منها و دخل حبه في قلبها و لما خرجت القابله من عندها أبصرها بعض العيون فجاءوا ليدخلوا على أم موسى فقالت أخته هذا الحرس بالباب فطاش عقلها فلفته في خرقة و وضعت في التنور و هو مسجور فدخلوا فإذا التنور مسجور و لم يروا شيئاً و خرجوا من عنده فرجع إليها عقلها فقالت لأخت موسى فأين الصبي قالت لا أدري فسمعت بكاء الصبي من التنور فانطلقت إليه و قد جعل الله النار عليه برداً و سلاماً فاحتلمته.»

۲- (۸)-هود(۱۱): ۱۰۷؛ «بی تردید پروردگارت هرچه را اراده می کند، انجام می دهد.»

۳- (۹)-یس(۳۶): ۳۶؛ «منزه [از هر عیب و نقصی] است آنکه همه زوج ها را آفرید از آنچه زمین می رویاند و از وجود خودشان و از آنچه نمی دانند.»

۴- (۱۰) - جمعه (۶۲): ۱؛ «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] می ستایند، خدایی که فرمانروای هستی و بی نهایت پاکیزه و توانای شکست ناپذیر و حکیم است.»

برساند و کمال شایسته انسان، تنها رسیدن به لقای حق است. این کمال از همه کمالاتش برتر است. رسیدن به جایی که میان او و وجود مقدّسش در مقام نوری، حجابی باقی نماند؛ البته هر کسی به اندازه استعداد و ظرفیتی که دارد. سلمان به اندازه استعداد خودش، پیامبران و اولیای خدا به اندازه استعدادی که دارند، ما هم به اندازه استعدادی که داریم.

## هدف از بعثت پیامبران

برای این که این اراده و قدرت انسان در مسیر واقعی خود صرف شود، بعثت پیامبران لازم است، چون ما با وجود مقدّس او ارتباط مستقیم نداشتیم؛ از این رو، انسان بی عیب و نقص را نمونه خودش در قدرت و اراده قرار داد تا او با اراده آزاد بتواند با تصمیم و اراده خودش، به کمال لازم خود که همان رسیدن به لقای حق است، برسد این کمال از همه کمالات برتر است. رسیدن به جایی که میان او و وجود مقدّسش، در مقام نوعی، حجابی باقی نماند؛ البته هر کسی به اندازه استعداد و ظرفیتی که دارد.

از آنجا که ما با وجود مقدّس او ارتباط مستقیم نداشتیم و گوش ما صدای او را هم نمی شنید، او صدای مقدّسش را به انبیا رساند تا انبیا صدای خود را به ما برسانند و ما هم شنیدیم و حرف پروردگار هم این بود که برای نمونه این قدرت و اراده از توست، به کار بینداز تا از این جلد و خانه مادی، آزاد شوی و به یک نوری خالص، تبدیل گردی. در همین جا در قرآن مجید آمده است که اهل خدا وقتی وارد محشر می شوند، نور از وجود آنها فروزان می شود. (۱) در روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی وارد قیامت می شوم، پایه و منبری از نور برایم قرار می دهند و انبیا، ائمه و پیروان ما وقتی وارد محشر می شوند، محشر از ورود ما به تمام وجود روشن می شود. نوری هم که در بهشت است، برای

ص: ۲۵

---

۱- (۱۱) - نور (۲۴): ۳۵ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَيَّ نُورٌ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛ خدا نور آسمان ها و زمین است؛ وصف نورش مانند چراغدانی است که در آن، چراغ پرفروغی است، و آن چراغ در میان قندیل بلورینی است، که آن قندیل بلورین گویی ستاره تابانی است، [و آن چراغ [از] روغن [درخت زیتونی پربرکت که نه شرقی است و نه غربی افروخته می شود،] و روغن آن [از پاکی و صافی] نزدیک است روشنی بدهد گرچه آتشی به آن نرسیده باشد، نوری است بر فراز نوری؛ خدا هر کس را بخواهد به سوی نور خود هدایت می کند، و خدا برای مردم مثل ها می زند [تا حقایق را بفهمند] و خدا به همه چیز داناست.

خورشید و ماه نیست، بلکه فقط مال خود مردم است. (۱)

## میدان پرواز برای انسان

انسان با اراده و قدرت آزاد که نمونه خداست، با لیبیک گفتن دعوت خدا، اگر برای رسیدن به کمالی شایسته، این اراده و قدرت را به کار گیرد. به موجودی نوری به تمام معنا تبدیل می شود.

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ (۲)

حتی بدن آدم هم بدنی نوری می شود و در آن مقامات بالا- به جایی می رسد که پروردگار عالم به تمام عوامل آفرینش خطاب می کند که در مسیر اراده بنده من قرار گیرید.

به موجودات عالم خطاب می کند که راه را برای بنده من باز کنید. بنده من می خواهد فردا و آینده را ببیند، می خواهد بتواند گذشته را ببیند. بنده من باید میدانی به وسعت همه آفرینش برای پرواز داشته باشد. انسان در برابر چنین حرکتی، حرکت منفی نیز می تواند داشته باشد که همین قدرت و اراده را برای ناقص کردن خودش به کار ببرد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: هر کسی خودش را ناقص کند، در صف ملعون های عالم قرار می گیرد، به هر مقداری که خودش را ناقص کند، به همان تناسب هم دری از درهای خدا بر روی او بسته می شود.

﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْمَرْوَجَ﴾؛ بی عیب و منزه است خدایی که از هر چیزی که در این عالم است، جفت آفریده است: «مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ»؛ از آن چه از زمین می روید:

﴿وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾؛ و از شما موجوداتی که دارای نفس زنده هستند: «وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» (۳)؛ و از آن چه انسان ها از آن اطلاعی ندارند. که «مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ»

ص: ۲۶

۱- (۱۲)- تفسیر فرات: ۲۹۸، حدیث ۴۰۳؛ بحار الأنوار: ۵۱/۸، باب ۲۱، حدیث ۵۹ «عن الصِّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ جَابِرٌ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلْتَ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَدَّثَنِي بِحَدِيثٍ فِي فَضْلِ جَدَّتِكَ فَاطِمَةَ إِذَا أَنَا حَدَّثْتُ بِهِ الشَّيْخَةَ فَرِحُوا بِذَلِكَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَصَبَ لِلْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ فَيَكُونُ مِنْبَرِي أَعْلَى مَنَابِرِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ يَا مُحَمَّدُ اخْطُبْ فَأَخْطُبُ بِخُطْبِهِ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ بِمِثْلِهَا ثُمَّ يَنْصَبُ لِلْأَوْصِيَاءِ مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ وَيَنْصَبُ لَوْصِيَّتِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فِي أَوْسَاطِهِمْ مِنْبَرٌ مِنْ نُورٍ فَيَكُونُ مِنْبَرُهُ أَعْلَى مَنَابِرِهِمْ ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ يَا عَلِيُّ اخْطُبْ فَيَخْطُبُ بِخُطْبِهِ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ بِمِثْلِهَا ثُمَّ يَنْصَبُ لِأَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ فَيَكُونُ لِابْنِي وَسِبْطِي وَرِيحَانَتِي أَيَّامَ حَيَاتِي مِنْبَرٌ مِنْ نُورٍ ثُمَّ يَقَالُ لِهَاتَيْنِ اخْطُبَا فَيَخْطُبَانِ بِخُطْبَتَيْنِ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ بِمِثْلِهَا ثُمَّ يَنَادِي الْمَنَادِيُّ وَهُوَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْنَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أَيْنَ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَيْنَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ

این آسیه بنت مزاحم این امّ کلثوم امّ یحیی...».

۲- (۱۳)- بقره (۲): ۲۵۷؛ «خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنان را از تاریکی ها [ی جهل، شرک، فسق و

فجور] به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می برد.»

۳- (۱۴)- یس (۳۶): ۳۶؛ «و از آنچه نمی دانند.»

## تقسیم بندی موجودات

معادن و نباتات همه جفت آفریده شده اند. در عالم بالا تمام موجوداتی که قرار دارند، جفت آفریده شده اند. اگر بخواهیم همه عالم را تقسیم بندی کنیم که چند نوع موجود در این عالم است، به بیش از سه تقسیم نمی توان رسید.

دسته اول، یک سلسله موجودات، موجوداتی هستند که حس و شعور ندارند که «مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ» گیاهان و نباتات از آن دسته است.

دسته دوم، موجوداتی هستند که حس و شعور دارند و به دلیل حفظ شعور خود، قوه جاذبه، دافعه، هاضمه و قوه ماسکه دارند و در حد خودشان قدرشناس و ضرر شناس هستند، همه آنهایی که در کتاب های علمی از آنها تحقیق شده است.

موجودات شعوری، موجوداتی هستند که شعور و درک آنها ذاتی است، مانند حیوانات و بسیاری از انسان ها که تمام برنامه هایشان شبیه برنامه های حیوانات است، و آنها جزء «وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ» هستند.

«مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ» جفت هستند، نر و ماده دارند، گیاهان، نباتات، معادن و تمام عوامل بالا.

«وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ»، موجوداتی که زنده هستند و شعور و درک جزئی دارند، آنها هم همه جفت آفریده شده اند.

«وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» انسان هایی هستند که درک آنها کلی است، بدین معنا که به حقایق عالی عالم راه پیدا کرده اند. به خدا و معاد راه پیدا کرده اند، به انبیا، اولیا و ائمه علیهم السلام راه پیدا کرده اند. این جفت بودن آنها چگونه است: «خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا».

دسته سوم، که خدا می فرماید: «وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ»، منظور ارزش آنهاست، به دلیل درکی که از حقایق عالم پیدا کردند و قدرت و اراده آزاد خود را در چهارچوب

این درک و شعور عالی قرار دادند، خود را به جایی رساندند که اگر تمام عالم علم خود را روی هم بگذارند و بخواهند آنها را ارزیابی کنند، نمی توانند برای آنها ارزش تعیین کنند خدا چه قدر ارزش دارد؟ بی نهایت است، علی و فاطمه چه قدر ارزش دارند؟ بی نهایت، سلمان چه قدر ارزش دارد؟ پیغمبر می فرماید:

«سَلْمَانُ مَنَا اَهْلَ الْبَيْتِ» (۱) چه قدر می ارزد، بی نهایت، سلمان هم بی نهایت ارزش دارد.

بنابراین، قرآن مجید می فرماید: نسبت به آنها شما و همه افراد انسان «وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» هستند. علم کسی به مقام و ارزش و الوایی آنها نمی رسد. کسی نمی داند آنها چه قدر ارزش دارند. آنها در اتصال به مقام ربوبیت و در اتصال به تمام شئون معاد، موجودی نوری شدند و منبع و مبدأ این نور هم خود وجود مقدس حق است.

در حقیقت، اینها به تعبیر امام باقر علیه السلام تجلی خدا در عالم هستند. (۲) تجلی خداوند، مانند شعاع آفتاب است. در حقیقت، شعاع آفتاب، خود آفتاب است، تجلی خداوند، نور خداست این که در قرآن مجید شما کلمه نور را اضافه به الله «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» می بینید، از همین قبیل است.

امام حسین علیه السلام می فرماید:

نباید کسی در دنیا در مقام خاموش کردن نور من برآید، (۳) چون قدرتی در عالم برای خاموش کردن نور من پیدا نمی شود، چون من نور الله هستم و نور الله خاموش نمی شود. قمر بنی هاشم نور الله بود، ابوذر نور الله بود، مریم علیها السلام نور الله بود. آنان موجوداتی نوری هستند که احدی قدرت ارزیابی آنها را ندارد. این موجودات نورانی را خدا برای چه در میان ما قرار داده است. برای این که امام ما باشند: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلدَّاسِ إِمَامًا» (۴) برای چه امام باشند؟ برای این که ما مأموم آنها بشویم. ما اگر مأموم آنها شویم، در همان ارزشی قرار می گیریم که آنها قرار گرفته اند؛ از این رو وجود ما به وجودی تبدیل می شود که داخل در فراز «وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» است. اگر

ص: ۲۸

۱- (۱۵)- المناقب، ابن شهر آشوب: ۸۵/۱؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۶۴/۲، باب ۳۱، حدیث ۲۸۲.

۲- (۱۶)- در بحار الأنوار: ۱۰۷/۸۹، باب ۹، ذیل حدیث ۲ شبیه این آمده: «و قال الصادق علیه السلام لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه و لکنهم لا یبصرون».

۳- (۱۷)- الاحتجاج: ۲۹۶/۲؛ مستدرک الوسائل: ۲۹۱/۱۷، باب ۸، حدیث ۲۱۳۷۹ «فقام الحسين عليه السلام فيهم خطيبا فحمد الله و أثنى عليه ثم قال أما بعد فإن هذا الطاغية قد صنع بنا و بشيعتنا ما قد علمتم و رأيتم و شهدتم و بلغكم و إنني أريد أن أسألکم عن أشياء فإن صدقت فصدقوني و إن كذبت فكذبوني اسمعوا مقالتي و اکتبوا قولي ثم ارجعوا إلى أمصاركم و قبائلکم من أمتكم و وثقتهم به فادعوهم إلى ما تعلمون فإنني أخاف أن يندرس هذا الحق و يذهب و الله متم نوره و لو كره الكافرون».

۴- (۱۸)- بقره (۲): ۱۲۴؛ «فرمود: من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم.»

کسی بخواهد ما را ارزیابی کند، دیگر قدرت ارزیابی کردن ندارد.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«ضَرْبُهُ عَلَيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ ثَقَلَيْنِ» (۱) یک عمل علی علیه السلام بالاتر از عبادت ثقلین است، خود علی چه قدر مقام دارد، یا خود پیامبر صلی الله علیه و آله که در قرآن مجید دورنمای مقامشان را پروردگار بزرگ عالم بیان کرده است.

## جنبه های وجودی انسان

انسان دارای دو جنبه است:

یک جنبه انسان، جنبه نفسی اوست. جنبه دیگر هم جنبه عقلی و نوری اوست.

مبدأ جنبه نفسی، یعنی جنبه حیوانی و مادی انسان، نطفه پدر و رحم مادر است.

منتهای جنبه نفسی انسان نیز مرگ و انحلال است. کار اول نطفه صلب پدر و رحم مادر است، «خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا». سه قسمت موجودیت ما در جنبه نفس و مادی، مربوط به پدر و یک قسمت آن مربوط به مادر است. قطعه ای از نطفه پدر، قطعه ای هم از مادر «خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا»، ساختمان بدن ما را تشکیل داده است و ما وارد دنیا شده ایم. حرکت می کنیم تا وقتی که مرگ برسد. مرگ که رسید، این ساختمان مادی را منحل می کند، چیزی را که ما در هفتاد یا هشتاد سال جمع کرده ایم و به بدن، استخوان، گوشت و پوست تبدیل شده، همه اش را تفریق می کند.

جنبه دیگر ما جنبه عقلی و نوری ماست که ما از آن راه با عالم ربوبیت ارتباط برقرار می کنیم. در این جنبه، مبدأ و منتهای ما خداست: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۲). این جا برای چه چیزی آمده ایم، آن جا که بودیم، فقط به صورت استعداد بودیم؛ یعنی نیرویی نورانی بودیم که می توانستیم عالی ترین مقامات را به دست آوریم. از عالم الهی ما را به یک بدن مسافرت دادند، من انسان در حقیقت، این بدن نیست، موجودیت من، من الهی است، من بدن من، در جنبه بدنی من کاری

ص: ۲۹

۱- (۱۹)- شجره طوبی: ۲/۲۸۷؛ ینابیع الموده: ۴۱۲/۱، حدیث ۵ (با کمی اختلاف).

۲- (۲۰)- بقره (۲): ۱۵۶؛ «ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم.»



در کتاب های علمی نوشته اند که: بدن هر انسانی را اگر تجزیه و تحلیل کنند، یک قالب معمولی آب از این بدن به دست می آید، از چربی بدن هفت قالب صابون به دست می آید، از گوگرد بدن هفت سر کبریت به دست می آید، از آهن بدن که از مواد اسفنجی کاهویی گرفته شده، هفت عدد میخ معمولی به دست می آید. از املاح بدن به اندازه لانه مرغی که قدقد می کند، گچ به دست می آید. از کربن بدن به اندازه ای یک مغز مداد کربن به دست می آید. اگر مجموع اینها را برای فروش به بازار ببرند، بیست تومان بیشتر نمی خرند.

اگر کسی چنین فکر کند: ارزش حیوانات از او بیشتر است، چون ترکیبات بدن حیوانات بیشتر است؛ مثلاً اگر بدن فیل را تجزیه کنند و به بازار ببرند، قیمت آن چند برابر می شود. خیلی که پروردگار به بدن ما احترام بگذارد، دیه ما را هزار مثقال طلا قرار داده است. دیه بدن نه دیه یک زال و فرتوت، زال که کشته نمی شود. او باقی به بقای الهی است. واقعاً ما از چه کسی هستیم؟ از خدا؛ «إِنَّا لِلَّهِ» وطن اصلی و آخر ما کجاست؟ خدا؛ «إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» لکن «مِنَ اللَّهِ» حرکت کردم آخر من عند الله. اگر این حرکت را ادامه دهم و در انتهای این حرکت به دامنه معشوق بیفتم، چه قدر می ارزم، «لَا يَغْلُمُونَ» ؛ هیچ کسی نمی داند.

خداوند به موسی علیه السلام فرمود: به مردم بگو که اگر کسی به یک مؤمن واقعی در روی زمین ناسزا بگوید، گویا به من گفته است. اگر با یک مؤمن بجنگد، با من جنگیده است. او نیست، من هستم، چه قدر این موجود می ارزد «لَا يَغْلُمُونَ» است، کسی نمی داند، مگر کسی ارزش انسان را می داند. کسی ارزش تجلی انسان را نمی داند چرا خودم را در بند شیطان بیندازم و بعد هم در بند شیطان در فکر به بند انداختن دیگران باشم. چرا تجلی خدا نشوم. اگر در بند شیطان باشم، چه ارزشی خواهم داشت؟ هیچ ارزشی ندارم، اگر فقط بدنم را تجزیه کنند، بیست تومان بیشتر

نمی آرزود. من هم می توانم در بند شیطان بیفتم و هم در فکر به بند انداختن دیگران باشم اما برای آن که در آغوش شیطان نیفتم باید در آغوش الهی بیفتم. صد و بیست و چهار هزار واسطه، دوازده امام، محرم، صفر، رمضان، شب جمعه، ليله القدر، دعا، نماز، روزه، حج، جهاد تمام اینها آغوش الهی است. دائماً صدای پروردگار بلند است که: «لَبَّادِي عَنِّي» (۱) بندگان من پیش من بیایید، شما مال من هستید. شما برای من هستید و من برای شما. ما دو تا از یک طرف، هم عاشقیم و هم معشوق. این سخن پروردگار است که: «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» (۲) هم من عاشق تو هستم و هم تو عاشق من، هم من معشوق تو هستم و هم تو معشوق من.

اگر مرا به این دنیا آوردی، تنها به این دلیل بوده است که این استعداد من به فعلیت برسد. من قبلاً فقط به صورت استعداد بودم، نه این که خیال کنی تازه متولد شده در عالم علم الهی، به صورت وجود نوری بودیم و این وجود نوری ما به صورت قدرت و استعداد محض بود.

خدا این استعداد را به این بدن منتقل کرد تا با علم و عمل، خود را به فعلیت برساند و به تجلی الهی تبدیل شود. وقتی تجلی الهی شد، به خدا و لقای خدا می رسد، به حالت نفس مطمئنه، نفس راضی و نفس مرضیه می رسد آن زمانی است که خود پروردگار در مناجات شعبانیه می فرماید (۳) که: آن گاه که انسان یا الله می گوید، در آن حس و حال، این من هستم که یا الله می گویم نه او، من هستم که با او مناجات می کنم نه او. او نیست که با من حرف می زند، نوبت او دیگر تمام شد.

خداوند می فرماید: ای انسان، تو کار خودت را کردی، حال من هستم که جواب تو را می دهم، منم که حرف می زنم. منم که مناجات می کنم. این الله الله تو، الله الله خود من است.

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته

ص: ۳۱

۱- (۲۱)- بقره (۲): ۱۸۶؛ «هنگامی که بندگانم از تو درباره من پرسند.»

۲- (۲۲)- مائده (۵): ۵۴؛ «آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند.»

۳- (۲۳)- الإقبال: ۶۸۵ (مناجات شعبانیه).







## ۳ حقیقت نفس

### اشاره

تهران، حسینیه هدايت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۳۵



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

خدای تبارک و تعالی می فرماید:

«سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» (۱)

دو موضوع در وجود انسان از زمان بعثت نخستین پیامبر تاکنون بحث شده است: اول عقل و دوم نفس. بحث درباره عقل نسبت به نفس بسیار کمتر بوده، اما آن چه درباره نفس گفته شده، بسیار زیاد است، چراکه اساس و منشأ بسیاری از خوشبختی ها و بدبختی های انسان، نفس معرفی شده است.

نفس تابلوی بسیار مهمی در وجود انسان است. اولاً، کارگردان حرکات، اعمال و اخلاق انسان است و فعالیت او در وجود انسان از همه گسترده تر است؛ هم چنین تابلویی است که خداوند متعال به مصلحت حیات انسان، تمام غرایز، امیال، شهوات و خواسته ها را بر این تابلو نقاشی کرده اند و اگر این تابلو با این نقش های گوناگون نبود، زندگی برای انسان معنا و مفهومی پیدا نمی کرد و انسان در جنس ملائکه می شد، اما به دلیل این صفحه پر نقش و نگار الهی، انسان موجودیت دیگری غیر از موجودیت ملک و حیوان پیدا کرده است، اگر نفس در مسیر الهی قرار

ص: ۳۷

---

۱- (۱) - یس (۳۶)؛ «متزّه [از هر عیب و نقصی] است آنکه همه زوج ها را آفرید از آنچه زمین می رویاند و از وجود خودشان و از آنچه نمی دانند.»



گیرد، در وجود انسان و زندگی او، میدان فعالیت های مثبت و حرکات عالی انسانی و الهی برای همه اعضا و جوارح او باز خواهد بود. عقل ما، عواطف ما، مشاعر ما، احساسات ما، اعضا و جوارح ما، در صورتی برای خدا کار خواهند کرد و فعالیت های آنها فعالیت بامنفعت خواهد بود که نفس در مسیر الهی باشد.

به تعبیر دیگر: فعالیت های نفس باید در حدود و محدوده خودش باشد، به تعبیر قرآن مجید، از مرزهایی که خدا برایش قرار داده، طغیان نکند و خارج نشود که اگر مسیرش غیر مسیر الهی شود، همه اعضا و جوارح را به اسارت می کشد و فعالیت های عقلانی، روحانی و معنوی انسان را تعطیل می کند.

### مسیر حرکت نفس

قرآن مجید می فرماید:

آن گاه از وجود انسان موجودی ساخته می شود که سرش از چهارپایان و همه حیوانات روی زمین بیشتر و خطرش گسترده تر خواهد شد. (۱) برای این که نفس در مسیر الهی قرار گیرد، انبیای خدا، امامان و کتب آسمانی، به ویژه قرآن مجید سیری را برای نفس بیان می کنند که از مهم ترین وظایف عالی و تکالیف بسیار واجب انسان است که این تابلو را با تمام نقش هایی که به روی آن نقاشی شده، در این مسیر تعیین شده حرکت دهد. مبدأ و منشأ این سیر برای مسافر که به طور طبیعی خیلی ارزنده است، فکر و اندیشه است، فکر و اندیشه ای که از زمان نخستین پیامبر، چه پیامبران و چه کتب آسمانی بر آن پافشاری فراوانی داشته اند. فکر در وجود انسان همانند نور است. انسان اگر از این نور استفاده کند و آن را به کار گیرد، با آن می تواند عاقبت هر کاری را ببیند؛ البته به تنهایی هم نمی توان در این دنیا به هر کاری فکر کرد، برای این که چراغ اندیشه نمی تواند همه ابعادی را که انسان باید ببیند به انسان بنمایاند.

خداوند متعال هم از باب لطف، عنایت و محبت به کمک چراغ اندیشه آمده و

ص: ۳۸

---

۱- (۲) - اعراف (۷): ۱۷۹ وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِطْعَامِ يَلُوكَ هُمُ الْأَعْمَى أُولَئِكَ هُمُ الْعَاغِلُونَ؛ و مسلماً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم [زیرا] آنان را دل هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند، و گوش هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند؛ اینانند که بی خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند. و همچنین سوره فرقان (۲۵): ۴۴ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْإِطْعَامِ يَلُوكَ هُمُ الْأَعْمَى سَبِيلًا؛ آیا گمان می کنی بیشتر آنان [سخن حق را] می شنوند، یا [در حقایق] می اندیشند؟ آنان جز مانند چهارپایان نیستند بلکه آنان گمراه ترند!

کمکی که برای چراغ فکر قرار داده شده، همین تعلیمات وحی است. تعلیمات وحی، محصول عقل کلی و مطلق عالم است اما عقل ما عقل جزئی است، اگر این عقل جزئی به عقل مطلق عالم وصل شود، به راحتی عاقبت هر کاری را می تواند ببیند که آیا شر است یا خیر، به نفع انسان یا به ضرر او است.

تنها راه اتصال این عقل جزئی به عقل کلی عالم همین خط و مسیر وحی و تعلیمات آسمانی است که فعلاً در قرآن مجید و در روایات و اخباری که در ارتباط مستقیم با قرآن مجید است منعکس است؛ یعنی کتاب خدا به صراحت آن روایات و اخبار را از نظر سلامت و صحت امضا می کند.

## اندیشه در نفس

قرآن مجید به اندیشیدن امر می کند. در سوره روم می فرماید:

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» (۱)

آیا مردم در خویشتن و در نفس شان فکر نکردند و فکر و اندیشه نمی کنند، آیا در این آسمان ها و زمینی که خداوند متعال آفریده، فکر نمی کنند؟ آیا آن چه بین آسمان ها و زمین آفریده شده و فقط براساس حق آفریده شده، فکر نمی کنند؟ فکر نمی کنند که هر چه در این عالم هست، رنگ خدایی دارد، حق است، یک واقعیت ثابت است، فکر نمی کنند که جزء جزء این عالم، قدم به قدم این عالم، عنصر به عنصر این عالم، آن به آن و لحظه به لحظه این عالم حق است و رنگ خدایی دارد و برای هدف و واقعیتی آفریده شده است؟ «إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» اگر مردم فکر و اندیشه را تعطیل کنند، اگر با دید پر نور عقل به عالم نگاه نکنند، میان خودشان و لقای پروردگار پرده انداخته و ایجاد حجاب کرده اند. کسانی که

ص: ۳۹

---

۱- (۳)- روم (۳۰): ۸؛ «آیا در خلوت درون خود نیندیشیده اند؟ [که] خدا آسمان ها و زمین و آنچه را میان آنهاست، جز به حق و راستی و برای مدتی معین نیافریده است؛ و همانا بسیاری از مردم به دیدار [قیامت و محاسبه اعمال به وسیله] پروردگارشان کافرند.»

نمی اندیشند، دیگر منتظر رسیدن به لقای او و رسیدن به دوستی و محبت و عشق و رفاقت او نباشند، آنها در غربت بسیار خطرناکی قرار گرفته اند.

قرآن مجید در این باره می فرماید (۱):

غربت روز قیامت از غربت امروزشان خطرناک تر است، چون در این جا باز به خیال خودشان دلشان را به پول، خانه، به زن و بچه ای خوش کرده اند، اما در روز قیامت به هیچ عنوان این گونه مردم، نه شفیع، نه یاری، نه یاور، نه دادرسی، نه فریادرس و نه کمک کاری، نخواهند داشت، البته آن جا هم ممکن است به هنگام عذاب با خود فکر کنند که با عجز و ناله در پیشگاه مقدس حق، او به داد ما خواهد رسید، ولی پروردگار در قرآن فرموده است که اگر هم فریاد بزنند، در قیامت خود من هم فریاد آنها را جواب نمی دهم، حتی برای این که فریاد زنند، در جهنم دستور داده می شود که دهان آنها برای ابد دوخته شود.

### آثار تفکر در نفس

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ...» آیا در این نفس تان فکر نمی کنید؟ اگر انسان در نفس خود فکر کند به دو نتیجه می رسد: یکی این که انسان از خودش یاد کند که این نفس و این تابلوی پر از نقش های بدیع و عجیبی که روی این تابلو است، از کجا آمده است؟ خودم که او را نساخته ام، پدر و مادرم هم که او را نساخته اند، پدرم اگر کاری هم انجام داده باشد، فقط واسطه ای بوده که من از حالت خاکی در کارگاه وجود او به نطفه تبدیل شوم و مرا به طور امانت تحویل مادر بدهد، من هم که در رحم مادر، در ظلمات ثلاث بوده ام، هیچ دستگاهی، حتی در دنیا قدرت دیدن مرا نداشت.

مادرم نیز تنها کاری که کرد این بود که زندگی طبیعی اش را ادامه داد، اما در ساختن من دخالتی نداشت.

ص: ۴۰

---

۱- (۴)- اشاره به آیات زیر دارد: بقره (۲): ۵۸؛ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ممتحنه (۶۰): ۳؛ لَنْ نَنْفَعَكُمْ أَرْحَامَكُمْ وَلَا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ زمر (۳۹): ۱۵؛ فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ.

در این ظلمات سه گانه هم که بودم، عوامل بیرونی عالم دخالت خلقی نداشتند، فقط به اراده عالم، حکیم و عادل، مواد بیرونی غذای مادر می شده و مقداری از آن غذا با تبدیل شدن به ماده دیگری در رحم، به درد ساختمان وجود من خورده و به من می رسید. با فکر کردن در نفس، خالق را پیدا می کنم و اگر هم نعوذ بالله بگویم که خالق نداشتن ام، مجبورم بگویم که نفس خود به خود به وجود آمده است که در این صورت، خوب بوده و دیگر به وجود آوردن نمی خواست، اما من می دانم که نفس خود بخود به وجود نیامده و برای من روشن است که از پدر و مادرم که نزدیک ترین انسان های عالم به من هستند، گرفته تا عوامل بیرونی، در ساختن نفس من دخالتی نداشتند. این معنای پیدا کردن خدا از درون خود است.

حالا معلوم شد که خدا خالق است. خدا نفس را آفرید و سپس در اختیار من قرار داد، به عنوان یکی از بزرگ ترین نعمت هایش این نفس را در اختیار من قرار داد.

از این که خالق من این نعمت را به من عنایت کرده و این تابلویی که این همه نقش های عالی حیاتی به روی آن نقش زده، خوشحال می شوم که آن را دارم، چون وقتی به ضدش می اندیشم حالم بد می شود، به این که اگر چشم نبود چه می کردم؟ اگر متولد می شدم و دو دست نداشتم؟ اگر متولد می شدم و امیال و غرایز و خواسته ها را نداشتم، بلکه یک نفس بی رنگی به من می داد که فقط باشم، اما هیچ چیز را نخواهم، چه می کردم؟ اما الان که این نعمت ها را خالقم به من داد، از داشتن این نعمت ها خوشحال هستم.

□  
یک مقدار مسیر را انسان طی کرده و نفس را مسافرت برده، این سفر اسمش سفر الی الله است، مبدأش فکر است، منتهاش هم وجود مقدس خودش است؛ یعنی ما با مرکب فکر باید جناب نفس را برداریم و براساس آیه ۸ سوره روم آن را به ملاقات خدا ببریم که اگر کسی نفس را به ملاقات خدا نبرد و در حد قدرت خودش، به گونه ای تبدیل نکند که نتوان به او گفت:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ\* اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ (۱)

بالاترین ظلم را در این عالم مرتکب شده است آن مسافری که فطرتش می گوید مرا به خدا برسان، انسان به فریاد و ناله اش گوش ندهد.

### نالۀ نفس

در منابع شیعه و کتب اهل سنت آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

اگر مسلمی صدای نالۀ فریادخواه مظلومی را بشنود، اگرچه فریادکننده در مغرب عالم باشد و او بتواند نالۀ او را جواب دهد و مشککش را حل کند و نکند،

«فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (۲) مسلمان نیست، چه برسد به این که این فریاد میان خود ما باشد و نزدیک ما باشد و با ما باشد و اگر انسان به ناله اش گوش بدهد، ذاتش می گوید که من جهنم نمی خواهم. آیا شما دوست دارید کسی بیاید کبریت به شما بزند تا آتش بگیرد؟ نه، این همان نخواستن نفس است، آیا دلتان می خواهد کسی بیاید شما را در دریایی فرو برد و غرقتان کند؟ نه، دلتان می خواهد سنگی از آسمان بیفتد و شما را له کند؟ نه، این ذات و طبیعت نفس است، نمی خواهد به جهنم برود، نمی خواهد گمراه شود، نمی خواهد اهل زنا شود، نمی خواهد به میدان جهاد نرود، نمی خواهد پول در راه خدا ندهد، اگر انسان به فریادش گوش ندهد، به تمام آن آلودگی ها گرفتار می شود، لذا باید به دادش رسید.

### تربیت نفس

این که خداوند در قرآن به محاسبه و مراقبه سفارش می کند و می گوید که به فریاد دردمند برسید، برای چیست؟ برای این که اگر انسان غافل و خواب بماند به تمام بدبختی ها دچار می شود و چون همراه انسان است، خود او را هم با همه بدبختی ها یکی می کند. این طور نیست که در قیامت خدا نفس گمراه را از وجود انسان

ص: ۴۲

۱- (۵) - فجر (۸۹): ۲۷-۲۸؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! به سوی پروردگارت درحالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد.»

۲- (۶) - الکافی: ۱۶۴/۲، حدیث ۵؛ بحار الأنوار: ۳۳۹/۷۴، حدیث ۱۲۰ (باب ۲۰).

دریاورد، او را در آتش بیندازد و به انسان بگوید که تو خودت برو، چون مسئولیت او با ماست، بلکه تمام تکالیف مربوط به نفس متوجه ماست، ما نباید نفس را در حالت اماره بگذاریم، ما باید او را از منزل اماره دریاوریم و داخل منزل لوامه کنیم، از حالت لوامه به حالت مُلهمه، از حالت ملهمه به حالت عاقله، از عاقله به حالت مطمئنه، از مطمئنه به حالت راضیه و از راضیه به حالت مرضیه تبدیل کنیم، به مرضیه بودن که رسید، زمان لقاء الله است.

در آن جا حجاب برطرف می شود، آن جا جایگاهی است که غیر بنده و غیر معشوق هیچ کس نمی ماند، دیگر سایه هیچ چیزی در زندگی نمی افتد که انسان را دنبال خودش بکشد، آن جا سایه فقط ظل الله است، در آن منزل، جاذبه فقط جاذبه الهی است، در آن منزل است که اگر همه دنیا را یک دفعه به انسان بدهند، تمام دنیا را عاشقانه یک لقمه می کند و به عشق محبوبش در دهان هر کسی که محبوبش بگوید می گذارد، خودش هم نمی چشد، با این که گرسنه دنیاست، اما نمی چشد.

شخصی که روزه گرفته، افطار چه می خواهد؟ غذا. یک وقت هست که من ده قرص نان در منزل دارم و می خواهم افطار کنم، کسی می آید و می گوید به من کمک کن، من دو قرص نان به او کمک می کنم، اما گاهی یک قرص نان بیشتر ندارم که تنها خودم را سیر می کند و بعداً هم اگر بخوام نان تهیه کنم قدرتم نمی رسد که بیش از یک قرص نان تهیه کنم. این دو فرض با هم فرق دارند.

### نفس مرضیه در مرحله لقاء

اگر اول افطار شخصی از کار افتاده، کسی که قدرت کار ندارد، توانایی پول درآوردن ندارد در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام برود و آن حضرت در را باز کند و او بگوید که نان ندارم بخورم، می آید سر سفره نان خودش را جمع می کند، هیچ چیز دیگر هم سر سفره نیست، بلکه یک قرص نان است، آن هم نان جو، نان جویی که غیر از

نان گندم است، خمیرش باز نمی شود، کوچک است.

آن گناه فاطمه زهرا علیها السلام می گوید: آقا نان را کجا می بری؟ بفرماید که دم در مسکین آمده، برای او می برم و حضرت زهرا بگویند که نان مرا هم بده، (۱) بچه هایی که هنوز تکلیف نشده اند (حسن و حسین) بگویند که بابا جان، نان ما را هم بده، همه دنیا را هم اگر در آن وقت به نفس مرضیه بدهند، غافل نمی شود، چون در مرحله لقاست و هیچ چیز میان او و محبوبش سایه نیفکنده که محبوب دیده نشود، این قدر نور شدید است که هیچ چیز در این نور نمی تواند سایه داشته باشد، هر چه جلو بیاید، در آتش این نور سوخته، فانی فانی می شود، خود و خودیت می سوزد.

اگر همه دنیا هم در دست انسان باشد، در مرحله لقاء فانی فانی است، شب دوم و سوم هم همین کار را می کنند. یک بار هم به مدینه برمی گردد، در می زند، چهار روز از مدینه دور بود تا دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در را باز می کند، می فرماید: چرا رنگت پریده است؟ عرض می کند: علی جان من و بچه هایم سه روز است که حتی یک لقمه غذا نخورده ایم. به بابا نمی توانست بگویند که ما غذا نداریم، مگر عاشق خدا حاضر است عفت خانه و آبروی شوهرش را بشکند، اصلاً حجابی بین عاشق و معشوق در وقت لقاء و وصال نمی ماند، در آن جا هیچ چیز سایه ندارد. آن حضرت برگشت یکی از دوستان مخلص و مؤمنش را دید و فرمود: دو درهم پول داری به من قرض بدهی؟ گفت: بله. پول را گرفت خواست برود و طعام بخرد که مقداد بن اسود را دید که کنار دیوار ایستاده است حضرت پرسید: این جا چرا ایستاده ای؟ گفت:

همین جوری ایستاده ام: گفت: همین جوری که نمی شود، حتماً دردی داری که این جا ایستاده ای؟ گفت: سه شبانه روز است کاری به دست نیاورده ام هیچ چیز در خانه مان نیست، خجالت می کشم به خانه بروم. فرمود: من پول دارم، بگیر. اصلاً حجاب و سایه ای در این جا نیست. این ما هستیم که تا چشمان به هر سایه ای می افتد، فوراً کنار آن سایه می نشینیم.

ص: ۴۴

---

۱- (۷) - این آیه شریفه شأن نزول انفاق حضرت علی علیه السلام می باشد: **و يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلٰی حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيْمًا وَ اَسِيْرًا؛** و غذا را در عین دوست داشتنش، به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می کنند؛ انسان (۷۶): ۸.

شهوٰت، میل، غریزه، پول، رفیق، ریاست، صندلی، محراب و منبر سایه دارد، اما آنهایی که در نور مطلقند، تمام سایه ها را با رسیدن به آن جا فنا کرده اند.

مقداد رفت، خودش آن جا ایستاد. بلال اذان مغرب را گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد آمد، صف پنجم یا ششم نشست، سلام مغرب پیامبر که تمام شد، جبرئیل آمد و به پیامبر گفت: آقا جان خدا می فرماید که خانه خودتان نرو، امشب خانه علی برو، رویش را از محراب برگرداند و فرمود: علی جان! عرض کرد: بله، یا رسول الله.

فرمود: بنشین با هم به خانه می رویم. در حال آمدن به خانه بودند. امیرالمؤمنین بسیار خوشحال بود، در خانه رسیدند، در زدند، زهرا علیها السلام در را باز کرد، چشمش به پیامبر افتاد، نگاهی به امیرالمؤمنین کرد، حاکی از این که ما هیچ چیزی نداریم چرا مهمان آورده ای؟ گفت: بفرمایید. علی و پیامبر و حسن و حسین علیهما السلام در اتاق نشسته بودند که دختر پیامبر هم به اتاق دیگر رفت. گفت: مولای من، حالا که مهمان آورده ای خودت پذیرایی کن، می بینی که ما هیچ چیزی نداریم، ما هر چه داریم تویی.

آن گاه سفره ای جلوی زهرا علیها السلام افتاد، برداشت و پیش بابایش آورد، بابا نگاهی به این سفره کرد، صدا زد: فاطمه جان، جان من قربان تو (۱)، «إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» «چه قدر بدبخت هستند کسانی که میان خود و خدا پرده انداخته اند تا خدا را نبینند»، خدا می گوید که من تمام عوامل دیدن خودم را برای شما آماده کرده ام، اما اینها پرده انداخته اند که او را نبینند.

نفس نعمت است، و لقاء حق، نعمت خداست. از یک طرف، انسان خوشحال می شود که خالقش را پیدا کرده، از طرف دیگر، خوشحال می شود که خالق، این نعمت را در اختیار او گذاشته است؛ حال این جا مکلف است که این خوشحالی را به اوج نهایی برساند، حق ندارد به این خوشحالی عادی قناعت کند که الحمد لله رب العالمین. خدا به من هم نعمت نفس داده است، او باید این خوشحالی را به

ص: ۴۵

۱- (۸)- تفسیر العیاشی: ۱/۱۷۱، حدیث ۴۵؛ قصص الانبیاء، جزائی: ۴۰۲. عن ابي جعفر عليه السلام قال ان فاطمه عليها السلام ضمنت لعلی علیها السلام عمل البيت و العجین و الخبز و قم البيت و ضمن لها علی علیه السلام ما كان خلف الباب نقل الحطب و ان یجیء بالطعام فقال لها یوما یا فاطمه هل عندك شیء قالت و الذی عظم حقك ما كان عندنا منذ ثلاثه ایام شیء تقریک به قال ا فلا أخبرتنی قالت كان رسول الله صلی الله علیه و اله نهانی ان أسألك شیئا فقال لا تسألین ابن عمك شیئا ان جاءك بشیء [عفو] و إلا فلا تسألیه قال فخرج علیه السلام فلقى رجلا فاستقرض منه دینارا ثم اقبل به و قد أمسى فلقى مقداد بن الأسود فقال للمقداد ما اخرجك فی هذه الساعه قال الجوع و المذی عظم حقك یا امیر المؤمنین قال قلت لأبی جعفر علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و اله حی قال و رسول الله صلی الله علیه و اله حی قال فهو اخرجنی و قد استقرضت دینارا و سأوثرک به فدفعه إلیه فأقبل فوجد رسول الله صلی الله علیه و اله جالسا و فاطمه تصلی و بینهما شیء مغطی فلما فرغت اجترت ذلک الشیء فإذا جفنه من خبز و لحم قال یا فاطمه انی لك هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغير حساب فقال له



رسول الله عليه السلام ألا أحدّثك بمثلک و مثلها قال بلی قال مثلک مثل زکریّا إذا دخل علی مریم المحراب فوجد عندها رزقا قال یا مریم أنى لك هذا قالت هو من عند الله إنّ الله یرزق من یشاء بغير حساب فأکلوا منها شهرا و هی الجفنه الّتی یأکل منها القائم ع و هی عندنا امام محمّد باقر علیه السّلام فرماید: حضرت فاطمه علیها السّلام به علی علیه السّلام تعهد داد که تمام کارهای داخل خانه را از قبیل خمیر کردن آرد، پختن نان، نظافت منزل و غیره را انجام دهد و علی علیه السّلام نیز تعهد نمود که امور خارج از خانه مانند آوردن هیزم و تهیه طعام را انجام دهد. در یکی از روزها علی علیه السّلام به فاطمه علیها السّلام گفت: ای فاطمه! آیا در خانه چیزی داری؟ فاطمه گفت: سوگند به آن خدایی که حقّ تو را بزرگ قرار داده، مدّت سه روز است که چیزی نداریم تا بتوانم آن را برایت بیاورم. علی علیه السّلام فرمود: چرا این امر را به من خبر ندادی؟ فاطمه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و اله مرا نهی نموده از اینکه چیزی از تو بخواهم و فرموده است: اگر علی چیزی برای تو آورد بپذیر و در غیر این صورت هرگز از او چیزی نخواه. امام باقر علیه السّلام گوید: پس علی علیه السّلام از خانه خارج شد و در بین راه فردی را ملاقات نموده و یک دینار از او قرض کرد تا طعامی برای خانه فراهم کند، در راه بازگشت با مقداد بن اسود روبرو گردید و از او سؤال کرد که به چه دلیل از خانه خارج شده و به دنبال چیست؟ مقداد پاسخ داد: ای امیر مؤمنان! به حقّ آن خدایی که حقّ تو را بر ذمه ما عظیم کرده، گرسنگی موجب خروج من از منزل شده است. راوی گوید: به امام باقر علیه السّلام گفتم: آیا در آن زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله زنده بودند؟ امام فرمود: آری زنده بودند و ادامه دادند: علی علیه السّلام به مقداد گفت: من نیز به همین علت از خانه خارج شده ام و برای تهیه طعام یک دینار قرض کرده ام و اکنون آن را به تو می دهم. و آن دینار را به مقداد داده و به طرف خانه خود بازگشت، و هنگامی که وارد خانه گردید مشاهده نمود که پیامبر صلی الله علیه و اله نشسته و فاطمه علیها السّلام در مصلّای خویش مشغول نماز است و یک ظرف سرپوشیده نیز در میان ایشان قرار دارد، پس فاطمه علیها السّلام از نماز فارغ شد، آن ظرف را جلو کشید و چون نگاه کردند دیدند که کاسه ای پر از نان و گوشت است. علی علیه السّلام گفت: ای فاطمه! این غذا از کجاست؟ فاطمه گفت: از طرف خدا آمده، همانا خداوند هر که را بخواهد رزق بی حساب دهد. و پیامبر اسلام به او فرمود: ای علی! آیا دوست داری برایت بگویم مثل تو و فاطمه چیست؟ علی علیه السّلام گفت: آری. رسول خدا فرمود: تو مانند حضرت زکریّا هستی زیرا آن حضرت هم وقتی در مصلّای مریم غذایی دید، از او پرسید که آن غذا را از کجا آورده و مریم در جواب او گفت: از طرف خدا آمده، و خداوند هر که را بخواهد بدون حساب رزق و روزی می دهد. امام باقر علیه السّلام گوید: علی و فاطمه مدّت یک ماه از آن غذا می خوردند و تمام نمی شد، آن کاسه همان است که حضرت قائم علیه السّلام نیز از آن خواهد خورد، و آن، هم اکنون نزد ماست.

اوج نهایی برساند، پس چه باید بکنند؟ باید از وجود مقدس خالق بپرسد که من باید این نعمت تو را کجا مصرف کنم؟ این تابلو را با این همه خطوطی که روی آن نقش زدی، کجا مصرف کنم؟ خدا دستور می دهد که این نعمت مرا برای این که در مسیر اصلی اش مصرف شود، در مسیر راهنمایی انبیا، امامان و قرآن و عاشقان من قرار بدهد، آنها راه مصرفش را که از من آموخته اند به تو می گویند. وقتی انسان راه مصرف را از آنها آموخت و نفس را در همان راهی مصرف کرد که از جانب خدا به آنها نشان داده اند، به لقای حق می رسد، راه مصرف این است:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (۱)

خدای متعال در سوره روم به شدت از دست اکثر مردم تاریخ شکایت می کند:

«إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» (۲) اما در این آیه شریفه می فرماید: «فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا».

نگذارید چیزی غیر از خدا در زندگی تان سایه بیندازد: «وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا».

## راه مصرف نفس از نظر قرآن

درباره راه مصرف نفس، مسائل بسیار مهمی وجود دارد که در بحث بعدی مطرح خواهد شد. در آن جا از راه قرآن به این نتیجه خواهیم رسید که اگر نفس در آن مسیری که او فرموده قرار بگیرد، شایستگی پیدا می کند تا به روحی که قرآن مجید از آن به روح الله تعبیر کرده، اتصال یابد، این به ایام خلقت مربوط نیست، بلکه به پس از ایام خلقت نفس مربوط می شود؛ یعنی مسیری که به نفس، روح خاصی عنایت می شود که قرآن از آن به روح الله تعبیر می کند.

ص: ۴۶

۱- (۹)- کهف (۱۸): ۱۱۰. «بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم که به من وحی می شود که معبود شما فقط خدای یکتاست؛ پس کسی که دیدار[پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند.»

۲- (۱۰)- روم (۳۰): ۸. «و همانا بسیاری از مردم به دیدار[قیامت و محاسبه اعمال به وسیله] پروردگارشان کافرنند.»

هر کسی آن روح را دارا باشد، به اندازه استعداد و قدرت خود می تواند کارهای خارج از مرزهای طبیعی انجام دهد که یک به مورد آن اشاره خواهیم کرد.

### امام راحل و رسیدن نفس به لقاء

طلبه ای در قم در ایامی که امام راحل رحمه الله طلبه بودند، دچار فشار اقتصادی بسیار شدیدی شده بود؛ از این رو به کسی که کارهای منزل امام را انجام می داد، مراجعه می نمود و به او می گفت: تو مرا می شناسی، به ایشان بگو به من کمک کند. این خدمت کار خانه می گوید بنابر خواست آن طلبه به امام عرض کردم لطفاً به فلان طلبه کمک کنید، اما ایشان جوابی ندادند. در راه همان طلبه را دیدم، پرسید: گفتی؟ گفتم: بله، اما دوباره خواهم گفت. دوباره گفتم، اما باز ایشان جوابی ندادند.

زمانی که ایشان به مدرسه فیضیه آمدند، طلبه به من اشاره کرد و گفت: بگو. کنار دستشان نشستم، عرض کردم فلان طلبه وضع اقتصادی اش خوب نیست، نیاز به کمک دارد. ایشان فرمودند: منزل به من گفتی، در بین راه هم گفتی، این جا هم گفتی، من هم شنیدم، سلام مرا به آن طلبه برسان و بگو در فلان جیب لباس دوازده هزار تومان پول هست، آن را مصرف کن، هر گاه تمام شد، باز هم نیازمند بودی کمک خواهم کرد.

انسان اگر نفسش به لقاء برسد، دیگر در تاریکی و سایه نخواهد بود و پرده ها در حدّ خودش کنار می روند، حداقل این مرحله این است که انسان از حرام کناره گیری می کند؛ یعنی اگر نفس به آن مرحله برسد که دیگر با حرام تماسی نداشته باشد، حداکثرش به این مرحله می رسد که جلا، صفا، روشنایی و نورانیت های خاصی برای او ایجاد می شود که هم حرف های غیر کتابی زیادی از مغزش شروع به جوشیدن می کند و هم دید دیگری پیدا می کند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته







## ۴ رابطه نفس با سعادت و شقاوت انسان

### اشاره

تهران، حسینیه هدايت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۵۱





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صل على محمد و آله الطاهرين.

از زمان نخستین پیامبر تاکنون که مسئله تربیت انسان و تهذیب او مطرح بوده، انبیا، کتب آسمانی، حکیمان و عارفان به اندازه ای که درباره نفس انسان سخن به میان آورده اند، از هیچ مسأله دیگری بحث نکرده اند، زیرا به نظر همه آنان، اساس تمام بدبختی ها و خوشبختی ها به وضع نفس انسان برمی گردد.

خداوند متعال در قرآن کریم این معنا را به صراحت در سوره مبارکه شمس بیان فرموده است:

«و نَفْسٍ و ما سَوَّاهَا\* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا\* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا\* وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (۱)

رستگار شد، پیروز شد، به نیک بختی و سعادت و خوش بختی رسید آن انسانی که نفس خود را از آلودگی ها شست و شو داد و با طهارت و پاکی نفس ملاقات کرد که این طهارت و پاکی نفس بنا به فرموده قرآن مجید، علت لقای نفسی، روحی و معنوی انسان با وجود مقدس حضرت حق است. منظور از لقای حق هم رسیدن به اوج رضایت خداوند متعال در تمام نواحی زندگی انسان باشد.

«وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» بدبخت شد، بیچاره شد، محکوم شد آن کسی که به

ص: ۵۳

---

۱- (۱)-شمس(۹۱):۷-۱۰؛ «و به نفس و آنکه آن را درست و نیکو نمود،\* پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد.\* بی تردید کسی که نفس را از آلودگی پاک کرد و ارشد داد، رستگار شد.\* و کسی که آن را به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد [بیالود] از رحمت حق [نومید شد].»

معیوب کردن و ناقص کردن نَفْس خود اقدام نمود.

کلمه «دَسَّ» با «سین»، به معنای ناقص کردن آمده است. «دَسَّ»، یعنی «نَقَصَّ» یا «نَقَصَّ». بیچاره آن کسی که حیات نَفْس، و چهره الهی نَفْس و وجه ربّانی نَفْس را ناقص کرد. ناقص کردن نَفْس هم فقط و فقط با کلنگ گناه و مخالفت پروردگار بزرگ عالم است که این کلنگ را خود انسان با شهوات، غرایز و امیالش برمی دارد و به خانه با عظمت نَفْس حمله کرده، آن را خراب می کند.

چرا انسان درد این خرابی را احساس نمی کند؟ به این دلیل که این انسان مانند مریضی است که آمپول بی حسی به او زده اند تا جراحی اش کنند. چطور درد را حس نمی کند؟ دلیلش این است که فعلاً از مستی و شوق گناه و از آن پوششی که از لذت گناه به روی چهره زندگی او خورده، درد ناقص شدن را حس نمی کند.

### حقیقت نفس از دیدگاه علی صلی الله علیه و آله

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: دوران لذت ها که به پایان برسد و آخرت انسان از هنگام مرگ او شروع شود، (۱) دردها به تدریج به صورت های گوناگون ظهور می کند که این دردها به صورت عذاب جهنّم و غل و زنجیرهای جهنّم و اغلال و سلاسل آشکار می شود. انسان باید این نَفْس را در مسیر الهی سیر دهد. مبدأ این سیر فکر است.

انسان درباره نَفْس این حقیقت و ماهیت وجود و این اندیشه انسان درباره این کارگردان با عظمت وجود که تمام عناصر و ابزار موجودیت انسان برای حرکت های گوناگونش در مدت عمر در اختیار اوست، که این موجود با عظمت منشأ و مبدأش در این عالم کیست؟ وقتی انسان درباره نقطه مبدأ نَفْس فکر می کند به وجود مقدّس حضرت حقّ تعالی می رسد و می بیند که نَفْس در وجود انسان تجلّی و جانشین حق است و همان گونه که در کل عالم وجود حیات، قدرت و کارگردانی از آن خداست،

ص: ۵۴

---

۱- (۲) - عوالی اللالی: ۷۳/۴، حدیث ۴۸؛ بحار الأنوار: ۳۹/۷۰، باب ۱۲۲. «الناس نیام فإذا ماتوا انتبهوا».

در عالم وجود انسانی نیز به جانشینی از وجود مقدّس حضرت الهی، کارگردان همه کاره نَفْس است نه عقل. عقل چراغ است، تمام حرکت ها، فعالیت ها، اثرگیری ها و اثردهی ها به نَفْس مربوط است، حیات و مرگ هم به نَفْس مربوط است نه عقل .

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۱)

مرگ از آن کسی است که حیات از آن او است و حیات و مرگ از آن نَفْس است؛ البته کلمه مرگ یا موت در قرآن مجید به معنای فنا و عدم نیست، چرا که عدم به معنای نبود است، ولی موت به معنای انتقال است. موت یک پل و دروازه است که نَفْس را از جهانی به جهان دیگر منتقل می کند.

در وجود و مملکت هستی ما نَفْس ما ربّ ماست، چنان که در مملکت آفرینش که ما هم جزئی از اجزای آن هستیم، خدا ربّ آفرینش است؛ یعنی مالک و کارگردان است و این واقعیت بر شخصیت، عظمت و بزرگی نَفْس دلالت دارد. او تجلّی خداست و ما تجلّی گاه هستیم، بدن ما به منزله کوه طور و نَفْس و روان ما به منزله موسی در این کوه است و خداوند متعال هم بر این کوه به صورت نَفْس تجلّی کرده است.

### نعمت نفس

مطلب دیگر این که این وجود با عظمت نَفْس از جانب خدا به چه عنوان به انسان داده شده است؟ اگر به عنوان نعمت است، قدر این نعمت چه اندازه است؟ پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

نعمت بسیار بزرگی است، چون دانشمندان عاشق حق فرموده اند که تمام سعادت انسان در پرتو نَفْس به دست انسان می رسد؛ بنابراین، قدرت نَفْس بسیار زیاد است. او قدرت خلاقیت، کنار زدن زمان و نگرستن عمیق دارد و می تواند در

ص: ۵۵

---

۱- (۳)- آل عمران(۳): ۱۸۵؛ «هرکسی مرگ را می چشد.»

ارتباط با حقیقت کلی عالم، کارهای فوق العاده فراوانی انجام دهد، این نعمت است.

از این که انسان دارای این نعمت است، باید خوشحالی دو چندان داشته باشد:

ابتدا از پروردگارش خوشحال بشود که این نعمت را به او داده و سپس از اصل نعمت خوشحال باشد که این نعمت در اختیارش است. سیر را ادامه دهد و این خوشحالی را به اوج نهایی برساند؛ یعنی چه کار کند؟ باید از صاحب این نعمت پرسد که ای مولای من، ای سید من، ای رب من، ای آقای من، این نعمت عظیمی که به من عنایت کردی، من با این نعمت چه کنم؟ پروردگار جواب می دهد: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» (۱) شما این نعمت را با تمام ابزاری که در اختیار است، در گردونه عمل صالح بینداز، کاری کن که این نعمت و آن چه طبع این نعمت است که چشم و گوش و دست و پا و شکم و شهوت و امیال و غرایز و خواسته ها و احساسات و مشاعر است، در مسیر الهی قرار بگیری، نفس وقتی در یک چنین خطی شروع به سیر کردن کرد، چنان که ثابت شده، خیلی زود به ملاقات حضرت حق نایل می شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

در نایل شدن به این ملاقات، تنها چیزی را که عظیم می بیند (۲) و عظمت واقعی آن عظیم را درک می کند، عظمت خداست. در آن جا خودش و تمام ابزارش با تماشای عظمت او فقط وادار می شوند تا زمانی که در دنیا هستند، در برابر عظمت او سجده کنند، آن هم سجده عام، نه این که بدن خاکی سرش را روی مهر بگذارد و بلند کند و پروردگار بگوید که تقلب می کنی و سجده دروغین انجام می دهی. او باید با تمام وجود سجده کند و غیر حق را آن چنان کوچک ببیند که وقتی او را دعوت به سجده کردن از خود کند، به او بخندد.

ص: ۵۶

۱- (۴)- کهف (۱۸): ۱۱۰؛ «پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد.»

۲- (۵)- نهج البلاغه: خطبه ۱۴۷ لا- ینبغی لمن عرف عظمه الله أن یتعظم فإن رفعة المذین یعلمون ما عظمته أن یتواضعوا له و سلامه المذین یعلمون ما قدرته أن یتسلّموا له فلا تنفروا من الحقّ نفار الصّیحیح من الأجر و الباری من ذی السّقم. و وقتی خدا را شناخت و عظمت او را دید به جایی می رسد که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: ما رأیت شیئا إلا رأیت الله قبله. مفتاح الفلاح: ۳۶۸؛ نور الافهام: ۱/۱۵۰ (این طور آمده ما رأیت شیئا الا و رأیت الله معه و قبله و بعده)

شاید خیلی از شما علت کشته شدن شش نفر از خاندان مرحوم آیه الله العظمیٰ حکیم را ندانید. این شش نفر در عراق بسیار آبرومند، باسواد و مورد احترام مؤمنان و متدینان عراق اعم از شیعی و سنی بودند. دو فتوا از این شش نفر خواستند: یکی این که با خط خودشان بنویسند که امام خمینی رحمه الله مسلمان نیست، یعنی همان کاری که معاویه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام کرد که از شش نفر در رأس آنها وجود مقدس حُجر بن عدی قرار داشت - آن مرد با عظمتی که حضرت سیدالشهدا علیه السلام به معاویه نوشتند (۱): از زمانی که مادرت متولد شدی تا کنون که هشتاد و چهار ساله هستی، هر چه گناه در این عالم بوده، مرتکب شده ای، اما اگر هیچ گناهی در این عالم در پرونده ات نبود غیر از کشتن حجر، برای به جهنم رفتن کافی بود - با پنج نفر از رفقایش از اینها خواستند اقرار کنند که علی مسلمان نیست. اینها هم گفتند که در کره زمین مسلمان واقعی غیر از علی کسی نیست. همین حرف را آنان در زندان بغداد زدند که اگر ایمان واقعی در این عالم هست، در دل امام خمینی رحمه الله است.

مطلب دیگری که از ایشان درخواست کردند این بود که بنویسند جنگ عراق و ایران، جنگ اسلام عراق، با کفر زردشتی ایرانی است اما آنان جواب دادند که ما می نویسیم جنگ ایران و عراق، جنگ حق ترین اهل حق در ایران با کثیف ترین کافر در دنیا است. بعد هم هر شش نفر را جلوی چشم پدر و عمویشان تکه پاره کردند.

این را سجده در برابر عظمت حضرت حق می گویند، اما کسی هم در عراق در لباس روحانی بود که در هر بیست و چهار ساعت، یک ساعت رادیو عراق در اختیارش است تا آن چه معاویه و یزید درباره امیرالمؤمنین و حضرت مجتبی و ابی عبدالله علیهم السلام این آقا درباره امام راحل رحمه الله بگویند. این را هم نفس ناقص، پلید و به تعبیر قرآن، نفس شریر و نفس بدتر از حیوان می گویند.

نفس اگر در مسیر خودش حرکت کند به لقای یار می رسد و عظمت دوست

ص: ۵۷

---

۱- (۶)-الاحتجاج: ۲/۲۹۷ أ لست قاتل حجر بن عدی أخی کنده و أصحابه الصالحین المطیعین العابدین کانوا ینکرون الظلم و یستعظمون المنکر و البدع و یؤثرون حکم الکتاب و لا یخافون فی الله لومه لائم فقتلتهم ظلما و عدوانا بعد ما کنت أعطیتهم الأیمان المغلظه و المواثیق المؤکده لا تأخذهم بحدث کان بینک و بینهم و لا یأحنه تجدها فی صدرک علیهم.

کشف می شود، وقتی عظمت دوست کشف شد، در برابر این عظمت با تمام وجود سجده می کند، اما اگر نفس در گردونه شهوات، امیال، غرایز، خودخواهی ها، خودپرستی ها و لذت گرایی های بدنی قرار گرفت، آن چنان افسرده، بی حال، ناتوان، کوچک و بیچاره و بدبخت می شود که در برابر یک ریال حاضر به سجده می شود.

اینها همان سجده کردن است. اگر نفس به حرکت خود ادامه دهد، به جایی می رسد که حس می کند تمام موجودات عالم زبان دارند، جان دارند و در حال حرف زدن هستند.

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم با شما نامحرمان ما خامشیم (۱)

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ...» (۲)

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (۳)

تمام موجودات در حرکت نفس، صدایشان را به گوش آدم می رسانند که در برابر ما سجده نکنید، ما خودمان هم در برابر کس دیگری داریم در حال سجده کردن هستیم، آن وقت است که بت بت خانه فریاد می زند، بیچاره چرا در برابر من سجده می کنی من خودم جزء: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ...» هستم، خود من به دیگری سجده می کنم، چون هیچ چیزی ندارم، تو باز موجودیتی داری، نفسی داری، تو که بزرگ تر از من هستی، تو چرا در برابر من کوچک تر سجده می کنی؟ آن وقت است که شخص صدای هستی را می شنود.

### حاصل تهذیب نفس آخوند کاشی

طلبه ای در مدرسه صدر اصفهان می گوید: نصف شب به طور اتفاقی بلند شدم با خودم فکر کردم که امشب نماز شبی بخوانم. برای وضو گرفتن حرکت کردم،

ص: ۵۸

۱- (۷)- مثنوی معنوی مولوی.

۲- (۸)- اسراء (۱۷): ۴۴؛ (و هیچ چیزی نیست مگر اینکه همراه با ستایش، تسبیح او می گوید)

۳- (۹)- جمعه (۶۲): ۱؛ «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] می ستایند، خدایی که فرمانروای هستی و بی نهایت پاکیزه و توانای شکست ناپذیر و حکیم است.»

وضویم که تمام شد، دیدم هر چه برگ به درختان مدرسه است، هر چه خشت به دیوار مدرسه است، هر چه سنگ ریزه در حیاط مدرسه است، همه با هم براساس آیات قرآن می گویند:

«سُبُوْحُ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» (۱) کجا هستم؟! در دنیا هستم یا در آخرت؟! مدرسه هستم یا بیرون از این شهر؟! چه خبر شده؟! ولیکن مثل این که تمام این اجزا و عناصری که قرآن می گوید، تسبیح گوی حق هستند، دنبال شخص دیگر، تسبیح حق می گویند. از پله های طبقه اول به بالا رفتم در ایوان مدرسه آخوند کاشی را دیدم - وی از اساتید ایام جوانی مرحوم آیه الله بروجردی و حاج آقا رحیم ارباب بود و من از خود مرحوم حاج آقا رحیم ارباب که سی سال در خدمت ایشان بود، را شنیدم - که فرمود: دیدم آخوند کاشی که محاسنش روی خاک است، مانند ابر اشک می ریزد، اوست که در سجده می گوید:

«سُبُوْحُ قُدُّوسٌ»، تمام اجزای مدرسه هم دنبالش می گویند:

«سُبُوْحُ قُدُّوسٌ». این

«سُبُوْحُ قُدُّوسٌ» چنان حقیقتش برای من تجلی کرد که از وحشت غش کردم. وقتی به حال آمدم که صدای مؤذن می آمد:

□  
«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، دیدم این

□  
«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را جور دیگری می شنوم، به شکلی دیگر است، طرحی دیگر دارد، این ذکر

□  
«سُبْحَانَ اللَّهِ» جور دیگری است، این

□  
«اللَّهُ أَكْبَرُ» حالی دیگر دارد، این

□  
«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» حال دیگری دارد.

خیلی ها در دنیا

□  
«یا ابا عبد الله» به گوششان می خورد اما هیچ تأثیر نمی گیرد، ولی به گوش شما که می خورد چه حالی پیدا می کنید، نسبت به حضرت حق هم همین است. اگر ما کمی بالاتر بیاییم، قرآن مجید می گوید: «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ...» (۲) همین که اسم مرا پیش آنها می برند، قلب می خواهد قفسه سینه را بشکافد و بیرون بیاید و انسان عالم را جور دیگری می بیند، جهاد و شمشیر زدن را به شکل دیگری می بیند، گفت: فردا صبح در گوشه خلوتی آخوند را دیدم و گفتم:

شما دیشب

«سُبُوْحُ قُدُّوسٌ» می گفتم؟ تمام این برگ ها و سنگ ریزه ها جوابتان را می دادند. نگاهی به چهره من انداخت و گفت:

---

۱- (۱۰)- الکافی: ۳/۴۸۳، حدیث ۱ (باب نوادر)؛ مصباح المتعجد: ۱۹۹.

۲- (۱۱)- انفال (۸): ۲؛ «مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود.»



عظمت او چیزی نبوده، چه شده که گوش تو را باز کردند و صداها را شنیدی؟ این حرف همه موجودات است:

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم با شما نامحرمان ما خامشیم (۱)

نمونه این همه عظمت را در شب عاشورا می توان دید که هفتاد و دو نفر در برابر حق تسلیم بودند، و به حق رسیدند و جاودان ماند اما در آن طرف حدود سی هزار نفر پشت هر مجسمه شیطان و در لشکر یزید بودند و تمام دنیا و آخرت خود را به آتش کشاندند.

### مصاحبه با یک مجروح جنگی

از مجروح جنگی پرسیدند: از مسائل مهمی که در جبهه دیدی، چه بود؟ گفت:

شخصی در کنار من زخمی شده بود، من در حمله دو سه قدم رد شدم، مرا صدا زد و گفت: بیا سریع کاری بکن و برو. گفتم: چه کار کنم؟ گفت: مرا به طرف کربلا برگردان، مگر نمی بینی که آقا می آید. آری، گوش باز می شود، چشم باز می شود، موجودات با انسان حرف می زنند، ابی عبدالله علیه السلام با انسان حرف می زند، علی علیه السلام با او حرف می زند.

### کرامت پروردگار

پروردگار در تاریکی خلوت شب می فرماید که خودم با تو حرف می زنم. به جای این که تو با من مناجات کنی، من با تو مناجات می کنم. نباید نفس در این قفس خاکی بدن حبس شود، اما لطف، کرامت و آقایی بی نهایت او را ببین که با این همه سی عظیم انسانی، حتی بندگان متمرد و گناهکار خویش را نیز فراموش نمی کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

ص: ۶۰

«الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَطَالِيهَا كِلَابٌ» (۱) کسانی که دنبال دنیا هستند، مانند سگانی اند که دنبال مردار و استخوانند و من خدا نمی توانم سگ گرسنه را بینم و چیزی جلوی من نیندازم.

به همین دلیل به ما می فرماید: از این که دو تکه نان در دست دشمنان من است، وحشت نکنید، و تردید به خود راه ندهید، و اضطراب نداشته باشید.

موسی بن عمران علیه السلام به پروردگار عرض کرد:

راهی برای نابودی فرعون پیدا کرده ام، خدا فرمود: چیست؟ گفت: خدایا روزی او را قطع کن، تا بمیرد. خطاب رسید، موسی، چون او بنده من است، دست از خدایی خود در حق او بر نمی دارم، تا وقتی باید بماند، آب و نانش را می دهم.

ای کریمی که از خزانه غیب (۲)

خدایا آن بندگی نمی کند به او لطف می کنی، پس آنانکه عبودیت تو را پذیرفته اند چه عنایتی داری. خداوند متعال در کلامی امیدبخش به پیامبر خود می فرماید:

أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ. (۳)

به بندگان عاشقم بگو چیزهایی برایتان آماده کرده ام که اگر به من برسید به شما خواهم داد، چیزهایی که نه چشمی دیده، نه گوشی شنیده و نه عقلی درک کرده است.

و این از همان «وَمَا لَا يَعْلَمُونَ» (۴) است که در قرآن وعده فرموده است.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

ص: ۶۱

۱- (۱۳)- مصباح الشریعه: ۱۳۸؛ بحار الأنوار: ۲۸۹/۸۴، باب ۱۲، ذیل حدیث ۸۳.

۲- (۱۴)- سعدی شیرازی.

۳- (۱۵)- عده الداعی: ۱۰۹؛ بحار الأنوار: ۹۲/۸، باب ۲۳.

۴- (۱۶)- یس (۳۶): ۳۶؛ «و از آنچه نمی دانند».







## ۵ نفس و مراحل سیر آن

### اشاره

تهران، حسینیه هدايت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۶۵



قرآن مجید، نقطه آغاز پاکی ها، درستی ها، پیروزی ها و سعادت دنیا و آخرت را نفس می داند؛ هم چنین نقطه ناپاکی ها و بدبختی ها را نیز نفس می داند. در حقیقت، گویی انسان نسبت به نفس بر سر دو راهی قرار گرفته است. انسان هنگامی که از مادر متولد می شود رنگی ندارد تا این که نفس هنگام تمیز خوبی ها و بدی ها در مسیری قرار می گیرد. اگر در مسیر درستی و پاکی قرار گرفت، انسان کم کم آراسته به رنگ خدایی خواهد شد؛ یعنی دارای صفاتی الهی خواهد شد و اگر نفس در مسیر رذایل و ناپاکی ها قرار گرفت، رنگ تاریکی، ظلمت، شیطنت، شرّ، پلیدی و پستی به خود می گیرد.

### مراحل سیر نفس ۱ (اسفار اربعه)

(۱)

قرآن مجید هم آن گاه که به ارزیابی انسان می پردازد، با توجه به دو مسیری که نفس می پیماید، او را ارزیابی می کند، اگر در مسیر پاکی، درستی و فضیلت قرار بگیرد، از انسان به عنوان موجودی الهی یاد می کند و ارزش این موجود الهی را هم تنها خود او می داند، اما اگر در مسیر نادرستی و ناپاکی قرار گرفت، در ارزیابی ها او را از حیوان کمتر می داند، آن هم نه حیواناتی که در زندگی انسان نقش و قیمت دارند،

ص: ۶۷

۱- (۱) - مراحل نفس: در آیات چنین آمده است: إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ یوسف: ۵۳ و لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ؛ قیامه: ۲ وَ نَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا \* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا؛ شمس: ۷-۸ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ؛ فجر: ۲۷ در روایات چنین آمده است: مستدرک الوسائل: ۱۳۸/۱۱، باب ۱، حدیث ۱۲۶۴۴؛ «النفس الأماره و اللوامه و الملهمه و المطمئنه بحسب درجاتها و مراتبها فی الطاعة و العقل الهیولانی بالملکه و بالفعل و المستفاد بحسب مراتبها فی لأ العلم و المعرفه عن علی بن الحسین و محمد بن علی علیه السلام أنهما ذکرا وصیّه أمير المؤمنین ع لولده و شیخته عند وفاته و هی طویله و فیها و الله الله فی الجهاد للأنفس فهی أعدی العدو لکم إنه تبارک و تعالی قال إن النفس لأماره بالسوء إلا ما رحم ربی و إن أول المعاصی تصدیق النفس و الركون إلى الهوی». الکافی: ۱۶۳/۱، حدیث ۳؛ «ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل و ما کان الله لیضلّ قوما بعد إذ هداهم حتّی یبین لهم ما یتقون قال حتّی یعرفهم ما یرضیه و ما یسخره و قال فألهما فجورها و تقواها قال بین لها ما تأتي و ما تترك و قال إننا هدیناه السبیل إمّا شاکرا و إمّا کفورا قال عزّفناه إمّا آخذ و إمّا تارک و عن قوله و أمّا ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی قال عزّفناهم فاستحبوا العمی علی الهدی و هم یعرفون و فی روایه بیّننا لهم». بحار الأنوار: ۱۸۲/۶، باب ۷، حدیث ۱۱؛ «[تفسیر القمی] یا أیتها النفس المطمئنه ارجعی إلى ربک راضیه مرضیه قال إذا حضر المؤمن الوفاء نادى مناد من عند الله یا أیتها النفس المطمئنه ارجعی راضیه بولاء علی مرضیه بالثواب فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی



فلا يكون له همّه إلاّ اللّٰحق بالتّداء».

بلکه حیواناتی که درنده اند و هیچ نقشی در زندگی انسان ندارند. خواسته خداوند بزرگ این است که انسان نفس اش را در مسیری قرار دهد که قرآن مجید و روایات از آن مسیر به مسیرِ اِلَى اللّٰهِ یا سیرِ اِلَى اللّٰهِ تعبیر کرده اند.

□  
برای این که نفس در سیرِ اِلَى اللّٰهِ قرار گیرد، بیداران راه خدا چهار سفر قائل شده اند که آخرین مرحله نفس لقای حق است، خداوند تبارک و تعالی به او مأموریت می دهد که سفر آخر را طی کند. اکنون که به من رسیدی به خلق برگرد و خلق را هم دعوت کن تا آنها هم به من برسند.

در حقیقت، این سیر آخر، همان واقعیتی است که قرآن مجید از آن، به رسالت و نبوت و امامت تعبیر می کند. از مرحله نازلۀ نبوت و امامت هم، به امر به معروف و نهی از منکر تعبیر می کند، که در این برگشت «مِنَ الْحَقِّ اِلَى الْخَلْقِ» نه تنها نفس از وجود مقدس محبوب و معشوق دور نمی شود، بلکه در این سفر آخر، نورانیت بیشتری، قدرت فوق العاده تری و اوصاف عالی تر و پسندیده تری را کسب می کند و به مقامات بسیار مهم تری خواهد رسید تا این سیر آخر تمام شود و از این خانۀ طبیعی، قفس بدن را بشکند و خارج شود و به مقام باعظمت درک ناپذیری برسد که قرآن می فرماید:

«ارْجِعِ اِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَاَدْخُلِي جَنَّتِي» (۱)

این «جَنَّتِي» که در آیه شریفه با «یاء» نسبت بیان شده، غیر از آن بهشتی است که مرتب در قرآن مجید از اهل ایمان و دارندگان عمل صالح دعوت می کند تا خود را به آن برسانند. این «جَنَّتِي» از آن بندگان ممتاز و خاصان در گاه است، به تعبیر قرآن مجید، از آن مقربان است، از آن «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» (۲) است و باز به تعبیر خود قرآن مجید، از آن اولیای خداست که نام های دیگری هم به دلیل آن مقامات عالی

ص: ۶۸

---

۱- (۲) - فجر (۸۹): ۲۸-۳۰؛ «به سوی پروردگارت درحالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. \* پس در میان بندگانم در آی \* و در بهشتم وارد شو.»

۲- (۳) - واقعه (۵۶): ۱۰؛ «و پیشی گیرندگان [به اعمال نیک] که پیشی گیرندگان [به رحمت و آمرزش] اند.»

نفسانی دارند که قرآن مجید تحت سه عنوان بسیار مهم از آنها یاد کرده که چون این سه عنوان توضیح لازم دارد، در آینده از آنها بحث خواهیم کرد که خداوند متعال از این گونه مسافران به سوی خود<sup>ش</sup>، با چه عناوین مهمی یاد فرموده است و برای حرکت دادن این نفس در چهار سیر و سفر که در حقیقت، یک سیر «من الله الى الله» است، با اعتبارات مختلف یاد کرده است که یک سیر آن بسیار با عظمت است؛ یعنی «من الحق الى الحق»، از خدا به خدا و «من الحق بالحق»، از خدا در خدا و «من الخلق الى الحق» و آخرین آن هم «من الحق الى الخلق» است.

برای دستگیری و نجات کسانی که در این چاه طبیعت گرفتار شده اند، یک حقیقت است، ولی در چهار قسمت و چهار مرحله «من الخلق الى الحق»، «من الحق الى الحق»، «من الحق فى الحق» و «من الحق الى الخلق» که اگر بخواهیم روی خودمان حساب باز کنیم که کدام یک از این چهار سفر را رفته ایم باید بگوییم، هیچ کدامش را نرفته ایم، چون هنوز گرفتار و اسیر خلق هستیم. اسیر هوا و گناه هستیم، اسیر گناهان گوناگون اعضا و جوارح خودمان هستیم، اسیر برخوردها هستیم.

## سفر اول:

### اشاره

سفر اول «من الخلق الى الحق» به کلی از همه بریدن و به خدا پیوستن است.

منظور این نیست که کسی جامعه را رها کند و در گوشه خلوتی عزلت گزیند. اگر کسی از جامعه جدا شد و گوشه خلوتی را انتخاب کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او می فرماید: اگر همه عمرش را در آن گوشه خلوت به روزه و نماز تمام کند، اهل [\(۱\)](#) جهنم است. قرآن می فرماید: یونس پیامبر یک لحظه از خلق عصبانی شد و خلق را رها کرد:

«وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا» [\(۲\)](#)

ص: ۶۹

۱- (۴)- پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله درباره رهبانیت می فرماید: مستدرک الوسائل: ۴۰۱/۲، باب ۶۰، حدیث ۲۳۰۳؛ «و باسناده عن عبد الله بن وهب المصری یرفعه إلى أنس بن مالك قال توفی ابن لعثمان بن مظعون و اشتد حزنه علیه حتی اتّخذ فی داره مسجدا یتعبّد فیهِ فبلغ ذلك إلى رسول الله ص فقال یا عثمان بن مظعون إنّ الله لم یکتب علینا الرّهائیة إنّما رهائیة أمتی الجهاد فی سبیل الله یا عثمان إنّ للجنّه ثمانیه أبواب و للنّار سبعة أبواب فما یسرّک ألا تأتي بابا منها إلا وجدت ابنک إلى جنبک آخذ بحجزتک یشفع بک إلى ربّیک قال بلی قال المسلمون و لنا فی فرطنا ما لعثمان قال نعم لمن صبر منکم». و هم چنین آمده: مستدرک الوسائل: ۱۴/۱۵۵، باب ۲، حدیث ۱۶۳۵۲؛ «عن رسول الله صلی الله علیه و اله أنّه نهی عن التّرهّب و قال لا رهائیة فی الإسلام...».

۲- (۵)- انبیاء (۲۱): ۸۷؛ «و صاحب ماهی [حضرت یونس] را [یاد کن] زمانی که خشمناک [از میان قومش] رفت.»

برای پاک کردن همان یک لحظه از پرونده اش، خدا او را چهل شبانه روز در شکم ماهی حبس کرد. منظور از این خلوت، خلوت اعتقاد است. عقیده از غیر خدا باید کنده شود؛ یعنی انسان به این نتیجه و حقیقت برسد که:

□  
«لَا مُؤَثِّرُ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» (۱)، هر چه هست خداست، هر تقدیری برای من هست، دست پاک وجود مقدس اوست، هر قلمی که دارد برای من می نویسد، قلم و اراده وجود مقدس اوست. خلوت در عقیده و دل است نه اینکه خلوت از تن ها، از شهرها و از کسب و کار باشد.

## معاشرت با مردم

شخصی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد که دلم گرفته است، فرمود: برای درمان دل گرفتگی خودت چه فکری کردی؟ گفت: گلیمی را بردارم و در کوه های مدینه تا آخر عمر زندگی کنم و دیگر داخل شهر نیام و با مردم رابطه ای نداشته باشم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود (۲): کار تو حرام است، انسان باید در میان مردم باشد، ولی برای خدا در مردم باشد، نه در مردم به خاطر مردم، انسان باید وظیفه الهی اش را عمل کند تا همه عالم به او آفرین بگویند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

یک نفر را هم در خودت راه نده، تمام عالم هم بگویند مرده باد، تو در کارت یک مرده بادهایشان را هم جا نده (۳)، بلکه در میان خلق تنها مأمور خدا باش. این معنای سفر «من الخلق الى الحق» است که دیگر انسان ابزار و بازیچه مردم نباشد، انسان در گردونه هوس های خودش و مردم نباشد، انسان حمال و وزر و وبال مردم نباشد، انسان روزی خور مردم نباشد که برای اضافه کردن پولش متملق باشد، برای گرفتن مقام، خودش و دینش را با مردم معامله کند. «من الخلق الى الحق» از خلق به سوی حق سفر کند که پس از پایان این سفر، اهل معرفت می شود، که پس از این

ص: ۷۰

۱- (۶)- بحار الأنوار: ۱۵۰/۵، باب ۵؛ نهج الحق: ۱۰۱.

۲- (۷)- تهذیب الأحکام: ۱۲۲/۶، باب ۵۴، حدیث ۵؛ وسائل الشیعه: ۱۷/۱۵، باب ۱، حدیث ۱۹۹۲۲؛ «عن عثمان بن مظعون قال قلت لرسول الله صلى الله عليه و اله إن نفسي تحدّثني بالسّيّاحه و أن ألحق بالجبال قال يا عثمان لا تفعل فإنّ سيّاحه أمّتي الغزو و الجهاد.

۳- (۸)- بحار الأنوار: ۴۳۴/۱۳، باب ۱۸، حدیث ۲۷؛ لقمان حکیم در حدیثی به فرزندش می گوید: «روی أنّ لقمان الحكيم قال لولده في وصيته لا تعلق قلبك برضا الناس و مدحهم و ذمهم فإنّ ذلك لا يحصل و لو بالغ الإنسان في تحصيله بغايه قدرته فقال ولده ما معناه أحبّ أن أرى لذلك مثالا- أو فعلا أو مقالا فقال له أخرج أنا و أنت فخرجا و معهما بهيمه فرکبه لقمان و ترك ولده يمشي وراءه فاجتازوا على قوم فقالوا هذا شيخ قاسى القلب قليل الرّحمه يركب هو الدّابّه و هو أقوى من هذا الصّبيّ و يترك هذا الصّبيّ يمشي وراءه و إنّ هذا بسّ التّديبير فقال لولده سمعت قولهم و إنكارهم لركوبى و مشيک فقال نعم فقال

اركب أنت يا ولدى حتى أمشى أنا فركب ولده و مشى لقمان فاجتازوا على جماعه أخرى فقالوا هذا بس الوالد و هذا بس الولد أما أبوه فإنه ما أدب هذا الصبي حتى يركب الدابة و يترك والده يمشى وراءه و الوالد أحق بالاحترام و الركوب و أما الولد فإنه عتق والده بهذه الحال فكلاهما أساءا في الفعال فقال لقمان لولده سمعت فقال نعم فقال نركب معا الدابة فركبا معا فاجتازا على جماعه فقالوا ما في قلب هذين الزاكين رحمه و لا عندهم من الله خير يركبان معا الدابة يقطعان ظهرها و يحملانها ما لا تطيق لو كان قد ركب واحد و مشى واحد كان أصلح و أجود فقال سمعت فقال نعم فقال هات حتى نترك الدابة تمشى خاليه من ركوبنا فساقا الدابة بين أيديهما و هما يمشيان فاجتازا على جماعه فقالوا هذا عجيب من هذين الشخصين يتركان دابته فارغه تمشى بغير راكب و يمشيان و ذمّوهما على ذلك كما ذمّوهما على كل ما كان فقال لولده ترى في تحصيل رضاهم حيله لمحتال فلا تلتفت إليهم و اشتغل برضا الله جلّ جلاله ففيه شغل شاغل و سعادته و إقبال في الدنيا و يوم الحساب و السؤال».

معرفت اهل کشف، یعنی «من الحق الى الحق»؛ خواهد شد.

## سفر دوم:

سفر بعدی «من الحق إلى الحق»؛ از خدا به سوی خدا است؛ یعنی موجودیت خودش هم باید در رسیدن به وجود مقدّس حضرت حق بسوزد و هیچ چیز دیگر غیر از خدا نماند. «من الحق إلى الحق»، فانی در حقّ شود. پس از سفر سوم، هیچ چیز دیگر برای مسافر نمی ماند، اراده اش اراده الله می شود، این متن قرآن است که در آخرین آیه سوره مبارکه دهر می فرماید: «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...» (۱) اراده نمی کنند مگر آن چیزی را که خدا اراده کرده است.

یعنی اراده آنها اراده خداست:

من تیغ از پی حقّ می زنم بنده حقم نه مأمور تنم

\*\*\*

از علی آموز اخلاص عمل

تا جایی که می خواست سر دشمن را جدا کند از حضرت پرسید، چرا وقتی آب دهان به صورتت انداختم سر مرا نبریدی، فرمود:

من تیغ از پی حقّ می زنم بنده حقم نه مأمور تنم (۲)

«من الحقّ فی الحقّ»، این جا اراده خدا می شود و دیگر هیچ چیز از آدم نمی ماند.

## سفر سوم:

### اشاره

سفر بعد

«من الحقّ بالحقّ» است.

ص: ۷۱

۱- (۹)-انسان(۷۶):۳۰؛ «و تا خدا نخواهد، نخواهید خواست؛ یقینا خدا همواره دانا و حکیم است.

۲- (۱۰)-مثنوی معنوی مولوی.

این حکایت را خودم در منزل مرحوم شهید صدوقی از آن شهید بزرگوار شنیدم.

ایشان فرمودند:

در دوران طلبگی همراه با امام راحل رحمه الله در شب ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله ، هفدهم ربیع الاول، استاد بزرگوار ما آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی که امام از او به عظمت یاد می کند، فرمودند: یکی از محله های قم مراسم جشنی به همین مناسبت برقرار است، اگر مایلید در آن جشن شرکت کنیم. خود من همراه حاج شیخ حرکت کردم، وقتی نشستیم، شیخ بزرگوار فرمودند: مجلس بسیار خوبی است، دوست داشتم سید علی اصغر اراکی که در صد کیلومتری قم زندگی می کند، امشب این جا بود و در این مراسم شرکت می کرد تا با آن صدای گرم الهی خالصانه اش قصیده ادیب الممالک فراهانی را می خواند. این قصیده در حدود صد و سی بند است - خود من آن قصیده را حفظ هستم - ، قصیده بسیار مهمی است. ایرانی ها از زمان ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله تا الان شعری به این زیبایی در مورد پیامبر نگفته اند، شعری که بسیار شیرین هم است، اما فرصت نیست تا آن را برای شما بخوانم. در شب مخصوصی در جلسه ای، همه صد و سی خط را خوانده ام، شعری است که به این شکل شروع شده است:

برخیز شتربانا بر بند کجاوه

وز سینه ام آتشکده پارس نمودار

از رود سماوه ز ره نجد و یمامه

جوشند چو بلبل به چمن کبک به کوهسار

بنویس یکی نامه به شاپور ذو الاکتاف

و آن را که در نامه اش از عجب و ز پندار (۱) تمام حوادث پیش از ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان می کند. بعد هم به عظمت مسلمانان پس از بعثت پیامبر می پردازد و سپس به تمام بدبختی های مسلمانان، به ویژه در زمان رضا خان خبیث اشاره می کند.

همین که حاج شیخ عبدالکریم گفت که ای کاش سید علی اصغر اراکی امشب در این مجلس بود و قصیده ادیب را در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله می خواند، یک مرتبه سید علی اصغر از در وارد شد و عصایش را به دیوار تکیه داد و هر صد و سی بند را خواند و شیخ را بسیار شاد کرد. ای کاش ما هم کار خود را با خدا گره می زدیم تا همه چیز ما هم خدایی می شد.

این سفر سوم؛ سفر «من الحق بالحق» و فنای در اوست، دیگر چیزی از انسان باقی نمی ماند و خاکستر متیت انسان در این سفر به باد می رود و آئیتی برای انسان نمی ماند. در این سفر است که ته مانده تمام رذایل پاک می شود، فنا که بیاید، دیگر خودی نمی ماند که چیزی را ببیند تا غرور پیدا کند یا چیزی را بر دیگران ببیند تا حسد پیدا کند. من که دیگر خودم نیستم تا چیزی را ببینم، بخل بورزم یا چیزی را در دست دیگران ببینم، طمع من گل کند، دیگر خودم نیستم که علمم را ببینم، خودم را عالم

تماشا کنم و دیگری را جاهل، بینم.

مرحوم حاج شیخ همان جا سید علی اصغر اراکی را صدا زد و پرسید: آقا سید کجا بودی؟ گفت: آقا جان اراک. کجا می رفتی؟ تهران. این جا برای چه آمدی؟ آقا جان سر همین پل قم که رسیدیم ماشینمان خراب شد، به راننده گفتم که چه قدر طول می کشد تا درست شود، گفت: چهار یا پنج ساعت، گفتم من تا این جا آمده ام،

ص: ۷۲

---

۱- (۱۱)- ادیب الممالک فرهانی.





چه خوب است که حاج شیخ عبد الکریم حائری را ببینم. از این کوچه رد می شدم که متوجه جشن شدم، گفتم سری به این جشن پیامبر صلی الله علیه و آله بزنم که شما را دیدم، با خود گفتم که هیچ شعری در محضر عالم مناسب تر از شعر ادیب نیست، چه خوب است که آن شعرها را بخوانم.

همه اینها همان چیزی بود که در دل حاج شیخ می گذشت. این مرد الهی فانی خدا، خواسته اش از دلش بیرون می رود، سر پل به موتور ماشین می زند و آن را می خواباند، خواسته او مرکب می شود و سید را سوار می کند و به داخل کوچه می آورد، وارد جشن می کند تا او ۱۳۰ خط شعر را بخواند.

چرا ما حمال، ابزار و بازیچه دست آنها شویم. اگر با خلق خدا برخورد کنیم، برای خدا برخورد کنیم و در این برخوردمان نیز از جانب محبوبمان دستور داریم در برابر کم ظرفیتی های مردم، آزارها، رنج ها، مشقت ها و ناراحتی ها، صبر، تحمل و مقاومت کنیم.

امام حسین علیه السلام دو درس به مردم داده است: ایستادن و نایستادن. ایستادن به معنای ثابت بودن در خدا و نایستادن به معنای این که هیچ جا در این عالم معطل نشویم که هیچ خبری در این عالم نیست، هر خبری هست فقط پیش اوست.

### عبدالملک مروان در حال احتضار

نزدیک مرگ به عبد الملک مروان گفتند که ۸۴ ساله هستی، اکنون حالت چطور است؟ گفت: الان معنای این آیه قرآن را که می فرماید:

«وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فَرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» (۱)

خوب درک می کنم. (۲) الان برایم روشن شد که تمام این جاه و جلالی که در اختیار ما است خیالی بیش نیست. دوست داشتم به جای این که شاه این مملکت

ص: ۷۴

---

۱- (۱۲)- انعام (۶): ۹۴؛ [وَلِحِظَّةٍ وَّرُودٍ بِهٖ جِهَانٌ دٰیجِرٌ بِهٖ اٰنَانَ خَطَابٍ مِّی سُوْدٍ:] هَمَانٌ کُوْنَهٗ کِهٖ شَمَا رَا نَخْسْتِیْنَ بَارٍ [دَر رَحْمِ مَادِرٍ تَنَهَا و دَسْتِ خَالِیِّ اَز هَمِهٖ چِیْزٍ] اَفْرِیْدِیْمِ. اَکْنُوْنُ هَمَّ تَنَهَا بِهٖ نَزْدٍ مَا اَمْدِیْدِ.»

۲- (۱۳)- مجموعه ورام: ۲۸۱/۱ و لما حضر عبد الملک بن مروان الوفاه نظر إلى غسل بجانب دمشق يلوي ثوبا بيده ثم يضرب به المغسلة فقال عبد الملک و الله ليتنى كنت غسالا لاكل كسب يدي يوما بيوم و لم آل من أمر الناس شيئا فبلغ ذلك أبا حازم فقال الحمد لله الذى جعلهم إذا حضرهم الوفاه يتمنون ما نحن فيه. و قيل لعبد الملک بن مروان فى مرضه كيف تجدك يا أمير المؤمنين قال أجدنى كما قال الله تعالى: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فَرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ.»

باشم، دو عدد گوسفند داشتم و در بیابان گوسفند چرانی می کردم.

## سفر چهارم:

### اشاره

□  
سفر آخر هم پس از فنای فی الله، سفر «من الحقّ الی الخلق» است که خدا انسان را به میان مردم برمی گرداند، در حالی که از جانب خدا مأموریت دارد که مردم را به طرف خدا حرکت دهد. اوّل به مقدمات سفر اول، یعنی سفر «من الخلق الی الحقّ» مرحله چهارم هم اوج نهایی نبوت و امامت است، مرحله بعدش هم مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر است که اوج نهایی اش در نبوّ پیغمبر و غیبت امام، در رهبر واجد شرایط تجلّی می کند و بعد از او در کسانی که در راه او هستند «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...» (۱) البته ما با شنیدن این مسائل از خودمان ناامید نشویم که میان ما و این هدف ها فاصله بسیار زیادی است، هیچ فاصله ای میان ما و این هدف ها نیست، فقط یک مانع داریم و آن وجود خود ماست، باید از خودمان بگذریم تا همه پرده ها کنار رود.

مقدمات مسئله هم در خواب برای انسان روشن شده و پس از خواب هم اگر قدرت پیدا کند، در بیداری آشکار می شود. اگر فقط یک قدم به سوی خدا برداریم؛ یعنی اعلام کنیم که ما هم می خواهیم بیایم، اعلام هم کنیم که ای مولای من، حاضر شدیم که دعوت تو را پاسخ دهیم. سی ساله یا چهل ساله هستیم، بارها گفته اید بیا، یا نشنیدیم، یا شنیدیم و نشنیده گرفتیم، حالا می خواهیم بیایم. در همین گام نخست که انسان واقعاً اعلام رفتن کند، اوّل بیداری، بینایی، بصیرت، روشنایی و کشف واقعیات آغاز می شود.

### نمونه پاکی نفس

نمونه ثمرات گام نخست را خدا و انبیا و ائمه در آیات و روایات فراوان بیان

ص: ۷۵

---

۱- (۱۴)- بقره (۲): ۲۸۶؛ «خدا هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند...»

کرده اند. برای نمونه یک روایت را برایتان بیان می کنم.

مردی نزد عیسی بن مریم علیه السلام عرض می کند که زنا کرده ام، الان وقتی فکر می کنم به نظرم می رسد که ای کاش خلق نشده بودم تا به چنین نکبتی گرفتار نمی شدم.

می دانم که خدا از من بدش آمده، چون خدا نمی خواسته مرا در چنین حالتی ببیند، اما دید. من دیگر آن پاکی و قدس و صفا و سلامت ساختمانم را شکستم، حالا می خواهم توبه کنم، توبه من هم آن گونه که خود پروردگار به شما فرموده این است که سنگسار شوم، چون زنا محصنه کرده ام؛

البته توبه دیگر هم داشته که او نمی دانسته، چون پروردگار به انبیا فرموده است که به گنهکاران بگویید: اگر گناه کرده اند، حتی پیش شما هم نیایند که اقرار کنند، به آرامی نزد خود من توبه کنند، من می بخشم. نیازی نیست که بگویند تا حدّ و تازیانه بخورند و کشته شوند، نگذارید بندگان من آبرویشان را پیش شما هم ببرند.

به حضرت عیسی گفت: پاکم کن، دیگر دلم نمی خواهد بمانم، چون می دانم که اگر این جا مرا سنگسار کنید، دیگر خدا پس از مرگ با من کاری ندارد.

عیسی بن مریم علیه السلام اعلام کردند که هر کسی در منطقه ماست، برای سنگسار کردن این گنهکار بیاید و اعلام کردند که همه صورت هایشان را بپوشانند و فقط چشم ها پیدا باشد. همه صورت ها را پوشاندند و آمدند.

چهارصد یا پانصد نفر در آن بخش زندگی می کردند، همه آمدند، گودالی را کردند و این گنهکار را تا شکم داخل آن گودال انداختند تا سنگ به آن بزنند که نابود شود. وقتی در گودال افتاد، گفت: ای مردمی که آمده اید تا مرا پاک کنید و سنگسار کنید، هر کدامتان که حدّ خدایی به گردنتان هست به من سنگ نزنند، فقط کسانی که پاکند به من سنگ بزنند، من الآن در پیشگاه پروردگار ایستاده ام، خود آلوده ام و نمی خواهم دست آلوده ای به من سنگ پرتاب بکند، وقتی مردم این سخن را از آن گنهکار شنیدند همه رفتند. (۱)

ص: ۷۶

---

۱- (۱۵) - وسائل الشیعه: ۵۶/۲۸، باب ۳۱، حدیث ۳۴۲۰۱ و قال الصادق علیه السلام إنّ رجلاً جاء إلى عیسی ابن مریم علیه السلام فقال له یا روح الله ائنی زینت فطهرنی فأمر عیسی علیه السلام أن ینادی فی الناس لا یرقی أحد إلاّ خرج لتطهیر فلان فلما اجتمعوا و صار الرجل فی الحفره نادى الرجل لا یحدّنی من لله فی جنبه حدّ فانصرف الناس کلهم إلاّ یحیی و عیسی علیه السلام فدنا منه یحیی علیه السلام فقال له یا مدّنب عظنی فقال له لا تخلین بین نفسک و بین هواها فتردیک قال زدنی قال لا تعیرنّ خاطئا بخطیئه قال زدنی قال لا تغضب قال حسبی

در این جا دلیل این مسئله معلوم شد که چرا گفت صورت هایتان را بپوشانید، برای این که مردم آبرویشان پیش هم دیگر نرود.

گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آن که هست گیرند (۱).

به همین دلیل ائمه علیهم السلام به ما یاد داده اند که به ویژه در خلوت شب التماس کنید که خدایا! در قیامت پرده از کار ما بردار، آبروی ما را نبر، همین که پیش خودت آبرویمان رفته، بس است، لذا پیش مردم آبروی ما را نیز. مگر همین یک جایی که آبروی ما رفته، دردش کم است. ما هر وقت به یاد تو می افتیم که سر سفره تو نشستیم، تو ما را خلق کردی، نه ماه در رحم مادر پذیرایی کردی، سالم ما را متولد کردی، این همه به ما محبت کردی، ولی ما هیچ آبرویی پیش تو برای خودمان نگذاشته ایم، بگذار همین یک درد را بکشیم، دیگر آبروی ما را پیش مردم ضایع نکن. پیش تو که آبروی ما برود، تو کریمی، آقایی، اما مردم چنین نیستند که اگر آبروی کسی پیش آنها برود، تحمّل کنند، مردم اگر آبروی کسی پیش آنها برود، سنگ بارانش می کنند، فحش می دهند، بد می گویند، بیرون می کنند، اما تو این کارها را نمی کنی.

در دعای کمیل آمده است: مردم می خواهند مرتکب بعضی گناهان شوند که پیش خدا خیلی آبروریزی است. پیش از این که بنده آن گناه را انجام دهد، خدا به رقیب و عتید می گوید که عبد مرا یک ساعت تنها بگذارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

رقیب و عتید هم مأمور هستند، اوراها می کنند و می روند تا پیش بنده نباشند.

بنده آغاز به گناه کردن می کند، خدا می گوید: خوب شد که آبرویش پیش آن دو مَلک نرفت. اگر پیش من رفت، مال خودم است، اما نسبت به آنها غریبه است. اگر ما این قدر برای تو هستیم، پس چرا ما تو را برای خودمان قرار ندادیم، چرا با تو

ص: ۷۷

معامله به مثل نکردیم، کارهایی که تو با ما کردی، چرا ما با تو نمی‌کنیم.

روشنایی این گنهکار را ببینید، در همین گام نخست که «من الخلق الی الحق» است، می‌گوید:

«طَهْرَنِي» پاکم کن تا به طرف پروردگار بروم. یک مرتبه قلب باز می‌شود، نور شروع به تابش می‌کند. فقط، عیسی بن مریم و حضرت یحیی علیهما السلام مانده‌اند. هیچ کس دیگر نیست، به هر دو نفرشان گفت شروع کنید این قدر به من سنگ بزنید تا من نابود شوم، یحیی جلو آمد و گفت: آقا می‌دانی که من پیامبر هستم؟ گفت: بله. گفت: من الان به نصیحت تو احتیاج دارم، مقداری مرا نصیحت کن. آری یحیی به چه کسی می‌گوید، به جوان گنهکار، ما رمز این معما را چه می‌دانیم، یحیی می‌داند این کسی که رو به جانب خدا کرده، الان خدا هم به او رو کرده است، این الان چیزهای فراوانی می‌داند، غرق نور است.

شخصی به حضرت موسی علیه السلام گفت: گرفتارم، چه دعایی کنم که مشکلم حل شود؟ خطاب رسید: برو بگرد بین چه گنهکاری توبه می‌کند، دامنش را بگیر و بگو برای تو دعا کند، من دعای او را مستجاب می‌کنم. گفت: مرا نصیحت کن. سه مطلب گفت که این سه مطلب فقط برای قلب یک پیامبر یا امام است، برای قلبی نورانی و بیدار است، برای قلبی است که خدا در آن تجلی کرده است:

«مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا» (۱) بنده من تو یک قدم بیا، من ده قدم می‌آیم.

گفت: یحیی میان خود و هوای نفس خلوت نکن، نگذار نفس هوا پیدا کند که اگر اجازه بدهی دچار هوا شود، تو را هم مانند من بدبخت می‌کند. من نفس را آزاد گذاشتم، نفس را رها کردم، به حیوانی چموش تبدیل شده که الان لگدش را می‌خورم. گفت:

«زِدْنِي» بیشتر مرا نصیحت کن. گفت: یحیی با هر گنهکاری که روبه رو شدی، گنهکار را سرزنش نکن، شخصیتش را خرد نکن، گناه او را به رُخس نکش، توی سرش نزن، فقط راه آشتی با خدا را یادش بده، مبادا توی سر گنهکار بزنی. گفت: باز هم مرا نصیحت کن، گفت: یحیی در تمام برخوردهایت با بندگان

ص: ۷۸

---

۱- (۱۷) - مستدرک الوسائل: ۲۹۸/۵، باب ۷، حدیث ۵۹۱۰؛ عوالی اللالی: ۵۶/۱، حدیث ۸۱ من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا و من تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا و من اتانی مشیا ایتیه هروله و من اتانی بقراب الأرض خطیئه ایتیه بمثلها مغفره ما لم یشرک بی شیئا

خدا غضب نکن، خشم نکن، انسان بردبار و صبور و حلیمی باش، از خدا یاد بگیر، ببین بنده ای که عمری گناه می کند، اما خدا صبر و حوصله می کند. یحیی گفت: مرا بس است، آن وقت گنهکار حالی دیگر پیدا کرده بود، مانند ابر بهار اشک می ریخت، به عیسی و یحیی گفت که دیگر معطلم نکنید، مرا روانه کنید.

جبرئیل آمد و گفت: ای عیسی! خدا می گوید که بنده مرا از این دام دریاور، این حیف است از دنیا برود. ما هم می گوئیم الهی، دست ما را هم بگیر، حیف است ما از بین برویم، اگر ما را نگه داری ما بنده تو خواهیم بود، حیف است با شمشیر هوای نفس کشته شویم، حیف است شیطان در این چاله زندگی ما را نابود کند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۷۹













تهران، حسینیه هدايت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۸۵



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

سوگند و قسم هایی که در قرآن مجید آمده قسم هایی است که از یک متکلم به تمام معنا صادق و راست گو صادر شده است. این قسم ها از یک جهت، نشان دهنده عظمت و اهميت موضوعی هستند که خداوند متعال برای آن موضوع قسم یاد کرده است؛ مثلاً در باب مسئولیت، تکلیف، وظیفه و به عبارت دیگر، مجموع بدهکاری هایی که به طور طبیعی انسان به خدا و خلق دارد که از این مجموعه به تکلیف و مسئولیت و وظیفه و امانت الهی بر دوش انسان تعبیر شده و خدا قسم یاد کرده است.

قسم در باب مسئولیت هم نه به خورشید است، نه ماه، نه زمین، نه آسمان، بلکه به طور مستقیم وجود مقدس حضرت حق به خودش قسم خورده و این بالاترین قسم قرآن است:

﴿فَوَرَّبُّكَ لَسْتَلْتَهُمْ أَجْمَعِينَ \* عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (۱)

ای پیامبر من! به مالکت قسم، به ربّ قسم، به پروردگار و خدایت قسم که روز قیامت نمی گذارم مرد و زنی قدم از قدم بردارند، مگر این که از اول تکلیف تا لحظه مردن آن چه از آنها سر زده، از آنها بازپرسی و سؤال شود که برای چه این عمل را

ص: ۸۷

---

۱- (۱) -حجر (۱۵): ۹۲-۹۳؛ «به پروردگارت سوگند، قطعاً از همه آنان بازخواست می کنیم.» از اعمالی که همواره انجام می داده اند.»

انجام دادی؟ برای چه کسی این عمل را انجام دادی؟ به چه نیتی انجام دادی؟ محرک تو در این عمل چه کسی بوده؟ و هدف تو از این عمل چه بود؟ حتی از به هم خوردن پلک ها و هدف هایی که مردم از به هم زدن پلک ها داشتند، سؤال می کنم، حالت نگاه کردن ها را هم که فقط خدا عالم است:

«يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ» (۱)

وقتی انسان نگاه می کند، هیچ کسی نمی تواند هدف نگاه انسان را بخواند. مردم چه می دانند که نگاه ما به چه حالی در برون ما بسته است؟ به حال الهی یا شیطانی است، برای خدا نگاه می کنیم یا برای شیطان، محرک نگاه ما شهوت است یا نه؟ هدف از نگاه کردن ما کیست؟ «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ...» او می داند که آیا چشم در حال خیانت است یا نه، همه چیز را حساب می کند، نفس هایی را که مردم می کشند حساب می کند که در چه حالی کشیده اند؟ برای چه کشیده اند؟ تنفس می کردند که برای من سالم بماند یا برای گناه من، برای چه نفس می کشیدند؟ «فَوَرَبِّكَ لَنَسِئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» سرباز وقتی در جبهه تیر می خورد تا کشته می شود، باید برای خدا باشد. به پیامبر صلی الله علیه و آله می گویند که یک نفر شهید شده، بیاید نماز بخوانیم تا دفنش کنیم. حضرت می فرمایند: من نماز می خوانم، اما او را شهید نمی دانم، چون به نیت خدا در جبهه نبوده است: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ» دیگران چه می دانند که در دل ها چه می گذرد، تنها او می داند و این آیات، همه دلیل بر این است که هیچ چیزی در این عالم از خدا به بنده نزدیک تر نیست:

دوست نزدیک تر از من به من است این عجب تر که من از او دورم (۲)

هم چنین در باب مسئولیت ما در قرآن مجید آمده است که با خواندن این آیه می فهمیم که واقعاً حساب ما حساب بسیار روشنی است.

«وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ» (۳)

ص: ۸۸

۱- (۲)- غافر (۴۰): ۱۹؛ [او] چشم هایی را که به خیانت [به نامحرمان] می نگرد و آنچه را سینه ها پنهان می دارند، می داند.»

۲- (۳)- سعدی شیرازی.

۳- (۴)- اعراف (۷): ۶؛ [و از شخص پیامبران] درباره تبلیغ دین [به طور یقین پرسش خواهیم کرد].»



من در روز قیامت همه انبیا را هم نگه می دارم و از مسئولیت های آنها سؤال می کنم. پس یک جهت قسم در قرآن مجید اهمیت موضوع پس از قسم است که اگر موضوع، برای وجود مقدس حضرت حق عادی بود، قسم نمی خوردند، بلکه عادی می فرمودند و رد می شدند.

جریانات فراوانی در عالم عادی است. وجود مقدس حضرت حق هم در گفتارشان به طور عادی با آن برخورد کردند، ولی جریانات زیادی از اهمیت برخوردارند، در آن جا عادی برخورد نکرده اند، یا با تأکید حرف زده اند یا به خودشان قسم خورده اند یا در قرآن به جان پیامبرش قسم خورده یا به موجودات دیگر قسم خورده است.

## عظمت قسم های خداوند

اما جهت دیگر در قسم، نشان دهنده عظمت خود آن موجودی است که پروردگار به او قسم یاد کرده است.

از جمله اشیا که خداوند بزرگ در قرآن مجید به آن قسم خورده، نفس انسان است؛ البته یک جا هم به نفس انسان قسم نخورده است. شما اگر در قرآن کریم که محصول اراده خدا نسبت به انسان است، دقت کنید می بینید که پروردگار بزرگ عالم چند جا در قرآن به نفس قسم یاد کرده است. در یک جهت می خواهد بگوید که موضوع پس از قسم در زندگی انسان بسیار مهم است، و در یک جهت هم می خواهد بگوید که نفس نزد من بسیار عزیز است که او را جزء ابزار قسم در قرآن مجید آورده ام. به خودش قسم خورده، به پیامبرش قسم خورده، به نفس من و شما هم قسم خورده، بنابراین، نفس مقام بزرگی دارد، البته این مقام در مرحله استعداد و توان است، در مرحله قدرت است، ما مکلف هستیم که این مقام را از حالت استعداد به حالت فعلیت بیاوریم. نفس استعداد دارد که جانشین خدا باشد. ما باید

این جانشینی را برای نفّس به وجود بیاوریم، اگر به وجود نیاوریم و قیامت شود، باز هم می توانیم به خدا بگوییم که ما با تو هماهنگ هستیم؟ می توانیم به وجود مقدّس او بگوییم که بنده تو هستیم؟ می توانیم به حضرت او بگوییم که ما در دوره ای که در دنیا بودیم، در حال انس با تو به سر می بردیم؟ اگر این استعداد به فعلیت نرسد؛ یعنی نفّس، به اخلاق خدا متخلّق نشود و حالت تسلیم در وجود مقدّس او نگیرد؛ آیا می تواند بگوید که من با خدا انس دارم؟ می تواند بگوید من تسلیم حضرت حق هستم؟

### نسخه جالینوس حکیم

جالینوس، طبیب بسیار مهمی بود. به یکی از دوستانش گفت که یک نسخه می نویسم زود برو دارویش را برایم بگیر و بیاور. شاگرد داروها را می شناخت، دکتر داروفروش را هم می شناخت، وقتی نسخه را از جالینوس گرفت و خواند، دید که جالینوس حکیم، با آن عظمت مقامش، داروی خوب شدن از مرض دیوانگی را در این نسخه نوشته است. از جالینوس پرسید: این دارویی را که شما در این نسخه نوشته اید برای خودتان می خواهید؟  
گفت: بله.

پرسید: این دارو که برای دیوانه هاست این را به دیوانه ها می دهند که خوب بشوند، شما برای چه می خواهید؟ شما امروز در یونان در رأس عاقلان قرار دارید و همه، شما را به ادب و تربیت و عقل و حکمت و عظمت و کرامت می شناسند؟  
فرمود: نه، این دارو برای من لازم است.

پرسید: چرا؟

گفت: برای این که دیروز در محلی بودم، دیوانه ای در آن محل بود که در میان همه افرادی که آن جا بودند فقط نزد من نشست، یک ساعت هم با من بود، هم به

من خندید، هم حرف زد، هم به من انس گرفت. اگر یک رشته از دیوانگی او در من نبود که میان من و آن دیوانه تجانسی برقرار نمی شد، معلوم می شود که یک رشته هم جنسی میان من و آن دیوانه هست. اگر انسان عمری را با شیطان مانوس و هم جنس باشد، آیا در قیامت می تواند به خدا بگوید که من مال تو هستم.

### بدترین دیوانه های دوران

بیاید از خدا داروی خوب شدن دیوانگی بازی با شیطان را بگیریم و به پروردگار بگوییم که ای مولا با دست محبت خودت چهره نفس ما را به طرف خودت برگردان، چون نفس ما واقعاً به تو پشت کرده است. این مسئله از حرف هایمان، از نگاه کردن هایمان، از گوش دادن هایمان، از قضاوت کردن هایمان و از سستی هایمان معلوم است.

این نفس با بدترین دیوانه های دوران خلقت که ابلیس و شاگردان پلیدش باشد، بیشتر انس دارد تا با عقل کلی عالم، با حکمت کلی عالم و با حقیقت کلی عالم. اگر هم به اینها میل و انس داشته باشد، میلش بسیار ضعیف است. برای عاشق تفاوتی نمی کند که روزه ماه رمضان چند ساعت است؟ اما برای بی میل تفاوت می کند؛ از این رو، یک شب مانده به اول ماه رمضان می پرسد که از اذان صبح تا افطار چند ساعت است؟ آیا چند ساعت باید روزه گرفت، این که کشنده است، ولی عاشق چنین نیست. عاشق فقط می پرسد که ماه رمضان چه موقع است؟ ولی از ساعت و گرما و سرما، هیچ حرفی به بیان نمی آورد. عاشق می پرسد که مهمانی خاصی چه موقع است؟ دلم تنگ است، شب عید فطر که همه شیرینی می خورند و به خانه هایشان می برند و می خورند و الحمد لله می گویند که ماه رمضان تمام شد و روزه هایمان را گرفتیم، تازه زین العابدین علیه السلام صدای گریه اش بلند است که چرا ماه رمضان تمام شد!

کجا رفتی که رفت از دیده ام دل

### چشم دل پیامبر، حیران جمال معشوق

ماه رمضان هنوز نیامده بود، روز اول ماه رجب بود و ۵۹ روز به ماه رمضان مانده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله شروع به روزه گرفتن می کرد. عرض می کردند آقا امروز روز اول رجب است، چرا روزه می گیرید؟ می فرمود: می خواهم به استقبال ماه رمضان بروم. (۱) شصت روز روزه برای ورود به ماه رمضان. عاشق از هی هی چوپان ترسد که حالا معشوق من چه می خواهد به گردن من بگذارد، چه تکلیفی می خواهد به من بدهد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: هر چه تکلیف سنگین تر باشد، لذت هم بیشتر است. (۲) سخت تر بهتر، جانانه تر، به مقام قرب برنامه ام نزدیک تر، آرام نیستم تا وقتی که به وصال برسم، به لقا برسم، آن جا که رسیدم، آرام می شوم.

آن راهبر بزرگ به شاگردانش گفت: بارها را ببندید تا برویم. منزل ها طی کردند تا به دهی بیرون از دروازه ده رسیدند. پرسید: اسم این ده چیست؟ گفتند: این ده معروف به در دوست است، گفت: پیاده شوید، همه پیاده شدند، سه الی چهار روز گذشت، آمدند و گفتند که آقا بار ببندید برویم، گفت: عمری انسان باید بدود تا به در دوست برسد، ما حالا رسیدیم، کجا برویم؟

زمین و زمان را برای خود مجلس معشوق می دانستند، به هر چه نگاه می کردند، در اصال آن نگاه نمی کردند. اصلاً چیزی را نگاه نمی کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله ۶۳ سال در این دنیا بود، حتی یک بار هم برای تماشا کردن

ص: ۹۱

- 
- ۱- (۶) - دعائم الإسلام: ۱/۲۸۴؛ «كان ربما صام رجب و شعبان و رمضان يصلهن». هم چنین آمده: مستدرک الوسائل: ۷/۵۴۵، باب ۲۶، حدیث ۸۸۵۰؛ «عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ...فِيَّانَ مِنْ عَرَفِ حَرَمِهِ رَجَبٍ وَشَعْبَانَ وَوَصَلَهُمَا بِشَهْرِ رَمَضَانَ شَهْرَ اللَّهِ الْأَعْظَمِ شَهِدَتْ لَهُ هَذِهِ الشُّهُورُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». و نیز آمده: جامع الأخبار: ۸۲؛ «روى عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه يصومه و يقول رجب شهرى و شعبان شهر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَمَضَانَ شَهْرَ اللَّهِ».
- ۲- (۷) - نهج البلاغه: خطبة ۲۳۴ (القاصعه)؛ «كَلَّمَا كَانَتِ الْبَلْوَى وَالاخْتِبَارُ أَعْظَمَ كَانَتِ الْمَثُوبَةُ وَالْجِزَاءُ أَجْزَلَ أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلا تَنْفَعُ وَلا تَبْصُرُ وَلا تَسْمَعُ فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا وَ أَقْلَ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرًا وَ أَضْيَقَ بَطُونِ الْأُودِيَةِ قَطْرًا بَيْنَ جِبَالٍ خَشْنَةٍ وَرَمَالٍ دَمْتِهِ وَ عْيُونٍ وَ شَلَّةٍ وَ قَرَى مَنقُطَعَةٍ لَا يَزُكُو بِهَا خَفٌّ وَ لَا حَافِرٌ وَ لَا ظَلْفٌ...».

چیزی چشمش را باز نکرد، اصلاً حالت تماشا نگرفت، هر چه را نگاه کرد، گذری رد شد، تمام این ۶۳ سال تنها و تنها با چشم دل، حیران جمال معشوق بود و بس، آن قدر در برابر خدا عبادت کرد که جبرئیل این آیات را در قرآن آورد:

«طه\* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ» (۱)

حیب من، این قدر عبادت را بر خود سخت و سنگین نساز، تو پیش من هستی، دیگر کجا می خواهی بروی، کجا می خواهی بیایی؟ شب معراج نمی دانم به چه مقامی رسیده بود که همواره به آیه ای که خطاب به موسی هنگام وادی طور نازل شد، توجه داشت:

«فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (۲)

گفت: خودم را ادب کنم پیش از این که به من بگویند کفش هایت را در بیاور، این نعلین های پا را در بیاورم. خواست خم شود که خطاب رسید: بگذار کفش هایت باشد تا گرد و غبار آن به محلی که آمده ای، بخورد، من به تو افتخار می کنم. دیگر مکان مطرح نبود، همه جا پیش او بود و همیشه پیش او، خودش می گفت:

«أَبَيْتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي» (۳) پیش او هستم، غذا داخل دهانم می گذارد، ظرف آب لب دهانم می گیرد، به من می خوراند و می آشاماند. پیش او هستم، البته این غذا غذای دیگری است:

این وطن مصر و عراق و شام نیست این وطن شهریست است کانرا نام نیست (۴)

## ارزش نفس

این قدر نفس مهم است که خداوند عزیز در قرآن مجید به نفس قسم خورده است. این نفس از نظر استعداد بسیار با عظمت است:

ص: ۹۲

۱- (۸)-طه(۲۰): ۱-۲؛ «طه\* ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به مشقت و زحمت افتی.»

۲- (۹)-طه(۲۰): ۱۲؛ «به یقین این منم پروردگار تو، پس کفش خود را از پایت بیفکن؛ زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی.»

۳- (۱۰)-عوالی اللآلی: ۲/۲۳۳، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۶/۳۹۰، باب ۱۱.

۴- (۱۱)-شیخ بهایی.

برای این که این نفس از حالت استعداد به فعلیت برسد؛ یعنی با نفسی که شایستگی دارد مهمان ابدی مولا شود، چه کار باید کرد؟ ۶۶۶۶ آیه در قرآن است، در مجموعه کتاب شریف کافی که از کتاب های شیعه است، نزدیک به شانزده هزار روایت وارد است. چهارده هزار صفحه روایت در وسائل الشیعه است، ۴۵ هزار صفحه روایت در بحار الأنوار علامه مجلسی است، پانزده هزار صفحه روایت تحقیقی در مرآه العقول علامه مجلسی است، انسان با دقت در همه اینها پی می برد که راه را فقط همین قرآن و روایات نشان می دهند.

می گویند تمام قدرت هایی که خدا به شما عطا نموده، فقط برای این است که آن را برای رسیدن به کمال بکار ببرید. عقل را، وجدان را، فطرت را، علمی را که کسب می کنید، غذایی را که می خورید، کار و ورزشی را که انجام می دهید، جهادی را که می روید، نمازی را که می خوانید، هر چه در اختیار شماست، همه را باید خرج کمال نفس کنید. نفس بسیار گرسنه آفریده شده، شما تا هستید باید سیرش کنید، سیر شدن نفس هم به این است که وجود مقدس محبوبش را به او بدهند، با محبوبش آشنا کنند و بعد هم راه دریافت و کشف معشوق و محبوبش را برایش باز بگذارند. در آیات و روایات آمده است که اگر این کار را نکنند، نفس با این همه گرسنگی اش نسبت به محبوب عالم، به چاهی مانند جهنم تبدیل می شود که هر چه گناه در آن بریزند، خاطرش آسوده نمی شود، سیر و سیراب نمی شود.

### مهاری نفس

اگر کسی به داد نفس خود نرسد، نفس به خمره ای خالی برای خالی شدن انواع مشروبات الکلی تبدیل می شود، انواع مواد مخدر را می کشد، اگر کسی به داد نفس

ص: ۹۳



خود نرسد، دهان بدن برای نفس تبدیل به تنوری خالی برای خالی کردن حرامی در این دنیا می شود، اگر کسی به داد نفس خود نرسد، هر ۲۴ ساعت تمام این بدن را به رفتارهای نامشروع می کشاند، اگر کسی به داد نفس خود نرسد، ممکن است حتی با زبان روزه صبح که از خانه بیرون می رود تا شب پانصد قیافه زن و دختر نامحرم را از راه چشم به ذهن خودش برگرداند؛ بنابراین، برای به داد نفس رسیدن از همه محتاج تر است.

به همین دلیل، قرآن مجید فریاد می زند: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ» (۱) به داد نفس برسید که اگر کسی به داد نفس نرسد، نفس بیداد خواهد کرد، اما چگونه باید به داد نفس رسید؟ باید نفس را رام کرد و میان نفس و وجود مقدس انبیا و امامان ارتباط برقرار نمود، میان نفس و حکیمان و عاشقان و عارفان و انسان های واجد شرایط که مربی و معلم هستند، ارتباط برقرار کرد.

### آراستگی و پیراستگی نفس

این ارتباط باید ارتباطی باشد که نفس جدا از راه این ارتباط اثرپذیر باشد، آن هم دو نوع اثر؛ آراستگی و پیراستگی. در آراستگی نفس باید متخلق به اخلاق خدا بشود و در پیراستگی باید از همه خلقتات ضد خدا پاک شود:

«مُسْتَنَّةٌ بِسُنَنِ أَوْلِيَائِكَ مُفَارِقَةٌ لِأَخْلَاقِ أَعْدَائِكَ». (۲) استناد به سنت اولیای تو و جدایی کامل از اخلاق دشمنان خدا است.

در این جا دو مسئله برای آراسته و پیراسته شدن لازم است:

یکی این که انسان باید از منابع فیض الهی کسب معرفت کند، به خصوص دو چیز را؛ یکی معرفت حقایق که خدا کیست؟ معاد چیست؟ مرگ چه ماهیتی دارد؟ برزخ چیست؟ حساب کدام است؟ بهشت و جهنم چیست؟

یکی هم کسب معارف و شناخت حلال و حرام. در دومی پای عمل به میان

ص: ۹۵

---

۱- (۱۳)- مائده (۵): ۱۰۵؛ «ای اهل ایمان! مراقب [ایمان و ارزش های معنوی] خود باشید.»

۲- (۱۴)- مصباح الکفعمی: ۴۸۱؛ مصباح المتهدجد: ۷۳۸؛ بحار الأنوار: ۱۷۷/۹۹، باب ۸.



می آید تا آن حقایقی را که کسب کرده، با کمال قدرت و شجاعت و بدون توجه به هیچ برنامه ای به کار بندد، با تمرینی که در این مسیر می کند؛ یعنی علمی که کسب علم می کند، البته این نوع علم برای آبادی دنیا واجب است. فراموش نکنید که این نوع علمی که کسب می کند؛ یعنی علم توحید، معاد، احکام، حلال و حرام، آن را به کار می بندد، خود به خود در دو رشته برنامه قرار می گیرد؛ در یک رشته، اجرای خواسته ها و در یک رشته، کناره گیری از نخواستہ ها، آنهایی را که نمی خواهد، در این جاده به جلو می رود، مانند آن قلابی که به طاق برای بستن لوستر می زنند، اول که نگاه می کنید بسته بسته است، اما وقتی به طاق می زنند و شروع به پیچ دادن از داخل می کنند، جا باز می کند، این قدر جا باز می کند که برق کار به صاحب خانه می گوید، این هر چه قدر جا داشت، جا باز کرده و بسیار محکم شده است. آن گاه لوستری را با دویست لامپ به آن آویزان می کنند. در این مسیر نخست که انسان می خواهد قدم بردارد، بسیار بسته و تنگ است و تنگ حوصله و سخت می باشد، اما همین گونه که واجبات را به اجرا می گذارد، اخلاق الهی را کسب می کند و از محرمات کناره گیری می کند، جا باز می کند تا جایی که خدا می فرماید:

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ...﴾ (۱)

یا به تعبیر دیگر: «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ...» (۲)

این قدر جا باز می کنند تا به من برسند و معلق من شوند:

﴿فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾ (۳)

## وصل بدون جدایی

خداوند می فرماید: هر کس به من رسید و به من وصل شد، اگر همه عالم جمع شوند نمی توانند از من جدایش کنند، اما تا وقتی که انسان راه نیفتاده و نرسیده، هر

ص: ۹۶

۱- (۱۵)-ابراهیم(۱۴):۲۷؛ «خدا مؤمنان را به سبب اعتقاد و ایمانشان در زندگی دنیا و آخرت ثابت قدم و پایرجا می دارد.»

۲- (۱۶)-ابراهیم(۱۴):۲۷؛ «در زندگی دنیا و آخرت...»

۳- (۱۷)-بقره(۲):۲۵۶؛ «پس هر که به طاغوت [که شیطان، بت و هر طغیان گری است] کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد، بی تردید به محکم ترین دستگیره که آن را گسستن نیست، چنگ زده است.»

کمندی به گردن او بیندازند، او را می کشند، حالا سبک و کلمات آیه را ببینید: «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ» اول می گوید که من که هستم؛ من سقف مافوق همه سقف ها هستم، بالاترین بالاترها «ذُو الْعَرْشِ»؛ صاحب عرش هستم: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ» (۱) کسانی که با پیوند به انبیا و امامان و فقهای جامع الشرائط در مسیر من قرار می گیرند، به اجرای خواسته های من اقدام می کنند و از گناه کناره گیری می نمایند، جا باز می کنند تا به من برسند، زمان، مکان، پول، شهوت، قدرت، میز، صندلی، متیت و همه را می شکافند و می روند تا به محبوب برسند. وقتی به من رسیدند به آنها مژده می دهم، از جانب خودم روحی خصوصی در آنها قرار می دهم، آن گاه آن جا اسم آدم عوض می شود و به آنها ملائکه می گویند. آنها چه کسانی هستند؟ آنها اولیای خدا هستند: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۲).

### حکایت مسلم بن عوسجه

اولیای الهی به جایی رسیده اند که هیچ عامل غصّه و ترسی برایشان وجود ندارد. به همین دلیل، شب عاشورا بیرون خیمه به مسلم بن عوسجه ندا رسید که وای هفتاد سال است که فقط ادب خالی از تو دیده ام، الان می بینم که حالت رقص به خودت گرفته ای، چه خبر است؟ مسلم گفت:

در رقص درآید فلک از زمزمه عشق چونان که شتر بشنود آواز هدی را (۳)

به او گفت: رفیق برای شتر زنگ می زند، به رقص درمی آید، صدای خدا را می شنوم، چگونه من انسان به رقص نیایم؟ تو می دانی ساقی (حسین) امشب چه به کام ما ریخت؟ آری، آن که نام حق را که معشوق حقیقی است می شنود و ناله می زند دیوانه نیست.

ص: ۹۷

- ۱- (۱۸) - غافر (۴۰): ۱۵؛ «بالابرندة درجات و صاحب عرش است، روح را [که فرشته وحی است] به فرمانش به هر کس از بندگانش که بخواهد القا می کند تا مردم را از روز ملاقات [که روز رستاخیز است] بیم دهد.»
- ۲- (۱۹) - یونس (۱۰): ۶۲؛ «آگاه باشید! یقینا دوستان خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.»
- ۳- (۲۰) - وحدت کرمانشاهی.

موسی علیه السلام در جلسه ای که همه نشسته بودند و حرف های عشق و محبت می زند، به یک ژولیده پا برهنه که شروع به داد کشیدن کرد، گفت: ساکت باش، مجلس به هم می خورد. جبرئیل آمد و گفت: خدا می فرماید که دل دار همین یکی است، چرا به او می گویی که ساکت باشد؟ این به جایی رسیده که باید داد بزند. ای موسی، او به تماشای جمال من رسیده، بر اثر وجدی که از من پیدا کرده نمی تواند صدایش در نیاید. موسی، چشمی را که دنیا پر کرده، آخرت ندارد، چشمی را هم که آخرت پر کرده، مرا ندارد؛ بنابراین سعی کن که چشمت را تنها مولا پر کند، نه دنیا، نه عقبی، فقط مولا، می خواهد دنیا باشد یا نباشد. چرا داد نمی زنی؟ چه کسی به تو دیوانه گفت؟

در رقص در آید فلک از زمزمه عشق چونان که شتر بشنود آواز هدی را

### لیک گفتن جوان در سفر حج

در سفر حج، در حال پوشیدن لباس احرام، جوانی را گوشه میقات دیدم که ایستاده (۱) بود و اشک می ریخت. همه تلبیه می گفتند: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»، به او گفتم که چرا لبیک نمی گویی؟ گفت: لبیک گفتن خیلی راحت است ... چه کار کنم؟ می ترسم، می ترسم لبیک بگویم، مگر لبیک گفتن آسان است، کار ساده ای است، گفتن من که مهم نیست، من هزار بار هم امشب لبیک می گویم، اما مهم این است که یک بار هم او جواب بدهد. مگر ما چه قیمتی داریم که لبیک به او بگویم، کدام لبیک؟ هر چه تاکنون لبیک بوده، از طرف او به ما بوده، کی ما تاکنون در برابر او لبیک گفتیم.

فردا شب عرفات او را دیدم، اما جلو نرفتم، گفتم به حال خودش باشد. دیدم در گوشه ای از عرفات می گوید: ای خدایی که طاعت بنده تو را خوشحال نمی کند، گناه بنده به تو آزاری نمی رساند، ای خدا، دستم را برای طاعت بگیر، رابطه ام را با

ص: ۹۸

۱- (۲۱)- اشاره به این روایت دارد: الأما لى للصدوق: ۱۶۹، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۱۶/۴۷، باب ۴، حدیث ۱؛ «عن محمد بن زیاد الأزدي قال سمعت مالک بن أنس فقيه المدینه يقول كنت أدخل إلى الصادق جعفر بن محمد عليه السلام فيقدم لي مخدّه و يعرف لي قدرا و يقول يا مالک انى أحبک فكنت أسرّ بذلك و أحمد الله عليه قال و كان عليه السلام رجلا لا يخلو من إحدى ثلاث خصال إمّا صائما و إمّا قائما و إمّا ذاكرا و كان من عظماء العباد و أكابر الزّهاد الذين يخشون الله عز و جلّ و كان كثير الحديث طيب المجالسه كثير الفوائد فإذا قال قال رسول الله صلّى الله عليه و اله اخضرّ مرّه و اصفرّ أخرى حتّى ينكره من كان يعرفه و لقد حججت معه سنه فلما استوت به راحلته عند الإحرام كان كلما همّ بالتلبيه انقطع الصّوت فى حلقه و كاد أن يخرّ من راحلته فقلت قل يا ابن رسول الله و لا- بدّ لك من أن تقول فقال يا ابن أبى عامر كيف أجسر أن أقول لبّيك اللهم لبّيك و أخشى أن يقول عز و جلّ لي لا- لبّيك و لا- سعديك». و هم چنین درباره صلوات بر پیامبر و آتش آمده: ثواب الأعمال: ۱۵۷؛ جامع الأخبار: ۶۳؛ «عن أبى عبد الله عليه السلام قال رسول الله صلّى الله عليه و اله ذات يوم لأمير المؤمنين عليه السلام ألا أبشرك قال بلى بأبى أنت و أمى فإنك لم تزل مبشرا بكل خير فقال أخبرنى جبرائيل أنفا بالعجب فقال أمير المؤمنين عليه السلام و ما الذى أخبرك يا رسول الله صلّى الله عليه و اله قال أخبرنى أن الرجل من أمتى إذا صلى على و أتبع بالصلاه على أهل بيتى فتحت له أبواب السماء و صلت عليه الملائكه سبعين صلاه و أنه للذنب حطا ثم تحاتت عنه الذنوب كما تحاتت

الورق من الشجر و يقول الله تبارك و تعالى لبيك عبدى و سعديك يا ملائكتى أنتم تصلون عليه سبعين صلاة و أنا أصلى عليه  
سبعمائه صلاة فإذا صلى على و لم يتبع بالصلاة على أهل بيتى كان بينها و بين السماء سبعون حجابا و يقول الله جل جلاله لا  
ليبك و لا سعديك يا ملائكتى لا تصعدوا دعاءه إلا أن يلحق بالنبي عترته فلا يزال محجوبا».

گناه قطع کن. گوش به زنگ بودم، تا مراسم وقوف در عرفات تمام شد. وقتی شب به مشعر آمدیم، مراقبش بودم. روز در منا همراهش بودم، رمی جمره اش را دیدم، اما چه رمی جمره ای؟ همه حاجی ها به دیوار جمرات سنگ می زدند، اما او به خودش سنگ می زد که بگذار اول من خودم را دور کنم که خودم مانع تجلی خداوند هستم، اول بگذار خودم را دور کنم. اگر من کنار بروم، تو می آیی. من سر راه تو ایستاده ام، مانع آمدنت من هستم. از پشت سرش گفتم به قربانگاه بروم که در منا راه افتادم، حرف هایش فقط یک حرف شده بود، فقط می گفت: «اللهم اغفر لی»، «اللهم اغفر لی»، «اللهم اغفر لی» به منا رسید، دیدم که کیسه پول هم ندارد، فقط احرام است، ای خدا، پس از کجا می خواهد گوسفند بخرد؟ گفت: منا که آمد، هنوز محرم بود، رو به قبله کرد و آهسته گفت: محبوب من! الان در منا همه گوسفند آورده اند تا برایت قربانی کنند، ولی گوسفند که شایسته تو نیست، من خودم را می خواهم قربانت کنم، یک یا الله گفت و روی زمین افتاد و از دنیا رفت. من خودم را می خواهم قربانت کنم، گوسفند به چه درد تو می خورد، بگذار خودم بیایم، خودم را راه بده، خودم را قربانت کن. آری این حقیقت عشق و اخلاص در عبودیت است.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته









## ۷ مبارزه با نفس اماره

### اشاره

تهران، حسینیه هدايت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۱۰۳



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صل على محمد و آله الطاهرين.

## معنای رب

از کلماتی که در قرآن مجید و روایات، به ویژه در دعاها زیاد استعمال شده، کلمه شریفه «رب» است. «رب» دو معنا دارد، البته نسبت به وجود حضرت حق مفهوم «رب» مفهومی مطلق و بی ابتدا و بی انتهاست، اما همین مفهوم مطلق نسبت به حضرت دوست دو معنا دارد:

یک معنا عبارت است از مالک بودن و صاحب بودن

و معنای دیگر عبارت است از مربی بودن و پرورش دهنده.

□  
وقتی عبد می گوید: الحمد لله رب العالمین، معنایش این است که ستایش مخصوص وجود مقدسی است که مالک، مربی و پرورش دهنده آدمی است. هیچ موجودی از دایره مالکیت، پرورش و تربیت و نظر و توجه و عنایت او خارج نیست.

در باب توسل به پروردگار از انبیای الهی قرآن نقل می کند که هر وقت متوسل به حضرت حق می شدند، با کلمه «رب» به حق توسل پیدا می کردند؛ مثلاً قرآن مجید از حضرت آدم علیه السلام نقل می کند که وقتی طلب آمرزش کرد و مشکل نزدیک شدن به درختی که از آن نهی شده و باعث شده بود که از بهشت حق بیرون بیاید و میل داشت دو مرتبه به رضوان خدا برگردد، از همین در وارد شد و با همین کلید قفل

ص: ۱۰۵

مشکل خود و همسرش را گشود و عرضه داشت:

«رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۱)

ای مالک من! ای مربی من، اگر من و همسر من را نبخشی و به من و به این زن که مملوک و در گردونه پرورش تو هستیم، رحم نکنی، تمام هستی خود را با عدم آمرزش و رحمت تو باختیم.

کلمه «خسران» در قرآن مجید، یعنی نابودی آن چه در اختیار انسان است که با کلمه «ضرر» فرق دارد. (۲)

## معنای ضرر

ضرر هم مانند خسران لغت عربی است. استعمال هر دو جای مخصوص دارد.

آن جا که باید ضرر استعمال شود، عرب ضرر را استعمال می کند و هیچ وقت ضرر را به جای خسارت نمی گذارد، خسارت را هم به جای ضرر استعمال نمی کند. اگر عرب به کسی بگوید، خسارت دیده؛ یعنی اصل سرمایه را باخته و از دست داده و نابود شده است: «إِنَّ الْأَشْيَاءَ لِلْفِي خُسْرٍ» از همین قبیل است، چون این آیه در مقابل «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (۳) قرار گرفته است آنها که این طرف سوره هستند، همه چیز دارند، آنها که آن طرف سوره هستند، هیچ چیزی ندارند، بلکه یک بدن دارند که همین بدن را هم قیامت خدا به آنها برمی گرداند، چون تمام شیرینی، کرامت، شرافت، عظمت و بزرگی و آبروی انسان به آن نفس زکیه و مطمئنه اوست و آن است که انسان را به بهشت می برد. اینها جایی در بهشت ندارند. همین بدن خشک و خالی را مثل هیزم خشک در تنور جهنم می اندازند.

بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین است مر بی بری را (۴)

اینها بی خود به خودشان مغرور هستند. بر دنیایی که دارند و می گویند ما رئیس هستیم و مقام و قدرت از ماست، تمام این غرورشان بی خودی است.

حکایت شده است که باغبانی وارد باغ شد، تمام درخت ها سبز بود و میوه داشت، اما یک درخت خشک خشک بود، اژه آورد، شروع کرد به بریدن درخت.

اژه را که می کشید، صدای درخت بلند می شد، درخت می خواست به باغبان بگوید که من راست ایستاده ام چرا مرا می بری؟ باغبان گفت: این راست ایستادن تو چه سودی برای این باغ دارد، تو جز این که شاخ و برگ خشک مزاحم رسیدن نور آفتاب به درختان دیگر شده است، فایده ای نداری. تو مزاحمی، مغرور به راست ایستادن خودت هم هستی؟ این قدرت، قدرت ایجاد مزاحمت است. این ریاستی که اهل مادیت در دنیا دارند، برای مزاحمت است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

این مالی که در دست اهل مادیت است، مال نیست، ماده شهوات است. هم چنین می فرماید: این بدن زیبایی که اینها دارند،

انسانیت نیست، بلکه تابلوی جمع گناه است. این قیافه، لباس، انگشتر، موی سر، این طراوت چهره، همه عامل جنایت است. این انسانیت و آدمیت نیست.

وجود مقدّس حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمودند:

این گونه افراد آن چنان عقل الهی خود را از دست داده اند که با تمام شئو نشان در سرازیری رسیدن به عذاب خدا قرار گرفته اند و نمی فهمند و بیدار نیستند. تمام اعمال و رفتار و کردارشان باعث رنج، زجر و زحمت دیگران است، ولی فعلاً چون عقل الهی را تعطیل کرده اند، از این رنج هایی که ایجاد می کنند، خودشان دردی احساس نمی کنند. پیغمبر می فرماید: ولی تمام این حالات و اخلاقیاتشان از برزخ تا قیامت و از قیامت تا ابدیت تبدیل به مارها و عقرب های خطرناکی می شوند که هر کدامشان به تناسب رنجی که ایجاد کرده اند، به خودشان برمی گردد. این مار و

ص: ۱۰۶

۱- (۱)-اعراف(۷):۲۳؛ «گفتند: پروردگارا! ما بر خود ستم ورزیدیم، و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود.»

۲- (۲)- در تفسیر نمونه: ۲۹۵/۲۷ و ۲۹۶، ذیل آیه ۲ سوره عصر آمده: «خسر» (بر وزن عسر) و «خسران» چنان که راغب در مفردات می گوید: به معنی کم شدن سرمایه است، گاه به انسان نسبت داده می شود و می گویند فلان کس زیان کرد، و گاه به خود عمل نسبت داده می شود و می گویند: تجارتش زیان کرد، این واژه غالباً در سرمایه های برونی مانند مال و مقام به کار می رود، و گاه در سرمایه های درونی مانند صحت و سلامت و عقل و ایمان و ثواب و این همان است که خداوند متعال به عنوان «خسران مبین» (زیان آشکار) از آن یاد فرموده آنجا که می گوید: **إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ**؛ زیانکاران واقعی کسانی هستند سرمایه وجود خود و خانواده خویش را در قیامت از دست می دهند، بدانید خسران مبین همین است. زمر: ۱۵. فخر رازی در تفسیر این آیه سخنی نقل می کند که حاصلش چنین است: یکی از بزرگان پیشین می گوید: معنی این سوره را من از مرد یخ فروشی آموختم، فریاد می زد و می گفت: ارحموا من یدوب رأس ماله ارحموا من یدوب رأس ماله! رحم کنید به کسی که سرمایه اش ذوب می شود، رحم کنید به کسی که سرمایه اش ذوب می شود! پیش خود گفتم این است معنی **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ**: عصر و زمان بر او می گذرد و عمرش پایان می گیرد، و ثوابی کسب نمی کند و در این حال زیانکار است. به هر حال از نظر جهان بینی اسلام دنیا یک بازار تجارت است همانگونه که در حدیثی از امام هادی علیه السلام علی بن محمد النقی آمده است: **تحف العقول: ۳۶۱؛ «الدنيا سوق ربح فيها قوم و خسر آخرون: دنیا بازاری است که جمعی در آن سود می برند و جمع دیگری زیان.**

۳- (۳)-عصر(۱۰۳):۱-۳.

۴- (۴)-دیوان اشعار ناصر خسرو.



عقرب الان در دندان خود آنهاست، همین الان هم آنها را نیش می زند، ولی حس نمی کنند، دردش را نمی فهمد، اینها اهل خسران هستند، هیچ چیزی ندارند. مگر پروردگار بزرگ عالم در بازار قیامت چند کیلو استخوان و گوشت و پوست را می خواهد چه کند؟ اگر خریدار گوشت و پوست و استخوان باشند که تمام این حیوانات جنگل را در کل عالم زنده می کنند و برای خودشان برمی دارند، در حالی که می بینید خودشان را مشتری چه برنامه هایی معرفی می کنند؟

## خداوند، مشتری جان انسان

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۱)

یعنی من مشتری جان شما هستم، چرا که خودم جان عالم هستم، غیر از جان هیچ چیزی را نمی خرم.

خود او می گوید: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ...» (۲)

تو جان عالمی، چون خودش جان عالم است.

آن که با خودش تناسب دارد و هم رنگ خودش است، او را می خورد. او که جسم نیست، هم رنگ گوشت و پوست و استخوان نیست، بلکه خریدار جان و مال است، اما فی سبیل الله، یا می فرماید: من در بازار قیامت، خریدار قلب سلیم هستم.

قلب (۳)، یعنی آن حقیقت و واقعیت جان، آن جا که خانه خودم بوده، بیت الله، وجودت مال من است. این گوشت و پوست و استخوان هم مال خودت که به بهشت با این بدن ببری، چنان که در دنیا با این بدن لذت می بردی، حالا از

ص: ۱۰۸

۱- (۵)- توبه (۹): ۱۱۱؛ «یقیناً خدا از مؤمنان جان ها و اموالشان را به بهای آنکه بهشت برای آنان باشد خریده؛ همان کسانی که در راه خدا پیکار می کنند، پس [دشمن را] می کشند و [خود در راه خدا] کشته می شوند [خدا آنان را] بر عهده خود در تورات و انجیل و قرآن [و عهده بهشت داده است] و عده ای حق؛ و چه کسی به عهد و پیمانانش از خدا وفادارتر است؟ پس [ای مؤمنان!] به این دادوستدی که انجام داده اید، خوشحال و شاد باشید؛ و این است کامیابی بزرگ.»

۲- (۶)- بقره (۲): ۲۵۵؛ «خدای یکتا که جز او هیچ معبودی نیست، زنده و قائم به ذات [و مدبر و برپا دارنده و نگه دارنده همه مخلوقات] است.»

۳- (۷)- شعراء (۲۶): ۸۹؛ «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ امام معصوم علیه السّلام درباره قلب سلیم می فرماید: الکافی: ۱۶/۲، حدیث ۵؛ وسائل الشیعه: ۶۰/۱، باب ۸، حدیث ۱۲۷؛ «...قال سألته عن قول الله عز وجل إلامن أتى الله بقلب سليم قال القلب السليم الذي يلقى ربه و ليس فيه أحد سواه قال و كل قلب فيه شرك أو شك فهو ساقط و إنما أرادوا الزهد في الدنيا لتفرغ قلوبهم للآخر.»

نعمت های بهشت لذت بزرگ، اما بالاتر از لذت بدن در بهشت، لذت دریافت رضایت من است: «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ». (۱) آن حقیقت لذت مال جان است که بویی از آن لذت در دنیا به مشام بعضی ها می خورد.

بعضی ها، یک شب می بینند که کنار حرم امام هشتم علیه السلام هستند، یک شب می بینند که کنار حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام هستند، شب هایی هم می بینند که در عبادتند و گریه می کنند، اشک می ریزد ناله می زند، ضججه می کند، یا الله می گوید، و چنانچه روزی که همه دور هم نشسته اند و بنا می شود هر کسی بهترین لذت دوره عمرش را تعریف کند، نمی گوید که بالاترین لذت من شب عروسی ام بود، آن لذت لذت بدنی و حیوانی بود، نمی گوید بالاترین لذت من یک روز بسیار گرمی بود که با تعدادی جمع شدیم و به جای بسیار خنکی رفتیم و خوشمزه ترین غذا را خوردیم، بلکه می گوید من شبی را با خدا گذراندم که نمی توانم بگویم چه شبی بود، واقعاً قدرتش را ندارم.

می گوید یک شب عرفات تا صبح راز و نیاز کردم که نمی دانم چه شبی بود؟ گاهی هم پیش دوستانش می نشیند، نمی گوید چه شبی داشت، اما می گوید: که شبی بود که بیست سال است حسرت آن شب را می خوردم و می خواهد یک شب دیگر مثل آن شب بیاید، اما نیامده است. حالا در این بیست ساله چه قدر غذای خوشمزه خورده، چه قدر با رفقا نشست و برخاست کرده، چه سفرها رفته، اما همه را دور می ریزد، فقط می گوید آن شبی که محبوب مرا راه داده بود، عجب شبی بود، عجب ساعتی بود، عجب حالی بود.

نه با ازدواج از غصه درآمدم، نه با پول، نه با دنیا، هیچ چیز نتوانست مرا معالجه و آرام کند.

و حافظ چه زیبا گفته است:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند (۲)

آن شب چه شبی بود. همان شب ها و همان لحظات است که یک مرتبه زندگی انسان را زیر و رو می کند، همان شب و لحظات است که یک مرتبه یک انقلاب همه جانبه در زندگی انسان ایجاد می کند، همان شب، همان خلوت، همان اتصال، همان اشک است که گاهی در همان خلوتی وارد می شود که خدا نمی گذارد هیچ کس این خلوت را ببیند، محرم آن خلوت فقط خودش است، حتی ملائکه هم نیستند.

در روایات آمده است:

ملائکه در قیامت گریبان یکی را می گیرند، و می کشند، خطاب می رسد او را کجا می برید؟ می گویند: قیافه و وضعش نشان می دهد باید به جهنم برود. خطاب می رسد صبر کنید، یک چیزی پیش من دارد که او را اهل بهشت می کند. عرض می کنند چه دارد که ما نمی دانیم؟ رقیب و عتید هم نمی دانند، حافظان عمل هم نمی دانند؟ خطاب می رسد: آن چیزی که پیش من دارد، در خزانه ام پنهان کرده ام که بسیار قیمتی است و آن خلوت شب و اشک چشمش است. آن گاه این لذت در قیامت دائمی می شود و به صورت میوه رسیده به انسان برمی گردد، لذتی که غیر از لذت بدن است. خسارت از آن کسانی است که فقط با بدن سروکار داشته باشند و کاری به آن جان وجود نداشته باشند. (۳)



قرآن مجید از قول حضرت نوح علیه السلام نقل می کند (۴) که بعد از ۹۵۰ سال که می خواست زمین را از شرّ مردم بی تربیت نجات دهد، عرض کرد:

«رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» (۵)

ای مالک من! ای مربی من، دیگر از این مردم ناپاک روی زمین کسی را باقی

ص: ۱۰۹

۱- (۸)- توبه (۹): ۷۲؛ «و هم چنین خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت ها] بزرگ تر است.»

۲- (۹)- دیوان اشعار حافظ شیرازی.

۳- (۱۰)- شبیه این در روایات آمده: أعلام الدین: ۲۵۶؛ عده الداعی: ۱۴۸؛ «و روی آن الله تعالی إذا حاسب الخلق یبقی رجل قد فضلت سیئاته علی حسناته فتأخذه الملائکه إلى النار و هو یتلفت فیأمر الله برده فیقول له لم تتلفت و هو أعلم به فیقول یا رب ما کان هذا حسن ظنی بک فیقول الله تعالی ملائکتی و عزتی و جلالی ما أحسن هذا عبدی ظنه بی یوما و لکن انطلقوا به إلى الجنة لادعائه حسن الظن.»

۴- (۱۱)- الکافی: ۲۸۰/۸، حدیث ۴۲۱؛ مستدرک الوسائل: ۳/۴۰۰، باب ۳۵، حدیث ۳۸۷۶؛ «کان نوح علیه السلام رجلا نجارا فجعله الله عز و جل نبیا و انتجبه و نوح ع أول من عمل سفینه تجری علی ظهر الماء قال و لبث نوح ع فی قومه ألف سنه إلا خمسين عاما یدعوهم إلى الله عز و جل فیهزءون به و یسخرون منه فلما رأى ذلك منهم دعا علیهم فقال رب لا تذر علی الأرض من الکافرین دیار إنک إن تذرهم یضلّوا عبادک و لا یلدوا إلا فاجرا کفارا». تفسیر القمی: ۱/۳۲۵-۳۲۶ (قصه نوح).

۵- (۱۲)- نوح (۷۱): ۲۶؛ «و نوح گفت: پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار.»



نگذار. خداوند هم زمین را با باریدن باران و جوشاندن آب پاک کرد. اگر جانِ آدم دعا کند که خدایا مرا پاک کن؛ یعنی نوح وجود او بگوید: ای خدا! در این زمین کافران زیادی هستند که حاضر نیستند مسلمان شوند، تو مالک من هستی، تو مربی من هستی، من مملوک تو هستم، پس من چه کار کنم؟ نوح در آخر می گوید که دیگر قدرتم نمی رسد. همین آدم، نوح وجود او به پروردگار می گوید: ای خدا! ما دیگر قدرت نداریم. درست است که تو به ما گفتی خوب شو، ما هم دوست داریم خوب شویم، اما توانایی نداریم. تو گفتی هر کس یک قدم به طرف من بیاید، من ده قدم به طرف او می آیم، اما ما آن یک قدم را هم نمی توانیم بیایم، بیا این ده قدم خودت را یازده قدم کن، آن یک قدم را هم خودت بیا.

این نوح وجود ما دعا کند که در این سرزمین وجود ما که کافر در آن زیاد است، آن هم چه کافرایی، حسد، غرور، کبر، ریا، عجب، خودبینی اینها همه کفاری هستند که ما هر کاری می کنیم که اینها ایمان بیاورند، نمی آورند. این تویی ای خدا، باران عنایتت را بفرست و این سرزمین وجود ما را پاک کن. پاک هم می کند، چون در احادیث قدسیه می فرماید:

در بین این مردم مؤمن و متدین تنها کسی که از او خوشم نمی آید، کسی است که دعا نمی کند. اگر دعا کند، جوابش را می دهم، اما دعا نمی کند، مرا صدا نمی زند، باید صدایم کند تا بگویم چه می خواهی؟ اگر دهانش را ببندد و چیزی نگوید من هم چیزی به او نمی دهم. ای نوح وجود انسان باید دعا کند که: «لَا تَذَرُ عَلَيَّ الْأَرْضِ...» «مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا» بر زمینی وجود کفری باقی نگذار، از بیرون گناهم را ببخش، از درون نور در من ایجاد کن، همین کاری که در زمان نوح کردی و از آسمان باران فرستادی، از دل زمین هم جوشاندی، این کار را می توانی بکنی. آن گاه که حضرت ابراهیم خواست به پیشگاه مقدس حق عرض ادب کند، به دیوار کعبه تکیه داد و گفت: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ\* رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ

وَ أَرْنَا مَنَاسِكَنَا وَ تُبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (۱)

یا آن گاه که دست هاجر و اسماعیل شیرخوار را گرفت و به بیابان بی آب و علف آورد، از آسمان آتش می بارید، هیچ چیزی هم پیدا نمی شد، جبرئیل آمد و گفت:

پروردگار می فرماید که این زن و بچه را همین جا بگذار و برو. گفت: چشم، اما سرش را بلند کرد و گفت:

«رَبَّنَا»؛ ای مالک ما، یعنی آیا این زن و بچه با بودن تو تنها هستند؟

شخصی به نام ادهم می گوید، کنار دریا جوانی را دیدم که سرش را پایین اندخته بود، حالی داشت و حرکت می کرد، گفتم: ای غریب اهل کجایی؟ گفت غریب خودت هستی، من غریب نیستم. پرسیدم: چطور غریب نیستی، در حالی که تنهایی؟ گفت: خدا با من است، غریب کسی است که خدا با او نباشد، پس آیا با بودن خدا این زن و این بچه تنها هستند؟

«إِنِّي أَسَكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ...» (۲)

اسماعیل وجود ما کنار این بدن خاکی بی محصول مانده است، اگر خدا عنایت کند این اسماعیل وجود ما کارش در این سرزمین خشک بدن به جایی می رسد که در زمین بدن ما کعبه درست می شود، مسجد الحرام درست می شود، زمین وجود ما، حرم امن و محل عبادت می شود.

زمین وجود ما، دست ما، چشم ما، گوش ما، زبان ما، پوست ما، سلول های ما همه حاجی هایی می شوند که فقط دور قلبی که خانه خداست، می گردند، اما اگر اسماعیل نیاید، یا بمیرد، در همین خانه ۳۶۰ بت کار می گذارند، بت نفس، بت شهوت، بت مال، بت میز، بت صندلی، همین بت هایی که الان در دنیا فراوانند. آن روز مکه یک بتخانه داشت، اما امروز میلیاردها بتخانه روی این زمین، بتخانه متحرک هستند و دیگر بتخانه به آن صورت بسیار کم است.

ص: ۱۱۲

۱- (۱۳)- بقره (۲): ۱۲۷-۱۲۸؛ «و[یاد کنید] زمانی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه کعبه را بالا می بردند[و به پیشگاه حق می گفتند]: پروردگارا! [این عمل را] از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی،\* پروردگارا! ما را [با همه وجود] تسلیم خود قرار ده، و نیز از دودمان ما امتی که تسلیم تو باشند پدید آر، و راه و رسم عبادت ما را به ما نشان ده، و توبه ما را بپذیر، که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی.»

۲- (۱۴)- ابراهیم (۱۴): ۳۷؛ «پروردگارا! من برخی از فرزندانم را در دره ای بی کشت و زرع نزد خانه محترمت سکونت دادم...»

امروزه بتخانه ها به این صورت درست شده اند. خدایا این اسماعیل وجود ما را بیدار کن. ابراهیم وجود باید اسماعیلی را در این سرزمین بگذارد، «لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» تا ما را به تو متصل کند. اگر کلمه صلاه از «صله» آمده باشد که به معنای اتصال است.

### موسی بن عمران در آغوش پروردگار

امیرالمؤمنین می فرماید: موسی بن عمران آن گاه که می خواست به در خانه حق برود، در آن لحظه محتاج لقمه ای نان بود، اما نداشت، این قدر علف بیابان خورده بود که نزدیک بود پوست شکمش به رنگ سبز درآید، گفت: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (۱) ای مالک من! ای مربی من، یک فقیر الامن پیش تو آمده، با این فقیر چه می خواهی بکنی؟ مالک من تویی، کجا بروم، تو مالک من هستی، مربی من هستی، بیداران عالم واقعاً خوب حرف می زدند، می خواستند به خدا بگویند که بر فرض اگر ما تو که مالک و مربی ما هستی، رها کنیم و به در خانه دیگری برویم، آیا خوشحال می شوی؟

دیگری که مالک من نیست، دیگران هم مثل من مملوک هستند. ای مالک من، ای مربی من. در حال حرف زدن با پروردگار بود که خانمی آمد و گفت: ای جوان، پدرم با تو کار دارد؟ تعجب کرد که در این منطقه غربت که احدی او را نمی شناسد، مصر هم دنبالش می گردند که اعدامش کنند، دختری آمده و گفته که پدرم با تو کار دارد. وقتی بلند شد و حرکت کرد و به شهر مدین رسید، آن دختر خانم گفت: منزل ما این جاست، پدرم در این خانه منتظر شماست.

وقتی وارد خانه شد، به آقای بزرگواری که وجود مقدس حضرت شعیب پیغمبر

ص: ۱۱۳

۱- (۱۵) - قصص (۲۸): ۲۴؛ «پروردگارا! به آنچه از خیر بر من نازل می کنی، نیازمندم.» قصه موسی و شعیب: تفسیر القمی: ۱۳۷/۲-۱۳۸؛ بحار الأنوار: ۲۸/۱۳، باب ۲، حدیث ۲؛ «و مر نحو مدین و کان بینه و بین مدین مسیره ثلاثه أيام فلما بلغ باب مدین رأى بثرا يستقى الناس منها لأغنامهم و دوابهم فقعد ناحیه و لم یکن أکل منذ ثلاثه أيام شیئا، فنظر إلى جاريتين فی ناحیه و معهما غنيمات لا تدنوان من البئر، فقال لهما ما لکما لا تستقیان قالتا کما حکى الله لا نسقى حتى یصدر الرعاء و أبونا شیخ کبیر فرحمهما موسی و دنا من البئر فقال لمن على البئر استقی لی دلوا و لکم دلوا و کان الدلو یمده عشره رجال، فاستقی وحده دلوا لمن على البئر و دلوا لبنتی شعیب و سقى أغنامهما ثم تولی إلى الظل فقال ربّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ و کان شدید الجوع. و قال امیر المؤمنین ع إن موسی کلیم الله حیث سقى لهما ثم تولی إلى الظل فقال ربّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ و الله ما سأل الله إلا خبزاً يأكله لأنه کان يأکل بقله الأرض و لقد رأوا خضره البقل فی صفاق بطنه من هزاله...».

بود، برخورد. در خانه شعیب زندگی خوبی داشت، شعیب دخترش را به عقد او ه در آورد. هشت یا ده سال پیش شعیب بود، بعد هم وضع مالی خوبی پیدا کرد، از شعیب خداحافظی کرد و به مصر رفت. در راه آمدن به وادی سینا رسید. در آن جا نوری را دید، به زن و بچه اش گفت: صبر کنید تا مبدأ این نور را پیدا کنم. وقتی وارد منطقه سینا شد، دید که از همه عالم صدا می آید: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي» (۱)؛ یعنی موسی در آغوش من هستی. چه خوبست که ما هم این حرف را بزنی: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» ما گدای خیر هستیم، ما از تو چیز دیگری نمی خواهیم، ما را در این بیابان به شعبی برسان. شعیب ما الان امام زمان علیه السلام است.

### مبارزه حضرت یوسف علیه السلام با نفس خود

وجود مقدس یوسف در اولین شب حکومتش، مدتی در چاه بوده، مدتی در کاخ عزیز با دیو خطرناک شهوت مبارزه کرد، و سپس حاکم بر نفس خودش شد، نه سال در زندان بوده، بعد وزیر دارایی شده، و حالا رئیس مملکت مصر شده است.

امروز همه به او رأی دادند، کل مصر در اختیارش است. شب که همه خوابیدند برخاست و از کاخ عزیز مصر بیرون آمد، لباس پاره کهنه ای پوشید، بیرون شهر داخل گودالی در بیابان شد، صورتش را روی خاک گذاشت و گفت: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِمَّنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَأَطْرُقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ». (۲) جبرئیل آمد و گفت: در چاه افتادی، این کار را نکردی، در کاخ عزیز گرفتار آن زن شدی، این کار را نکردی، نه سال زندان بودی این کار را نکردی، امروز که رئیس مصر شده ای، چرا به این حالت درآمده ای؟ یوسف علیه السلام گفت: ای جبرئیل رئیس شده ام، ریاست خطرناک ترین شمشیر شیطان است. امشب در این چاله آمده ام تا

ص: ۱۱۴

---

۱- (۱۶)-طه (۲۰): ۱۴؛ «همانا! من خدایم که جز من معبودی نیست، پس مرا پرست و نماز را برای یاد من برپا دار.»  
 ۲- (۱۷)-یوسف (۱۲): ۱۰۱؛ «پروردگارا! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خواب ها را به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمان ها و زمین! تو در دنیا و آخرت سرپرست و یار منی درحالی که تسلیم [فرمان های تو] باشم جانم را بگیر، و به شایستگان ملحقم کن.» در ذیل آیه آمده: تفسیر العیاشی: ۱۹۹/۲، حدیث ۸۹، بحار الأنوار: ۳۲۰/۱۲، باب ۹، حدیث ۱۴۸؛ «عن عباس بن یزید قال سمعت أبا عبد الله ع يقول بينا رسول الله ص جالس في أهل بيته إذ قال أحب يوسف أن يستوثق لنفسه، قال فقليل بماذا يا رسول الله قال لما عزل له عزيز مصر عن مصر لبس ثوبين جديدين أو قال نظيفين، وخرج إلى فلاة من الأرض، فصلى ركعات فلما فرغ رفع يده إلى السماء فقال «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِمَّنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَأَطْرُقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» فقال أبو عبد الله عليه السلام خشي الفتن.»

این شمشیر را از دست دشمن بگیرم، خلع سلاحش کنم، به پروردگارم بگویم که من رئیس نیستم، این ریاست از آن توست، من نماینده تو هستم: «قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» ؛ من که خودم چیزی ندارم: «عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ» ؛ آن چیزی هم که تعلیم دیده ام، تو به من آموختی: «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا» ؛ اگر می بینی که در ریاست من خطری هست، امشب جان مرا بگیر که مسلمان بمیرم: «وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» مرا جزء بندگان شایسته ات قرار ده.

این آیه چه می خواهد بگوید؟ می خواهد بگوید که اگر منزل به منزل که حرکت کردید، و خدا به شما توفیق داد، که اهل معرفت شدید، و اهل بینایی شدید، دستتان به دستگیره عبادت های عالی متصل شد، توفیقات ربّانی پیدا کردید، بیداری شب نصیبتان کرد، هیچ کدامش شما را گول نزند، مغرورتان نکند، همه را بدانید که کار اوست. این صریح قرآن و معارف دین ماست: «وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَكَ وَ أَبْكَاكَ» (۱)؛ یعنی، بنده من وقتی گریه می کنی، من هستم که تو را به گریه می اندازم، وقتی می خندی، من هستم که تو را می خندانم، خنده ات مال من است، گریه ات هم مال من است، هر دوی آنها مال من هستند. نمازت هم مال من است، شکرت هم مال من است، خودت هیچ چیزی نداری. یوسف گفت: من هیچ چیزی ندارم، در حالی که ظاهر امر نشان می داد همه چیز دارد.

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» ؛ این سلطنت و حکومت معنوی را، این نورانیت روشنایی را، و این عشق را تو به من دادی، خودم هیچ چیزی ندارم، نباید اینها باعث بدبختی من شود. روزی نشود به خودم نگاه کنم و بگویم: من آدم بسیار خوبی هستم. «قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» ؛ من چیزی ندارم، دو رکعت نماز هم که می خوانم به دلیل بدنی است که دارم. اگر تو اشاره کنی، بدن من فلج می شود، مثل یک گوشت مرده روی رختخواب می افتم، کاری نمی توانم بکنم، تمام هستی من تعلق به تو دارد.

ص: ۱۱۵

یوسف می گفت: «رَبِّ» تا این که نوبت به زکریا رسید، اما او پیر شده بود، به پروردگار عرض کرد: «وَاشْتَغَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» (۱) دیگر حتی یک موی سیاه که نشان دهنده جوانی من باشد، ندارم. خدایا من دلم نمی خواهد بی اولاد بمانم:

«رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» (۲) رَبِّ، ای مالک عالم، ای مربی عالم، تو که کلید حل همه مشکلات در دست توست، به من و زلم که هر دو پیر شده ایم، فرزندی عنایت فرما.

قرآن مجید می فرماید: یحیی را در ایام پیری به زکریا عنایت کردیم. آنگاه او و همسرش دارای فرزندی نبودند و تو خیر الوارثین هستی.

ما هم همین را به پروردگار بگوییم. زین العابدین علیه السلام می فرماید: به خدا بگویید:

خدایا! این بچه هایی که به ما دادی، اینها را دنیا و آخرت به گونه ای قرار نده که نتوانیم سر بلند کنیم. از بچه هایی نباشند که به طور دائم غصه شان را بخوریم، عمری هم در ناراحتی و آتش بسوزیم که چرا بچه مان دشمن تو شده است.

بنابراین، پدران و مادران شهید داده باید خدا را شکر کنند که بچه هایشان در دفاع از دین خدا شهید شده اند. یک بچه در دشمنی با خدا در زندان اعدام می شود، اما جوانی دیگر به دستور امام و رهبرش به جبهه می رود و جانش را با خدا معامله می کند و بچه ای هم علیه ولایت فقیه اقدام مسلحانه می کند و به جهنم می رود.

خدایا! اولادهای ما را نور چشم ما قرار بده.

## توسل پیامبر اسلام و ائمه

وقتی هم که نوبت پیغمبر شد، او هم متوسل به رب شد، اما این جا انسان متحیر می ماند. پیغمبر گفت:

«رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» (۳). (۴) گفت: «رَبِّ»

ص: ۱۱۶

۱- (۱۹) - مریم (۱۹): ۴؛ [و] موی [سرم از پیری سپید گشته].

۲- (۲۰) - انبیاء (۲۱): ۸۹؛ «پروردگارا! مرا تنها [و بی فرزند] مگذار؛ و تو بهترین وارثانی.»

۳- (۲۱) - مستدرک الوسائل: ۲۸۰/۵، باب ۶۲، حدیث ۵۸۵۵. و زکریا لما أراد من الله تعالى الولد دعا الله تعالى بهذا الاسم قال رب لا تذرني فردا و أنت خير الوارثين فأجابه الله تعالى و وهب له يحيى و سيد ولد آدم محمد رسول الله صلى الله عليه و اله دعا الله تعالى بهذا الاسم قال رب اغفر و ارحم و أنت خير الراحمين فأجابه الله تعالى و قال ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر و الصالحون من أمته



۴- (۲۲) - مؤمنون (۲۳): ۱۱۸؛ «و بگو: پروردگارا! [مرا] پیامرز و [بر من] رحم کن و تو بهترین رحم کنندگان.»

امیر مؤمنان علیه السلام در دعای کمیل چه قدر یا رب یا رب می گوید. نوبت سید الشهداء و امام مجتبی شد. ۴۷ سال حضرت مجتبی و ۵۷ سال ابی عبدالله علیه السلام برای خاطر یا رب یا رب گفتن تا غروب تا سوعا زندگی کردند. وقتی که عمر سعد دستور حمله داد، به قمر بنی هاشم فرمود: برو از اینها مهلت بگیر، امشب را تا صبح با ما نجنگند، می خواهیم با قاضی الحاجات مناجات کنیم و یا رب یا رب بگوییم. همه ائمه همین طور بودند.

آفرینش تمام قدرتش به صورت ربوبیت حضرت الهی در حضرت رب متمرکز است. حق، رب، نسبت به کل آفرینش، جان آفرینش است، چون حیات آفرینش به حی بودن او وابسته است. تمام حرکات عالم نتیجه حی بودن حق و جان عالم است که خداست. تمام قدرت و مسئولیت و اراده و حکم و دستور و فتوا متمرکز در پیغمبر آن امت سپس در وجود امام معصوم و سپس در فقیه جامع الشرائط متمرکز است، الان تمام قوای کشور ما متمرکز در وجود ولایت فقیه است. همه حرکت ها به او برمی گردد، حکم ها به او بر می گردد، فتواها به او برمی گردد و در کشور وجود ما تمام قوا و قدرت متمرکز در نفس ماست.

در فلسفه یک بحث مفصل و مستدل همین بحث است:

«النَّفْسُ فِي وَحْدَتِهَا كُلُّ الْقُوَى»، (۲) در همه آفرینش جان خداست، در امت جان پیغمبر است، در نبود او امام است، در نبود او فقیه جامع الشرائط است و در کشور ما هم اصل و حقیقت و جان و ریشه نفس است، پس نفس در وجود ما کار خدا را در آفرینش، کار نبی را در امت و کار رهبر را در امت انجام می دهد.

ما هستیم که همه قوا را باید متمرکز حفظ این نفس کنیم که این کارگردان اگر در وجود ما جانشین خدا شود، چنان که در کل عالم نظم برقرار است، در اعمال و رفتار و اخلاق ما هم نظم برقرار می شود. اگر نفس ما رنگ خدایی بگیرد، در مملکت

ص: ۱۱۷

۱- (۲۳)-یوسف (۱۲): ۱۰۱.

۲- (۲۴)-بحار الأنوار: ۶۸/۵۸.

وجود ما دیگر خبری از رذایل نخواهد بود. هر چه ببینیم حَسَنَات، خیر و درستی می بینیم. نَفَس ما در وجود ما کار خدا را می کند، کار پیغمبر و امام را انجام می دهد، فرقی با آنها این است که این محتاج تربیت است و تغذیه تربیتی اش هم باید از جانب آنها باشد تا هم رنگ آنها شود؛ یعنی این نفس را باید با آنها ارتباط داد تا رنگ خدا و نبوت و امامت و مرجعیت را به خودش بگیرد. وقتی همه وجود ما را به فعالیت واداشت، همه فعالیت ما خدایی می شود، آیا تاکنون چنین بوده یا نه؟ هر کسی خودش جواب خودش را بدهد؛ یعنی نفس در وجود ما نماینده خدا بوده و کار می کرده یا نماینده شیطان بوده است؟ آیا نماینده فرشته بوده یا نماینده دیو است؟ نماینده پیغمبر بوده یا نماینده ابوجهل می باشد؟ نماینده امام بوده یا نماینده معاویه است؟

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۱۱۸









## ۸ اعراض نفس از خدا

### اشاره

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۱۲۳





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

وَ صَلَّى عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

نفس گاهی به چنان شقاوت و ذلتی گرفتار می شود که در صف اعراض کنندگان از حق قرار می گیرد. این اعراض از حق هم به دلیل جهل صاحب نفس به حق نیست.

حق برای صاحب نفس روشن و آشکار است، اما در عین روشن و آشکار بودن حق، نفس حالت اعراض و روی گردانی دارد. به حالتی دچار است که حق را قبول نمی کند.

قرآن مجید می فرماید:

اگر کار انسان به این جا برسد به آخرین نقطه بدبختی و شقاوت رسیده است. در آیه ۴۶ سوره مبارکه یس خداوند تبارک و تعالی مسئله اعراض را چنین بیان می کنند:

«وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ» (۱)

اگر بنا شود به انسان آیه حق برسد و انسان آیه را نفهمد و به هیچ عنوان متوجه آیه نشود، داستان اعراض دیگر داستان درستی نیست. بله، اگر آیات حق به یک دیوانه و بی عقل برسد، به کسی برسد که فکر و اندیشه ندارد و قبول نکند، آن جا را قرآن اعراض نمی گوید، چراکه دیوانه و مجنون تکلیف ندارند، اعراض هم درباره

ص: ۱۲۵

---

۱- (۱) - انعام (۶): ۴؛ «و هیچ نشانه ای از نشانه های پروردگارشان برای آنان نیامد مگر آنکه از آن روی گردانیدند.»

آنها صدق نمی کند، چون آیه واقعاً متوجه آنها نیست، تکلیف متوجه عاقل، بالغ و صاحب قدرت است؛ یعنی کسی که بتواند تکلیف را ادا کند، آیات حق متوجه او خواهد بود. انسان هم آیه را می فهمد و هم از آن اعراض می کند. این آخرین نقطه بدبختی انسان است، و بعد از این منزلی در شقاوت و بدبختی وجود ندارد. آیات حق گاهی به صورت قوانین پروردگار است، به صورت حلال و حرام خدا، امر و نهی خدا، مواضع پروردگار، مصالح خداوند و این قوانین و امر و نهی و حلال و حرام پروردگار جداً از آفتاب برای انسان روشن تر است، چون آفتاب چیزی است که انسان نمی تواند نگاهش کند، اما قانون حق چیزی است که ذاتاً برای انسان قابل درک است.

## اعراض بعد از فهم و درک

پروردگار عالم در آیه نود سوره مبارکه نحل (۱) شش موضوع را نقل می کنند. این موضوعات هم فقط درباره بعثت پیغمبر ما نبوده، بلکه از اول به انسان این شش موضوع توجه داده شده است. هیچ کس هم در تاریخ عالم نبوده که بگوید چون من این شش موضوع را نفهمیدم از آنها اعراض می کردم، اعراض مال کسی نیست که نفهمد اعراض در مورد کسی است که درک می کند اما قبول نمی کند.

البته این آخرین نقطه بدبختی است که مولی الموالی و سید سادات و عبد مطلق، علم مطلق، کرم مطلق، عظمت مطلق و از روز روشن تر با انسان به نفع انسان حرف بزند و انسان هم خوب بفهمد، ولی اعراض کند. گاهی انسان روی از زن و بچه برمی گرداند و می گوید که دیگر کاری با شما ندارم، گاهی روی از پدر و مادر، گاهی از دوستانش روی برمی گرداند تأسیف آن است که گاهی انسان از حضرت حق روی برمی گرداند.

ص: ۱۲۶

---

۱- (۲) - إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛ به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد، و از فحشا و منکر و ستم گری نهی می کند. شما را اندرز می دهد تا متذکر [این حقیقت] شوید [که فرمان های الهی، ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست]. [نحل (۱۶): ۹۰.

یکی از کسانی که واقعاً اعراض از حق داشت، در حالی که حق را مثل بقیه خوب می فهمید، و در این اعراض از حق، چهارده سال انواع بلاها را به سر پیغمبر آورد، ابوجهل بود.

در این چهارده سال هر وقت از او پرسیدند، چرا با پیغمبر این قدر مخالفت و دشمنی می کنی؟ جواب می داد: پیغمبر از قبیله قریش است؛ مثلاً ما از قبیله مُزَیل هستیم، خدا اگر راست می گوید، پیغمبری از قبیله ما برای ما بفرستد، ما زیر بار پیغمبری که از قریش است، نمی رویم.

جوابش در این چهارده ساله همین بود، جوابی غیر منطقی و بی پایه و بی اساس می داد مثل این که مردم شهرها بگویند که خدا می گوید این مرجع تقلیدی که الان در بین شماست واجد شرایط برای رسیدن به من است، از او تقلید کنید، ولی مردم به خدا بگویند چون هم شهری ما نیست از او تقلید نمی کنیم.

هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد در خرابات بگویند که هشیار کجاست (۲)

باید بر اساس عقل رفاقت کرد، فعل اعتباری را باید نادیده گرفت. اصلاً کسی که اعتماد به شئون اعتباری کند از یک جهت کافر به پروردگار است. مسئله ای را که اسلام خیلی سخت با آن مخالفت کرده است، مسئله تعصب است.

انسانی که سیر الی الله کرده و به عالی ترین مقامات انسانی، یعنی پیغمبری رسیده، حالا از قبیله قریش است، چه اشکال دارد، هیچ، ولی ابوجهل زیر بار نرفت، گفت: نه، اگر خدا می خواهد ما بنده اش شویم، از قبیله ما پیغمبری برای ما بفرستد، ما با پیغمبری که از قریش باشد، کاری نداریم.

ص: ۱۲۷

۱- (۳) - درباره خبثت ابو جهل در روایات فراوان آمده که به دو نمونه اشاره می کنیم: الکافی: ۶۴۹/۲، حدیث ۵؛ وسائل الشیعه: ۷۹/۱۲، باب ۴۹، حدیث ۱۵۶۹۲؛ «أبو علی الأشعری عن محمد بن سالم عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال أقبل أبو جهل بن هشام و معه قوم من قریش فدخلوا علی أبي طالب فقالوا إن ابن أخیک قد آذانا و آذی آلهتنا فادعه و مره فلیکف عن آلهتنا و نکف عن إلهه قال فبعث أبو طالب إلی رسول الله صَلَّى الله علیه و آله فدعاه فلما دخل النَّبِيُّ صَلَّى الله علیه و آله لم یر فی البیت إلا مشرکاً فقال السَّلام علی من اتَّبع الهدی ثم جلس فخبَّره أبو طالب بما جاءوا له فقال أو هل لهم فی کلمه خیر لهم من هذا یسودون بها العرب و یطئون أعناقهم فقال أبو جهل نعم و ما هذه الکلمه فقال تقولون لا إله إلا الله قال فوضعوا أصابعهم فی آذانهم و خرجوا هزَّاباً و هم یقولون ما سمعنا بهذا فی المله الآخره إن هذا إلا اختلاق فأنزل الله تعالی فی قولهم ص و القرآن ذی الذکر إلی قوله إلا اختلاق. آری دشمنی تا آن جا رساندند که تصمیم بر قتل پیامبر گرفتند: الأمالی للطوسی: ۴۶۵، حدیث ۱۰۳۱، المجلس السادس عشر؛ بحار الأنوار: ۵۹/۱۹-۶۱، حدیث ۱۸؛ ...»

فقال له أبو جهل لكن أرى لكم أن تعمدوا إلى قبائلكم العشرة فتتدبوا من كل قبيلة منها رجلا نجدا ثم تسلحوه حساما عضبا و تمهد الفتية حتى إذا غسق الليل و غور بيتوا بابن أبي كبشة بياتا فيذهب دمه في قبائل قريش جميعا فلا يستطيع بنو هاشم و بنو المطلب مناهضه قبائل قريش في صاحبهم فيرضون حينئذ بالعقل منهم فقال صاحب رأيهم أصبت يا با الحكم ثم أقبل عليهم فقال هذا الرأى فلا تعدلن به رأيا و أو كئوا في ذلك أفواهم حتى يستتب أمركم فخرج القوم عزين و سبقهم بالوحى بما كان من كيدهم جبرئيل عليه السلام فتلا هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه و آله و إذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك أو يقتلوك أو يخرجوك و يمكرون و يمكر الله و الله خير الماكرين فليأخبره جبرئيل بأمر الله في ذلك و وحيه و ما عزم له من الهجره دعا رسول الله صلى الله عليه و آله على بن أبى طالب لوقته فقال له يا على إن الروح هبط على بهذه الآية أنفا يخبرنى أن قريشا اجتمعت على المكربى و قتلى و إنه أوحى إلى عن ربى عز و جل أن أهجرج دار قومى و أن أنطلق إلى غار ثور تحت ليلتى و أنه أمرنى أن آمرك بالمبيت على ضجاعى أو قال مضجعى لتخفى بمبيتك عليه أثرى فما أنت قائل و صانع فقال على عليه السلام أو تسلمن بمبىتى هناك يا نبى الله قال نعم فتبسّم على عليه السلام ضاحكا و أهوى إلى الأرض ساجدا شكرا لما أنبأه به رسول الله صلى الله عليه و آله من سلامته فكان على عليه السلام أول من سجد لله شكرا و أول من وضع وجهه على الأرض بعد سجده من هذه الأئمه بعد رسول الله صلى الله عليه و آله فلما رفع رأسه قال له امض لما أمرت فداك سمعى و بصرى و سويداء قلبى و مرنى بما شئت أكن فيه كمسرتك واقع منه بحيث مرادك و إن توفيقى إلا بالله و أن ألقى عليك شبه منى أو قال شبهى قال إن يمنعنى نعم قال فارقد على فراشى و اشتمل ببرد الحضرمى ثم إنى أخبرك يا على إن الله تعالى يمتحن أولياءه على قدر إيمانهم و منازلهم من دينه فأشد الناس بلاء الأنبياء ثم الأمثل فالأمثل و قد امتحنك يا ابن أم و امتحننى فيك بمثل ما امتحن به خليله إبراهيم عليه السلام.

اعراض کنندگان از حق علت منطقی و عقلی نداشتند. در آیه ۹۰ سوره نحل می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ...» (۱)

خدا سه چیز را از شما انسان ها می خواهد که حتماً عمل کنید: یکی این که عدالت را در همه امور مراعات کنید، در خوردن، آشامیدن، حرف زدن، کسب، حتی در برخورد با بدترین دشمنانتان عدالت را مراعات کنید.

### برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام با ابن ملجم

امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندانش فرمودند:

با این ضربتی که پسر مرادی به من زده، اگر من کشته شدم و شما خواستید انتقام بگیرید، کلمه ابن ملجم برای شما دهان پر کن نباشد که ده پانزده نفری با خنجر و شمشیر به جانش بیفتید و تکه تکه اش کنید، یا قبل از این که او را بکشید، کتکش بزنید، یا این که زبانتان آزاد شود و به او ناسزا بگویید.

اولاً، تا زنده است همان صبحانه و ناهار و شامی که به من می دهید، برای زندانی تان هم ببرید. وقتی هم که روز نوزدهم از مسجد او را به منزل برگردانند، بلافاصله برای حضرت ظرف شیر آورند، چون ابن ملجم هم مسافر بود، از بیرون آمده بود تا امام را بکشد و فرار کند. حضرت به امام مجتبی علیه السلام فرمودند: زندانی را از یاد نبرید، و شیر خودشان را به ابن ملجم دادند، چون او از راه رسیده و گرسنه بوده فرمودند: به او هم تنها یک ضربت بزنید، بعد هم نگوید خون علی بن ابی

ص: ۱۲۸

---

۱- (۵) - نحل (۱۶): ۹۰؛ «به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد، و از فحشا و منکر و ستم گری نهی می کند. شما را اندرز می دهد تا متذکر [این حقیقت] شوید [که فرمان های الهی، ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست.]»

طالب ریخته شده، پس بگذار به جای علی دو هزار نفر از افراد جامعه را قتل عام بکنیم، مگر می خواهید به جهنم بروید، درست است که من و او از نظر ارزش قابل مقایسه نیستیم، اما من یک نفر هستم، او هم یک نفر، او فقط مرا کشته و به کس دیگری شمشیر نزده است. (۱)

## عدالت در سخن گفتن

خداوند متعال در قرآن کریم چند سفارش می فرماید:

سفرارش اول: «إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا» (۲)؛ در حرف زدن عدالت در گفتار را مراعات بکنید، درباره کسی حرف نزنید، بی خودی درباره کسی قضاوت نکنید، بدی به کسی نجسبانی، در حالی که می دانید او بدی ندارد. حضرت می فرماید: در قیامت پرونده کسی را به دستش می دهند، می بیند که در پرونده اش قتل نوشته شده است.

عرض می کند: خدایا! خودت شاهدی که در تمام عمرم، حتی یک مرغ را، که حلال بوده، در خانه سر نبریده ام چطور در پرونده من کشتن آدم نوشته شده است؟

خطاب می رسد: حرفی از دهانت درباره فلان شخصی که کشته شده در آمد، دهان به دهان و گوش به گوش و سرانجام باعث کدورت شدید و قتل او شد، مثل تبلیغاتی که بنی صدر خائن علیه یاران خدا کرد و باعث شد ۷۲ نفر در روز هفتم تیر در آتش بسوزند. زبان قاتل اول بود، اما اسلحه آخر بمب بود. همه می دانند که قاتل مرحوم شهید مظلوم بهشتی زبان بود نه شمشیر، زبان کشنده است.

در زیارت حضرت رضا می خوانیم:

«قَتَلَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ بِالْأَيْدِي وَاللِّسَانِ» (۳) ای علی بن موسی الرضا تو فقط با زهر دست مأمون کشته نشدی، اول زبان تو را کشت.

آمدند دور مأمون نشستند و گفتند: اگر این علی بن موسی الرضا نفوذ پیدا کند، خطرناک است. اگر مردم دور او جمع شوند، از تو دور می شوند! اول زبان بود که امام هشتم را کشت. از این رو قرآن می فرماید: «إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا» به عدالت سخن

ص: ۱۲۹

۱- (۶)- نهج البلاغه: نامه ۴۷ (من وصیه له علیه السلام للحسن و الحسين عليهم السلام لما ضربه ابن ملجم لعنه الله) ثم قال يا بني عبد المطلب لا ألفتكم تخوضون دماء المسلمين خوفا تقولون قتل أمير المؤمنين ألا لا تقتلن بي إلا قاتلي انظروا إذا أنا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربه بضربه و لا- تمثّلوا بالزجل فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول إياكم و المثله و لو بالكلب العقور.

۲- (۷)- انعام (۶): ۱۵۲؛ «و هنگامی که سخن گوید، عدالت ورزید.»

٣- (٨) - كامل الزيارات: ٣١٣، باب ١٠٢؛ بحار الأنوار: ٤٥/٩٩، باب ٥، حديث ١.



## عدالت در خرید و فروش

زین العابدین می فرماید: کاسب حق ندارد در خریدن ارزش جنس را پایین بیاورد و در فروختن آن را بالا ببرد. باید به عدالت بخريد، اما ما به عدالت نمی خریم.

اگر جنسی را به قیمت زیاد خریده و الان ناچار است مثلاً برای درمان فرزندش بفروشد اگر کمتر از قیمت واقعی بخرند، آن خرید از ظالم و خائن است و این اعراض از خداست.

## اعراض نفس از عدالت

خداوند می فرماید: آیه ای از من به مردم رسیده که در آن عدالت را به مردم حکم کرده ام، اما نفس از عدالت که حکم من است، اعراض می کند. کلمه عدل و ظلم هم که بحث می شود، بلافاصله ذهن مردم متوجه ستمگران تاریخ می شود و می گویند:

عادل نبوده، و ظالم بوده، اما خودش را که تاکنون به مدت سی سال جنس دست دوم را به قیمت یک سوم از مردم خریده، ظالم نمی داند.

فیلی را سر چشمه بردند تا به او آب بدهند، تا نگاهش به چشمه افتاد، چون آب بسیار صافی بود، به سرعت به عقب برگشت. صاحبش دوباره او را سر چشمه آورد، ولی باز دوباره تا نگاهش به آب افتاد، به عقب برگشت.

به یکی گفت: فیل من آب نمی خورد، پرسید: چرا، فیلت که خیلی تشنه بود، آیا می دانی چرا آب نمی خورد؟ دلیلش این است که خودش را در چشمه می بیند و از خودش سخت بدش می آید و می ترسد. یک چوب بردار و آب را گل آلود کن تا خودش را نبیند. اگر دست ما را بگیرند و در برابر پروردگار یا قرآن قرار دهند و خودمان را در آن چشمه صاف ببینیم، از دست خودمان فرار می کنیم و به وحشت

می افسیم، اما فعلاً آب زندگی را گل آلود کردیم و نمی بینیم. دو هزار تومان را دویست تومان می خریم، دویست تومان را بیست تومان می خریم، پشت سر هر کسی هم که دلمان بخواد، حرف می زنیم، به هر کس بخواهیم، تهمت می زنیم.

سفارش دوم حق در این آیه احسان است. احسان به معنای نیکوکاری است، یعنی عمل تو عمل خیر باشد.

سفارش سوم: «وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ» قوم و خویش فقیرتان را رسیدگی کنید، به افراد نیازمندان برسید.

### خداوند از سه کار نهی می کند

قرآن کریم از سه کار نهی فرموده است:

«يُنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ»، فحشا به معنای همین معاصی مربوط به لذت های شهوانی است. احتیاج به توضیح ندارد، یک رشته اش زناست. رشته های دیگر «وَالْمُنْكَرِ» یعنی در زندگی تان و در جامعه کار بد نکنید، و رشته های دیگر «وَالْبُغْيِ» یعنی تجاوز از حق و قانون هم نداشته باشید. «يَعْظُمُكُمْ» این به عهده خود شماست.

گاهی آیات خدا که معرضین از آن اعراض می کنند، به صورت قوانین و مقررات حلال و حرام است. بسیار هم روشن و معلوم است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ». (۱) اصل بعضی از تجارت ها «عن تراض» نیست، ربا تجارت «عن تراض» نیست، دزدی تجارت «عن تراض» نیست، دزدی، احتکار مواد غذایی، به زور مال کسی را بردارند و ارزش جنس مردم را پایین بیاورند، تجارت «عن تراض» نیستند، راضی نیست که چهار هزار تومان را هزار تومان بفروشد، تجارت «عن تراض» نیست. این آیه روشن خداست: «وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ» آیاتی که من برای شما فرستادم، کاملاً واضح است و

ص: ۱۳۱

۱- (۹) - نساء (۴): ۲۹؛ «ای اهل ایمان! اموال یکدیگر را در میان خود به باطل [و از راه حرام و نامشروع] مخورید، مگر آنکه تجارتی از روی خشنودی و رضایت میان خودتان انجام گرفته باشد. و خودکشی نکنید؛ زیرا خدا همواره به شما مهربان است.» تهذیب الأحکام: ۱۸۵/۶، باب ۱۸، حدیث ۸؛ «عن سلمه قال قلت لأبي عبد الله ع الرجل منا يكون عنده الشيء يتبغ به و عليه دين أ يطعمه عياله حتى يأتي الله عز و جل بيسره فيقضى دينه أو يستقرض على ظهره في خبث الزمان و شدّه المكاسب أو يقبل الصدقه قال يقضى بما عنده دينه و لا يأكل أموال الناس إلا و عنده ما يؤدى إليهم حقوقهم إن الله تعالى يقول لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل إلا أن تكون تجارة عن تراض منكم و لا يستقرض على ظهره إلا و عنده وفاء و لو طاف على أبواب الناس فردوه باللقمه و اللقمتين و الثمره و الثمرتين إلا أن يكون له و لى يقضى من بعده و ليس منا من مئت يموت إلا جعل الله عز و جل له وليا يقوم فى عدته و دينه فيقضى عدته و دينه.»

ابهامی ندارند، حلال و حرام خدا هیچ ابهامی ندارند.

## رعایت حق مردم ۱۰

(۱)

□  
مردی که اداری بود و در تهران زندگی می کرد، چند سال پیش از دنیا رفت. شاید از مرحوم آیه الله بروجردی هم اجازه گرفته بود که وارد اداره شود. چون متدین های آن زمان برای کار کردن در اداره دولت، از مرجع تقلید خود اجازه می گرفتند، چون حکومت در دست عده ای فاسق و ستمگر بود.

حداکثر حقوقی که آن زمان گرفته بود، حدود دو هزار تومان بود، اما اتفاق نیفتاد که این در چک حقوقی اش به هزار تومان برسد، هر وقت به بانک ملی می آمد، اول دفترچه بغلی اش را درمی آورد، یک ربع بیست دقیقه ای محاسبه می کرد، بعد در چک ورودی اش می نوشت: ۱۸۲۲ تومان و دو ریال. یک برج می آمد و می نوشت:

۱۹۱۱ تومان و یک ریال.

یک روز بانکی ها از او پرسیدند که این چه بازی است که تو درآورده ای؟ گفت: به خدا این بازی نیست، این عین حق است، اولاً، من از مرجع تقلید اجازه گرفتم و به اداره شما آمدم، ثانیاً، قانون اداره است که من هشت ساعت کار کنم. من برای دولت هم کار نمی کنم، چون دولت را قبول ندارم، من برای مردم کار می کنم. این حقوقی هم که می گیرم، یک قسمتش مال نفت است، یک قسمتش هم مال مالیات، هم نفت مال مردم است هم مالیات، مردم از من هشت ساعت کار می خواهند، من هم در برج هر روز هشت ساعت کار نکرده ام، آن روزهایی که پنج یا شش یا هفت ساعت و یک ربع شده، یا هشت ساعت و ده دقیقه کم شده، همه را یادداشت می کنم و سر برج به مقداری که کار نکرده ام، از حقوقم کسر می کنم، چون طلب ندارم، این حق است،

اما چه قدر بوده و هستند که به رفیقشان سفارش می کنند که جای من کارت

ص: ۱۳۲

---

۱- (۱۰) رعایت حقوق مردم آن قدر مهم است که امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: غرر الحکم: ۴۸۰، حدیث ۱۱۰۳۹؛ «جعل الله سبحانه حقوق عباده مقدمه لحقوقه [على حقوقه] فمن قام بحقوق عباده الله كان ذلك مؤدياً إلى القيام بحقوق الله.

حضور و غیاب را وارد کن. هیجده روز سر کار نمی رفتند، بعد آخر کار اضافه کاری هم می گرفتند. این دزدی و تجاوز است. همه آیات حق روشن هستند، قرآن مجید برای همه روشن است: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَ الْفُرْقَانِ» (۱).

## راه شناخت حق

گاهی سؤال می کنند که راه سیر و سلوک چیست؟

راه عارف شدن و عاشق شدن چیست؟ شما خیال می کنید راهی غیر از قرآن مجید دارد؟ فکر می کنید که عارف شدن استادی غیر از خدا و انبیا و امامان دارد؟ شما اگر سؤال بفرمایید که ما در مکتب کدام عارف تسلیم بشویم تا عارف شویم؟ من می گویم: خدا، انبیا و ائمه، ما کس دیگری را نمی شناسیم.

ما در عصر تمام انبیا و دوازده امام جایی را برای تکامل به نام خانقاه نداشتیم، مرکز تکامل مسجد بود، معلّم عرفان خداست، کتاب عرفان قرآن است، توضیح عرفان دعای ابو حمزه ثمالی است، خطّ عرفان دعای عرفه سید الشهداست، مغز عرفان دعای کمیل است، پیر طریقت هم در اسلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و موسی و ابراهیم و یوسف و عیسی و ائمه علیهم السلام مگر انسان می تواند به مقامات عالیّه الهی بدون عمل کردن به قرآن برسد.

اگر کسی همین آیه ۹۰ سوره نحل را عمل کند که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبُغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (۲)، عارف می شود. گاهی آیات خدا همین عناصر و اجزای خلقت هستند: «سَيُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (۳) شما در این آیات آفرینش من و در آیه نفس وجود خودتان غرق در اندیشه شوید، پایان این اندیشه من هستم: «يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛ من برای شما ظهور می کنم، آشکار

ص: ۱۳۳

۱- (۱۱)- بقره (۲): ۱۸۵؛ «[این است] ماه رمضان که قرآن در آن نازل شده، قرآنی که سراسرش هدایتگر مردم است و دارای دلایلی روشن و آشکار از هدایت می باشد، و مایه جدایی [حق از باطل] است.»

۲- (۱۲)- نحل (۱۶): ۹۰؛ «به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد، و از فحشا و منکر و ستم گری نهی می کند. شما را اندرز می دهد تا متذکر [این حقیقت] شوید [که فرمان های الهی، ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست.]»

۳- (۱۳)- فصلت (۴۱): ۵۳؛ «به زودی نشانه های خود را در کرانه ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی تردید او حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت [با ظاهر کردن حقایق و دلایل] بر همه چیز گواه است [که تنها او آفریننده و بی نیاز است و غیر او مخلوق و از هر جهت نیازمند به اوست.]»

می شوم. به خدا قسم که یار بی پرده، بدون نقاب و حجاب، از در و دیوار در متجلی است، یا اولی الابصار، اگر گوش باز شود، این صدا از همه جای عالم می آید:

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو (۱)

## جایگاه خدا

صریح قرآن مجید است که به پیغمبر می گوید: اگر نزد تو آمدند و گفتند که خدا کجاست؟ بگو: بندگان من دنبال من نگردید، من جایی نیستم: «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي» اگر آمدند و از تو پرسیدند که خدا را می خواهم «فَأِنِّي قَرِيبٌ»؛ بگو پیش شما هستم، با شما هستم: «أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ» (۲) اگر می خواهید باورتان بیاید یک یا الله بگویید، خواهید دید که جوابتان را می دهم تا بفهمید که پیش شما هستم.

انسانی که همواره در خرید جنس به عنوان دست دوم کلاه سر مردم می گذارد، انسانی که با زبانش مردم را اذیت می کند، تهمت می زند، بعد هم شب هزار بار یا الله می گوید و انتظار شنیدن جواب از او دارد، و اگر جواب نشنود ناراحت است که چرا با این که بیست سال خدا را می خواند، جوابی نمی شنود،

باید گفت که تو بیست سال است جواب خدا را در قرآن ندادی، این همه تو را دعوت به عدالت، احسان، معاملات صحیح، نیکوکاری کرد، جواب ندادی، حال چگونه انتظار داری با یک یا الله، آن هم با این بدن و جان و نفس و روح و عقلی که پر از تاریکی است، جوابت را بدهد؟ بله، اگر می خواهی جوابت را بدهد، از هر کاری که در عمرت انجام داده ای، توبه کن، بعد یا الله بگو، آن گاه خواهی دید که چگونه جوابت را می دهد، اما کسی که پشت به خدا کرده و یا الله یا الله می گوید، اینها جوابی ندارد. باید رو جانب به خدا کرد و یا الله گفت. کسی که هر روز از خدا دور می شود یا الله گفتن او هیچ معنایی ندارد. اما آن یا الله را که امام حسین علیه السلام در گودال قتلگاه گفت، هنوز هم جوابش از همه عالم شنیده می شود.

ص: ۱۳۴

۱- (۱۴)- دیوان اشعار هاتف اصفهانی.

۲- (۱۵)- بقره (۲): ۱۸۶؛ «پس باید دعوتم را بپذیرند.» درباره حقوق خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: مکارم الأخلاق: ۴۶۰؛ بحار الأنوار: ۷۸/۷۴، باب ۴، حدیث ۳؛ «یا أبا ذرٍّ إِنَّ حَقَّوْقَ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَقُومَ بِهَا الْعِبَادُ وَ إِنَّ نِعْمَ اللَّهِ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصِيَهَا الْعِبَادُ وَ لَكِنْ أَمْسُوا وَ أَصْبِحُوا تَائِبِينَ.»

## یا الله حسین علیه السلام یا الله همه عالم

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

تا چهل روز بعد از شهادت پدرم، هر سنگی را که از روی زمین بلند می کردیم، از زیر آن خون بیرون می آمد. (۱) حسین علیه السلام همه عالم بود، وقتی یا الله می گفت انکار همه عالم یا الله می گویند، همه ملانکه یا الله می گویند، همه وجود یا الله می گوید. این یا الله جواب دارد. گاهی هم آیات حق، به صورت معجزات انبیا و کرامات اولیاست.

یک دسته از مردم به عللی نفسشان در برابر وجود مقدس حضرت دوست حالت اعراض دارد و این حالت اعراضی هم که قرآن مجید می فرماید: سه علت دارد، هر سه علتش را قرآن به طور پراکنده در چند سوره بیان می کند. آن گاه که انسان مریض است، سه علت به او می رسد، دچار سه علت می شود، در این صورت، اگر آیات حق از روز مهم روشن تر به او برسد با تلخی رو برمی گرداند. این سه علت آیاتی دارد، توضیحاتی دارد که در جلسه بعدی به آن می پردازیم.

اما کسانی که گرفتار این سه علت نیستند، در این فضای عالم معنا، در این فضای عالم عرفان و عالم ملکوت و الهی آزادند، آنها وقتی یا الله و یا رب می گویند، جداً جواب خدا را می شنوند، عملشان، اخلاقشان، رفتارشان، برخوردشان بالاترین جوابی است که می شنوند. آن اخلاق و عمل الهی شان همان جواب یا الله شان است، آن نماز، روزه، جهاد و شهادتشان، جواب های یا الله هایشان است.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ص: ۱۳۵

---

۱- (۱۶)-اعلام الوری: ۲۲۰ عن معروف قال اول ما عرف الزهري تکلم فی مجلس الولید بن عبد الملک فقال الولید أیکم یعلم ما فعلت أحجار بیت المقدس یوم قتل الحسین بن علی فقال الزهري بلغنی أنه لم یقلب حجرا إلا و تحته دم عیبط.













تهران، حسینیه هدايت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۱۴۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

درباره ارزش، قیمت و موقعیت نفس در وجود مطالبی بیان شد و دانستیم که نفس در وجود انسان از موقعیت مهمی برخوردار است. نفس دارای انواع استعدادهای بسیار مهم است که اگر انسان با راهنمایی های صاحب نفس که خداست، به آن استعدادهای برسد و به تعبیر پیغمبر اسلام آن استعدادهای را مؤدب به آداب خدا کند، از انسان وجود باارزشی، حتی مافوق ملائکه و عرش خدا به وجود می آید.

بحث دیگری تحت عنوان «اعراض» که در آیات متعددی در قرآن مجید آمده است، مسأله اعراض نفس از حق و روگردانی آن از واقعیت ها می باشد.

خداوند متعال می فرماید:

«وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ» (۱)

آیه ای از آیات ما نیامد، مگر این که گروهی از آنها اعراض کردند و اعراض به معنای روگردانی است، به معنای پشت کردن به حق است، و این اعراض، در وجود انسان معمولاً کار نفس است و وقتی نفس اعراض کند، ارتش این نفس که عبارت است از اعضا و جوارح انسان، همه آنها هم اعراض خواهند کرد، چون وضع نفس

ص: ۱۴۳

---

۱- (۱) - یس (۳۶): ۴۶؛ «و هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان برای آنان نمی آید مگر اینکه از آن روی می گردانند».

در وجود ما مانند یک فرمانده کل است؛ تمام نیروها و قدرت ها متمرکز در او هستند و اوست که اگر متخلّق به اخلاق الهی شود، مشکلات حل خواهد شد. دستور شدید هم به این معنا داده شده است که:

«تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» (۱) «وَتَأَدَّبُوا بِآدَابِ الصَّالِحِينَ» (۲) نفس تان را متخلّق به اخلاق خدا و مؤدب به آداب اهل صالح کنید.

منظور از صالحین در این گفتار پیغمبر اکرم، بندگان شایسته خدا هستند، بندگان حقیقی خدا در هر لباسی که هستند، افرادی هستند که در حقشان می توان گفت آنها لطیف ترین و نورانی ترین موجود عالم هستند، البته این نوری که آنها دارند، نور معنوی است.

## لطافت نفس

قرآن مجید می فرماید:

این قدر این نور شدید است که در قیامت خودش را آشکار و ظاهر می کند. به مسئله منزه شدن نفس به نور الهی و آیات الهی در این زمینه و بسیاری از مسائل مهمی که نفس را لطیف ترین حقیقت عالم می کند، پرداخته خواهد شد.

بیان این مسائل منوط به این است که: خدا به همه ما لطف کند، چون همه ما سخت محتاج هستیم. آن چه در این جا بیان می شود از کتاب هاست، اما اگر خود انسان به آن لطافت و به آن نورانیت برسد، در صریح قرآن مجید است که به کشف بسیاری از حقایق عالی نایل خواهد شد. خیلی از مسائل است که فقط با لطیف شدن قابل درک است و خطابی نیست. حافظ می گوید:

بشوی اوراق اگر همدرس مایی که علم عشق در دفتر نباشد (۳)

ص: ۱۴۴

۱- (۲) در روایت آمده: بحار الأنوار: ۱۲۹/۵۸؛ «أَنَّهُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ». الكافي: ۱۷/۸، حدیث ۲؛ الأمالی للمفید: ۲۰۴؛ «وَتَأَدَّبُوا بِآدَابِ الصَّالِحِينَ».

۲- (۳) -الكافي: ۱۷/۸، حدیث ۲؛ الأمالی للمفید: ۲۰۴.

۳- (۴) -دیوان اشعار حافظ شیرازی.

قرآن راهنمایی می کند که چگونه لطیف شویم؟ چون قدرت پرواز نفس بسیار زیاد است، اگر او برود، عقل را برای اتصال به عقل مطلق با خودش می برد و اگر نرود، عقل را زندانی می کند و نمی گذارد اصلاً کار کند، چون بسیار قوی است، هم در طرف مثبت قدرت زیادی برای پرواز دارد و هم در طرف منفی قدرت زیادی برای بدبخت شدن دارد.

بنابراین، اگر او از زندان هایی که به سه تایی آنها اشاره خواهد شد، آزاد شود ممکن است بگوییم که تمام تابعانش را با خود می برد. این بردن، بردن معنوی است نه این که خیالی باشد. اگر کسی به لطافت کامل برسد، در روی همین زمین به لطافت خواهید رسید مگر انبیا کجا بودند؟ انبیا که از آسمان ها با ما تماس نداشتند، مهم ترین عارف عالم که سرحلقه همه عارفان بوده و هست، وجود مقدس امیرالمؤمنین می باشد، مگر ایشان کجا بودند؟ همین جا، اما با این که او را در زمین می دیدند، وجود مقدسشان فنای در حق بود؛ یعنی پیوستگی کاملی با نور حضرت حق پیدا کرده بود. انگار فکر می کردی که دیگر علی نیست، کسانی که چشم حقیقت بین داشتند، دیگر علی را نمی دیدند، بلکه خدا را در آئینه این انسان در تجلی می دیدند. آنها با علی بن ابی طالب به عنوان یک انسان معمولی معامله نمی کردند.

## سخنرانی سلمان در مدح علی ۵

(۱)

سلمان یک سخنرانی دارد که مرحوم طبرسی در کتاب بسیار مهم احتجاج آن را نقل کرده است. او این سخنرانی را در مدینه در مسجد برای مردم بیان کرد. در این سخنرانی به این مطلب اشاره می کند که: من حرفی دارم که مخالف ترین مخالفان

ص: ۱۴۵

۱- (۵)- شبیه این روایت از سلمان نقل شده که می فرماید: بحار الأنوار: ۳۳۹/۵۴، باب ۲، حدیث ۳۱؛ «عن سلمان قال کنا مع أمير المؤمنين عليه السلام ونحن نذكر شيئا من معجزات الأنبياء فقلت له يا سيدي أحب أن تريني ناقة ثمود و شيئا من معجزاتك قال أفعل ثم وثب فدخل منزله و خرج إلي و تحته فرس أدهم و عليه قباء أبيض و قلنسوة بيضاء و نادى يا قنبر أخرج إلي ذلك الفرس فأخرج فرسا أغرّ أدهم فقال لي اركب يا أبا عبد الله قال سلمان فركبتة فإذا له جناحان ملتصقان إلي جنبه فصاح به الإمام فتحلّق في الهواء و كنت أسمع خفيق أجنحة الملائكة تحت العرش ثم خطرنا على ساحل بحر عجاج مغطمط الأمواج فنظر إليه الإمام شزرا فسكن البحر فقلت يا سيدي سكن البحر من غليانه من نظرك إليه فقال يا سلمان حسبي أني أمر فيه بأمر ثم قبض على يدي و سار على وجه الماء و الفرسان يتبعاننا لا يقودهما أحد فوالله ما ابتلت أقدامنا و لا حوافر الخيل فعبرنا ذلك البحر و وقعنا إلى جزيره كثيره الأشجار و الأثمار و الأطيّار و الأنهار و إذا شجره عظيمه بلا ثمر بل ورد و زهر فهزّها بقضيب كان في يده فانشقّت و خرج منها ناقة طولها ثمانون ذراعا و عرضها أربعون ذراعا خلفها فصيل فقال لي ادن منها و اشرب من لبنها فدنوت و شربت حتى رويت و كان أعذب من الشهد و ألين من الزبد و قد اكتفيت قال هذا حسن قلت حسن يا سيدي



شما هم نمی‌تواند منکر این حرف شود، چون همه شما حقیقت این حرف مرا با چشم و گوش و وجودتان در زمان پیغمبر لمس کرده‌اید.

اگر کسی بگوید این حرفی که تو می‌زنی، درست نیست، باید در دهانش زد، چون نمی‌تواند بگوید درست نیست و آن این است که: شما بعد از مرگ پیغمبر دست از علی علیه السلام برداشتید، در حالی که این حرف من مثل روز روشن است که اگر کسی با علی بن ابیطالب اتحاد ارادی، اخلاقی و عملی پیدا کند، اگر کنار دریا برود، بخواهد از این طرف دریا به آن طرف برود و قایق و کشتی نباشد، معطل کشتی نمی‌شود، بلکه یک «یا علی» می‌گوید و از روی آب مثل برق رد می‌شود.

گفت: کدامتان منکر این حرف هستید که با گفتن یک «یا علی» از روی آب دریا بدون این که آدم فرو برود، از کشتی سریع تر رد می‌شود؟ همه سرها را پایین انداختند. گفت: با گفتن یک «یا علی» انسان هر مرغ حلال گوشتی را اراده کند که در خانه اش بنشیند، خود آن مرغ اگر در هندوستان باشد، پر می‌کشد و به اتاق می‌آید، او را ذبح می‌کند می‌خورد و بعد هم عبادت خدا را به جای می‌آورد. کدام یک از شما منکر این حرف هستید؟ اگر کسی «یا علی» بگوید و اراده کند به خدا برسد، به خدا می‌رسد، کسانی که چشم باز داشتند، علی را دور می‌دیدند، اگر کسی به این لطافت برسد، توفیق حق نصیب او شده است.

حالا اگر کسی بگوید که قواعد علمی نمی‌تواند این مسائل را قبول کند و این مسائل مافوق علم است، علم مجموعه‌ای از روابط بین عناصر است، علم کاری به عالم معنا ندارد، بلکه روابط نبات را با ازت و اکسیژن و هیدروژن و خاک و املاح آبی را بیان می‌کند و این ارتباطی به حرکت انسان برای فنای فی الله ندارد، چه دلیلی اصلاً بین روابط نباتات و عالم برای این موضوع هست؟ اصل این علم غریبه از این حرف هاست؟ باید گفت که آیا اصل علم را قبول نداری؟ آیا این علم غریبه از این حرف هاست؟ دنیا قبول ندارد، دنیا غریبه از آخرت است؟ دنیا غریبه از غیب و

باطن است؟ علوم مادی مجموعه ای از روابط عناصر با همدیگر است.

ما هر چقدر هم معطل بنشینیم تا قواعد مربوط به اکسیژن و هیدروژن حرف های ما را تأیید کند، تا قیامت هم دری برای تأیید باز نمی کند، چون اصلاً بیگانه از این حرف هاست: که علم عشق در دفتر نباشد، صاحب جای دیگر است. اگر بحث درباره دنیا باشد، انسان علوم خود دنیا را درباره دنیا بحث می کند. موسی بن عمران چوب خشکی را در بیابان طبق صریح قرآن به سنگی تبدیل کرد که به زمین نچسبیده اما بیست نفر می توانند سنگ را روی زمین حرکت دهند. گاهی سنگی در دل زمین است، می گوئیم زیرش آب بود و ما نمی دانستیم، اما موسی چنان با عصا محکم به سنگ زد که شکافت و آب بیرون زد این هیچ چیز نیست؟ آب بوده و سنگ روی آن بوده و کسی نمی دانسته و چوبی به سنگ خورده، آب بیرون زد و این تیر به تاریکی زدن است؟ این اصل مهمی نیست؟ آیا یک ارمنی، یهودی، یا مشرک هم ممکن است در حال کشاورزی کلنگش به سنگ بخورد و یک مرتبه آب فوران کند، پس این لطف شده که این کار را کرده، این که نفسش مجسمه شیطان است، چه لطافتی دارد؟

رزمندگان در زمان جنگ هم گاهی در جبهه جنوب درگیر می شدند، آب به آنها نمی رسید، هوا هم خیلی گرم بود، در سنگرها دهانشان خشک شده بود، نزدیک به مرگ بودند، من هم در آن جا بودم. نه این که گرا گرفته باشند و بدانند که حتماً در این جا نیرو هست، البته احتمال می دادند که نیرو باشد، اما با توپ های ۴۵ و ۶۰ کیلومتری آن جا را می زدند که ناگهان توپی آمد و در آن منطقه خورد و زمین به دلیل شدت توپ دهان باز کرد و آب بسیار عالی شروع به جوشیدن کرد، آیا باید گفت که آن سرباز عراقی لطیف شده بود؟!

### چوب خشک موسی و سنگ

خدا در قرآن می گوید که چوب خشکش را به سنگی که زیرش هم هیچ چیزی

ص: ۱۴۷

نمود، می زند: «فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ» (۱) پس گفتم چوب در دستت را به سنگ بزن، روح لطیف است، ارتباط هم دارد، ارتباطش هم از

«قُلْنَا اضْرِبْ» پیداست.

دست دیگر دست موسی نبود، دست خدا بود و الا از چوب خشک چه کاری برمی آید؟ قواعد نجاری باید این حرف را تأیید کند، چرا که بیگانه از این حرف است، قواعد فیزیکی باید این حرف را قبول کند.

این که بیگانه از این حرف است را عقل انسان باید بپذیرد، کسی با یک خرده مغز به اندازه مغز گوسفند در سر او گذاشته شده با همان مغز بی حرکت و بی ارتباط هر چه را در عالم قبول دارد، می گویم درست است، هر چه را قبول ندارد، می گوید نادرست است.

اما باید گفت که تو اصلاً بیگانه از همه جا هستی، تو نباید بگویی، بلکه آشنا باید بگویند که چه چیزی درست است، آشناترین آشناها هم خداست که می گویند درست است. چه کسی آشنا تر از همه در عالم به موجودات است؟ چه کسی نزدیک تر است، چه کسی رفیق تر است؟ چوب را به سنگ زد: «فَأَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» از آن یک سنگ دوازده چشمه آب بیرون آمد. در باطن این عالم خبرهاست، ولی این خبرها تنها در صورتی به او می رسد که مثل موسی شود. اگر چنین اسلحه ای را که دست موسی دادند، دست ما می دادند، آیا ما هم به باطن عالم می رسیدیم؟ این خبرها را خبردارها می دانند، بی خبرها که نمی دانند چه خبر است. بی خردان چه می دانند چه خبر است؟

ابن سینا با همه عظمت علمی اش می گفت: جرأت انکار هیچ چیز را ندارم، هر چه به من می گویند می ترسم بگویم نه. یکی از پهلوان ترین پهلوانان علم در کره زمین ابن سیناست.

صدر المتألهین با آن ید بیضای علمی اش ابن سینا را قبول دارد. صدر المتألهین بیست درصد دانشش را، پنجاه سال پیش استاد خوانده بود، هشتاد درصدش را هم

ص: ۱۴۸

از طریق لطافت به دست آورده بود. وقتی انسان به کتاب های مهم او مراجعه می کند، در بیشتر صفحاتش می بینید که یک عنوان می زند: «حقیقه عرشیه».

چیزهایی می گوید که در هیچ کتابی نوشته نشده است، بعد در پایان هم می گوید: آن چه را برایتان نوشتم می دانید از کجا نقل می کنم؟ خداوند دستم را گرفت، نشانم داد و من در کتاب آوردم، یک جا می بینید می نویسند «برهان تیر عرشیه»، می گوید این حرف مال فرش نیست، تا آن جا رفته ام، آن جا دیده ام و در کتاب آورده ام. هیچ کدام از این قواعد علمی نه می تواند اینها را تأیید یا نفی کند، چون قواعد علمی بیگانه از این حرف ها هستند.

ممکن است دکتري در ايران از نظر جراحی نظير نداشته باشد، فزيک دانی در ايران در خاورميانه بی نظير باشد و بگويد که اين حرف ها را علم من قبول نمی کند، برای اين که تو غريبه غريبه ای، تو نسبت به اين حرف ها جاهل محض هستی، قرآن هم می گويد جاهل هستی: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا». (۱) قرآن می گويد سواد دنيايي ات خيلي بالا- است: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، بله، ظاهر در و ديوار را خوب می فهمد: «وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» اما يك هزارم ميلي متر از پشت پرده اطلاع ندارد و آن را درک نمی کند، ولی بايد اين پرده را شکافت، بايد اين ديوار را خراب کرد، بايد از اين زندان بيرون آمد تا ببيني که بيرون از زندان چه مملکتی است؟ تا ببيني پشت اين گنبد مينويی عالم چه خبرهاست؟

## مقام و منزلت سلمان

پيغمبر بعد از نماز صبح به يك نفر فرمود: حالت چطور است؟ گفت اجازه می دهيد از اين گنبدی که روی ماست به نام دنيا، سرم را بيرون کنم از آن پشت خبر بدهم که چه خبر است؟ اجازه می دهيد که اين قيافه هایی را که در مسجد نشسته اند، از تک تک آنها خبر بدهم که در چه طبقه ای از جهنم قرار دارند؟ کدام را

ص: ۱۴۹

---

۱- (۷) - روم (۳۰): ۷؛ «[تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنيا را می شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند.»

در کجای بهشت می بینم؟ اجازه می دهید خطهای داخل قلب این مردم را برایتان بخوانم که چیست؟ فرمود: نه، ولی حال خودت را بگو، به حال مردم کار نداشته باش، می دانم که می دانی، اما هر دانسته ای را که نباید گفت، اهل خبر کجا هستند، محرم ها کجا هستند، تو می خواهی پیش نامحرم ها چه بگویی؟ (۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سلمان می گفت: چیزهای مربوط به خودت را برای ابوذر تعریف نکن؟ بعضی ها چه خبرهایی از عالم گرفته بودند؟ اگر ابوذر نامحرم سلمان باشد، وای به حال ما، ما که به همه نامحرم هستیم و آن گاه صورت را باز کردیم و به همه می گوئیم ما را تماشا کنید، یا رسول الله، ما را ببین، یا حسین، ما را ببین، یا علی، ما را ببین، از همه بدتر ای خدا، ما را ببین، خودش که گفته به نامحرم نگاه نکنید، خودش قانون خودش را بشکند، من باید محرم شوم تا مرا راه دهند، آن گاه بعد از آن که محرم شدی، کار بسیار سخت می شود، اگر محرم شدی، باید بیش از گذشته مراقب زبان و دهانت باشی:

چو محرم شدی واقف خویش باش که محرم به یک نقطه مجرم شود

همین که محرم شدی، یک لحظه به درخت خودبینی نزدیک شده ای، آن گاه فریادش بلند می شود که: «فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ» (۲).

### مردی که می خواست اسم اعظم را بیاموزد

مردی پیش استاد رفت تا اسم اعظم را بیاموزد:

«عَلَّمَنِي اسْمَ الْأَعْظَمِ» (۳). گفت: استاد این همه ما پیش تو درس خواندیم، اسم اعظم را به ما یاد بده، استاد هیچ چیزی نگفت. مدتی گذشت دو مرتبه به استاد التماس کرد، استاد اسم اعظم را یاد بده، استاد هیچ چیز نگفت.

روزی استاد جعبه دربسته ای را به شاگردش داد و گفت: بیست سال است پیش

ص: ۱۵۰

۱- (۸) - الکافی: ۵۳/۲، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۱۵۹/۶۷، باب ۵۲، حدیث ۱۷؛ «عن إسحاق بن عمار قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول إن رسول الله صلى الله عليه و اله صلى بالناس الصبح فنظر إلى شاب في المسجد و هو يخفق و يهوى برأسه مصفراً لونه قد نحف جسمه و غارت عيناه في رأسه فقال له رسول الله صلى الله عليه و اله كيف أصبحت يا فلان قال أصبحت يا رسول الله موقناً فعجب رسول الله صلى الله عليه و اله من قوله و قال إن لكل يقين حقيقه فما حقيقه يقينك فقال إن يقيني يا رسول الله هو الذي أحنزني و أسهر ليلي و أظماً هواجری فعزفت نفسي عن الدنيا و ما فيها حتى كآئتني أنظر إلى عرش ربّي و قد نصب للحساب و حشر الخلائق لذلك و أنا فيهم و كآئتني أنظر إلى أهل الجنة يتنعمون في الجنة و يتعارفون و على الأرائك متكئون و كآئتني أنظر إلى أهل النار و هم فيها معذبون مصطرخون و كآئتني الآن أسمع زفير النار يدور في مسامعي فقال رسول الله صلى الله عليه و اله لأصحابه هذا عبد نور الله قلبه بالإيمان ثم قال له الزم ما أنت عليه فقال الشاب ادع الله لي يا رسول الله أن أرزق الشهادة معك فدعا له رسول الله صلى الله عليه و اله فلم يلبث أن خرج في بعض غزوات النبي صلى الله عليه و اله فاستشهد بعد تسعة نفر و كان هو العاشر».

۲- (۹)-حجر(۱۵):۳۴؛«[خدا]گفت:از این[جایگاه والا که مقام مقربان است]بیرون رو که رانده شده ای.»

۳- (۱۰)-درباره اسم اعظم از رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سؤال شد فرمودند: ...يا رسول الله علمني اسم الله الأعظم فقال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فتوضّأت ثم قال ادعى حتى أسمع ففعلت فقالت اللهم إني أسألك بأسمائك الحسنى كلها ما علمت منها و ما لم أعلم و أسألك باسمك العظيم الأعظم الكبير الأكبر فقال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و الذي بعثني بالحق بحار الأنوار: ۲۲۵/۹۰، باب ۱۱؛ مهج الدعوات: ۳۱۸.

من درس می خوانی، خیلی هم به تو علاقه دارم، بسیار هم آدم خوبی هستی، این یک کار را برای من انجام بده، من اسم اعظم را به تو می آموزم. گفت: جانم را می دهم.

گفت: این جعبه را می بری به فلان روستا، در آنجا مرد بزرگواری که قیافه ای نورانی دارد، مؤدب و متخلق است، اهل حال است به او تحویل بده و برگرد.

مسیر روستا از رودخانه می گذشت. لب رودخانه رسید، خسته شده بود، به خود گفت: بنشینم قدری رفع خستگی کنم، اما بعد وسوسه شد که در جعبه را باز کند تا ببیند چه چیزی داخل آن است؟ در جعبه را باز کرد، موشی داخل آن بود، پرید داخل رودخانه و آب او را برد. با خود گفت که دیگر برای چه به آن ده بروم، برگشت.

استاد پرسید: چه شد، رساندی؟

گفت: نه، لب رودخانه نشستم تا خستگی در کنم، در جعبه را باز کردم، موشی که داخل آن بود، فرار کرد.

استاد گفت: تو الان چهل ساله هستی، بیست سال هم هست که پیش من درس می خوانی، هنوز نفس تو قدرت حفظ سر یک جعبه را ندارد، چه طور انتظار داری اسم اعظم را به تو بگویم، بدان که هنوز نامحرم هستی.

برای من هم گفتن برخی مسائل سخت است، زیرا بدبختی اش سر خود من هم هست. از کلمه به کلمه این جملات خجالت می کشم، گاهی به پروردگار می گویم:

اگر این مقداری را که الان می فهمم، قبلاً می فهمیدم، سراغ پوشیدن این لباس انبیا نمی رفتم. گفت: چرا قاصر باید چنین کاری را انجام دهد؟ از چهره یکایک شما هم خجالت می کشم.

پیغمبر فرمود: قیامت کسی را می آورند تا دهنه بند به دهانش بزنند، می گوید:

خدایا من چه کار کردم؟ می گویند: حرف های خوب را برای مردم زدی، آنها خوب

شدند، اما خودت هیچ چیزی نشدی.

حالا به حرف های ابی عبدالله گوش دهید پناه به خدا، ببینید او چه قدر محرم است و ما چه قدر نامحرم هستیم، اگر این تضاد ادامه پیدا کند چه می شود؟ محرم اصلاً نیاید جلو، بین من و محرم عالم یکی نشود، من نامحرم بمانم و او محرم، وقتی ببیند من نامحرم هستم، او هم قیافه نامحرمی بگیرد و بگوید حالا که تو را نمی توان دید، تو هم مرا نبین، آن گاه چه می شود؟ اول محرمیت خدا را به ابی عبدالله بگوئیم و بعد نامحرمی نامحرمان را بگوئیم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۱۵۲







اشاره

هران، حسینیه هدايت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۱۵۵



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

از مباحث مهم کتاب خدا مسأله اعراض نفس از حق است. همان طور که نفس در طرف مثبت مسیرش به عالی ترین سرمایه ها دست پیدا می کند، در طرف منفی مسیرش نیز قرآن مجید می فرماید که به سخت ترین بدبختی ها و خسارت ها دچار می شود.

انسان بدون نفس نمی تواند موجود باشد و زندگی کند. معروف است که انسان در مدت چهار ماهی که در رحم مادر است، دارای روح و نفس نیست. خداوند متعال در آن مدت کوتاه چهار ماه، تمام ابزار لازم را برای زندگی، از عقل و مغز گرفته تا ناخن های دست و پا به انسان عنایت می کند، ولی مجموع این ابزارها در مدت آن چهار ماه قابل به کار گرفتن نیست. انسان شبیه به یک مرده است، تا وقتی که نفخه روح در او دمیده و این نفس که منشأ، منبع و مبدأ حیات و حرکت هاست، به او عنایت می شود.

با آمدن نفس، تمام ابزار، از عقل تا جزئی ترین عنصر وجود انسان به کار گرفته می شوند. در حقیقت، نفس کارفرمای اصلی و محرک واقعی همه اعضا و جوارح و ابزار و عناصر وجود انسان است. تمام حرکت ها از حرکت عقلی انسان گرفته تا حرکت های مادی معمولی به او برمی گردد.

ص: ۱۵۷

قرآن مجید هم تمام برنامه ها را به عنوان کسب و کار و کوشش و فعالیت یا بدی ها و خوبی ها به نفس نسبت داده است.

این نفس است که اگر انسان رویش را به جانب خدا کند و به او بفهماند که قبله اصلی و هدف واقعی، وجود مقدس حضرت حق است و او را از این قضیه بسیار مهم آگاه کند که معشوق و محبوب فقط خداست، نفس نیز با عوامل و عللی که در مسیر الهی به او کمک می کند، به سوی وجود مقدس حق، حرکتی معنوی و روحانی و ملکوتی می کند، وقتی نفس حرکت می کند فکر می کنید که تمام اعضا و جوارح و ابزار و عناصری که در اختیار اوست، بی اراده و بی اختیار از روی اجبار دنبال او حرکت می کنند.

حق هم همین است که مختار، مرید و تصمیم گیرنده در وجود انسان نفس است.

عقل به منزله چراغ راه برای او است، البته نورش کم است و برای این که همه جاده را روشن کند، تمام خطرات راه را نشان دهد و تمام منافع لازم را در اختیار بگذارد، خداوند بزرگ انبیای گرامی اش را به کمک عقل و قوه دریافت انسان، مبعوث به رسالت می کند:

امام کاظم علیه السلام در این زمینه می فرماید:

□  
إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَحُجَّةَ بَاطِنَةٍ، أَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ. (۱)

خداوند دو حجت بر مردم دارد یکی حجت ظاهری به نام پیامبران و انبیا و ائمه علیهم السلام و یک حجت باطنی به نام عقل.

اینها همه کمک کنندگان به نفس هستند، کمک کنندگان به برّ و تقوا هستند، و برّ و تقوا مربوط به نفس است. اگر در آیات قرآن مجید دقت کنید، همه این مسائل را خداوند متعال در کتابش روشن بیان کرده است.

ص: ۱۵۸

---

۱- (۱)- الکافی: ۱۶/۱، حدیث ۱۲؛ بحار الأنوار: ۱۳۷/۱، باب ۴، ذیل حدیث ۲۹. همچنین در روایات متعدد درباره اهمیت عقل آمده: وسائل الشیعه: ۲۰۸/۱۵، باب ۸، حدیث ۲۰۲۹۵ و حدیث ۲۰۲۹۴؛ «عن أبی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله یا علی لا فقر أشدّ من الجهل و لا مال أعود من العقل». و نیز می فرماید: وسائل الشیعه: ۲۰۹/۱۵-۲۱۰، باب ۸، حدیث ۲۰۲۹۸؛ علل الشرائع: ۴/۱، باب ۶، حدیث ۱؛ «عن أبی عبد الله علیه السلام قال لَمَّا خلق الله العقل استنطقه ثم قال له أقبل فأقبل فقال له أدبر فأدبر فقال و عزّتی و جلالی ما خلقت خلقا هو أحبّ إلّی منك بك آخذ و بك أعطی و علیک أئیب عن عبد الله بن سنان قال سألت أبا عبد الله جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام فقلت الملائکة أفضل أم بنو آدم فقال قال أمير المؤمنين علی بن أبی طالب علیه السلام إنّ الله رکّب فی الملائکة عقلا بلا شهوه و رکّب فی البهائم شهوه بلا عقل و رکّب فی بنی آدم کلتیهما فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائکة و من غلب شهوته عقله فهو شرّ من البهائم».

این نفس در خانه وجود انسان، از اختیار و اراده برخوردار است، آن گاه ما تغذیه کننده او هستیم. هر چه به او بدهند از آن چه به او داده شده، کسب قدرت می کند و بر مبنای همان قدرت هم حرکتش را تنظیم می نماید، اگر بار منفی به نفس خورانده شود، از قبیل رذایل اخلاقی، آلودگی ها، ناپاکی ها، همان ها قدرت حرکت نفس می شوند و وقتی از آن طریق قدرت می گیرد، در همان طریق هم شروع به حرکت کردن می کند. همه اعضا و جوارح را هم دنبال خودش می برد.

## راه های تغذیه نفس

اگر نفس تغذیه مثبت و سالم شود، قضیه فرق می کند. گوش و چشم راههای تغذیه نفس هستند؛ گوش برای این که حقایق الهی را به نفس برساند، چون رابط بین حقایق الهی و نفس گوش است، البته عقل قوه دریافت است که می گیرد و بعد در صفحه نفس منعکس می کند.

چشم برای دیدن آثار الهی است، که قرآن می فرماید انسان از طریق آثار به عبرت ها، پندها و موعظه ها راه پیدا می کند. نفس از این دو طریق تغذیه می شود، قدرت می گیرد و همان قدرت را خرج پرواز و حرکتش می کند و وقتی شروع به حرکت کردن می کند، تمام اعضا و جوارح را هم با خود می برد. پایان این راه هم «إِزْجِعِ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً» است.

خطاب اصلی این آیه نفس است. در آخرین آیه سوره مبارکه فجر می خوانیم:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿۱﴾ اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً ﴿۲﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿۳﴾ وَ ادْخُلِي فِي الْجَنَّةِ ﴿۴﴾﴾  
(۱) بهشت خودم که غیر از بهشت هایی است که در قرآن مجید آمده است، این را انسان باید برسد تا بفهمد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

این واقعیات را الان از طریق گوش نمی فهمد گرچه اوصاف و آثارش را برایش

ص: ۱۵۹

---

۱- (۲) - فجر (۸۹): ۲۷-۳۰؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! \* به سوی پروردگارت درحالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. \* پس در میان بندگانم در آی \* و در بهشتم وارد شو.»

تعریف کنند؟ این نفس گاهی در برابر آیات حق، حالت اعراض می گیرد، همان طور در سوره یس خداوند بیان فرموده است که: «وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ» (۱).

## آیات خدا بر سه قسم است

آیات خدا بر سه قسم است:

یک قسمت آیات آفاقی حق است، قسمت دوم آیات انفسی حق است، قسمت سوم هم آیات شرعی حق است.

آیات آفاقی عبارت اند از تمام موجودات جهان که هر موجودی یک آیه است:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار (۲)

انسان اگر واقعاً اهل حرکت به سوی خدا باشد می تواند یک برگ را هم نردبان رسیدن به حق قرار دهد، چرا که آثار قدرت و علم و حکمت و عنایت و مرحمت و عشق و لطف او در همان یک برگ قابل خواندن و مطالعه و معرفت پیدا کردن است تا چه رسد به این که موفق شود به مطالعه وضع عالم، آسمان ها، زمین، ستارگان، کهکشان ها، صحابی ها و آن چه به عنوان سماوات و ارض بیان شده است، که اگر با دید عارفانه عاشقان کل جهان دیده شود، کاملاً مثل آینه می ماند، هر طرف این آینه را که نگاه کنید، خدا در آن پیدا است. عارفان چنین می گویند:

یار در این انجمن\*\*\*یوسف سیمین بدن

آینه خان جهان\*\*\*او به همه روبروست (۳)

کل عالم آینه است و یک عکس هم بیشتر در آن پیدا نیست، عکس روی یار است فقط

«لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دَيَّارٌ» این واقعیتی است که همه انبیا هم می گفتند.

از زمانی که مبعوث می شدند تا زمانی که از دنیا می رفتند تنها حرفشان به مردم این بود که:

«قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ (۴) غیر از یار واقعاً در عالم هیچ چیز دیگری نیست،

ص: ۱۶۰

۱- (۳)-یس (۳۶):۴۶؛ «و هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان برای آنان نمی آید مگر اینکه از آن روی می گردانند.»

۲- (۴)-دیوان اشعار سعدی شیرازی.

۳- (۵)-ملاهادی سبزواری.

۴- (۶)-الکافی: ۲/۲۸، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۸۵/۶۶، باب ۳۰، حدیث ۳۰؛ «...فبعث الأنبياء إلى قومهم بشهادة أن لا إله إلا الله و



الإقرار بما جاء [به] من عند الله فمن آمن مخلصا و مات على ذلك أدخله الله الجنة بذلك و ذلك أنّ الله ليس بظلام للعبيد».

جهان هم آینه است، این آینه را هم قرار داده تا مردم بتوانند او را ببینند، چون خودش را که نمی توانند ببینند.

## درخواست موسی برای دیدن خدا

موسی بن عمران علیه السلام هم روی آن عشق پاکش عرض کرد:

محبوب من! وجود تو را می توان دید؟ خطاب رسید: به کوه روبرویت نگاه کن - آیاتش در سوره «طه» است - تجلی نوری به کوه شد، کوه با آن عظمت در منطقه سینا، کوهی که در زمین ریشه دارد و از این طرف سر به فلک کشیده است. موسی بن عمران علیه السلام در یک لحظه دید که کوه مثل پنبه کنار زه حلاج، به فضا زده شد و خود موسی هم: «وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا» (۱) مانند (۲) مرده روی زمین طور افتاد، مدت ها افتاده بود که بعد وجود اقدس حضرت حق به او عنایت کرد، او را بلند کرد، تازه این تجلی ای که به این کوه شده، چه تجلی ای بوده؟ تجلی ذات که نبوده، اگر تجلی ذات بود که کل عالم را مثل پنبه زده و از بین برده بود.

این تجلی مثل خود قرآن مجید، تجلی نزول بود. قرآن مجید هم تجلی نوری دارد که بعد از تجلی علم اصلی است. از آن تجلی نوری در لوح محفوظ تجلی کرده، از لوح محفوظ به جبرئیل تجلی کرده، از جبرئیل در قالب الفاظ تجلی کرده، الفاظ به قلب پیغمبر آمده، از قلب به زبان پیغمبر آمده، از زبان پیغمبر به گوش ما رسیده، ما هم طاقث شنیدن و فهمیدنش را داریم، اما اگر بخواهیم به اصل آن نگاه کنیم طاقث نظر و طاقث فهمیدن نداریم، اما در آینه جهان که رخسار یار را می توان در آن دید، مثل این که آفتاب را در آینه می توان تماشا کرد، خودش را نمی توان دید یا جلال و جمال او را در قلب می توان تماشا کرد.

ذات را که نمی توان دید، معرفت به ذات هم که محال است. شخصی به یک نفر گفت که آیا فلان کس را می شناسی؟ در جواب گفت: پنجاه و پنج سال عمر کرده ام،

ص: ۱۶۱

۱- (۷) - اعراف (۷): ۱۴۳؛ «و موسی بی هوش شد.»

۲- (۸) - الاحتجاج: ۴۲۹/۲؛ از امام رضا علیه السلام درباره آیه ۱۴۳ اعراف پرسیدند فرمود: «یا ابن رسول الله فما معنی قول الله و لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ يَكُونُ كَلِيمَ اللَّهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ لَا يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذَكَرَهُ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الرَّؤْيُ حَتَّى يَسْأَلَ هَذَا السُّؤَالَ فَقَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ كَلِيمَ اللَّهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عِلْمُ أَنَّ اللَّهَ جَلَّ عَنْ أَنْ يَرَى بِالْأَبْصَارِ وَ لَكِنَّهُ لَمَّا كَلَّمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ قَرَبَهُ نَجِيًّا رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ كَلَّمَهُ وَ قَرَبَهُ فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَسْمَعَ كَلَامَهُ كَمَا سَمِعْتَ وَ كَانَ الْقَوْمُ سَبْعَمِائَةَ أَلْفٍ رَجُلًا فَاخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ أَلْفًا ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعَةَ أَلْفٍ ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعَمِائَةَ ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِ رَبِّهِ فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَى طُورِ سَيْنَاءَ فَأَقَامَهُمْ فِي سَفْحِ الْجَبَلِ وَ صَعِدَ مُوسَى إِلَى الطُّورِ وَ سَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكَلِّمَهُ وَ يَسْمَعَهُمْ كَلَامَهُ فَكَلَّمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ سَمِعُوا كَلَامَهُ مِنْ فَوْقِ وَ أَسْفَلَ وَ يَمِينِ وَ شِمَالِ وَ وَّرَاءِ وَ أَمَامِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحْدَثَهُ فِي الشَّجَرَةِ ثُمَّ جَعَلَهُ مَنبَعًا مِنْهَا حَتَّى سَمِعُوهُ مِنْ جَمِيعِ الْوُجُوهِ فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ بِأَنَّ هَذَا

الذى سمعناه كلام الله حتى نرى الله جهره فلما قالوا هذا القول العظيم و استكبروا و عتوا بعث الله عليهم صاعقه فأخذتهم بظلمهم فماتوا فقال موسى يا رب ما أقول لبنى إسرائيل إذا رجعت إليهم و قالوا إنك ذهبت بهم فقتلتهم لأنك لم تكن صادقاً فيما ادعيت من مناجاه الله إياك فأحياهم الله و بعثهم معه فقالوا إنك لو سألت الله أن يريك تنظر إليه لأجابك و كنت تخبرنا كيف هو فنعرفه حق معرفته فقال موسى يا قوم إن الله لا يرى بالأبصار و لا كيفية له و إنما يعرف بآياته و يعلم بعلاماته فقالوا لن نؤمن لك حتى تسأله فقال موسى رب إنك قد سمعت مقالته بنى إسرائيل و أنت أعلم بصلاحهم فأوحى الله جل جلاله إليه يا موسى سلنى ما سألوك فلن أؤاخذك بجهلهم فعند ذلك قال موسى رب أرنى أنظر إليك قال لن ترانى و لكن انظر إلى الجبل فإن استقر مكانه و هو يهوى فسوف ترانى فلما تجلّى ربّه للجبل بآيه من آياته جعله دكاً و خرّ موسى صعقاً فلما أفاق قال سبحانك تبت إليك يقول رجعت إلى معرفتى بك عن جهل قومى و أنا أوّل المؤمنين منهم بأنك لا ترى فقال المؤمنون لله درك».

هنوز خودم را نشناخته ام، حال تو می‌پرسی که غیر از خودم را می‌شناسم؟!

## صفاى وجه الله

سخن قرآن کریم نیز همین است، عارفان عاشق هم مسئله آینه بودن جهان و پیدا بودن عکس روی یار را از قرآن گرفته اند. قرآن به صراحت می‌فرماید: «فَأَيْنَمَا تُولُوْنَ فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (۱) به هر طرفی که بگردید خدا همان جاست:

بس که هست از همه سو و همه رو راه به تو به تو بر گردد اگر راهروی بر گردد

«فَأَيْنَمَا تُولُوْنَ فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» البته این آینه‌ها هم شدید و ضعیف دارند.

شدیدترین آینه‌هایی که جلال و جمال را به طور کامل می‌توانند نشان دهند، وجود مقدس پیغمبر و ائمه طاهرين هستند که وقتی از امام باقر سؤال می‌شود که منظور از وجه خدا در آیه چیست؟ حضرت می‌فرماید:

وجه رب، ما هستیم. چون خود خدا که نیستند بلکه وجه خدا هستند. وجه اضافه به الله است، مثل نور که اضافه به لغت الله قرآن است، «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ» (۲) نور اضافه به الله است، معلوم می‌شود نور غیر از خداست، وجه هم همین طور «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ» (۳)، لذا در جامعه کبیره می‌خوانیم:

«من عرفهم فقد

عرف الله» (۴) یعنی هر کس بیاید پیش شما اهل بیت علیهم السلام خدا را خوب می‌تواند بشناسد، چون خدا را در شما می‌تواند ببیند، وقتی ببیند می‌شناسد، عاشق می‌شود، وقتی عاشق شود، حرکت می‌کند، وقتی حرکت کرد، همه موجودیت او حرکت می‌کند: این یک آینه، آفاق منعکس کننده جمال، جلال، صفات و علم و حکمت هستند، اما قرآن مجید می‌فرماید: عده‌ای هستند که روی از خدا را برمی‌گردانند که در این آینه او را ننگرند: «وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَاتٍ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ» (۵) مسئله توبه هم بیش از روبرگرداندن نیست.

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ...» به بندگان من بگو: ای مردمی که روی نفس را از تماشای من برگردانید و نفس شما اعراض از دیدن من کرده، برگردید مرا ببینید، چشمتان را از من نبندید، روی نفس را از من برنگردانید، این مدتی هم که رویتان را برگردانده بودید و مرا تماشا نمی‌کردید، «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ...» از این که برگردید ناامید نباشید، نگویید که اگر برگردیم دیگر او را نمی‌بینیم، بلکه می‌بینید: «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» (۶) من همه تاریکی هایتان را وقتی برگردید در روشنایی کامل قرار می‌دهم.

در روشنایی کامل، جمال یار از آفاق پیداست.

آن گاه گنهکاران حرفه‌ای که توبه می‌کردند، به دلیل توبه واقعی شان حرف‌های بسیار عجیبی می‌زدند، مطالب بسیار بلندی و عالی می‌زدند.

## مردی که سی سال بعد از توبه اش نخندید

کسی که توبه کرده بود، سی سال بعد از توبه اش کسی خنده به لب او ندیده بود، مگر روزی که گفتند پسرت مرده است، آن گاه خندید. پرسیدند: در این سی سال چرا نخندیدی؟ گفت در این سی سال هنوز در خجالت بودم، امروز که پسر مرده معلوم می شود که نظر به من داشته، خوشحال شدم از این که او به من نظر داشته است، می دیدم و نمی خندیدم، خجالت می کشیدم که اگر بخندم بگویند برای چه می خندی؟ مگر خنده دارد؟ تو چهل سال در آلودگی بودی! اما الان می خندم، چون معلوم می شود که این آخرین ستر مسئله است، با مردن بچه ام آلودگی ام پاک شد، چرا نفس از این آیات آفاقی و انفسی اعراض می کند؟

به قول امیرالمؤمنین در وجود انسان عالم کبیر قرار داده شده و با هشت آیه از آیات قرآن اثبات می کنند که انسان به هر کجا که بخواهد برسد، از درون خودش

ص: ۱۶۲

۱- (۹)- بقره (۲): ۱۱۵؛ «پس به هر کجا رو کنید آنجا روی خداست.»

۲- (۱۰)- صف (۶۱): ۸؛ «می خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند.»

۳- (۱۱)- رحمن (۵۵): ۲۷؛ «و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی می ماند.»

۴- (۱۲)- تهذیب الأحکام: ۱۰۲/۶، حدیث ۲؛ مصباح الکفعمی: ۵۰۵ (زیارت جامعه).

۵- (۱۳)- یس (۳۶): ۴۶.

۶- (۱۴)- زمر (۳۹): ۵۳؛ «یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد.»



می تواند برسد.

معلوم می شود درون انسان دارنده انواع قدرت های الهی است که قرآن مجید می گوید: حتی از این آیات در صفحه عالم نفس هم اعراض می کنند، به گونه ای که در غفلت از خودشان قرار می گیرند، اما نمی دانند چه کسی هستند؟ از خودشان هم روی برمی گردانند و حتی خودشان را نمی بینند: «فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ» (۱) خود را از یاد می برند، نمی دانند، غافل هستند، از این که نفس آنها مایه گرفتن علوم الهی و هدایت را دارد، قدرت پرواز به سوی حق را دارد، می تواند این قدر لطیف شود که در لطافتش به حقایقی برسد و از حجابها عبور کند.

### شیخ هاشم قزوینی و معرفی قاتل

شخصی در یکی از دهات های قزوین بر سر اختلاف ملکی با بیل طرفش را می کُشد، بیست سال دنبال قاتل می گشتند، اما او را پیدا نمی کردند. این استاد بزرگ مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی برای دیدن اقوامشان از مشهد به قزوین سفر می کند و یک روز هم به آن دهی که بیست سال قبل آن قتل واقع شده بود تشریف می برند همه برای دیدن و دست بوسی می آیند. بعد از این که همه خداحافظی کردند، ایشان می فرماید که این نفر آخر که از اتاق به بیرون می رود، او را دستگیر کنند. چون بیست سال قبل کسی را بر سر اختلاف ملکی کشته است. او را که دستگیر می کنند بعد هم قاتل اقرار می کند که من کشته ام.

از ایشان سؤال می کنند که بیست سال است که در این منطقه دنبال قاتل بودند، پیدایش نمی کنند، شما از کجا فهمیدید که این قاتل است؟ فرمود: بیست سال پیش از حرم امام هشتم که خارج شدم، خودم را در این ده قرار دادم. در حال گردش، اوضاع را می دیدم. کنار دعوای این دو نفر رسیدم، دیدم که آن شخص با بیل آن مرد مظلوم را کشت و حالا که به این جا آمدم، دیدم که قاتل خودش به دیدن من آمده

ص: ۱۶۴

---

۱- (۱۵) - حشر (۵۹): ۱۹؛ «پس خدا هم آنان را دچار خودفراموشی کرد.» در تفسیر آیه ۱۹ سوره حشر از امام رضا علیه السلام سؤال شد فرمودند: معانی الأخبار: ۱۴، حدیث ۵؛ التوحید: ۱۶۰، باب ۱۶، حدیث ۱؛ «سألت الرضا علیه السلام عن قول الله عز وجل نسوا الله فأنساهم فقال إن الله تبارك و تعالی لا ينسى و لا يسهو و إنما ينسى و يسهو المخلوق المحدث ألا تسمعه عز وجل يقول و ما كان ربك نسيًا و إنما يجازی من نسيه و نسی لقاء يومه بأن ينسيهم أنفسهم كما قال عز وجل و لا تكونوا كالذين نسوا الله فأنساهم أولئك هم الفاسقون».

## لطافت نفس

گاهی هم نفس این قدر لطیف بود که به بدن می گفت: همین جا باش که من می خواهم به سفر بروم آن گاه به مکه، کربلا، مشهد و دیدن اولیا می رفت و باز می گشت و به بدن ملحق می شد، بدن را به لطافت الهی بلند می کرد، این قدر می تواند قدرت پیدا کند که راحت از مرکبش پیاده شود، کارش را انجام دهد و برگردد و همان رابطه تعلقی را دو مرتبه برقرار کند. گاهی انسان از این آیات، اعراض می کند؛ یعنی از تمام قدرت های خودش غافل می شود که چه قدرتی دارد و چه موجود شایسته ای است.

خداوند متعال یکی از اسامی روز قیامت را «یوم الحسره» نامیده است. آن جا پرده ها بالا می رود و ما می فهمیم که چه موجود والایی بودیم و چه قدر خودمان را پست نگه داشتیم. آن جا به حسرت و غصه و رنج دچار خواهیم شد. موجودیت ما فقط این گوشت و پوست و استخوان نیست، اینها را حیوانات هم دارند، لکن ما موجودی الهی و نوری هستیم.

این بدن را تنها به علت تکامل نفس به ما داده اند و اگر بحث تکامل نفس در کار نبود، بدن را به ما نمی دادند. نفس در همان عالم امری خودش بود، ما پیش حق بودیم، اما به صورت استعداد، حالا ما را به این جا آورده اند همه مسافریم و جای ما این جا نیست، ما در این دنیا غریبیم، صاحب ما منتظر ماست که ما خودمان را به او برسانیم، ما یک مسافریم، این قدر دشمنان نیابند پا روی این بدن ما بگذارند که ما را در این جا حبس کنند، صاحب ما منتظر ماست، به ملائکه هم گفته است: «إِنِّي <sup>جاءلٌ</sup> فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۱) کاری نکنیم که فرشته ها به خدا بگویند، پس چه شد، چرا نیامدند، باید خودمان را بشناسیم، گول هیچ چیز را نخوریم، جذب هیچ چیز

ص: ۱۶۵



نشویم، در مقابل دیگران که قرار می گیریم، حالات آنان مانع حرکات ما نشود، فکر نکنیم که وقتی ما را داخل قبر گذاشتند و خدا از ملائکه اش پرسید که چه کسی را آورده اند؟ ملائکه جواب دهند یک ظرف آلودگی را آورده اند. خدا هم بگوید: من خریدار نیستم، دری از جهنم به روی قبرش باز کنید، آن گاه در قبر از چه کسی نجات خواهیم، چه کسی به فریاد ما می رسد.

## آیات شرعی

آیات دیگر قرآن، آیات احکام شرعی است. آیات شرعی خدا عبارت اند از ۱۱۴ سوره قرآن، در حدود ۶۶۶۶ آیه و سخنانی که در طول نزدیک به ۲۶۰ سال از زمان پیغمبر تا امام حسن عسگری صادر شده، از سال اول بعثت که پیامبر عزیز اسلام شروع به سخن گفتن کردند، تا غیبت امام عصر علیه السلام این مجموعه و قرآن مجید آیات خداست.

قرآن می فرماید: عده ای وقتی آیه ما به ایشان می رسد، روی برمی گردانند، چرا روی برمی گردانند؟ مگر آیات من عیب دارد؟ مگر آیات من زیبایی ندارد؟ این جهان زیبا نیست: «إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ» (۱) این زمین زیبا نیست؟! آیا آثار من در این عالم زیبا نیست؟! این نفس خودتان که هم رنگ من است و زیبایی او را هیچ چیز ندارد، زیبا نیست؟! این قرآن من زیبا نیست؟! چرا روی برمی گردانید؟ جهل هم که ندارید تا بگوییم علت روی گرداندن شما جهل است، آیا ما جاهل هستیم؟ ما در حدّ خودمان زیبایی عالم را حس نمی کنیم؟ حس نمی کنیم که عالم آینه جمال دوست است؟ حس نمی کنیم که خود ما خلیفه یار هستیم؟ حس نمی کنیم که این قرآن سخنان معشوق و محبوب ماست؟ چرا روی برمی گردانیم؟!

ص: ۱۶۶

## علل اعراض نفس از نظر قرآن کریم

قرآن مجید سه علت برای اعراض نفس از آیات ذکر می کند: که این سه علت یک مقدار قابل بحث است:

گر بماندیم زنده بردوزیم (۱)

این اعراض خیلی خطرناک است، به همان اندازه ای که حرکت نفس به طرف محبوب عظیم است، به همین اندازه اعراض خطرناک است، چون اعراض کاملاً در مقابل حرکت قرار گرفته است.

عده ای می خواهند به محبوب برسند، عده ای پشت به محبوب کرده اند، به هیچ کجا هم نمی رسند. هر کس از این طرف رفته، به جایی رسیده، اما هر کس از آن طرف رفته، به هیچ کجا نرسیده است. به آخر خط که رسیده، فریادش بلند شده که:

«حَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ» (۲) یعنی دنیا از دستم رفت، آخرت هم که ندارم.

## شهید مطهری و استادش

مرحوم شهید مطهری می فرمودند:

وارد جلسه درس در اصفهان شدیم، آن روز حکیم بزرگ، عارف عالی مقدار، آن الهی حقیقی، آن انسانی که وقتی برای ما نهج البلاغه درس می داد، ما حس می کردیم، فکر می کردیم که روح خودش این یک ساعته کنار رفته و به جایش روح علی علیه السلام آمده است، گویا خود امیرمؤمنان علیه السلام از گلوی او حرف می زند، نهج البلاغه را باز کردیم درس به جای بسیار شیرین و عالی رسیده بود، ولی ایشان نهج البلاغه را بست و گفت: امروز درس نمی دهم و شروع کرد زار زار گریه کردن. شاگردان گفتند:

ص: ۱۶۷

۱- (۱۸)- شیخ بهایی.

۲- (۱۹)- حج (۲۲): ۱۱؛ «دنیا و آخرت را از دست داده اند، و این است همان زیان آشکار.»

استادا! همه به انتظار کلمه به کلمه درس شما هستند؟ گفت: درس نمی دهم. او یکی از پاکان درجه اول این صد سال کره زمین بوده است.

هر سال مرحوم آیه الله العظمی بروجردی خودشان به اصفهان نامه می نوشتند و دعوتش می کردند تا ده روز در قم منزل ایشان منبر پرود. می گفتند: وقتی روی منبر می نشست و بسم الله می گفت تا آخر منبر که یک ساعت طول می کشید، مرحوم آیه الله بروجردی و هر مستمعی مثل ابر بهار اشک می ریختند. [خود آیه الله بروجردی به هنگام مرگ گریه می کرد صبح پنجشنبه دوم یا سوم شوال گفتند: آقا چه شده؟ گفت: چند لحظه دیگر با پیغمبر روبه رو می شوم، جواب پیغمبر را چه بگویم؟ من چه کار کرده ام؟ از این ۸۲ سال عمرم آن طور که خدا می خواست بهره گرفته ام؟! من خجالت می کشم پیغمبر را بینم.]

استاد ما فرمود: من امروز درس نمی گویم فقط یک خوابی دیشب دیده ام خوابم را برایتان تعریف می کنم. دیشب خواب دیدم از دنیا رفتم، زن و بچه ام دور جنازه ام نشسته و گریه می کنند. آن گاه که انسان می میرد، همه دنیا را از دست می دهد، اگر عمل صالحی هم انجام نداده باشد، آخرت هم ندارد، کسی هم که آخرت ندارد، به محبوب راه ندارد؛ یعنی دیگر محبوب نمی خواهد؟ مگر خود محبوب در قرآن نگفته است که: «وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ» (۱) اول پاک شو و سپس دیده بر آن پاک انداز، اگر می خواهی پیش من بیایی باید لایق من باشی، باید بوی مرا بدهی که قبولت کنند، اگر نه، کجا انسان را قبول کنند.

آیا در دوره عمرتان مهمان دعوت کرده اید، شما را به خدا قسم، کدام وقت جلوی مهمانی که دعوت کردید و دوستش داشتید، میوه کال گذاشته اید؟ کدام یک از شما میوه کال جلوی مهمانتان گذاشته اید؟ قبولمان نمی کنند، میوه کال در بشقاب قبر نبر، خودت را ببر که این میوه کال را ملائکه پیش خدا نمی برند، آن جا بزم مهمانی کبریایی است، در آن جا میوه هایی مثل حضرت علی، فاطمه، حسن،

ص: ۱۶۸

حسین علیه السلام، ابراهیم، موسی جلوی خدا می چینند. ما باید به حدی برسیم که ما را کنار آن میوه ها پیش خدا بچینند که وقتی این میوه های رسیده را ببیند، به ملائکه بگوید:

«رَضِيَتْ مِنْ عِبَادِي» (۱)؛ خوشم می آید، نه این که تا آدم را به آن جا ببرند یک مرتبه خدا بگوید که: «خُذُوهُ فَعَلُوهُ» (۲)؛ زنجیرش کنید، از جلوی من دور کنید، او را به جهنم ببرید تا او را نبینم. این خیلی خطرناک است.

استاد ما گفت در خواب دیدم که زن و بچه دور بدنم جمع شدند، گریه می کنند، مردم اصفهان باخبر شدند و تشییع جنازه باشکوهی برپا شد. با اینکه یک روز در دوره عمرش حاضر شد در این مسجد امام اصفهان بیاید و نماز بخواند، از راه که رسید، دید داخل خیابان جمعیت ایستاده اند، پرسید: چه خبر است؟ گفتند: برای نماز شما آمده اند. سابقه نداشت مسجد امام اصفهان این قدر جمعیت بیایند.

ایشان از وسط راه برگشتند و فرمودند: هر چه مسجد در این اطراف است به خاطر این نماز خلوت شده و این ظلم است و من این نماز ظالمانه را نمی خوانم.

امّا ما همین که دو نفر به ما سلام می کنند، چنان مغرور می شویم که انگار خدا هستیم. گفت: این نماز ظالمانه است، این محراب نیست که من در آن نماز بخوانم، این سجده بر خویشان است نه خدا. گفت: در خواب دیدم تشییع جنازه شلوغ بود و جنازه مرا به تخت فولاد آوردند، تابوت را کنار قبر گذاشتند، در تابوت را باز کردند، خودم می دیدم که بدنم را برداشتند و سرازیر میان قبر گذاشتند.

سگ سیاهی هم دنبال بدنم وارد قبر شد، هر چه فریاد زدم، برادران، شما که پای من بودید، شما که به من علاقه داشتید، شما که مرا این جا دفن می کنید، نگذارید این سگ در این قبر بیاید، هیچ کس گوش نمی داد، در قبر را بستند و رفتند.

از سگ سیاه پرسیدم تو از کجا آمدی؟ گفت: من اعمال بد خودت هستم که در تمام مدت عمرت انجام داده ای، حالا به این صورت شده و پیش تو آمده ام. از قیافه آن سگ وحشت کردم، شروع به گریه کردن کردم، دیدم تمام قبر روشن شد. یک نفر

ص: ۱۶۹

---

۱- (۲۱)- اشاره به این حدیث دارد: الأُمّالی للصدوق: ۶۳۲، حدیث ۴، المجلس الثانی و التسعون؛ بحار الأنوار: ۱۲۸/۲۳، باب ۷، حدیث ۵۸؛ «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَ مِنْهَا إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَ مِنْ السِّدْرَةِ إِلَى حُجْبِ النَّوْرِ نَادَانِي رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ عَبْدِي وَ أَنَا رَبُّكَ فَلْيُفَاخِضْ وَ إِيَّايَ فَاغْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ وَ بِي فَتَقِفْ فَإِنِّي قَدْ رَضِيْتُ بِكَ عَبْدًا وَ حَبِيبًا وَ رَسُولًا وَ نَبِيًّا وَ بِأَخِيكَ عَلِيٍّ خَلِيفَةً وَ بِأَبَا فَهْوٍ حُجَّتِي عَلَيَّ عَبْدِي وَ إِمَامٌ لَخَلْقِي بِهِ يَعْرِفُ أَوْلِيَانِي مِنْ أَعْدَائِي وَ بِهِ يُمَيِّزُ حِزْبَ الشَّيْطَانِ مِنْ حِزْبِي وَ بِهِ يَقَامُ دِينِي وَ تَحْفَظُ حُدُودِي وَ تَنْفِذُ أَحْكَامِي وَ بَكَ وَ بِهِ وَ بِالْأَثَمَةِ مِنْ وَلَدِهِ أَرْحَمُ عَبْدًا وَ إِمَامًا وَ بِالْقَائِمِ مِنْكُمْ أَعْمَرُ أَرْضِي بِتَسْبِيحِي وَ تَقْدِيسِي وَ تَهْلِيلِي وَ تَكْبِيرِي وَ تَمْجِيدِي وَ بِهِ أَطَهَّرُ الْأَرْضَ مِنْ

أعدائى و أورثها أوليائى و به أجعل كلمه اللّذين كفروا بى السّفلى و كلمتى العليا و به أحيى عبادى و بلادى بعلمى و له أظهر الكنوز و الذّخائر بمشيئى و إيّاه أظهر على الأسرار و الضّمائر بإرادتى و أمده بملائكتى لتؤيده على إنفاذ أمرى و إعلان دينى و ذلك وليّى حقّا و مهدىّ عبادى صدقا.

۲- (۲۲)- حاقه (۳۶): ۳۰؛ «فرمان آید] او را بگیريد و در غل و زنجيرش كشيده.»

وارد قبرم شد تا چشم سگ به او افتاد، چنان قبر را شکافت و فرار کرد که حتی سایه او را هم ندیدم. اول حرفی که زدم، گفتم: آقا چه کسی هستی؟ گفت من امام حسین علیه السلام هستم، آمده ام تا قیامت خیال تو را راحت کنم. بیدار باشیم که چه کسانی را دوست داریم؟ سرمایه های ما بسیار بزرگ هستند.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۱۷۰











اعراض نفس از آیات خدا

۱۱

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۱۷۵



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

وَ صَلَّى عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

بحث در مسئله اعراض نفس از آیات خدا بود. براساس آیه ۴۶ سوره مبارکه «یس» که می فرماید:

«وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ» (۱)

آیه ای از آیات خدا نمی آید، مگر این که عده ای از آن اعراض می کنند، روی برمی گردانند و از قبول آیه حق خودداری می کنند. گاهی آیات خدا نشانه های حق در عالم هستند. برای شناخت کلی توحید برای یک انسان باانصاف یک آیه هم کافی است.

البته برای کسانی که دارای مقامات عالی نفسی هستند، شناخت خدا احتیاج به آیه ندارد. آنها با یک حرکت نوری حتی در اول عمرشان، خدا را کشف می کنند و به عبارت عارفان، به مقام شهود می رسند. انسانی که با چشم سر می بیند، اگر قطعه قطعه اش کنند، قلباً برایش قابل انکار نیست، برای آنها هم که از طریق قلب می بینند، آن گونه خدا مشاهده می شود و پرده ها کنار می رود:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزُواْ» (۲)

این گونه افراد که به مقام شهود و کشف رسیده اند، این قدر قیمت دارند که

ص: ۱۷۷

۱- (۱) - یس (۳۶): ۴۶؛ «و هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان برای آنان نمی آید مگر اینکه از آن روی می گردانند.»

۲- (۲) - حجرات (۴۹): ۱۵؛ «مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، آن گاه [در حقیقت آنچه به آن ایمان آورده اند] شک ننموده.»

خداوند متعال فرموده اند: اگر در تمام کره زمین تمام انسان ها از روی قصد یا اشتباه به من کافر شوند و فقط یک نفر از این گونه افراد باقی بماند، همان یک نفر برای من کافی است. (۱) در حدیث دیگری از احادیث قدسیه آمده است که می فرماید:

اگر کل خلق عالم به من کافر شوند و فقط یک نفر مؤمن به من ایمان داشته باشد، من روز قیامت را به یقین برپا می کنم و از این که همه را به جهنم داخل کنم و فقط همان یک نفر را به بهشت بفرستم، هیچ باکی ندارم، چون همان یک نفر قیمت دارد، البته قیمت همان یک نفر هم به دلیل خود حضرت حق است که در او تجلی دارد و الا اگر حق را از او بگیرند، او هم بی قیمت می شود، هیزم خشک می شود، فرق افراد جهنمی با هیزم های دیگر این است که هیزم های دیگر پا ندارند، راه بروند، اما این هیزم پا دارد، راه می رود، دهان هم دارد و می خورد.

### حرکت قلبی و علمی

آنها حسابشان جداست. آنها برای یافتن وجود مقدس او حرکت قلبی دارند نه حرکت علمی، البته بعد از حرکت علمی می توان حرکت قلبی کرد، اما اکثر خداپرستان خدا را از طریق حرکت علمی یافته اند نه حرکت قلبی. عشق برای یافتن خدا از طریق حرکت قلبی است. توحید علمی در درجه دوم قرار دارد، توحید کشفی در درجه اول و درجه ممتاز قرار دارد.

توحید دیگر هم توحید عوام مردم است که نه قدرت کشش مسائل علمی را دارند و نه قدرت کشش مسائل قلبی را، اگر علمی اش را نتواند، قلبی اش را اصلاً نمی تواند. خیلی ها هم هستند که حوصله یافتن حقایق را از طریق علم ندارند، بلکه فقط به همین شنیدن از راه گوش قانع شده اند، از پدر و مادر و معلم مدرسه شان شنیده اند که، عالم خدا دارد و یک دلیل بسیار ساده هم کنار این مسئله برایشان

ص: ۱۷۸

---

۱- (۳) - ابراهیم (۱۴): ۸؛ «و موسی [به بنی اسرائیل] گفت: اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید [زیانی به خدا نمی رسد]؛ زیرا خدا بی نیاز و ستوده است.»

گذاشته اند که هیچ بنایی بدون بنا نمی شود، عالم هم بنایی است که بدون بنا نمی شود، تا آخر عمرشان هم با همین حالت به سر می برند.

عبادتی دارند، گناه و توبه ای هم دارند، در هر صورت، بعد از توبه اهل نجات هم می شوند، اما صاحب مقام نیستند. اینها مانند تابلوی بی جانی اند که نقاشی های زیبایی به رویشان خورده است. عده ای هم که حوصله علمی دارند، دنبال دلیل می روند، دنبال برهان و حجت می روند، دنبال کلام و فلسفه می روند و از این طریق به خدا مؤمن می شوند. این ایمان، ایمان علمی است. ایمان اولی ایمان عوامی بود.

### چهار منزل در ایمان قلبی

ایمان دیگر ایمان قلبی می باشد که تمام حرف قرآن روی همین ایمان قلبی است که از طریق تصفیه به مقام شهود می رسند که خود این مسئله، یعنی رسیدن به توحید شهودی چهار منزل دارد که عبارت اند از:

مرحله تحلیه، تخلیه، تجلیه و مرحله چهارم هم مرحله فناست که بقای اصلی بعد از رسیدن به این مرحله چهارم به دست می آید؛ یعنی در فناء فی الله انسان از بقای بالله سر درمی آورد که آن جا خبرهای عجیبی است. با پیمودن این چهار مرحله (تحلیه، تخلیه، تجلیه و فناء) انسان نفس را از ۹۹۹ منزل مثبت عبور می دهد که تمام این منازل هم در قرآن مجید پایه، ریشه و اساس دارند. هزار منزل بر مبنای مسائل خود حضرت حق است. این توحید، توحید کشفی است که با طی این منازل به دست می آید و زمانش هم بسیار طول نمی کشد. ممکن است یک نفر یک روزه این جاده را طی کند، یکی هم استعدادش آن قدر قوی باشد که در یک ساعت این جاده را طی کند و به مقام شهود برسد. (۱)

### توصیه انبیاء و ائمه

شما درباره توحید انبیا و ائمه چه می گوید؟ ابراهیم چند سالگی به مقام شهود

ص: ۱۷۹

۱- (۴)- در تکمیل این مطلب باید گفت: انسان کامل حقیقی کسی است که جامع تمام عوالم الهی و کونی-کلی و جزئی- باشد و کتابی است که جامع تمام کتابهای الهی و کونی است. پس از جهت روح و عقلش کتابی عقلی است که به نام ام الکتاب (اصل کتابها) نامیده شده، و از جهت قلبش کتاب لوح محفوظ است و از جهت نفسش کتاب محو و اثبات. پس او صحف و کتب ارجمند گرانها و پاکی است که دست بدان نمی رسد و رازهای شگفت آن و شگفتیهایش را جز پاکان-یعنی رها شدگان از حجاب و پوششهای ظلمانی- ادراک نمی کنند. بنابراین، نسبت عقل اول به عالم کبیر و حقایق آن، بعینه نسبت روح انسانی است به بدن و قوای آن، و نفس کلی قلب عالم کبیر است، همان گونه که نفس ناطقه قلب انسان است. از این جهت است که عالم انسان، کبیر نامیده شده است (تعریفات). صدر المتألهین در کتاب اسفار- در بیان حقیقت انسان- گوید: انسان عالم صغیر است که مشتمل بر سه مرتبت است: مرتبه اشرف و اعلائی آن نفس است و مرتبه پایین و أخس آن بدن است، و کلیه موجوداتی که در عالم کبیر متحققند در عالم صغیر که انسان باشد منظوی می باشند (و فیک انطوی العالم

الأکبر) و انسان هرگاه در مرتبه علم و عمل به کمال ممکن خود برسد و در مقام علم نفس به مرتبه ای برسد که عقل مستفاد شود و به عقل فعال متصل گردد و در مرتبه عمل پس از تخلیه و تحلیه و تجلیه، مراتب اسفار چهارگانه به سوی خدا را در مقام سیر و سلوک طی کرده باشد، وی را انسان کامل و خلیفه الهی بر روی زمین گویند. ترجمه کتاب الفکوک: ۹۳ (در پاورقی).



رسید؟ قرآن در این باره می‌فرماید: ابراهیم جوانی بود که بسیار هم در بین مردم معمولی بود و موسی بن عمران نیز اینگونه بود. یوسف بزرگوار هم جوانی بود که تازه به سن بلوغ رسیده بود، اما در مقام توحید شهودی بود. بنابراین، معلوم می‌شود که جوانی که خداوند متعال قلم زیبایی اش را در او صد درصد به کار گرفته، به چنین مقامی رسیده است، چون فرمود: زیبایی های عالم را اگر با صد نسبت بگیرید، گل ها، درخت ها، ستارگان و شکل عالم یک درصد زیبایی ها است و خدا در ساختن یوسف ۹۹ درصد آنها را خرج کرد.

چنین آدمی در کاخ مصر هفت سال با زیباترین زن مصری روبه رو بود، بعد از هفت سال در زندان تیره و تنگ و تاریک افتاد. قرآن می‌گوید: در آن هفت سالی که در کاخ بود، نیت گناه هم نکرد. این توحید شهودی است. وقتی هم در آن زندان سخت افتاد، همین که زندانبان در زندان را بست، زندانی با دیوارهای خراب، زمین نمناک، اتاق کوچک و محل تاریک، می‌گوید: «رَبِّ السُّجُنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ...» (۱) آه که بعد از هفت سال مصیبت چه راحت شدم. این توحید شهودی است.

چنین نیست که وقتی تمام دانه دانه های موی سر و صورتمان سفید شد، در پایان به توحید شهودی برسیم، بلکه تا آخر ماه رمضان نشده می‌توان به توحید شهودی رسید.

### قدرت توحید قلبی و شهودی

برکاتی که پیغمبر برای ماه رمضان شمرده اند، این حرف های مهمی که در کتب از قول حضرت مجتبی علیه السلام درباره ماه رمضان و مسائل نفسی، وارد شده، اگر کسی به کار گیرد، در حد استعداد خودش به توحید قلبی می‌رسد. توحید علمی خوب

ص: ۱۸۰

---

۱- (۵) - یوسف (۱۲): ۳۳؛ «یوسف گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می‌خوانند.» آری! تمام انبیاء و رسل و ائمه از ملائکه بهترند و آنها پاک و معصومند از هر پلیدی و گناهی هرگز اراده گناه صغیره و کبیره نخواهند کرد و مرتکب آنها نمی‌شوند و آنها امان برای مردم زمین هستند. چنانچه ستارگان امان برای اهل آسمانند.

است، ولی قدرت زیادی ندارد، آن توحیدی که انسان را به محبوبش می‌رساند، توحید شهودی است، در توحید شهودی خود خدا به طرف انسان حرکت می‌کند.

خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید: شما یک قدم برای من کوشش می‌کنید ولی من قدم‌های متعددی به طرف شما باز می‌کنم: «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۱) این آیه ای که خدا می‌گوید، نَفْس از او اعراض می‌کند، گاهی نشانه حق است، هر موجودی در عالم آیه حق است: «و فِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَيَّ أَنَّهُ وَاحِدٌ» (۲) قرآن مجید چه می‌گوید:

«وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۳)

## معنای شب

اگر کسی بخواهد معنای شب را بفهمد، حداقل باید هزار صفحه کتاب علمی مطالعه کند که شب در عالم چه موقعیتی است؟ این هزار صفحه هم موقعیت‌های مادی شب است. خود من در همین زمینه نزدیک به شصت کتاب را دیده‌ام که البته هر کدام از اینها هم اشاره‌ای به مسأله شب دارد.

شب از آیات و نشانه‌های خداست، آیینۀ رخسار اوست، تازه کتاب‌هایی هم که درباره شب نوشته‌اند، آثار مادی شب را نوشته‌اند، اما برای آثار معنوی شب، باید قرآن مجید را ببینید. این قدر که خدا از شب حرف زده، از روز حرف زده است:

«وَإِعْرَافًا مُّوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً...» نه «نهاراً» «وَآتَمَمْنَا بِعَشْرِ...» (۴) چهل شب او را دعوت کردم تا مهمان خصوصی‌ام شود، چون هر حرکتی از عباد من بوده، بیشتر در شب بوده، معراج در شب بوده است.

امام حسین علیه السلام نیز به عمر سعد فرمود: امشب را به ما مهلت بده، معلوم می‌شود که شب دارای رمز و رازی است.

ص: ۱۸۱

---

۱- (۶) - عنكبوت (۲۹): ۶۹؛ «بی تردید آنان را به راه‌های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می‌کنیم.»

۲- (۷) - عدّه الدّاعی: ۳۲۱؛ مصباح الکفعمی: ۳۳۱.

۳- (۸) - نحل (۱۶): ۱۲؛ «و شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخر شما قرار داد، و ستارگان هم به فرمانش رام و مسخر شده‌اند؛ قطعاً در این [حقایق] نشانه‌هایی است [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که تعقل می‌کنند.»

۴- (۹) - اعراف (۷): ۱۴۲؛ «و آن را با [افزودن] ده شب کامل کردیم...»

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: من سخت مریض بودم، اما از سر شب تا صبح مانند کنار کندوی عسل که از آن زمزمه می آید، از خیمه ها پدرم در محضر خدا اینگونه صدای زمزمه می آمد.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ (۱)

حتی قبل از خلقت عالم، قبل از تنظیم شدن اوضاع، شب خیلی مهم است.

همین که آفتاب غروب می کرد، اولیای خدا بسیار خوشحال می شدند و می گفتند: وقت مهمانی است و باید آماده رفتن شویم:

﴿وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا﴾ (۲)

در روز سراغ کسب و کار بروید. بیشتر این پیروزی هایی که در دفاع مقدس رزمندگان بزرگوار و با کرامت ما به دست آورده اند، از برکت شب به دست آورده اند، چون همه حمله ها در شب بوده، تمام گریه ها و مناجات ها در شب بوده است. هر کسی هم در جبهه هر چیزی دیده که نباید بگوید، شب دیده، گفتنی نیست، اسرار باید حفظ شود، چون ظرفیت های همه بالا نیامده، کم ظرفیت ها به انکار برمی خیزند، انکار، پایه های این مسائل را نسبت به دیگران سست می کند، خودش سر جای خودش اصل است.

خدا می فرماید: «اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» روز از آیات من است، خورشید آیه من است، ماه آیه من است: «وَالنُّجُومُ مُسَيَّرَاتٌ بِأَمْرِ إِيَّانَا فِي ذَٰلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (۳) همه اینها نشانه من هستند، یک آیه از آیات مرا که دیدی برای یافتن من کافی است.

حالا به جاده علمی و فکری اش بیا تا به جاده قلبی اش بررسی، اول مسلح به سلاح معرفت علمی شو، بعد آن گاه کسانی که اهل اسرار هستند، اسرار حرکات قلبی را در اختیار می گذارند. تعداد زیادی از بزرگان دین ما بودند که شاگرد را

ص: ۱۸۲

۱- (۱۰)- قدر (۹۷): ۱؛ «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.»

۲- (۱۱)- نبا (۷۸): ۱۱؛ «و روز را وسیله معاش مقرر کردیم.»

۳- (۱۲)- نحل (۱۶): ۱۲؛ «و ستارگان هم به فرمانش رام و مسخر شده اند؛ قطعاً در این [حقایق] نشانه هایی است [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که تعقل می کنند.»

امتحان و قبول می کردند و به همان کسانی هم که از آنها امتحان می گرفتند و سپس قبولشان می کردند، می فرمودند: درس می دهیم، اما در ضمن درس هر کسی تحمّل نداشت، شرکت او در درس حرام شرعی است.

### امیرالمؤمنین علیه السلام گوش شنوا برای گفتن مطالبش نداشت

امیرالمؤمنین اشک می ریخت و می فرمود: در این دنیا کسی را ندارم تا مطالبی را که دارم به او بگویم. (۱) اولیای خدا گاهی در بعضی از زمان ها فریادشان بلند بود و می گفتند: چرا مردم در این چهارچوب عالم طبیعی حبس هستند؟ چرا بالا نمی آیند تا اولیای خدا حرفشان را به آن ها بزنند؟ گاهی هم که انسان با اولیای الهی تماس می گیرد، سؤال می کند، می گویند به کتاب ها مراجعه کنید، خودت حرفی بزن، می گویند: خودم چیزی ندارم؛ یعنی چیزی مطابق با ظرفیت تو ندارم. این نالایقی انسان چه قدر باید طول بکشد که آنان چیزی مطابق با ظرفیت ما نداشته باشند که به ما بدهند، تا چه زمانی ما را نامحرم می دانند؟

### نفس، آیه ای که از آن اعراض می کنند

پروردگار می فرماید:

انسان با وجود نشانه های خداوند باز هم اعراض می کنند، عمری را در غفلت به سر می برند، پیش من و دائم با نشانه های من هستند، اما خوابند و در غفلت، مُعرض هستند. یک آیه، آیه نفس است که عالم کبیر است، عالم الهی است، مرکز غوغای تمام حقایق عالم است، مرکز همه لطافت هاست، مرکز عشق و محبت است، مرکز کشش ها و جاذبه ها و دافعه هاست، این عالم چیزهایی از وجود انسان می سازد که مواردش را قرآن بیان می کند.

از نفس که آیه ای از مهم ترین آیات الهی است، اعراض دارند. خداوند درباره این

ص: ۱۸۳

۱- (۱۳)- نهج البلاغه: ۲۰۸؛ اشاره به این کلام امیرالمؤمنین دارد که فرمود: «...لا- مساعد إلا أهل بيتی فضننت بهم عن المتيه فأغضيت على القذى و جرعت ريقى على الشجا و صبرت من كظم الغيظ على أمر من العلقم و الم للقلب من وخز الشفار». و در مظلومیت آن حضرت همین بس که وقتی آن حضرت که فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی... از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید، پس بخدا سوگند از هیچ گروهی که گمراه کننده صد تن، یا راهنمای صد تن باشند از من نپرسید جز اینکه شما را آگاه کنم از آوازه دهنده و خواننده بایشان، و سردار آنان تا بروز قیامت پس مردی برخاست و گفت: مرا آگاه کن چند دانه مو در سر و ریش من است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بخدا دوست مهربان من رسول خدا صلی الله علیه و اله این پرسش تو را بمن خبر داد و فرمود: در بن هر موئی از موهای سرت فرشته ایست که تو را لعنت میکند، و بر هر موئی از ریش شیطانی است که تو را از جای جنبش دهد، و در خانه تو پسر بچه است که پسر پیغمبر را میکشد و نشانه راستگویی من در لعنت فرشته (و موی سر و ریش تو) درستی آن چیز است که تو را بدان آگاه کردم و اگر اثبات کردن آنچه پرسیدی دشوار نبود هر آینه بتو میگفتم ولی نشانه اش همان است که بتو خبر دادم از لعنت فرشتگان و از داستان پسر ملعون (که همان عمر بن سعد معروف

است و پرسش کننده پدرش سعد بوده است). و پسر او در آن زمان کودکی خردسال بود که با دست و پا راه می رفت، و چون داستان کربلای حسین علیه السلام پیش آمد کشتن آن حضرت را گردن گرفت و همان طور شد که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده بود. الإرشاد، شیخ مفید: ۱/۳۳۰.

نفس می فرماید:

از طریق نفس خودتان، حتی می توانید به حقیقت آسمان ها و زمین ها برسید. از طریق نفس تان می توانید به شناخت بسیاری از واقعیات دست پیدا کنید. اعراض به چه معناست؟ به این معنا که این قدر بدبخت می شوند که اعلام می کنند خودمان هم خودمان را نمی خواهیم.

از یک طرف، از آیاتی که نشان دهنده حق است در خلقت اعراض می کنند و می گویند نمی خواهیم خلقت را ببینیم، بگذار کور زندگی کنیم. از طرف دیگر، این قدر بیچاره می شوند که از نفس خودشان هم اعراض می کنند و خودشان را هم دیگر نمی بینند، کور هستند با این که هیچ کس نزدیک تر از خود انسان به انسان نیست، اما دیگر خودش را هم نمی خواهد.

خودکشی اینها بسیار بالاتر از آن کسی است که چاقو به خودش می زند و خودش را می کشد، البته کسی که به خود چاقو می زند یا زهر می خورد، بلافاصله بعد از مرگش، گرفتار عذاب می شود و تا ابد هم معذب است، اما عذاب کسی که با زهر خودش را می کشد با عذاب کسی که اعراض از خود می کند و خودش را نمی خواهد، بسیار فرق می کند.

در یک تفسیر قرآنی - تفسیر هشت صد سال پیش - در ذیل آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (۱) این قطعه کوتاه آموزنده را نقل کرده که: روزگاری بود که غلام و کنیز خرید و فروش می شد، گفت: به مغازه ای برای خرید غلام رفتم، هفت یا هشت غلام داشت، عین جنس را به مردم می فروختند. اسلام ریشه این مسئله را برچید.

غلام و کنیز فروشی فقط برای اصلاح و تربیت عباد خدا بود، هیچ هدف دیگری نداشت. غلام کافر را می آورد تبدیل به انسانی به تمام معنا الهی می کرد.

### حکایت مرد ژولیده و ژنده پوش

زُهری از علمای اهل سنت می گوید: در مدینه قحطی شده بود و باران نمی آمد.

ص: ۱۸۴

مردم برای نماز باران رفتند. روز اول نماز خواندند، دعا کردند، ولی باران نیامد. روز دوم دعا کردند، نماز خواندند، باز هم باران نیامد. روز سوم دعا کردند و نماز خواندند، باران نیامد. همه در حال برگشتن بودند که کنار یک تپه خاکی مرد ژولیده و ژنده پوشی را دیدم که صورتش روی خاک است و از حال خودش خارج است.

پشت تپه گوش دادم، دیدم که می گوید: مولای من! من که آبرو ندارم، اما این صورتم را هم از خاک بر نمی دارم تا باران بفرستی.

با خدا بسیار خودمانی شده بود. در عین ذلت و تواضع، گریه می کرد و می گفت:

تا باران نیاید، تا آسمان گریه نکند، من گریه ام را قطع نمی کنم. ابر شد و باران گرفت، خدا را شکر کرد و بلند شد که برود، به آرامی دنبالش رفتم، تا خانه اش را پیدا کرده و نوکرش شوم.

این علمی که ما داریم چه فایده ای دارد؟ آن گاه که عالم نبودیم باز تواضعی داشتیم، باز سلامی به مردم می کردیم، چند روزه که رفتیم علم آموختیم، این علم همه دردی برای ما آورد، درد ریا، تکبر، دورویی، غرور، عجب، این چه علمی بود؟

آن گاه که عالم نبودیم، سالم تر بودیم، آن گاه که قم را ندیده بودیم، دبیرستان را ندیده بودیم، دانشگاه را ندیده بودیم، مدرسه را ندیده بودیم، صاف تر بودیم، پاک تر بودیم، آن گاه که لباس تن مان نبود و جوانی عادی بودیم بسیار خوب بودیم، این چه علمی بود؟ چه مقامی بود؟ ابتدا قصد داشتیم مقام بگیریم، از مقام شمشیر تیزی برای بریدن طناب های اسارت انسان ها درست بکنیم، الان به جایی رسیدیم که هم خود اسیر شدیم و هم عده ای را اسیر کرده ایم، این چه مقامی بود؟ وای بر ما، اگر نفهمیم که دیروز سالم بودیم و امروز مریض شدیم.

زهری می گوید: دنبال او رفتم، متوجه شدم که به خانه زین العابدین رفته است، در زد و داخل شد. چند لحظه ای ایستادم، بعد در زدم، به حضرت عرض کردم آقا جان! ما غلام نداریم، یکی از این غلامانتان را به ما ببخشید، فرمود: عیبی ندارد.

دستور داد همه آمدند، فرمود: کدام یک را می خواهی؟ گفتم: هیچ کدام را نمی خواهم آن کسی که من می خواهم در بین اینها نیست، آیا غلامی غیر از این چند نفرندارید؟ فرمود: یک غلام هم داریم که از اول خودش کار تیمار اسب ها و حیوانات را قبول کرده است، به یکی از غلامان فرمود: به او هم بگو بیاید. تا بیرون آمد.

زهری دید که همان کسی است که زمین را به آسمان دوخت، همان کسی است که به خدا گفت تا آسمان به زمین گریه نکند، من گریه ام بند نمی آید. گفت: این را می خواهم. حضرت به آن غلام فرمود: می خواهم تو را به این آقا ببخشم. روی دست و پای زین العابدین افتاد و گفت: اگر مرا از این خانه بیرون کنید، می میرم، آخر من هر چه یافته ام این جا یافته ام، به هر جا رسیده ام، از این جا رسیده ام، هر چه کاسبی کرده ام، این جا کاسبی کرده ام. فرمود: زهری او را رها کن. زهری به او گفت:

□ □

غلام! والله بالله می خواهم تو را ببرم آزادت کنم، بعد خودم بنده تو شوم، می خواهم تو را به خانه ام، ببرم، همه چیز را به تو بدهم، لباس های تو را بگیرم، خودم بپوشم.

گفت: برو آقا جان.

انسان باید با محبوبش چنین باشد، همه دنیا هم که به آدم بگویند تو را می خواهیم، ما باید گریه کنیم و بگوییم برو، بگذار ما پیش محبوبمان بمانیم، بگذار همان جایی که هستیم باشیم. ای لباس ها، ای مقام هایی که نشانه هایتان کنار آستین ها و روی شانه ها خورده، ما را از محبوبمان نگیرید، ای عنوان و کالت ها و وزارت ها به ما رحم کنید، ما را از محبوبمان نگیرید، ای عنوان فرماندهی، ای عنوان حجت الاسلامی، ما را از محبوبمان نگیر.

گفت: آمدم بخرم چند غلام را به من نشان دادند یکی از آنها را پسندیدم آقا جان! من می خواهم تو را بخرم. بخر. - اسمت چیست؟ - اسمش را گفت، پرسیدم - در روز چه قدر کار می کنی؟ - ده ساعت. - چه می خوری؟ - فلان غذا. - چه می پوشی؟ -



فلان پارچه. گفت: تو را نمی خواهم، به مغازه دیگری آمد، آقا غلام دارید؟ - بله . - یک غلام می خواهم.

- شش یا هفت غلام را در محل دید گذاشت، یکی از آنها را پسندیدم. - اسمت؟ - نامش را گفت - چه می خوری؟ - فلان غذا. - چه می پوشی؟ - فلان لباس. تو را نمی خواهم، به مغازه دیگری آمدم، آقا غلام دارید؟ - بله . - شش یا هفت غلام را در محل دید گذاشت. - چهره ای بین آنها بود که بسیار پسندیدم، پرسیدم: این فروشی است؟ گفت: بله. گفتم: اسم تو چیست؟ نگاهی کرد و به من گفت: هر چه مولا مرا صدا بزند. من اسم ندارم، رسم ندارم، تو دوست داری مرا چه صدا بزنی، اسم من همان است. مولای من دوست دارد مرا چه صدا بزند، فقط دوست دارد در قیامت به من بگوید عبادم! اگر نباشم دیگر صدایم نمی زند و من در قیامت معطل هستم، می بینم همه را صدا می کند، اما اسم مرا نمی برد، به همه می گوید: علی بیا، فاطمه بیا، حسن بیا، حسین بیا، ابراهیم بیا، موسی بیا، اما هر چه گوش می دهم، مرا صدا نمی کند؟!

آن گاه اگر ادامه پیدا کند و اصلاً صدایم نکند و در محشر تک و تنها بمانم و ملائکه عذاب بیایند و بگویند بفرماید، می گویم: کجا مرا می برید؟ بگذارید مولای من مرا هم صدا کند. می گویند: او مولای تو نیست، در قرآن می گوید: من که مولای همه نیستم: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» (۱) دیگران

«مَوْلَاهُمُ النَّارُ» آتش مولای آنهاست، مولایشان صدایشان می کند، آن گاه قرآن می گوید: فریاد از آتش جهنم بلند می شود که: «تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً» (۲) شعله از جهنم بیرون می زند یک سری به محشر می زند، تمام مشتری هایش را جمع می کند، آن گاه چه کسی می تواند فرار کند، در آن جا آن گاه انسان به این حقیقت می رسد که:

«وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ» (۳) اما اگر بخواهی در قیامت ما را صدا بزنی، دیر است، همین جا یک دفعه ما را صدا بزنی که به قول خواجه هرات عبدالله انصاری:

ص: ۱۸۷

۱- (۱۵)- بقره (۲): ۲۵۷؛ «خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند.»

۲- (۱۶)- غاشیه (۸۸): ۱۴؛ «و[در کنار چشمه هایش] قدح ها نهاده شده است.»

۳- (۱۷)- مصباح الکفعمی: ۵۵۵؛ مصباح المتهدجد: ۸۴۴ (دعای کمیل).

اگر یک بار گویی بنده من تا عرش رود خنده من (۱)

یک بار صدا بزن، عمری را خواب بودم و نفهمیدم، تو را نشناختم، با این که همه جا بودی، با این که تمام موجودات عالم مظهر تجلی تو بودند، با اینکه رخسار زیبای تو در آینه عالم برای همه پیدا بود، یک شب بلند شوید بروید در بیابان در این آب ها، در این چشمه ها، در این رودخانه ها چه صداهایی از این حیوانات بلند است، امام می فرماید: همه آنها در شب تسبیح خدا می گویند، یا ربّ یا ربّ می گویند، یا الله یا الله می گویند، شما در چه حالی هستید؟

گفت: آقا جان من اسم ندارم، رسم ندارم. عبد آن است که اسم نداشته باشد، عبد آن است که وقتی از او می پرسند، اسمت چیست، بگویند: عبد الله، من اسمی ندارم، من نوکر هستم، مطیع هستم، از خودم اسمی ندارم، اسمی هم که پدر و مادرم روی من گذاشته اند، برای این بود که در خانه بین بچه ها اشتباه نشود. وقتی متولد شدم، اسمی نداشتم، از دنیا هم که می روم، بعد از چند روز که سنگ قبرم پا می خورد، باز هم اسم ندارم، خیلی ها در قبرستان قبرم را نگاه می کنند که خراب و بی سنگ است، می گویند: این بیچاره کیست؟ می دانند که من اسمی ندارم، چه اسمی، این اسم هایی که ما روی خودمان گذاشته ایم، همه قلابی است، این تابلوهایی که درست کرده اید، گروه و حزب و دسته و هیئت، همه قلابی است. - اسمت چیست؟ - عبدالله. - اسمت چیست؟ - هر چه مولا مرا صدا کند.

- گفتم: آقا جان اسم نداری، رسم نداری، لباس که می پوشی چه نوع لباسی است؟

- گفت: هر لباسی که مولا به من عنایت کند. من نه اهل رنگ هستم، نه اهل ریخت و نه اهل پارچه، تو چه عنایت می کنی؟

- پرسید: چه می خوری؟

- گفت: هر چه عنایت مولا باشد.

ص: ۱۸۸

۱- (۱۸)- خواجه عبد الله انصاری.

- گفت: این معنای عبد را فهمیده است. این را باید خرید و بُرد، لباس خودمان را به او بپوشانیم، لباس او را به خودمان، این آقا کیست که ناشناخته بین غلامان افتاده است؟ ...

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۱۸۹







## ۱۲ قدرت نفس

### اشاره

قدرت در وجود انسان

تهران، حسینیه هدايت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۱۹۳





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

خداوند تبارك و تعالی می فرماید:

«وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ» (۱)

نفس، یکی از مهم ترین قدرت ها در وجود انسان است که تمام برنامه های وجود انسان در سیطره او قرار دارد، حتی اوست که اگر از او مواظبت شود، میدان برای فعالیت عقل هم باز خواهد ماند و اگر چهره ظالمانه پیدا کند و به تعبیر قرآن کریم دچار هوا شود، عقل را هم از فعالیت خواهد انداخت.

به تعبیر قرآن مسأله اعراض از حق یا غفلت از حق باز به این دلیل است که نفس سایه تاریک خطرناکی را به روی چهره عقل می اندازد و عقل از تماشای عاقبت مسائل محروم می شود. نفس حالت اعراض و غفلت می گیرد، هر راهی را که انسان به روی نفس باز کند و نفس را در آن راه قرار دهد، نفس همه موجودیت انسان را دنبال خودش می برد.

اگر حرکت در این راه حرکت مثبتی باشد، راه هم صراط مستقیم باشد تنها کاری که عقل در این حرکت می کند، کار یک سالک است و این عمده کاری است که ما در چهره نبوت و امامت و رهبری صحیح می توانیم بینیم.

ص: ۱۹۵

---

۱- (۱) - یس (۳۶): ۴۶؛ «و هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان برای آنان نمی آید مگر اینکه از آن روی می گردانند.»

اگر در راه غیر خدا قرار بگیرد که خدا از این راه به راه شیطان و راه ضلالت تعبیر می کند، نفس همه چیز وجود انسان را، با آن کشش پر قدرتی که دارد با خودش می برد. این طور نیست که وقتی در راه غلط بیفتد، عضوی را به نفع انسان جا بگذارد، چون اعضا و جوارح، برون و درون ما نسبت به نفس، نسبت سایه به شعاع خورشید است و نسبت سایه به صاحب سایه است، سایه کسی که روی زمین افتاده و حرکت می کند، هیچ گاه یک قطعه اش را نمی گذارد، بقیه اش را ببرد، همه سایه دنبال صاحب سایه حرکت می کند. خورشید هم به هر طرف حرکت کند، شعاعش را دنبال خودش می برد، هیچ چیزی را باقی نمی گذارد.

این طور نیست که وقتی شب شود، خورشید دلش بسوزد و بگوید که یک ذره نورم را بگذارم بماند! بلکه همه را می برد، چون همه نور با وجود او متحد است.

اعضا و جوارح هم با نفس متحد هستند، چون نفس، جان اعضا و جوارح است و به عنوان کارفرما و قوه اصلی است، به منزله راننده ای است، این بدن، اعضا و جوارح سرنشینان نیروی او هستند.

### قرآن بیشتر به نفس توجه دارد تا عقل

قرآن مجید نسبت به مسئله نفس بیش از مسئله عقل عنایت دارد. خیلی نمی گوید مردم به عقلشان برسند، مردم بالاخره در حد لازم در مسیر زندگی به معلوماتی دست پیدا می کنند، البته تنها غذای مناسب عقل انسان علم است، علم هم این گونه نیست که همه مردم عالم نسبت به فرا گرفتن آن حوصله وسیع داشته باشند، علمی هم هست که واجب عینی است. یک مقدار علم حلال و حرام و عقاید است. عقاید هم لازم نیست که تفصیلی باشد. هیچ فقیهی حکم نداده که علم عقاید باید تفصیلی باشد، بر من واجب باشد، از اول مردن تا تقسیم مردم به بهشت و جهنم، تمام جزئیات و ریزه کاری هایش را بفهمم، بلکه کافی است که از طریق

قرآن اعتقاد داشته باشم که بعد از این دنیا جهانی برپا می شود، بدکار عقاب دارد، نیکوکار اجر دارد. همین مقدار در مسئله معاد کافی است. اکثریت فقیهان هم به این مسئله حکم داده اند.

یا اگر کسی بداند که عالم خدا دارد، صاحب و مالک دارد و مالک عالم هم کامل است و از انسان تکلیف می خواهد، تکلیف را هم در حد خودش بداند، کافی است.

اما در مسئله نفس اگر کسی عقلش را به طور کامل تغذیه نکند، چهل سال درس نخواند، همه معلوماتش حتی معلوماتی که واجب عینی است، ده روز کسب کند، این معلوم نیست که در روز قیامت مورد سؤال قرار بگیرد که چرا چهل سال در آن حدی که برای تو توحید لازم است معلومات کسب نکردی، البته توحید عامیانه، در آن حدی که باید به نبوت آگاهی پیدا کند که ۱۲۴ هزار پیامبر الهی معلم ما هستند، بر ما واجب است از این معلم ها پیروی کنیم، روزی هم به نام روز قیامت حتماً برپا می شود اگر من تفصیلاً این مسائل را ندانم، عیبی ندارد.

اگر کسی برای رسیدن به حق بیست سال وقتش را صرف معلومات فلسفی عالم نکند، در قیامت با او کار ندارند، اما با کافر کار دارند، با مشرک کار دارند، با منافق کار دارند، کسی که پی برده که عالم صاحب دارد و از او تکلیف می خواهد، بس است.

تغذیه عقل به مقدار واجب عینی در علم دین کافی است، در علوم دیگر نیز، اگر کسی هر علم خوبی را انتخاب کرد، عیبی ندارد، یکی می خواهد پزشک شود، یکی می خواهد بنا شود، یکی می خواهد جراح شود، یکی می خواهد استاد دانشگاه شود، فقدان هیچ کدام از اینها در انسان مسئولیت آخرتی ندارد.

کسی که شغلش دست فروشی است، بیشتر از این هم میل به دنیا ندارد و به تعبیر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فقط در حد حفظ آبرو درآمد دارد، (۱) دستش پیش کسی دراز نیست، این طور نیست که قیامت گریانش را بگیرند و بپرسند که شما چرا استاد نشدی که درآمد زیادتری داشته باشی، کاری در این زمینه با او ندارند.

ص: ۱۹۷

---

۱- (۲) -مجموعه ورام: ۱۵۳/۱؛ بحار الأنوار: ۲۷/۷۰، ذیل حدیث ۱۶، باب ۱۲۲؛ «و قال النبی ص من طلب الدنیا حلالاً - مکاثراً مفاخر لقی الله و هو علیه غضبان و من طلبها استعفافا عن المسأله و صیانه لنفسه جاء یوم القیامه و وجهه کالقمر لیله البدر». هر کس حلال دنیا را برای فزون طلبی و فخر فروشی بخواند، خدا را ملاقات خواهد کرد در حالی که از او خشمناک است، و هر کس آن را - به منظور حفظ آبرو از در یوزگی و خویشتن داری - بطلبد، روز قیامت، در حالی که چهره اش چون ماه شب چهارده می درخشد. و امیر المومنین علیه السلام این گونه زندگی می کرد: مجموعه ورام: ۱۵۳/۱-۱۵۴؛ «و روی أن امیر المؤمنین علیه السلام کان أکله قرص الشعیر و الملح الجریش». امیر المؤمنین علیه السلام نان جوین و نمک ناساییده میل می کرد. و هم چنین بودند سلمان و ابو ذر رحمه الله: «أن سلمان الفارسی لم یحضر بین یدیہ طعام علیه إدامان قطّ - و أنه ورد أن أبا ذرّ رحمه الله استضافه فقّدم له خبز شعیر و ملحاً قال زدنا خللاً و بقلاً فرهن سلمان رکوته علی ذلک فلما فرغاً من الأکل قال أبو

ذَرِ الْحَمْدَ لِلَّهِ عَلَى الْقَنَاعَةِ فَقَالَ سَلْمَانُ لَوْ كُنْتُ قَنَعْتُ لَمَا كَانَتْ رُكُوتِي مَرْهُونَةً. آورده اند که سلمان-خدایش پیامرزد-بوذر را به مهمانی خواند، و نان جوینی با مقداری نمک سر سفره آورد، او گفت: مقداری سرکه و سبزی هم اضافه کن! سلمان ظرف آبکشی خود را برای تهیه آنها به گرو گذاشت، بعد از غذا ابو ذر گفت: خدا را شکر که به ما قناعت داد، حضرت سلمان گفت: اگر قناعت داشتی، ظرف آب خوری من به گرو نرفته بود، حال نگاه کن به این دو شخصیت بزرگوار با عظمت چگونه سرکه و سبزی را زیادی می دانند.

نفس تان را ناقص به عالم بعد منتقل نکنید که اگر آن را ناقص بیاورید، کار زیادی با شما خواهند داشت. هر کسی هم که می خواهی باش، مرد یا زن، سیاه یا سپید، شهری یا دهاتی، مرجع تقلید یا رئیس جمهور، وکیل یا وزیر، تمام اینها هنگام مردن از وجود آدم سلب می شود، اینها به باد رفتنی است، عناوین تالِبِ گور با انسان هستند، توانگری نه به مال است، نه به جاه، نه به مقام، نه به ریاست و نه به عنوان، نزد اهل کمال مال و همه عناوین دنیایی تالِبِ گور است .

به گورستان گذر کردم کم و بیش (۱)

### زندانی عناوین نشویم

الان در بهشت زهرا رئیس جمهور محبوب عالی قدر داریم، نخست وزیر دانشمند داریم، رئیس دیوان عالی کشور، مثل مرحوم بهشتی داریم، وزیر و وکیل داریم، ۷۲ قدرتمند داریم که وقتی زنده بودند، در رأس اهرم های قدرتی مملکت بودند، فقیر گمنام هم داریم که وقتی در تهران مُرد یک نفر نبود که جنازه اش را بردارد، کارگران شهرداری آمدند، جنازه را برداشتند و دفن کردند.

از رئیس جمهوری که در بهشت زهرا خوابیده تا این کارگر گمنام، هر دو پیراهنی که از این جا بردند، یکسان بود، نه او در آن جا رئیس جمهور است و نه این کارگر عنوان کارگری دارد. هر دو با خدا که روبه رو شدند خدا به هر دو گفت: پرونده عملی تان چیست؟ چه آورده اید؟ کسی نمی پرسد که با چه پُست و مقامی آمدی؟ باید عناوین را دور بریزیم؛ یعنی حبس در عناوین نشویم، اسیر در عناوین نشویم، به بغل دستی ات نگو در سمت فرماندهی عالی هستم، این شرک است؛ یعنی یک موجودی در عالم داریم به نام خدا، یکی هم من. تو که هستی؟ اگر تو هم مطرح

ص: ۱۹۸

بودی، دیگر کلمه طیبه «لا إله إلا الله» غلط بود، ولی «لا إله إلا الله» درست است، چون «لا إله إلا الله» درست است، پس عنوان تو نادرست است، تو ادعای بیخودی می کنی. تو نیستی تا عنوانت باشد، اصلاً خودت هم وجود نداری. قیام تو به قیومیت اوست، حیات تو به حی بودن اوست، علم تو وابسته به علم اوست، ایمان تو به بودن اوست. اصلاً خودت وجود نداری چه برسد به عناوینت، تا با آن قیافه بگیری. یعنی یکی خدا یکی هم من، پس هر چه «لا إله إلا الله» می گویی، دروغ است، کسی «لا إله إلا الله» را راست می گوید که هیچ شأنی جز خدا در عالم قائل نباشد:

یکی هست و هیچ نیست جز او\*\*\*و حده لا إله إلا هو (۱)

### خداوند همه جا حی و حاضر است

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۲)

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۳)

امیرالمؤمنین می فرماید:

مرگ را همین حال همه شما چشیده اید، منتظر نباشید که مرگ را بچشید، همین الان میت هستید:

«مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْحَيُّ وَأَنَا الْمَيِّتُ» (۴)؛ همین الان مُردم، اظهار وجود در مقابل وجود مقدس او، مگر او را در این عالم غایب دیدیم، مگر عالم را از او خلوت دیدیم، مگر جای خلوتی را پیدا کردیم که او نباشد تا شروع به عرض اندام کردن کنیم که بله، ما هم هستیم، چنین مقامی هم داریم. اگر تکان هم بخوری، به خاطر مقامی که دارم، زیر و رویت می کنم. آن گاه اول ظهر هم می روی، نماز می خوانی، تو قبل از نماز در مقابل قیام کرده ای، معامله تو با بندگان خدا معامله خوبی نبوده است.

ص: ۱۹۹

۱- (۴)-هاتف اصفهانی.

۲- (۵)-قصص (۲۸):۸۸؛ «هر چیزی مگر ذات او هلاک شدنی است.»

۳- (۶)-آل عمران (۳):۱۸۵؛ «هرکسی مرگ را می چشد.»

۴- (۷)-مفاتیح الجنان، مناجات حضرت امیر علیه السلام در مسجد کوفه؛ البلد الأمين: ۳۷۸.

کاسبی که در مغازه اش مظلوم محتاجی می آید که عرق جینش را تبدیل به یک تومان پول کرده و جنسی را می خواهد، جنس را پنهان کرده تا چند برابر به دوستانش بفروشد، به این غریبه نمی دهد، وقتی می گوید، ندارم، حضرت سیدالشهداء علیه السلام می فرماید: هر چند شیعه من باشد، خدا به ملائکه می فرماید:

دروغ گو است و از من نیست، چون حضرت در راه به یک نفر برخورد کرد، پرسید:

حالت چطور است؟ گفت: الحمد لله خوبم. فرمود: اگر قلبت غلّ و غش و دغلی ندارد، همین الحمد للهی که گفتی، خداوند فرمود: دروغ گفت. اما می گوید الحمد لله دارم. کسی که به سوی او حرکت می کند، کمی با بندگان خدا مدارا می کند، به بندگان خدا احترام می گذارد، مسلمان مظلوم را خوب تحویل می گیرد، چنان به زیر دستش می رسد که حساب ندارد، چون برای خودش خودیتی قائل نیست، اما کسی که نسبت به مردم حالت دفاعی دارد، پنجاه سال بعد واقعیتش نشان می دهد که می گوید: یکی خدا یکی هم من، پنجاه سال هم هست خیال می کند موحد است، ولی غرق در شرک است. توحید مسئله فوق العاده ای است.

### توحید واقعی

چه کسی روی به توحید واقعی دارد؟ بیشتر نفس ها اعراض از توحید دارند. این توحید هم توحید خیالی است که پنجاه، شصت سال خیال می کردم با خدا هستم، حالا که مرگم می رسد می خواهم منتقل شوم، تازه آن جا می بینم از اصل تا حالا با خدا نبوده ام، بلکه با خودم بوده ام. حال که خودیت خودم دارد به فنا می رود، خودیتی هم که برای خودم فرض می کردم این بدن بود که چه قدر زحمت کشیدم جمعش کردم. حالا مرا در قبر می گذارند، حالت جمعم را تبدیل به تفریق می کنند.

کرم ها ابتدا گوشت هایم را می خورند، بعد چشمم را درمی آورند، بعد لاله های گوشم را می خورند، بعد موی سرم می ریزد، جمجمه ام از این اعضا و جوارح عاری

می شود، زبانم می پوسد، شکمم باد می کند و باز می شود، چنان در قبر مرا تفریقم می کند تا معلوم شود که آن خودیتی را هم که خیال می کردم قلابی بوده، نبوده است.

وای به حال آن وقتی که انسان این چنین گرفتار خدعه نفس شود و نفس این گونه کلاه سر انسان بگذارد. هی نهیب بزند هستی و بعد معلوم شود که نبودم، کلاه سرم بگذارد که تو اهل توحید هستی، راحت باش، بعد معلوم شود که اهل شرک هستم.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرمود: به قدری خطّ کثیف شرک گاهی در وجود انسان ناپیدا و ضعیف است که از ردّ پای مورچه روی سنگ سیاه در شب تاریک مخفی تر است. (۱) انسان خیال می کند موحد موحد است، پاک پاک است اما گاهی شرک خفی دارد.

### راه خدا، معلم می خواهد

حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید:

خودتان مسیر را نروید، یک معلم داشته باشید، دائم برسید، بگذارید آگاهان شما را ببرند، خودتان نروید: (۲)

طی این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی (۳)

در این راه ظلمات و تاریکی است، از خطر گمراهی بترس. بنابراین، باید از سالک راه پرسید:

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست (۴)

زندگی جداً شب تاریک است. لقمان به پسرش می گفت:

«بُنَى، الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ» (۵) عزیز دلم! میان یک دریا زندگی می کنی، عالم ها در این دریا غرق شده اند، کشتی لازم داری، بی کشتی حرکت نکن، دریای خطرناکی است:

ص: ۲۰۱

---

۱- (۸) - وسائل الشیعه: ۲۵۴/۱۶، باب ۳۶، حدیث ۲۱۵۰۱؛ تفسیر القمی: ۱/۲۱۳، ذیل آیه ۱۰۸ سوره انعام. إِنَّ الشَّرْكَ أَخْفَىٰ مِنْ دَيْبِ التَّمَلِّ عَلَىٰ صَفَاءِ سُودَاءٍ فِي لَيْلِهِ ظُلْمَاءٍ

۲- (۹) - امام زین العابدین علیه السّلام درباره راهنمایان بشر می فرماید: الکافی: ۱/۵۳۰، حدیث ۶؛ بحار الأنوار: ۲۰۲/۵۴، حدیث ۱۴۵؛ «عن أبي حمزة قال سمعت علي بن الحسين عليه السّلام يقول إنّ الله خلق محمّداً وعلينا و أحد عشر من ولده من نور عظمتهم فأقامهم أشباحاً في ضياء نوره يعبدونه قبل خلق الخلق يسبحون الله و يقَدِّسونه و هم الأئمة من ولد رسول الله صلّى الله عليه و آله». خدای تعالی محمد و علی و یازده نفر پیشوایان (دین) را از نور عظمت خویش آفرید در وقتی که آنان، ارواحی



- بودند در روشنایی نور او که خدا را پیش از سایر خلق عبادت می کردند، و تسبیح و تقدیس او می نمودند، و اینان پیشوایان  
راهنما از آل محمد علیهم السّلام می باشند.
- ۳- (۱۰)- دیوان اشعار حافظ شیرازی.
- ۴- (۱۱)- همان.
- ۵- (۱۲)- الکافی: ۱/۱۶، حدیث ۱۲؛ وسائل الشیعه: ۲۰۷/۱۵، حدیث ۲۰۲۹۱.

«إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحَ الْهُدَىٰ وَسَفِينَةَ النَّجَاهِ» (۱) با کشتی حرکت کن.

هدف که معلوم است، هدف خداست. قرآن مجید می گوید اگر ذات کافر را هم بشکافیم، خودش نمی داند، ولی اگر ذاتش را بشکافیم آن عمق وجودش فریاد می زند که خدا کجاست، ولی چون دست به دامن معلم نزده، راه را گم کرده و بیراهه می رود. امیرالمؤمنین می فرماید:

«رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَىٰ، وَأَخَذَ بِحُجْرَتِهِ هَادٍ فَنجى» (۲)؛ دست به دامن مردان خدا بزنید و آلا هلاک می شوید.

## نفس مکار و کلاهبردار

نفس هم کلاهبردار عجیبی است، مکارتر از نفس در عالم نیست. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: دزدترین دزدها در عالم نفس است، همه وجودت را می دزدد، نمی گذارد بفهمی، عصمت تو را با شهوت می دزدد. ما همه از مادر که متولد شدیم، مقام عصمت داشتیم، درست است که الان توبه کردیم، اما اگر پرده را بلند کند، خودمان را به خودمان نشان دهد، مانند یک ظرف چینی می مانیم که هزار دفعه شکسته و مدام بند خورده است. فرق ما الان با انبیا و ائمه همین است. اگر پرده را کنار بزنند، آنها را نشان دهند، مانند چینی تمام عیار سالم هستند، اما اگر ما را به خودمان نشان دهند، همه جای ما بند خورده است، لذا بیشتر از این نگذاریم بشکنیم و بند بخوریم، چراکه اگر این دفعه بشکنیم، همه جوره می شکنند.

قرآن می فرماید: دیگر به جایی می رسد که قابل بند زدن نیست:

«بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۳)

نفس بسیار خطرناک است، کلاهبردار، مکار و خدعه گر عجیبی است. بسیار باید مواظب نفس بود.

ص: ۲۰۲

۱- (۱۳)-مدینه المعاجز: ۵۲/۴، حدیث ۱۰۸۰.

۲- (۱۴)-خصائص الأئمة: ۱۱۱؛ بحار الأنوار: ۴۲۵/۷۴، باب ۱۵، حدیث ۴۳.

۳- (۱۵)-بقره (۲): ۸۱؛ «نه چنین است که می گویند بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند و آثار گناه، سراسر وجودشان را فراگرفت، آنان اهل آتشند و در آن جاودانه اند.»

## بیان حالات نفس در قرآن

قرآن مجید می گوید:

یک حالت نفس حالت تسویل است که یکی از خطرناک ترین حالات نفس است. نفس حالاتی دارد، قرآن همه حالاتش را شمرده یک حالتی دارد به عنوان اّماره که قرآن در سوره «قیامت» از آن یاد می کند. حالت دیگر آن، حالت تسویل است که در سوره «یوسف» از آن یاد می کند. حالت دیگر، حالت اعراض است که در سوره مبارکه «یس» به آن می پردازد. حالت دیگر، حالت خدعه و مکر و شیطنت است که در بیشتر سوره های قرآن به آن پرداخته شده است. حالت بعد، حالت عناد است که در آیات متعددی از آن یاد می کند. حالت دیگر، حالت اعتدال است که از خطرناک ترین حالات نفس است و در قرآن آمده است.

## مراقبت و مواظبت از نفس

برادران و خواهران! ما با این جثّه کوچک خود در محاصره انواع خطرها هستیم و تا آخر عمر هم همین طور است. ما چه قدر باید در زندگی مواظب خود باشیم تا این خطرها به نفس نجسبند، هر خطری هم که به نفس بخورد، زخمش به زودی خوب شدنی نیست. چه زمانی به ما گفتند که نگاه کردن به نامحرم حرام است، (۱) زمانی که دستمان در دست مادرانمان بود، ما را به این مجالس می آوردند، یادتان می آید که بچه کوچکی بودیم، آن واعظ روی منبر گریه می کرد و می گفت:

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» (۲)

حیب من! به مردم مؤمن بگو چشم از نامحرم بپوشید. یادتان است بچه بودیم در این مجالس شنیدیم که امیرالمؤمنین فرموده است:

«النَّظَرُ شُعْبَةٌ مِنَ الزُّنَا» (۳)؛

ص: ۲۰۳

۱- (۱۶) - مستدرک الوسائل: ۲۶۹/۱۴، باب ۸۱، حدیث ۱۶۶۸۳؛ بحار الأنوار: ۴۱/۱۰۱، باب ۳۴، حدیث ۵۲؛ «قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ تَرُونَ الْعَجَائِبَ وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ وَقَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ إِنِّي آكُمُ وَالنَّظْرُ إِلَى الْمُحْذَرَاتِ فَإِنَّهُ بَذَرَ الشَّهَوَاتِ وَنَبَاتِ الْفَسْقِ». رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: چشم از محرّمات بپوشانید تا امور عجیب مشاهده کنید. و خداوند متعال فرموده است: بگوی به مؤمنین که چشمهای خود را بپوشانند و فروج خود را حفظ کنند. و حضرت عیسی علیه السلام به حواریان خود فرموده است: پرهیز کنید از نظر به سوی محذورات و آنچه ممنوع شده است، زیرا این چنین نظر تخم شهوات بوده و فرع و شاخه فسق و فجور است. در توضیح بیشتر باید گفت: فرمانده و حاکم چشم مانند قوای ظاهری دیگر بدن قلب است، و قلب نیز در تحت سیطره و حکومت و نفوذ پروردگار جهان که حکومت بر همه قوای مادی و معنوی و نیروهای جهانی دارد، کار می کند. پس قلب اگر در مقابل عظمت

پروردگار متعال خاشع و فرمانبردار و مطیع گشت، حکومت و فرمان او نیز از محیط خواست و رضایت و دستور خداوند متعال خارج نخواهد شد و در صورتی که قلب انسان منزل شیطان و محل نفوذ و وحی و تصرف ابلیس قرار گرفت، قهرا چشم و گوش و زبان و دست و پای انسان نیز مقهور و مغلوب هوی و هوسهای شیطانی و تحت نفوذ و اراده و تصرف و حکومت جنود ابلیسی واقع خواهد شد. چشم گذشته از آنکه وسیله بروز صفات قلبی و آلت درک و احساس است، موجب شدت تیرگی و امتداد محجوبیت قلب بوده، و سبب مزید فسق و فجور و شهوترانی خواهد بود. و به عبارت دیگر: نظر اول چشم به اقتضای باطن و به دستور و اراده قلب صورت می گیرد، و در عین حال همین نظر مقام اقتضاء و قوه باطنی را به مرتبه فعلیت آورده، و تحریک و تشدید و تقویت و تمدید می کند.

۲- (۱۷)- نور(۲۴):۳۰؛ «به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را [از آنچه حرام است مانند دیدن زنان نامحرم و عورت دیگران] فرو بندند.»

۳- (۱۸)- مواردی دیگر قریب به مضمون حدیث در روایات متعدد آمده است: من لا- یحضره الفقیه: ۴۳۶/۳، حدیث ۴۵۰۵؛ وسائل الشیعه: ۲۳۰/۲۰، باب ۱۲۷، حدیث ۲۵۵۰۳؛ «قال علی علیه السلام مباشرة المرأة إذا بلغت ست سنین شعبه من الزنا». مباشرت زن با دختر شش ساله اش شعبه ای از زنا است. و همچنین در روایت آمده: الکافی: ۵۵۹/۵، حدیث ۱۱؛ «عن أبی جعفر و أبی عبد الله علیه السلام قالان: ما من أحد إلا- و هو یصیب حظا من الزنی فزنی العینین النظر و زنی القم القبلة و زنی الیدین اللمس صدق الفرج ذلك أم کذب». هیچ کس از زنا مصون نیست و هر کس از آن بهره ای دارد. زنا ی چشم نگاه کردن و زنا ی دهان بوسیدن و زنا ی دست لمس کردن است، در این جا دامن می خواهد راست بگوید و یا دروغ. و نیز نقل شده: الکافی: ۵۵۹/۵، حدیث ۱۲؛ «...عن أبی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول النظر سهم من سهام إبلیس مسموم و کم من نظره أورثت حسره طویله». نگاه، تیری از تیرهای زهر آلود ابلیس است، و چه بسا یک نگاه (کوتاه)، حسرت و اندوه طولانی را به همراه داشته باشد.

نگاه کردن رشته ای از زنا کردن است. چند سال است که به ما گفته اند نگاه به نامحرم حرام است؟ ببینیم هر کدام چند ساله هستیم.

بعضی ها چهل سال است که شنیده اند، مرتب هم شنیده اند، بعضی ها پنجاه سال است، بعضی ها هم شصت سال. هم چنین شنیده اند که گناه بسیار بدی است، اما چرا باز هم نگاه می کنیم؟ به این دلیل که زخمی که به نفس خورده، معالجه اش آسان نیست. بنابراین، از ابتدا نگذاریم که نفس زخم بخورد، این زخم، زخم بدن نیست که سی یا چهل روز خوب شود. نمی توان یک دفعه این همه زخم را خوب کرد. به خدا می توان با یک لحظه تصمیم این کار را انجام داد؛ یعنی اگر کسی الآن سر تا به پای نفسش زخم داشته باشد، همین الآن می تواند زخم ها را خوب کند.

حرّ بن یزید چه قدر طول کشید که توانست زخم هایش را خوب کند؟ از میدان تا خیمه، یک وجودی بود تمام اعراض را داشت، همین وجود کاری کرد که تمام توبه را ایجاد کرد، واقعاً همه موجودیتش را از شیطان و خود برگرداند و چند قدم آمد و صدا زد:

□  
«یا أبا عبد الله! هل لي من توبه» (۱) آیا اگر بیایم، توبه ام قبول است؟ امام فرمودند: وقتی که از میدان قصد کردی بیایم پیش ما همان جا همه زخم هایت را خوب کردم، یک چرخش ۱۸۰ درجه، یک توبه واقعی، یک یا حسین راست، یک یا الله واقعی گفت و رستگار شد.

شب تاریک و ره وادی ایمن در پیش (۲)

ص: ۲۰۴

---

۱- (۱۹)- اشاره به توبه حر است: بحار الأنوار: ۳۱۹/۴۴، باب ۳۷، حدیث ۱؛ امالی، شیخ صدوق: ۱۵۹؛ «فصرب الحرّ بن یزید فرسه و جاز عسکر عمر بن سعد إلى عسکر الحسين ع واضعا يده على رأسه و هو يقول اللهم إليك أنيب فتب علي فقد أربعت قلوب أوليائك و أولاد نبيك يا ابن رسول الله هل لي من توبه قال نعم تاب الله عليك قال يا ابن رسول الله ائذن لي فأقاتل عنك فأذن له فبرز و هو يقول أضرب في أعناقكم بالتييف عن خير من حلّ بلاد الخيف فقتل منهم ثمانيه عشر رجلا ثم قتل فأتاه الحسين ع و دمه يشخب فقال بخ بخ يا حرّ أنت حرّ كما سميت في الدنيا و الآخرة».

۲- (۲۰)- دیوان اشعار حافظ شیرازی.

## اصرار بر مواظبت از نفس در روایات

معصومان در روایات این قدر که اصرار دارند مواظب نفس باشیم، اصرار دارند که:

«فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا» (۱) اصرار دارند که:

«تَأْدَبُوا بِآدَابِ

الصَّالِحِينَ» ،

□  
«تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» اصرار دارند که:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (۲)، نسبت به هیچ چیز اصرار ندارند. نفس را باید تصفیه کرد، باید پاک کرد، اما چگونه؟ فعلاً. اولین قدمش را الان بحث می کنیم. این هم تازه قدم ظاهری است، نه عمقی، اما تا این قدم را برنداریم، به عمق برنامه نخواهیم رسید. نمی توان بدون این قدم به قدم دوم رسید، باید قدم به قدم طی مراحل کرد.

### مراحل رسیدن به محبوب و معشوق

قدم اول که تمام انبیا، امامان و عرفای بزرگ قابل قبول راهنمایی می کنند این است که فقه را هر کسی برابر با تکلیفش به اجرا بگذارد، فقهی را که در دو قسمت است: یکی در قسمت عبادات و دیگر در قسمت معاملات.

در قسمت عبادات واجبات را بجا بیاور، محرمات را ترک کن. در قسمت معاملات هم رابطه دنیایی ات فقط با مال حلال باشد، با مال حرام هم به کلی قطع رابطه کن. این قدم اول است؛ یعنی این قدم را هر کسی بردارد تازه به او می گویند که آماده قبول شدن یار شده است و حالا در را باز می کنند و الاً منهای این حرف ها انسان بیرون است، در بیابان است، در باغ و گلزار و گلستان نیست، دور است، سرگردان و حیرت زده است، به هیچ نحوی هم آرام نمی شود.

می گوید: خانه می خرم راحت می شوم، می خرد، اما راحت نمی شود؛ ازدواج می کنم، راحت می شود اما راحت نمی شود؛ بچه دار می شوم، راحت می شوم، بچه دار می شود، اما راحت نمی شود؛ مغازه می خرم، راحت می شوم، مغازه

ص: ۲۰۵

---

۱- (۲۱)- الکافی: ۱۴۳/۸، حدیث ۱۰۸؛ امالی، شیخ طوسی: ۳۶، حدیث ۳۸.

۲- (۲۲)- بحار الأنوار: ۲۱۰/۱۶، باب ۹؛ مکارم الاخلاق: ۸ (مقدمه).

می گیرد، اما راحت نمی شود، یک زمان می بینی چشمش را باز می کند، خانه دارد، ماشین دارد، زن و بچه دارد، عروس و داماد دارد، محاسن سفید نزدیک مرگ است اما آرام نشده، این هنوز در بیابان زندگی می کند، راه را هنوز پیدا نکرده، باید محرمات را ترک کنی، نگویند نمی توانیم، هر کسی بگوید نمی توانم دروغ است، چون هر چه را که انسان نتواند خدا به او تکلیف نمی کند، کسی نگوید که نمی توانم جلوی شهوت خودم را بگیرم، اگر نمی توانستی خدا نمی فرمود:

«وَلَيْسَ تَغْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا» (۱)

جوانی که توانایی ازدواج ندارد، وقتی که پای شهوت حرام می آید، «وَلَيْسَ تَغْفِيفِ» عفت نفسش را حفظ کند، اگر نمی توانستی که مولایت دعوت نمی کرد، می توانی که دعوت کرده، شیشه عصمت را نشکن، نفس را زخمی نکن، این امر «وَلَيْسَ تَغْفِيفِ» به جوان ها دعوت محبوب و معشوق است. به کاسب هم همین طور، می تواند مال حرام نخورد، به این دلیل محبوب می گوید:

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (۲)

هزار نکته باریک تر ز مو این جاست. این اولین قدم است.

چهار برنامه را باید اجرا کرد:

ادای واجبات، ترک محرمات، خوردن حلال، بریدن از حرام. کل این چهار برنامه تنها یک قدم است، آن هم قدمی ظاهری، تو این قدم را بردار، بعد بین چه می بینی. از همین الآن به پروردگار بگو می خواهم این قدم را بردارم، هنوز برنداشته ای، صبح نشده همین امشب بسین چه می بینی، هیچ چیز نگفته می بینی اشکت می ریزد، چه شده، مولایت می خواهد با تو مصافحه کند، دستش را دراز کرده تا زیر بغل تو را بگیرد، حالت عوض می شود، چشمت عوض می شود، دیگر غذا که می خواهی بخوری پنج الی شش لقمه که خوردی، سیر می شوی، بشقاب

ص: ۲۰۶

۱- (۲۳)-نور(۲۴):۳۳؛ «و کسانی که [وسیله] ازدواجی نمی یابند باید پاکدامنی پیشه کنند.»

۲- (۲۴)-بقره(۲):۱۸۸؛ «و اموالتان را در میان خود به باطل و ناحق مخورید.»

هم پر است، ولی دیگر میلت نمی کشد، چرا که میلت را به جای دیگر جهت داده اند. گم شده پیدا شد، دیگر نوبت اطمینان و آرامش رسید، دیگر راحتی شروع شد، دیگر مولا نقاب از چهره برداشت، چه حالی پیدا کردی، با این که هیچ چیزی نمی گویی، اما خود پروردگار خبر می دهد، می گوید: بنده من، تو هیچ چیزی نمی گویی، امشب که تصمیم تو عوض شده، من از درونت با تو مناجات می کنم، با تو خلوت کرده ام.

ما عاشقان غیر از خدا یاری نداریم

بر ما فقیران رحمی ای سلطان که در دل هیچ آرزو جز فیض دیداری نداریم (۱)

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۲۰۷













## ۱۳ حالات نفس

### اشاره

نفس نوری

تهران، حسینیه هدايت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۲۱۳



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

نفس انسان دارای حالات گوناگونی است که این حالات در اثر یک سلسله روابط و مسائل گوناگونی که انسان با آنها سروکار پیدا می کند، برای نفس ساخته می شود. یک سلسله حالاتی برای نفس هست که باید از آنها به حالات الهی تعبیر کرد و آن زمانی است که نفس بر اثر فعالیت خود انسان، چه فعالیت های فکری و چه فعالیت های عملی با عالم قدس و عالم ملکوت ارتباط برقرار می کند و بر اثر این رابطه از باطن و عمق عالم، از حقیقت عالم کسب فیض می کند و به تعبیر قرآن کریم، کسب نور می کند.

این نور وقتی به نفس می رسد، در خود نفس حبس نمی شود، چون نفس با همه اعضا و جوارح در رابطه است و رابطه اش هم رابطه فرماندهی است. تحرک همه اعضا و جوارح بسته به حرکت نفس است. به ناچار این نوری را که از عالم قدس و ملکوت کسب می کند، با تمام رفقا، شرکا و دوستانش یک جا خرج می کند، چون در این حالت نفس که حالت نوری اوست، بخل وجود ندارد، مثل این که خود وجود مقدس حضرت حق فیاض است و از باب کرم، از باب لطف، از باب عنایت، از باب فضل، هر چه را که موجودات لازم داشته باشند می رساند. نفس هم در ارتباط با مبدأ فیض عالم نسبت به همه فرمانبرهایش مبدأ فیض و فیاض می شود، چشمه ای

ص: ۲۱۵



می شود که آن چه را از باطن عالم می گیرد، به اعضا و جوارحی که تحت فرمان او هستند، می رساند.

## نفس نوری از دیدگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: (۱) کسی که دارای نفس نوری می شود، چشم، گوش، دست، پوست و موی او همه غرق در نور می شوند و معنای آن هم معلوم است، یک دست منور به نور حق که از طریق نفس این نور را می گیرد، یا یک پای منور به نور حق، یک عقل منور به نور حق، یک چشم منور به نور الهی، یا یک قلب روشن به انوار حضرت باری تعالی.

عملش عمل الهی است، راهش راه الهی است، حرکاتش حرکات الهی است. چنین انسانی فقط خدا را مالک می بیند. نه خود را مالک خودش می داند، نه مالک مالش و نه عالم علمش و نه خودش را محرک خودش می داند.

در حقیقت، مانند سرنشینی است که همه اختیارش در اختیار آن مرکب است و خودش کاری ندارد. سرنشین ماشین و هواپیما فقط نشسته اند. اگر ما خودمان را به این حالت نوری برسانیم، دیگر نمی خواهد کاری کنیم، دیگر نمی خواهد نیت و اراده کنیم، بلکه فقط بنشینیم و فیض بگیریم، فیض خودش خرج می شود. در آن زمان دیگر هیچ کاره ایم، آن وقت فقط خداست، خداست که می بیند، می شنود، می نویسد، حرکت می کند، نه این که ما خدا شده باشیم - نعوذ بالله - بلکه ما از این استقلال های قلبایی که تحت عنوان کلمه «من» دم می زنیم، درمی آییم. دیگر «من» در هیچ چیزی نمی توانیم بگوییم، آن وقت فقط می گوییم خدا. قدرت «من» گفتن دیگر برای ما نمی ماند. و هیچ کاری را به خود نسبت نمی دهد.

انسان اگر خودش را به این حال نوری برساند، دیگر نیازی نیست که هیچ کاری بکند، همه کارها را آن مرکب نوری انجام می دهد:

ص: ۲۱۶

۱- (۱) - شبیه این روایت آمده: بحار الأنوار: ۳۱۵/۱۴، باب ۲۱، حدیث ۱۶؛ «مواظع المسيح علیه السّلام فی الإنجیل و غیره... إنّ النّفس نور کلّ شیء و إنّ الحکمه نور کلّ قلب». هم چنین امام صادق علیه السّلام درباره مومن و کافر می فرماید: بحار الأنوار: ۱۱۷/۶-۱۱۸، باب ۱، حدیث ۴؛ «علل الشرائع: ۱۰۷/۱-۱۰۸، حدیث ۵؛ «عن أبی عبد الله علیه السّلام قال إنّما صار الإنسان يأکل و يشرب بالنّار و يبصر و يعمل بالنّور و يسمع و يشمّ بالريّح و يجد الطّعام و الشّراب بالماء و يتحرّك بالروح و ساق الحدیث إلى أن قال فهكذا الإنسان خلق من شأن الدّنيا و شأن الآخرة فإذا جمع الله بينهما صارت حياته فی الأرض لأنّه نزل من شأن السّماء إلى الدّنيا فإذا فرّق الله بينهما صارت تلك الفرقة الموت تردّ شأن الآخرة إلى السّماء فالحياء فی الأرض و الموت فی السّماء و ذلك أنّه یفرّق بین الأرواح و الجسد فردّت الروح و النّور إلى القدره [القدس] الأولى و ترك الجسد لأنّه من شأن الدّنيا و إنّما فسد الجسد فی الدّنيا لأنّ الرّيح تنسّف الماء فیبقى الطّین فیصیر رفاتا و یبلى و یرجع کلّ إلى جوهره الأوّل و تحرّكت الروح بالنّفس حرکتها من الرّيح فما كان من نفس المؤمن فهو نور مؤید بالعقل و ما كان من نفس الكافر فهو نار مؤید بالنّکر فهذه صورته نار و هذه صورته نور و الموت رحمه من الله لعباده المؤمنین و نقمه على الكافرین».

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً» (۱)

بر مبنای ارزیابی صاحب عالم، انسان به علم عزیز نمی شود؟! به مقام نیز عزیز نمی شود؟ پیغمبر می فرماید: در مقابل صاحبان مقام و مال که قرار گرفتی، حتی صاحب مقام های اسلامی، در مقابل یک وکیل، یک وزیر، یا هر مقام کشوری و لشگری اگر به او سلام بکنی به دلیل مالش، برای درجه اش، به خاطر مقامش حضرت می فرماید: با همان سلام ثلث دینت نابود شده است. «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً» جمیع عزت پیش اوست:

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» (۲)

شما اگر بخواهید کسب عزت کنید باید حرکت صعودی پیدا کنید «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» باید کلم طیب شویم تا بتوانیم حرکت کنیم، آن گاه دیگر شما حرکت نمی کنی، بلکه شما سرنشین مرکب نور هستی، دیگر خیالت راحت می شود، بنشین تا مرکب نور شما را ببرد، نمی خواهد دست تکان دهید؛ یعنی دیگر نمی توانید دست تکان دهید، خود پروردگار دستش از آستین شما درمی آید، دست اوست که حرکت می کند، دیگر شما نمی خواهد راه بروی، بنشین و راحت باش، امتیث هم داشته باش چون خدا همراه انسان است:

«فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۳)

از هیچ حادثه ای به خود وحشت راه نده. الان که ناراحت هستیم و غصه می خوریم، رنج می بریم و کسل و شاد و بی حوصله و با حوصله می شویم، در نداری رنجیده می شویم و در دارایی خوشحال هستیم.

تمام این دردها مربوط به این است که خودمان می خواهیم کار کنیم، خودمان هم محدود، کوچک هستیم، کار ما را خسته می کند، نداری ما را ناراحت می کند، دارایی ما را خوشحال می کند، چهار نفر که دورمان را می گیرند، هوا ما را برمی دارد،

ص: ۲۱۷

۱- (۲)-فاطر(۳۵):۱۰؛ «کسی که عزت می خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد، زیرا] همه عزت ویژه خداست.»

۲- (۳)-فاطر(۳۵):۱۰؛ «حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود.»

۳- (۴)-بقره(۲):۳۸؛ «پس کسانی که از هدایت پیروی کنند نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.»

از دور ما که دور می شوند ناراحت می شویم. اما اگر خود را به این حالت نور برسانیم، هر کاری را، خدا انجام می دهد، نماز هم که می خوانیم خدا می خواند، ما نمی خوانیم، شما دیگر خیالت راحت باشد.

آن وقت هر جا که می روی، اگر انسان به این حالت نوری برسید، دیگر همه چیز را خدا می بیند، دیگر جبهه را بیابان نمی بیند، چادر نمی بیند، صدای گلوله نمی شنود، درد گلوله را حس نمی کند. آن گاه حضرت می فرماید: (۱) وقتی از مرکب روی زمین می افتد، ملک الموت حرکت می کند، خطاب می رسد کجا می روی؟ عرض می کند یک نفر تیر خورده، باید بمیرد، ملکیت گرفتن جان را به من واگذار کردی، خودت گفتی ملک الموت، من مالک مرگ هستم، می خواهم روحش را بگیرم. خطاب می رسد: رختخوابی که نیست، می خواهد شهید شود.

عرض می کند: پس چه کار کنم؟ خطاب می رسد: حتی دست قدرت تو حق ندارد روح شهید را لمس کند، شهید را خودم باید جاننش را بگیرم. «أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ» (۲) آن جا دیگر خوف نیست، مقام شوق است، چون مقام خوف را گذرانده، آن جا مقام، مقام شوق است، البته آن جا گریه انسان هم بسیار زیاد می شود.

شعیب - پیغمبر خدا - این قدر گریه کرد که حضرت می فرماید: چشمش کور شد.

به پروردگار هم نگفت چشم مرا به من برگردان، چون دیگر راحت نشسته بود، اصلاً چشم مال او نبود که به خدا بگوید چشم را بده:

«كُنْتُ لَهُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ» (۳)؛ چشم او من هستم:

ای رهنمای گمشده گان «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ» ای چشم راهروان «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ» (۴)

خداوند چشم را به او باز گرداند، ولی باز هم گریه کرد. چند سال طول می کشد تا انسان بر اثر گریه نابینا شود. دوباره چشمش را باز گرداند، اما باز هم گریه کرد. این

ص: ۲۱۸

---

۱- (۵)- اشاره به تفسیر آیات ۳۴ به بعد سوره فصلت دارد که در تفسیر قمی آمده: حضور المعصومین علیه السلام عند الموت تفسیر القمی: ۲۶۵/۲-۲۶۶؛ بحار الأنوار: ۱۸۰/۶-۱۸۱، حدیث ۸؛ «ثم ذكر المؤمنین من شیعه أمير المؤمنین علیه السلام فقال إنَّ الَّذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا قال علی ولایه أمير المؤمنین علیه السلام قوله تنزل علیهم الملائکه قال عند الموت ألا تخافوا و لا تحزنوا و أبشروا بالجنه التي كنتم توعدون نحن أولیاءکم فی الحیاه الدنیا قال کنا نحرسکم من الشیاطین و فی الآخره ای عند الموت و لکم فیها ما تشتهی أنفسکم و لکم فیها ما تدعون یعنی فی الجنه نزلا من غفور رحیم». و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید: «ما يموت موال لنا مبغض لأعدائنا إلا- و يحضره رسول الله ص و أمير المؤمنین و الحسن و الحسين صلوات الله علیهم فیرونه و یبشرونه و إن كان غیر موال لنا یراهم بحیث یسوءه و الدلیل علی ذلك قول أمير المؤمنین علیه السلام: لحارث الهمدانی یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن أو منافق قبلا».

۲- (۶)-انعام(۶):۸۲؛ «و آنان راه یافتگانند.» آری! به فرموده پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِهٖ وَسَلَّمَ بوسیله تقرب به نوافل در مسیر حبیب الهی قرار می گیرد و اگر حبیب خدا شد همه رفتار، گفتار و کردارش خدائی می شود! الکافی: ۳۵۲/۲، حدیث ۷؛ المحاسن: ۲۹۱/۱، باب ۴۷، حدیث ۴۴۳؛ «قال رسول الله ص قال الله عز و جلّ من أهان لی ولّیا فقد أرصد لمحاربتی و ما تقرب إلیّ عبد بشیء أحبّ إلیّ ممّا افترضت علیه و إنه لیتقرب إلیّ بالنّافله حتّی أحبّه فإذا أحبّته كنت سمعه الّذی یسمع به و بصره الّذی یبصر به و لسانه الّذی ینطق به و یده الّتی یمسّ بها إن دعانی أحبّته و إن سألتنی أعطیته و ما تردّدت عن شیء أنا فاعله کترددی عن موت المؤمن یکره الموت و أکره مساءته».

۳- (۷)-مفتاح الفلاح: ۳۶۷.

۴- (۸)-فیض کاشانی.

سومین بار است که کور شد، دوباره چشمش را بازگرداند، این بار که چشمش باز شد، خطاب رسید: شعیب! اگر بهشت را می خواهی و گریه می کنی به آن جا برسی، عالی ترین مقام بهشت را به تو عطا کردم اگر از جهنم ناراحت هستی، اصلاً بوی تو به جهنم نمی رسد تا چه رسد خودت، دیگر گریه نکن.

گفت: مولای من! من به بهشت و جهنم کاری ندارم، می خواهی مرا بهشت ببری یا جهنم، فرقی نمی کند، (۱) من عبد هستم، قیامت هم مثل دنیا اگر مولای من بگوید: شعیب! برو جهنم، می گویم چشم، لذت هم می برم، فقط لذت مولویت تو برای من کافی است، چون آقای من به من گفته که خوشم می آید تو را در عذاب بینم، می روم تا مولایم راضی شود. این دیگر چه حالی است!؟

حال بگذارید این حرف های ملکوتی را از اولیای خدا بشنویم، حال خدا یک نردبان صد پله جلوی ما گذاشته است. اگر نتوانستیم پله صدم برویم، دست کم بگذارید روی پله اولش برویم، مقداری که بالا برویم، دیدمان باز می شود و چیزهای دیگری می بینیم، جور دیگر می بینیم، جور دیگر می شنویم، جور دیگر می خوریم، جور دیگر کاسی می کنیم، زن ها جور دیگری شوهرداری می کنند، مردها جور دیگری زن داری می کنند، پدر و مادرها جور دیگری بچه داری می کنند، همه چیزشان با همان یک پله عوض می شود، اگر به پله صدم برسند که آن جا دیگر «عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى» (۲) است، «إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» (۳) است. آن جا دیگر دو نور نیست، یک نور است، فقط حق مطلق است، اما همه ما می توانیم به این مقامات برسیم، حالا اگر به دلیل سستی به این مقامات خودمان را نرسانیم، حداقل حرکتی در ما ایجاد شود، دست کم یک پله اش را برویم، بیاید اگر ذاتاً آن کسی که می خواهد نشدیم، نمایش آنها را در بیاوریم، ادای اولیای خدا را در بیاوریم، ادای عباد شایسته حق را در بیاوریم.

ص: ۲۱۹

۱- (۹) - قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله بكي شعيب عليه السلام من حب الله عز و جلّ حتى عمى فرد الله عز و جلّ عليه بصره ثم بكي حتى عمى فرد الله عليه بصره ثم بكي حتى عمى فرد الله عليه بصره فلما كانت الرابعة أوحى الله إليه يا شعيب إلى متى يكون هذا أبدا منك إن يكن هذا خوفا من النار فقد أجرتك و إن يكن شوقا إلى الجنة فقد أبحتك قال إلهي و سیدی أنت تعلم أني ما بکیت خوفا من نارک و لا- شوقا إلى جنتک و لكن عقد حبک علی قلبی فلست أصبر أو أراک فأوحى الله جل جلاله إليه أما إذا كان هذا هكذا فمن أجل هذا سأخدمك كلمی موسى بن عمران. علل الشرائع: ۵۷/۱، باب ۵۱، حدیث ۱؛ إرشاد القلوب، دیلمی: ۱۷۱/۱.

۲- (۱۰) - نجم (۵۳): ۱۴؛ «نزد سدره المنتهی».

۳- (۱۱) - نجم (۵۳): ۴۲؛ «و اینکه پایان [همه امور] به سوی پروردگار توست».

شخصی امام صادق علیه السلام گفت: آخر من گریه ام نمی گیرد، شما هم که می گویی هر کس برای امام حسین گریه کند، بهشت بر او واجب است، من هم طبیعتاً به گونه ای است که گریه ام نمی گیرد، یابن رسول الله، چه کنم؟ حضرت فرمود: خودت را به شکل گریه کنان دریاور، باز هم بهشت بر تو واجب می شود. (۱) اگر گریه ات نمی گیرد، خودت را به شکل گریه کنان دریاور اگر نمی توانی به آنها تبدیل شویم، ادای آنها را دریاوریم. حالا در ظاهر اگر گناه سراغ ما آمد؛ بدنی گناه نکنیم، اگر قلبی نتوانیم، اگر فکری نتوانیم، اگر عمقی نتوانیم، اما ظاهراً که می توانیم با بدن ادای آنها را دریاوریم، آنها نیت زنا نمی کردند، ما زنا نکنیم. حالا اگر نیت زنا نمی توانیم نکنیم، می توان مرتکب زنا نشد تا هم رنگ اولیا شویم.

قلب ما در ذاتش نمی تواند دروغ نگوید، قلب دروغ می گوید، فعلاً هم اختیارش را نداریم، اختیارش دست نفس است، البته اختیار نفس هم دست ماست. نفس حاکم ما نیست، سلطان ما نیست، خودمان همه کاره هستیم، این بدن مجموعه ای است که نفس هم جزئی از این مجموعه است. ما هستیم که باید به او راه دهیم، او را تغذیه کنیم، تا دروغ نگوییم، حالا زن نمی تواند باطناً زهرا علیها السلام شود، در خانه داری و شوهرداری و رفتار و کردارش، ادای ظواهر وجود زهرا را دریاورد.

### حکایت زنبور و آتش نمرود

زنبور پروازکنان به سرعت در حال رفتن بود، جبرئیل از او پرسید: کجا می روی؟ گفت: خدا به همه دنیا خبر داده که یک عاشق دارم که می خواهند او (ابراهیم را) را در آتش بسوزانند ما هم می دانیم که آتش را آب خاموش می کند، دهانم را آب کرده ام و می خواهم روی آتش نمرود بریزم. پرسید: چه می گویی؟ تو با این جثه کوچک، چه قدر می توانی آب در دهانت جا بدهی و آن را روی آتش بریزی؟ زنبور

ص: ۲۲۰

۱- (۱۲) - اللهوف: ۱۰؛ بحار الأنوار: ۲۸۸/۴۴، باب ۳۴، ذیل حدیث ۲۷. قال ابن طاوس روی عن آل الرسول علیه السلام أنهم قالوا من بکی و أبکی فینا مائه فله الجنة و من بکی و أبکی خمسين فله الجنة و من بکی و أبکی ثلاثين فله الجنة و من بکی و أبکی عشرين فله الجنة و من بکی و أبکی عشرة فله الجنة و من بکی و أبکی واحدا فله الجنة و من تباکی فله الجنة اکنون که سخن از فضیلت گریه کردن و گریاندن و خود را به گریه زدن برای ابا عبد الله الحسین علیه السلام شد این روایت شنیدنی و جالب را نقل می کنیم: شخصی از بنی اسرائیل حضرت موسی را در حالی دید که عجله داشت، رنگش زرد شده بود، بدنش ضعیف بود، مفصلهایش میلرزید، جسم شریفش لرزان بود، چشمان مقدسش فرورفته و نحیف شده بود. این حالت موقعی از خوف خدا به موسی علیه السلام دست میداد که خدا او را برای مناجات دعوت می کرد. آن شخص بنی اسرائیلی که بموسی ایمان آورده بود آن حضرت را به این علائم شناخت و به آن بزرگوار گفت: یا موسی! من یک گناه کرده ام، تو از خدا بخواه که مرا عفو فرماید و موسی این تقاضا را پذیرفت. موقعی که حضرت موسی با خدا مشغول مناجات شد گفت: پروردگارا! گرچه قبل از پرسش من از تقاضایم آگاهی ولی آیا اجازه میدهی که سؤالی بکنم؟ خطاب آمد: هر سؤالی بکنی بتو عطا میکنم، چه حاجتی داری تا برایت روا کنم. گفت: بار خدایا! فلان بنده اسرائیلی تو گناه کرده و از تو انتظار عفو دارد. خطاب رسید: یا موسی! هر کسی که از من طلب مغفرت کند او را عفو مینمایم، غیر از قاتل حسین. حضرت موسی گفت: پروردگارا! این حسین

کیست؟! خطاب شد: حسین همان کسی است که در کوه طور برای تو شرح دادم. حضرت موسی گفت: پروردگارا! قاتل حسین کیست! خطاب شد: امت جدش که ظالم هستند او را در زمین کربلا شهید مینمایند. اسب حسین رم و همهمه میکند و فریاد میزند و میگوید: الظلیمه الظلیمه من امه قتلت ابن بنت نبیها یعنی فریاد از ظلم و ستم امتی که پسر دختر پیغمبر خود را شهید نمودند. سپس بدن حسین بدون غسل و کفن روی خاکها خواهد ماند، اموال او را به یغما میبرند، زنان وی را در شهرها اسیر مینمایند، یاوران او را شهید می کنند، سر آنان را با سر حسین بر فراز نیزه ها بلند خواهند کرد. یا موسی! صغیرهم یمیته العطش، و کبیرهم جلدہ منکمش، یستغیثون و لا- ناصر، و یستجیرون و لا- خافر. یعنی ای موسی! تشنگی افراد کوچک ایشان را میکشد، پوست بدن بزرگان آنان درهم کشیده می شود، استغاثه میکنند ولی فریادرسی نخواهد بود، پناهنده میشوند ولی پناه گاهی نخواهند داشت. سپس حضرت موسی گریان شد و گفت: پروردگارا! عذاب قاتل های حسین چگونه خواهد بود؟ خطاب آمد: ای موسی! عذاب آنان بقدری شدید است که اهل جهنم از آن به آتش جهنم پناهنده خواهند شد. رحمت من و شفاعت جد حسین نصیب ایشان نخواهد شد! اگر برای خاطر او نبود زمین قاتل های وی را فرومیبرد. حضرت موسی گفت: بارخدا یا! من از ایشان و کسی که به جنایت ایشان راضی باشد بیزارم. خدای سبحان فرمود: یا موسی! من رحمت خود را برای پیروان حسین واجب نموده ام. بدان، کسی که برای حسین گریان شود، یا دیگران را بگریاند یا خود را شبیه به گریه کنندگان نماید جسدش را به آتش جهنم حرام می نمایم. بحار الأنوار: ۳۰۸/۴۴، باب ۳۶.

گفت: من به اندازه استعدادم مکلف به خاموش کردن این آتش هستم، باید کمک کنم، اگر نکنم قیامت مسئول هستم. (۱) می خواهم مرا هم جزء خاموش کنندگان به حساب آورند. نمایش که می توانم دریاورم.

ما باید در خاموش کردن گناهان ادای اولیا را که دریاوریم. حال اگر خودمان جزء اولیای خدا نشویم، ادای اولیا را که می توانیم دریاوریم. شبی را بیدار بمانیم، دستی برای گره گشایی بالا- بزنیم، کاری کنیم، نمازی که ظاهرش مؤذبانه باشد، بخوانیم، کمکی که ظاهرش به درد خور باشد، به دین داشته باشیم.

با همین ادا خدا از ما راضی می شود. اگر هم گفت که چرا بالاتر نیامدی؟ می گوییم: راه برای بالاتر بود، اما ما تنبلی کردیم، ما را ببخش، کار بدی کردیم، اما در صف دشمنان تو نرفتیم. بالا-خره خدا زبان را برای حرف زدن به ما داده و ما حرف هایمان با خدا مانده. ما از وقت مرگ به بعد هم خیلی با او حرف داریم، او هم با ما حرف های زیادی دارد. حال شاید بعضی از حرف هایش را در روز قیامت به ما بزند.

شخصی به به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: شما گفتید شهداء بی حساب به بهشت می روند؟ فرمود: بله، صابران بی حساب به بهشت می روند. تنها همین دو طایفه بی حساب به بهشت می روند؟ فرمود: نه، گناه کاری که توبه کرده و با حفظ توبه مرده باشد، (۲) در روز قیامت فقط به دلیل این که خجالت زده نشود، خدا می گوید پرونده اش را به او ندهید. وارد قیامت شد، او را وارد بهشت کنید تا شرمنده نشود.

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (۳) ابتدا باید به این خط نوری اتصال پیدا کرد که در اتصال به این نور، نفس در مملکت وجود کار خدا را در مملکت عالم خواهد کرد:

«الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ» (۴). نه این که آدم خدا می شود، بلکه به مقامی می رسد که کار خدایی انجام می دهد. کار الهی انجام

ص: ۲۲۱

۱- (۱۳)- در این باره رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده: الخصال: ۳۲۷/۱، حدیث ۱۸؛ مستدرک الوسائل: ۱۲۲/۱۶، باب ۲۸، حدیث ۱۹۳۴۵؛ «قورباغه را کسی نکشد!! برای آنکه چون آتش برای سوزاندن ابراهیم برافروخته شد همه حشرات زمین به خداوند شکایت نمودند و اجازه خواستند که آب بر آن آتش بریزند و خدای عز و جلّ به هیچ یک از آنان اجازه نفرمود مگر به قورباغه که در راه انجام این وظیفه دو سوم از پیکر او سوخت و یک سوم اش باقی ماند. [أَمَا الضَّفدَعُ فَإِنَّهُ لَمَّا أَضْرَمَتِ النَّارُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَكَتَ هَوَامُّ الْأَرْضِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاسْتَأْذَنَتْهُ أَنْ تَصَبَّ عَلَيْهَا الْمَاءُ فَلَمْ يَأْذَنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لشيءٍ مِنْهَا إِلَّا لِلضَّفَدَعِ فَاحْتَرَقَ مِنْهُ الثَّلَاثَانُ وَبَقِيَ مِنْهُ الثَّلَاثُ.]].»

۲- (۱۴)- قریب به این روایت درباره توبه کننده از رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده که فرمودند: مستدرک الوسائل: ۱۱۷/۱۲، باب ۸۳، حدیث ۱۳۶۷۲؛ مکارم الأخلاق: ۴۶۲؛ «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ الْعَبْدَ لِيَذُنِبُ الذَّنْبَ فَيَدْخُلُ بِذَنْبِهِ ذَلِكَ الْجَنَّةَ قَلْتُ وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يَكُونُ ذَلِكَ الذَّنْبُ نَصَبَ (عَيْنِيهِ تَائِبًا) مِنْهُ فَأَرَا [إِلَى اللَّهِ] حَتَّى



يدخل الجنة».

۳- (۱۵)- فاطر (۳۵): ۱۰؛ «حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه های صحیح] به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می

برد.»

۴- (۱۶)- تفسیر الأصفی: ۱۱۲۱/۲، ذیل آیه ۵۳ فصلت. برای استفاده بیشتر عین مطلب کتاب را در ذیل می آوریم: «(أو لم یکف بربک أنه علی کل شیء شهید): أو لم یکفک شهاده ربک علی کل شیء دلیلا علیه، و هذا للخواص الذین یتشهدون بالله علی الله، و لهذا خصه به فی الخطاب. ورد: (العبودیه جوهره کنهها الربویه، فما فقد من العبودیه وجد فی الربویه، و ما خفی عن الربویه أصیب فی العبودیه، قال الله تعالی: ) سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق أو لم یکف بربک أنه علی کل شیء شهید (أی: موجود فی غیبتک و حضرتک)».

می دهد، این حالات مثبت نفس است که داستانش مفصل است.

## حالات شیطانی نفس

نفس، دارای حالات شیطانی نیز هست. همان طور که در آن طرف حالات الهی داشت، رنگ خوردن نفس در هر دو طرف، چه رنگ الهی خوردنش، چه رنگ شیطانی خوردنش در اختیار خود ماست، همه چیز در دست انسان است، بعداً که به او رسیدیم، هیچ کاره می شویم و او همه کاره می شود. اگر از این همه کاره بودن دست برداریم، همه کاره ما او می شود. اگر ما خودمان تا آخر همه کاره باشیم، او دیگر در زندگی ما هیچ کاره است. تنها کاری که در دست او باقی می ماند این است که آب و غذای مرا بدهد، چون اراده کرده که من شصت سال زنده باشم و این زنده بودن من هم به این بستگی دارد که آب و غذا به من برسد، آن هم آب و غذا برایش قیمتی ندارد.

حال در روی زمین چند میلیون الاغ و گاو و شتر و قاطر دارد. در جنگل میلیاردها میلیارد حیوان وجود دارد. یکی از آنها هم من هستم. می گوید: به خر و گاو که علف می دهم، به این هم یک مقدار آب و نان می دهم. تنها همین کار فقط برای خدا می ماند. اگر من خودم همه کاره شوم و خودم را همه کاره بدانم، تنها کاری که برای خدا می ماند، این است که با آب و غذا دهانم را پر کند تا صدایم برای حرف های بد در نیاید.

در این صورت، چه قدر بدبخت هستم که از عالم ملکوت هیچ چشمی مرا نگاه نمی کند و هیچ نوری به من نمی تابد. در این زمان در عالم شیطانی خواهم بود و موجودی هستم که امام و پیغمبر و خدا از من راضی نیستند، اولیا و مؤمنان راضی نیستند، واقعاً وجودی به تمام معنا مزاحم خواهم بود که امیرالمؤمنین علیه السلام

می فرماید: این وجودهای مزاحم بالاترین چیزی که به آنها می رسد تا همه از دستشان راحت شوند، مرگ است. روی منبر کوفه هم چنین نفرینی به مردم زمان خودش کرد و گفت:

«قَاتَلَكُمُ اللَّهُ» (۱)؛ خدا شما را بکشد که دلم از دست شما خون شد.

اما عالم نور چه عالمی است؟! از تمام عالم صدای دعوت بلند است، قرآن مجید می گوید: در دایره تسلیم نسبت به دوست هستند و همه ذاتاً انسان را دعوت به سوی خدا می کنند. یک لَبِیکَ گفتن جواب به همه عالم است و این جواب به اندازه گسترده‌گی عالم قیمت دارد.

ما نمی توانیم ادعا کنیم که نفس نوری داریم، اما راحت می توانیم ادعا کنیم که نفس ظلمانی داریم. اگر بگوییم که صدای نفس نوری داریم، صدای مولا- درمی آید که اگر تو نور داری، پس این کِبْر و تکبر برای چیست؟ این غرورت چیست؟ این مال مردم خوردنت چیست؟ این غیبت و تهمت برای چیست؟ این زنا، این روی هم ریختن با نامحرمانت چیست؟ این نارضایتی پدر و مادرت چیست؟ چه کسی جرأت دارد بگوید که من نفس نوری دارم؟ ما جرأت نداریم چنین حرفی بزنیم.

ما بچه ها و پایین دست ها، یعنی بچه هایی که با اسباب بازی های دنیایی مشغول هستیم و سن ما هم مطرح نیست، چرا که سن های مختلف داریم، یکی بچه بیست ساله است، یکی بیست و پنج ساله، یکی سی ساله، یکی پنجاه ساله، یکی شصت ساله و یکی هم هفتاد ساله است. ما که سرگرم اسباب بازی ها هستیم و قویاً کشش های الهی موجودیت ما را نمی کشند، راحت می توانیم ادعا کنیم که دارای نفس ظلمانی هستیم.

## دو نوع عذاب برای نفس ظلمانی

برای علاج این ظلمت خطرناک هم که بدترین خطرش محجوب بودن از

ص: ۲۲۳

مولاست، قرآن می گوید: قیامت دو جور عذاب دارم: یکی جهنم است و دیگری:

«إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»، (۱)

عذاب فراق که غیر از عذاب آتش است. آتش بدن را می سوزاند، اما فراق، جان را می سوزاند، ذات را می سوزاند، چه کنیم که با این ظلمت مبارزه کنیم؟ کاری که پیغمبر از آن به جهاد اکبر یاد می کند.

### راه مبارزه با نفس ظلمانی

راوی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید:

و ما الجهاد الأكبر؟ (۲)

جهاد اکبر کدام است؟

فرمود: جهاد النفس (مبارزه با نفس). چه کنیم؟ چند منزل را باید طی کنیم؟ اینها همه حرف های خدا و انبیا است. اما به شرطی که کار خوبی هم خدا در حق ما بکند و آن این که زین العابدین می گوید: پرده پوشی ات را ادامه بده، به ویژه کلمه ادامه را حضرت در ابوحزمه دارد که پرده پوشی ات را ادامه بده، نشان نده و الا موجب شرمندگی می شود.

در کنار دجله سلطان بایزید

ص: ۲۲۴

---

۱- (۱۸)-مطففین (۸۳): ۱۵؛ «بلکه اینان در آن روز از پروردگارشان محجوب اند.»

۲- (۱۹)-الکافی: ۱۲/۵، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه: ۱۵/۱۶۱، باب ۱، حدیث ۲۰۲۰۸.

چونکه گفت این راز با حقّ بایزید

گفت: من آبروی تو را نمی برم، تو هم از کرم من زیاد برای مردم حرف نزن، چیزی نگو، ما چه می دانیم که تو چه هستی؟ می توانیم تو را بشناسیم؟ نه، تو خودت اگر خودت را به ما بشناسانی:

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ» (۱) خدایا خود را به من بشناسان تا ما بیاییم. چه باید کرد که این تاریکی ها برطرف شود؟ ما منزلی را باید طی کنیم که اسمش را منزل تجلیه گذاشته اند، قدم اول است. بعد منزل دیگری را باید طی کنیم به نام تخلیه، این جاده را که تمام کردیم باید منزل سوم را طی کنیم به نام تحلیه، این را که طی کردیم به حالتی خواهیم رسید که اسمش را حالت فنا گذاشته اند که این فنا سه مرحله دارد: فنای در افعال، فنای در صفات و فنای در ذات که در جلسات بعدی به آن می پردازیم.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

ص: ۲۲۵

۱- (۲۰)- الکافی: ۳۳۷/۱، حدیث ۵؛ الغیبه للنعمانی: ۱۶۶، حدیث ۶. به تناسب جمله (اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ) اشاره ای به فرمایش و سفارش امام صادق علیه السلام به صحابی گرامیش زراره درباره آخر الزمان و غیبه امام المنتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می نمائیم: عن زراره قال سمعت أبا عبد الله ع يقول إن للغلام غيبه قبل أن يقوم قال قلت و لم قال يخاف و أوماً بیده إلى بطنه ثم قال يا زراره و هو المنتظر و هو الذي يشك في ولادته منهم من يقول مات أبوه بلا خلف و منهم من يقول حمل و منهم من يقول إنه ولد قبل موت أبيه بسنتين و هو المنتظر غير أن الله عز و جل يحب أن يمتحن الشيعة فعند ذلك يرتاب المبطلون يا زراره قال قلت جعلت فداك إن أدركت ذلك الزمان أي شيء أعمل قال يا زراره إذا أدركت هذا الزمان فادع بهذا الدعاء اللهم عرّفني نفسك فإنك إن لم تعرّفني نفسك لم أعرف نبيك اللهم عرّفني رسولك فإنك إن لم تعرّفني رسولك لم أعرف حجّتك اللهم عرّفني حجّتك فإنك إن لم تعرّفني حجّتك ضللت عن ديني ثم قال يا زراره لا بدّ من قتل غلام بالمدينه قلت جعلت فداك أليس يقتله جيش السّفيانيّ قال لا و لكن يقتله جيش آل بني فلان يجيء حتّى يدخل المدينه فيأخذ الغلام فيقتله فإذا قتله غيا و عدوانا و ظلما لا يمهلون فعند ذلك توقع الفرج إن شاء الله.













اشاره

تهران، حسینیه هدايت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۲۳۱



«و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (۱)

کلمه «نفخ» به معنای دمیدن است. کلمه «اجداث» جمع و مفرد آن «جدث» است و به معنای قبر می باشد. جمله آخر آیه شریفه «يَنْسِلُونَ» به معنای به سوی خدا به سرعت حرکت کردن است. البته ظاهر آیه شریفه یکی از نفخه های الهیه را بیان می کند، نفخه مربوط به روز قیامت که وقتی از طرف وجود مقدس حضرت حق دمیده شود، تمام قبرها می شکافد و هر چه در قبرهای عالم بوده از زمان آدم تا آخرین قبر بیرون می آیند و به طرف حضرت حق به سرعت حرکت می کنند که در آیات بعد، عاقبت و نتایج این حرکت و منافع یا ضررهایی که در پس این حرکت متوجه انسان است، بیان می کند، اما خداوند بزرگ غیر از این نفخه، نفخه های دیگری هم دارد که تعداد این نفخه ها و این دم ها و دمیدن ها برای احدی از افراد بشر به جز خاصان واقعی درگاه الهی روشن نیست، اما هر دم و دمیدنی و هر نفخه ای از دم های الهیه و نفخه های ربانیه در این عالم وجود و در این کارگاه با عظمت آفرینش برنامه هایی را به وجود می آورد. دم ها و دمیدن هایی که در ارتباط با

انسان است، اگر انسان از قسمتی از آن دم ها قبلاً مطلع و آگاه باشد که این دم به او زده می شود و این دم و دمیدن و نفخه حتماً متوجه او خواهد شد و هیچ انسانی از این نفخه ها استثنا نیست، این دم را با علم به دم و نفخه غنیمت خواهد شمرد و از فرصت دمیدن دم الهیّه و پدیدار شدن نفخه رحمانیه سرمایه های هنگفت ابدی و جاوید کسب خواهد کرد.

آن چه سرمایه در اختیار انبیا بوده با خودشان به عالم برزخ بردند و از برزخ هم به قیامت می برند. آن چه سرمایه در اختیار اولیا و ائمه بوده، در اختیار عاشقان و عارفان بوده و با خودشان به برزخ بردند، از برزخ هم به قیامت منتقل می کنند و انتقال این سرمایه ها به قیامت همان هشت بهشت پروردگار بزرگ عالم است که محصول به غنیمت شمردن این نفخه هاست، البته قسمتی از نفخه ها نفخه های نیست که انسان آنها را غنیمت بشمارد، چون در چهارچوب مجبور بودن انسان به انسان می رسد و آن زمان زمانی نیست که انسان بتواند آن دم الهیّه و آن نفخه رحمانیه را غنیمت بشمارد. (۱)

### نفخه خلقت

یک نفخه از نفخه های الهیّه ای که دمیده می شود عبارت است از نفخه اراده او، فعل او، عنایت او، لطف او، توجه او و رحمانیت او در دنیا، انسان از نیستی با آن دم الهیّه و با آن کُن تکوینی است که به وجود می آید:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۲)

«أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا» (۳)

و این دم و نفخه اول او را تا صورت گرفتن بدرقه می کند، از هستی بهره مند می کند، زمانش هم از بیرون آمدن از نیستی شروع می شود تا وقتی که در رحم مادر

ص: ۲۳۴

۱- (۲)- در آیه ۵ سوره حج این نفخه ها آمده: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن نَّبَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مَّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لُبَّيْنٍ لَّكُمْ وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَحْسَنِ مَسَاجِدٍ ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبَلَّغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَّن يُوَفَّىٰ وَ مِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مَن بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِّن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ أَي مردم! اگر درباره برانگیخته شدن [پس از مرگ] در تردید هستید، پس [به این واقعیت توجه کنید که] ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، سپس از علقه، سپس از پاره گوشتی با آفرینشی کامل یا غیر کامل آفریدیم تا برای شما روشن کنیم [که ما به برانگیختن مردگان توانا ایم]؛ و آنچه را می خواهیم تا مدتی معین در رحم ها مستقر می کنیم؛ آن گاه شما را به صورت کودک [از رحم مادر] بیرون می آوریم تا آنکه به قدرت فکری و نیرومندی جسمی خود برسید. و برخی از شما [پیش از فوتی] قبض روح می شود، و برخی از شما را به پست ترین دوره عمر [که ایام پیری است] برمی گردانند تا در نتیجه از دانشی که داشتند چیزی ندانند. و [از نشانه های دیگر قدرت ما اینکه] زمین را [در زمستان] خشک و افسرده می بینی، پس چون آب [باران] را بر آن نازل می کنیم، می جنبد و برمی آید و از هر نوع گیاه تر و تازه و بهجت انگیزی می رویاند.

۲- (۳) - یس (۳۶): ۸۲؛ «شأن او این است که چون پدید آمدن چیزی را اراده کند، فقط به آن می گوید: باش. پس بی درنگ موجود می شود.»

۳- (۴) - مریم (۱۹): ۶۷؛ «آیا انسان به یاد نمی آورد [و توجه ندارد] که ما او را پیش از این در حالی که چیزی نبود، آفریدیم.»

شکل انسانی انسان به خودش می گیرد. این یک دم است.

### نفخه محرکه

دم دیگر نفخه و دمی است که به انسان حرکت می دهد، حس می دهد، مشاعر می دهد، احساسات می دهد. در این نفخه یک مرتبه جنین در رحم مادر به حرکت درمی آید، چشمش قدرت دیدن، گوشش قدرت شنیدن، بدنش قدرت لمس کردن پیدا می کند. مادر هم حس می کند که بعد از چهار ماه آن چه در رحم دارد به حرکت درآمده است. (۱)

### نفخه عقلیه

دم سوم که دم رحمانیه و نفخه ربانیه است زمانی در انسان دمیده می شود که انسان قوه تمییز پیدا می کند، گرچه در حداقل ظهور باشد. انسان می تواند خوب و بد را تشخیص دهد اما در نفخه اول که انسان از نیستی خارج می شود تا صورت گرفتن آدمی شبیه یک انسان، در خواب سنگین است، آدمی هم که در خواب سنگین است، هیچ درکی از عالم ندارد. نفخه دوم که انسان را از قبر بی جان و بی حرکت، از قبر خواب شدید و سنگین بیدار می کند، زمانی است که روح و نفس در انسان دمیده می شود. به فرموده قرآن مجید: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ...» (۲) مثل یک آدم حیران و سرگردان می ماند که از خواب شدید بیدار شده است. در حالتی است که در اطراف خود هیچ چیزی را حس نمی کند، کودک است، نمی فهمد، تمییز نمی دهد، فقط حرکت می کند، در گهواره دست و پا می جنباند، گریه می کند، می خندد، می خورد، ولی معنای هیچ یک از این مسائل را درک نمی کند.

نفخه سوم نفخه عقلی است که وجود مقدس حضرت دوست این موجود بیدار شده از خواب را، با نفخه خودش لایق به درک مطلق عالم می بیند او را شایسته

ص: ۲۳۵

۱- (۵) در آیات ۱۲-۱۴ سوره مبارکه مومنون چنین آمده: **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ \* ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ \* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا \* ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] چکیده ای از گل آفریدیم، سپس آن را نطفه ای در قرارگاهی استوار [چون رحم مادر] قرار دادیم. \* آن گاه آن نطفه را علقه گردانیدیم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی درآوردیم، پس آن پاره گوشت را استخوان هایی ساختم و بر استخوان ها گوشت پوشانیدیم، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم؛ پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

۲- (۶) -حجر (۱۵): ۲۹؛ «و از روح خود در او بدمم.»



وصل و پیوند به عقل مطلق عالم می بیند. در این جاست که انسان عشق به علم و قدرت فکر پیدا می کند، قدرت ارزیابی پیدا می کند، خوبی ها و بدی ها را تشخیص می دهد.

فرصت را غنیمت دانستن از همین جا باید شروع شود؛ یعنی از نفخه سوم که نفخه نزدیک شدن به تکلیف و مسئولیت است. آن گاه که انسان نزدیک تکلیف می شود، در حقیقت، مهمانخانه خصوصی خدا دری را به روی او باز می کند و به آدم می گوید که دیگر جای تو بین حیوانات و بخور بخواب ها نیست، جای تو جایی نیست که فقط یک حرکت شکمی و شهوانی داشته باشی. تو باید پیش خودم بیایی، در کنار رحمائیت من، رحیمیت من، عنایت و لطف من، شرع و دین من، انبیاء و ائمه و اولیای من، و در کنار عاشقان من باشی.

### آثار نفخات الهی

هر کسی که فرصت دمیدن این نفخه را غنیمت بداند، در ابتدای کار دنبال دمنده نفخه حرکت می کند. چه کسی بود مرا به وجود آورد؟ چه کسی دم به این عالم زد و مرا از نیستی به هستی کشاند؟ چه کسی به من عقل داد؟ به وجود مقدس او می گوید: برای چه مرا آوردی؟ وجود مقدس او می گوید: برای خودم تو را آوردم.

حال برای این که با تو معیت پیدا کنم چه کنم؟ تکالیف و حلال و حرام برای انسان بیان می شود، دم های دیگر الهی به صورت الهامات قلبی و نفسی دمیده می شود، به صورت قرآن کریم، گفته های پیغمبر و امامان، به صورت دستورهای دینی که از ناحیه فقهای جامع الشرائط است دمیده می شود.

وقتی عبد بخواهد، به این نفخه ها علاقه داشته باشد از پس همدیگر مثل سیل و دریا به طرف او عنایت می شوند. این جاست که عبد از حالت جهل به حالت علم، از حالت سوء خُلق به حُسن خُلق، از دنیا به آخرت، از خویش به خدا شروع به

حرکت کردن و مسافرت کردن می کند و تا لقای حق و قرب به پروردگار می تواند سفر کند. (۱)

### سرانجام بی توجهی به نفخات الهی

ولی اگر کسی این نفخه، یعنی نفخه عقل، نفخه قرآن، نفخه الهامات نفسی، دم الهیه و دم رحمانیه را کنار بزند، باید عمرش را در راه شکم و شهوت و در کنار ظلم، ستم، غارتگری، دزدی، جنایت، زنا، مشروب خواری، ربا، تقلب، خدعه، حيله، مکر، دروغ، غیبت، تهمت به سر برد تا عمرش تمام شود.

### سرانجام کسانی که نفخه سوم را غنیمت بدانند

آیات بعد از آیه ۵۱ می گوید:

درباره کسانی که نفخه سوم را غنیمت بدانند:

«هُم وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرْضِ مَثْبُوتُونَ \* لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مَا يَدْعُونَ \* سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» (۲)

و وقتی که به لقا می رسند، قرآن مجید می فرماید: به محض رسیدن اولین کسی که به آنها سلام می کند، خود پروردگار است:

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» (۳)

یارانم! دوستانم! رفیقانم! سلامم علیکم.

### عاقبت غافلان

اما کسانی که در این قبر طبیعت ماندند تا خفه شدند و گنبدند و بوی بد گرفتند، همین که قیامت می شود خود پروردگار هم نمی خواهد اینها در محشر

ص: ۲۳۷

۱- (۷)- تفسیر نمونه: ۱۷/۱۴-۱۸، ذیل آیه ۵ سوره مومنون، هدف از بیان این آیات را چنین بیان می کند: در حقیقت قرآن می خواهد صحنه های معاد را که مردم در همین زندگی دنیا با آن سروکار دارند و پیوسته با چشم خود می بینند و از آن غافلند برای آنها تشریح کند تا بدانند زندگی بعد از مرگ نه تنها امر غیرممکنی نیست، بلکه دائما صحنه های مشابه آن را در زندگی روزمره با چشم خود مشاهده می کنند. نخست همه انسانها را مخاطب ساخته می گوید: ای مردم! اگر در رستخیز تردید دارید به این نکته توجه کنید که ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شد، و پس از آن از چیزی شبیه به گوشت جویده که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل  $\square$  یا  $\square$  آیهها  $\square$  الداس  $\square$  إن کنتم فی ریبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَأَنَا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ). همه اینها به خاطر آن است که این حقیقت را

برای شما آشکار سازیم که ما بر هر کار قادر و توانا هستیم (لَبَّيْنَ لَكُمْ). و جنینهایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می دهیم تا دوران تکاملی خود را طی کنند، و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم و از نیمه راه از مدار خارجش می سازیم (وَنُقَرِّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى). از آن پس یک دوران انقلابی جدید آغاز می شود و ما شما را به صورت طفل از شکم مادر بیرون می فرستیم (ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا). به این ترتیب دوران زندگی محدود و وابسته شما در شکم مادر پایان می پذیرد، و قدم به محیطی وسیعتر، مملو از نور و صفا و امکانات بسیار فزونتر می گذارید. باز چرخهای حرکت تکاملی شما متوقف نمی شود، و هم چنان سریع در این راه به پیشروی ادامه می دهید سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ و کمال جسم و عقل برسید (ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ). «مضغه» از ماده «مضغ» به معنی جویدن است و این واژه به معنی مقدار کمی گوشت است که انسان در یک لقمه می تواند آن را بجود و این تشبیه جالبی است برای جنین در دوران بعد از علقه بودن.

۲- (۸) - یس (۳۶): ۵۶-۵۸؛ «آنان و همسرانشان در زیر سایه هایی [آرام بخش] بر تخت هایی [آراسته چون حجله عروس] تکیه می زنند. \*برای آنان در آنجا میوه های عالی و مطبوع [و آنچه دلشان بخواهد فراهم است. \*با سلام] ی پرارزش و سلامت بخش [که گفتاری از پروردگاری مهربان است.»

۳- (۹) - رعد (۱۳): ۲۴؛ [و به آنان گویند: سلام بر شما به پاس استقامت و صبرتان] در برابر عبادت، معصیت و مصیبت [پس نیکوست فرجام این سرای.»

بمانند، لذا خطاب می کند: «خُذُوهُ فَعَلَّوْهُ» (۱) به اینها زنجیر ببندید، «ثُمَّ الْجَحِيمِ صَالِمُوهُ» (۲) به آتش جهنم اینها را بکشانید که در صحرای محشر نباشند:

«وَ اَمْتَارُوا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» (۳) چه جرمی از این بالاتر که من خدا به تو روی کردم و تو رویت را برگرداندی، من خدا به واسطه انبیا و ائمه به دنبال تو آمدم، گفتم به سوی من بیا و تو گفستی من تو را نمی خواهم.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت خوردند به امام مجتبی علیه السلام فرمود: مرادی را نزد من بیاور، ابن ملجم را کنار محراب آوردند، ابن ملجم دید که رنگ به صورت علی نمانده، زخم کار خودش را کرده است، علی در معرض شهادت قرار گرفته است، عرض کردند بابا قاتل را آورده ایم، چشمش را باز کرد و فرمود: ای پسر مرادی آیا من امام بدی برای تو بودم، چه جرمی داشتیم که به من ضربت شمشیر زدی؟ خدا هم حرفش همین است که من با دم رحمانی به تو روی کردم، تو به چه عنوان رویت را از من برگرداندی؟ «وَ اَمْتَارُوا الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ» حالا هم برو که روی من از تو برگشته است: لَأَيَّارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ منتظر کرم من نباش، من کرم شامل حال تو نمی شود. آن جا دیگر عذاب خالص است. این جا مجرم می تواند داخل خانه اش زیر کولر برود، شب را راحت بخوابد، اما آن جا دیگر این خبرها نیست:

«لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ \* اِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُتْرَفِينَ» (۴) یعنی آیا یادت هست چه جنایت ها کردی! چه رویی از من برگرداندی! تا آخر عمرت هم منتظرت بودم تا بیایی، اما نیامدی. به پیغمبر گفت: چه موقع با خدا آشتی کنم؟ فرمود: همه وقت وقت آشتی است، اما اینها هیچ وقت آشتی نکردند.

مولا را نخواستند، کسی که مولا را می خواهد، دلیل خواستش عمل کردن به قرآن است، عمل کردن به حلال و حرام قرآن است. آیات قرآن، چه در بخش خانوادگی،

ص: ۲۳۸

۱- (۱۰)- حاقه (۶۹): ۳۰؛ [فرمان آید] او را بگیرید و در غل و زنجیرش کشید.

۲- (۱۱)- حاقه (۶۹): ۳۱؛ «آن گاه به دوزخش دراندازید.» این آیه اشاره به قبض روح کفار و طریق ورودشان به جهنم است که به گوشه ای از این حدیث طولانی اشاره می کنیم: الاختصاص: ۳۶۰-۳۶۱؛ بحار الأنوار: ۳۱۹/۸، باب ۲۴، حدیث ۹۹؛ «عن جابر الجعفی عن أبي جعفر عليه السلام قال إذا أراد الله قبض الكافر قال يا ملك الموت انطلق أنت و أعوانك إلى عدوى. فيقول الله دقّ عنقه و اكسر صلبه و شدّ ناصيته إلى قدميه ثم يقول خذوه فعَلَّوه قال فيبتدره لتعظيم قول الله سبعون ألف ملك غلاظ شداد فمنهم من ينتف لحيته و منهم من يحطم عظامه قال فيقول أما ترجموني قال فيقولون يا شقي كيف نرحمك و لا يرحمك أرحم الرّاحمين أفيؤذيك هذا قال فيقول نعم أشدّ الأذى قال فيقولون يا شقي و كيف لو قد طرحناك في النار قال فيدفعه الملك في صدره دفعه فيهوى سبعين ألف عام قال فيقولون يا ليتنا أطعنا الله و أطعنا الرسولا قال فيقرن معه حجر عن يمينه و شيطان عن يساره حجر كبريت من نار يشتعل في وجهه و يخلق الله له سبعين جلدا غلظه أربعون ذراعا بذراع الملك الذي يعدّبه بين الجلد إلى الجلد أربعون ذراعا بين الجلد إلى الجلد حيات و عقارب من نار و دیدان من نار رأسه مثل الجبل العظيم و فخذاه مثل جبل ورقان و هو جبل بالمدينه مشفره أطول من مشفر الفيل فيسحبه سحبا و أذناه عضوضان بينهما سراق من نار تشتعل قد أطلعت

النار من دبره على فؤاده».

۳- (۱۲) - یس (۳۶): ۵۹؛ «و[ندا آید: ای گناهکاران! امروز] از صف نیکان [جدا شوید.» اشاره به این روایت است: الإرشاد، شیخ مفید رحمه الله؛ بحار الأنوار: ۳۰۸/۴۲، باب ۱۲۸، حدیث ۸؛ «...و ضرب أمير المؤمنين عليه السلام قبض عليه و قد خرج من المسجد فجيء به إلى أمير المؤمنين ع فقال له و الله لقد كنت أصنع بك ما أصنع و أنا أعلم أنك قاتلي و لكن كنت أفعل ذلك بك لأستظهر بالله عليك».

۴- (۱۳) - واقعه (۵۶): ۴۴-۴۵؛ «نه خنک است و نه آرام بخش،\* اینان پیش از این از نازپروردگان خودکامه و سرکش بودند.»

چه در بخش اجتماعی، چه در بخش سیاسی، چه در بخش اخلاق، چه در بخش عقاید و چه در بخش اعمال، هر کسی مولا-یش را می خواهد، نشانه خواستش، قرآنی بودن اوست، محمّیدی بودن اوست، علوی و فاطمی بودنش است و آله اگر بخواهد بگوید که من محبوبم را می خواهم و هیچ در این مسیرها نکند، آن خواسته اش دروغ و قلابی است.

## حالات مادی و معنوی لقاء الله

پروردگار عزیز به پیامبرش داوود فرمود: داوود! بندگانم را با من آشتی بده. گفت:

مولا جان! چه کنم که با تو آشتی کنند؟ خطاب رسید: بلند شو برو در خانه هایشان را بزن، در کوچه ایشان را ببین، در مسجد ایشان را ببین، هر کجا می شود برو آنها را ببین، صدایشان بزن، به آنها نشان بده، محبت هایی را که تاکنون در حق شان کرده ام، به یادشان بیاور، بگو من عمری است به شما محبت و کرم کرده ام، آقایی کرده ام، چه شده است؟ دوری تا کجا، چه قدر باید دور شد؟!

حداقل به قدری از خدا دور شویم که وقتی صدایمان بزند، صدایش را بشنویم و آله اگر دوری زیاد شود، دیگر صدایی را نمی شنویم. دل را با خدا یکی کنید، به قرآن خدا عمل کنید، اگر انسان این دم سوم را غنیمت بداند، درباره اش باید گفت:

عالم درخت است، انسان میوه آن درخت، آن نفخه عقلی الهیه که آدم را وارد تکلیف و وارد رفاقت با خدا و عشق با خدا و آشتی با خدا و عمل به حلال و حرام خدا می کند، میوه درخت وجود انسان است که می گویند: عقل نظری، کلمه طیبه است، «أَصْلِيهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (۱) میوه عقل نظری روح ملکوتی و روح قدسی است. با توجه به این عقل نظری، یعنی یاد گرفتن تکالیف و عمل کردن، انسان روح الهی و خدایی پیدا می کند و این روح تازه خودش درخت است و میوه این درخت لقاء الله است، لقاء الله هم در قیامت در دو قیافه آشکار می شود: یکی به

ص: ۲۳۹

۱- (۱۴)- ابراهیم (۱۴): ۲۴؛ «ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسمان است.»

صورت بهشت که مال بدن ماست، که در بهشت می خوریم و می آشامیم، ازدواج می کنیم، روی تخت می نشینیم، در کاخ می رویم، زیر درخت ها قرار می گیریم، کنار چشمه ها قدم می زنیم، نهرها از کنار تخت هایمان جاری است، این حالت مادی لقاء الله است. حالت معنوی آن هم «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (۱) است و آن زمانی که اهل بهشت روی تخت تکیه داده اند و صدای خدا را می شنوند، مثل موسی که در دنیا صدای حق را شنید که می فرمود: عباد من! از همه شما راضی هستم، و از این بالاتر عباد من! از همه شما تشکر می کنم که در دنیا زحمت کشیدید، بیدار ماندید، گریه کردید، نماز خواندید، جهاد کردید، از همه شما متشکرم. خدا شکر می کند.

مدتی ما شکر کردیم، بعد او شکر ما را می کند، مدتی ما سلام کردیم، بعد او به ما سلام می کند، مدتی حرکت کردیم تا رفیق او شویم، بعد او خودش کنار ما قرار می گیرد، با ما معیت پیدا می کند، این نفخه ها را غنیمت بدانیم.

### نفخه عیسی علیه السلام به گل

خداوند متعال در سوره آل عمران می فرماید:

عیسی یک انسان بود، مقداری گل جمع می کرد، گل روی زمین و حواریون و مردم را صدا می زد و می گفت:

«فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ» (۲) بیایید ببینید که من با دهانم به این گل می دمم، نفخه می زنم، با نفخه دهانم این گل پر درمی آورد، خون پیدا می کند، سر پیدا می کند، چشم پیدا می کند، گوش پیدا می کند: «فَيَكُونُ طَيْرًا» و در هوا پرواز می کند و می رود.

سوره آل عمران شفاف می گوید: من با دهانم نفخه به گل می زنم، گل را زنده می کنم. با هم به خدا عرض کنیم خدایا، دمی به ما بزن، ما مُرده ها را از این قبر هوای

ص: ۲۴۰

---

۱- (۱۵)- توبه (۹): ۷۲؛ «و هم چنین خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت ها] بزرگ تر است.»  
۲- (۱۶)- آل عمران (۳): ۴۹؛ «من از گل برای شما چیزی به شکل پرنده می سازم و در آن می دمم که به اراده و مشیت خدا پرنده ای [زنده و قادر به پرواز] می شود.» الاحتجاج: ۲۲۵/۱؛ بحار الأنوار: ۲۹۶/۱۷، باب ۲، حدیث ۷ در روایت آمده وقتی یهودی از امیر المؤمنین علی علیه السلام درباره این آیه سخن به میان آورد که درباره معجزه عیسی علیه السلام است فرمود: آری درست است، و پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله هم شبیه این معجزات داشته است. برای استفاده بیشتر به قسمتی از آن روایت اشاره می کنیم: ... قال له اليهودی فَإِنَّ عِيسَى يَزْعُمُونَ أَنَّهُ خَلَقَ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَيَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقَدْ كَانَ كَذَلِكَ وَمَحْمَدٌ صَ قَدْ فَعَلَ مَا هُوَ شَبِيهٌ بِهَذَا أَخَذَ يَوْمَ حَنِينٍ حَجْرًا فَسَمِعْنَا لِلْحَجَرِ تَسْبِيحًا وَتَقْدِيسًا ثُمَّ قَالَ صَ لِلْحَجَرِ انْفَلِقْ فَانْفَلَقَ ثَلَاثَ فَلَقٍ نَسَمِعَ لِكُلِّ فَلَقَةٍ مِنْهَا تَسْبِيحًا لَا يَسْمَعُ لِلْآخِرَى وَ لَقَدْ بَعَثَ إِلَى شَجْرَةٍ يَوْمَ الْبَطْحَاءِ فَأُجَابَتْهُ وَ لِكُلِّ غَضَنٍ مِنْهَا تَسْبِيحٌ وَ تَهْلِيلٌ وَ تَقْدِيسٌ ثُمَّ قَالَ لَهَا انشَقِي فَانْشَقَّتْ نِصْفَيْنِ ثُمَّ قَالَ لَهَا التَّرْقِي فَالتَّرْقَتْ ثُمَّ قَالَ لَهَا اشْهَدِي لِي بِالنَّبَوَّةِ فَشَهِدَتْ ثُمَّ قَالَ لَهَا ارْجِعِي إِلَى مَكَانِكَ بِالتَّسْبِيحِ وَ التَّهْلِيلِ وَ التَّقْدِيسِ فَفَعَلَتْ وَ كَانَ مَوْضِعُهَا بِجَنْبِ

الجزّارین بمکه... حضرت محمد صلی الله علیه و اله نیز شیبیه این را انجام داده در جنگ حنین سنگی را بدست گرفت ما صدای تسییح و تقدیس سنگ را شنیدیم سپس به سنگ فرمود شکافته شو، سنگ سه پاره گردید از هر کدام صدای تسییحی غیر تسییح دیگری می شنیدیم. از پی درختی فرستاد در جریان بطحاء درخت فرمان پذیر شد و هر شاخه او تسییح و تهلیل و تقدیسی داشت بعد فرمود به دو پاره شو درخت از میان نصف گردید باز فرمود به هم پیوند بهم پیوست بعد فرمود گواهی به نبوت من بده گواهی داد سپس فرمود بر گرد به جایگاه خود با تسییح و تهلیل و تقدیس همان کار را کرد جایگاه درخت در محل سلاخ خانه بود در مکه.



نفس زنده کن، ما مُرده ها را از این قبر خودخواهی بیرون بیاور، ما مُرده ها را از این بدبختی ها و گرفتاری ها نجات بده، ای خدا، ما را ببخش که جسارت می کنیم، تو که از عیسی کمتر نیستی، عیسی به یک خرده گل نفخه می زد، گل زنده می شد، خودت مگر نگفتی: «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ...» (۱) این روحی که در قرآن گفتی، آیا همین نفخه ات است؟ از اول سحر که می خواهی آن را بفرستی تا طلوع صبح به او بگو به عزت و جلالت که به ما هم بدمید، فقط دنبال خوبان و خاصان نرود، این بنده های مسکین و این بیچاره ها را، هم نگاه کن: «وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (۲) که این نفخه را اگر به ما بدمی، می بینی که از صبح فردا چنان به سرعت به طرف تو بدویم که گرد هیچ سریعی به ما نرسد: «إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ». این هم یک نفخه. نفخه عقل، نفخه فکر، نفخه تکلیف، دم رحمانی، دم مهمانی، دم محبت، دم محبوبیت، دم عشق و این دم همه جا هست، چشم باید باز باشد و آغوش بگیرد:

فلک جز عشق محرابی ندارد (۳)

آیا می شود دمی به ما بدمید، و ما را از این محبت های قلبی دریاوری. آن جمال زیبایی را به ما نشان بده که ما عاشق تو شویم، بیاییم، با تو حرف بزنیم، چون انبیا و ائمه به ما گفته اند که دعا کنید، اما به ما گفته اند فرقی نمی کند که فارسی دعا کنید یا عربی، خدایا! ما از غصه تو اگر خودت را به ما نشان ندهی، به ما نرسانی، دق می کنیم و می میریم. ما در قبرهای زیادی گرفتاریم، احتیاج به زنده شدن داریم.

به مرده نمی گویند که خودت زنده شو، مرده که خودش زنده نمی شود، تو باید بدمی که زنده شود: «وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ».

ص: ۲۴۱

۱- (۱۷)-قدر (۹۷):۴؛ «فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای [تقدیر و تنظیم] هر کاری نازل می شوند.»

۲- (۱۸)-یس (۳۶):۵۱؛ «و در صور دمیده شود، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند.»

۳- (۱۹)-نظامی گنجوی.

نَفْخَةُ الهی دیگری هم که نَفْخَةُ بسیار مهمی است و قرآن کراراً از این نَفْخه اسم برده است، نَفْخَةُ تَوْبَةٍ است. از طرف او هم می دمد، بعد دَمَش که به ما گرفت، یک مرتبه به حرکت می افتیم. امیرالمؤمنین می فرماید: آن حَدِّ نهایی این نَفْخه و آن قدرت آخرش در این آیه است. آن نَفْخَةُ الهیّه ای که اسمش تَوْبَةٍ است که انسان را از گورستان گناه به گلستان عبادت حرکت می دهد، از گورستان بغض و کینه حقایق به گلستان عشق و محبت حرکت می دهد، از لابه لای بدان و دیوان و ددان انسان را حرکت می دهد و بین انسان ها می برد. قبل از این نَفْخه، انسان را در جاهایی می بیند که عجیب و غریب اند. بعد از این نَفْخه انسان به جایی می رسد که علی علیه السلام را می بیند، حسن، حسین علیهما السلام را می بیند، قمر بنی هاشم را می بیند، با اینها پرواز می کند، اما اصل نَفْخه باید از طرف او دمیده شود.

امیرالمؤمنین می فرماید:

تَجَلّی در این آیه دارد، چون از حضرت می پرسند: شما اگر بخواهید به خدا تکیه کنید، در توبه کردن به چه آیه ای در قرآن تکیه می کنید؟ به آیه «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ» به آیه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾ (۱)

حضرت فرمود: نه، ما ائمه در مسئله توبه تکیه گاه مان به این آیه است: (۲) «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» (۳) به بندگان من بگو هر چه گناه دارید بلند شوید، بیایید من شما را می خواهم: «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» چند تا گناه کردی؟ چند سال گناه کردی؟ به او بگو بیاید: «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» من همه گناهان تو را می بخشم، نه این که بعضی هایش را ببخشم،

ص: ۲۴۲

۱- (۲۰)- تحریم (۶۶): ۸؛ «ای مؤمنان! به پیشگاه خدا توبه کنید، توبه ای که شما را [از بازگشت به گناه] بازدارد.»

۲- (۲۱)- شبیه این روایت را محمد بن حنفیه از امیر المومنین علیه السلام به این صورت بیان می نماید: شواهد التنزیل: ۴۴۶/۲-۴۴۷، حدیث ۱۱۱۲؛ «محمد بن الحنفیه، عن أبيه علي بن أبي طالب قال قال رسول الله ص أشفع لأمتي حتى ينادي ربي رضيت يا محمد فأقول رب رضيت. ثم قال إنكم معشر أهل العراق تقولون إن أرجى آية في القرآن يا عبادي الذين أسرفوا على أنفسهم لا- تقنطوا من رحمة الله قلت إنا لنقول ذلك. قال و لكننا أهل البيت، نقول إن أرجى آية في كتاب الله [قوله تعالى] أو لسوف يعطيك ربك فترضى و هي الشفاعة.»

۳- (۲۲)- زممر (۳۹): ۵۳؛ «بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

بعضی هایش بماند، بلکه تو را پاک می کنم: «إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» چه آمرزیدنی! گرچه برای انسان سخت است، عیبی ندارد. ترک گناه بسیار سخت است، اما بگذار ترکش کنیم، بگذار شسته شویم.

### گناه جنین در شکم مادر

جنین هم که در رحم مادر است، واقعاً گناه می کند، اما گناه او گناه تکوینی است، گناه تکلیفی و اختیاری ندارد، گناه جهنمی و بهشتی نیست. به او می گویند: بیرون بیا، می گوید: نمی خواهم، وقتی هم که بیرون می آید، زار زار گریه می کند که چرا مرا از این جا بیرون آوردید، اما وقتی که از رحم بیرون آمد، خدا گناهِش را می بخشد، تنگی رحم را برایش تبدیل به فضای باز عالم می کند، این بخشش خداست، چه قدر درخت، چه قدر دریا و آسمان و زمین و هوا و ستارگان، اینها را به بچه می بخشد که آفرین که از آن جای تنگ دست برداشتی، من همه اینها را به تو بخشیدم.

ای جنین! آن جا که بودی، غذایت چه بود؟ خون حیض که نجس ترین خون ها بود، از طریق بند ناف می خوردی، اما از آن خون نجس دست برداشتی، در دنیا آمدی، الان شیر پاک مادر را به تو می دهم؛ یعنی آن گناه تو را بخشیدم، آن گناه که در رحم در ظلمات ثلاث، در سه تاریکی بودی، با این که سخت بود، دست برداشتی، و قابله زحمت کشید تا تو متولد شدی، حالا که به دنیا آمدی، به دلیل دست برداشتن از آن سه تاریکی تو را می بخشم، بیا در روشنایی، بین در این جا چه نورهایی پیدا می شود، نور فاطمه، نور حسین، نور علی علیه السلام، نور قرآن، بیا تا تو را ببخشم.

ای گنهکاران! بیاید از رحم تنگ و تاریک گناه با این که سخت است، خودمان را متولد کنیم و به فضای باز ربّانی و ملکوتی ببریم که اگر توبه کنیم، ما را از دامن

سخت و تنگ شیطان به فضای بی نهایت ملکوت می برنند، ما را از خوردن حرام به طرف خوردن حلال می برند، ما را از آلودگی ها به پاکی ها می کشند، این است معنای «يُدَلُّ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (۱).

امیر مؤمنان علیه السلام با شهادتش متولد شد چون اگر می خواست بمیرد که ناراحت می شد بلکه متولد شد که گفت:

«فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ» (۲)، بیاید ما هم متولد شویم، دیگر بس است، هر گناهی را تجربه کردیم، دیگر می خواهیم چه کار، مگر چه قدر می خواهیم لذت دروغ را بچشیم، لذت غیبت را بچشیم، کسانی که هنوز شهوتران هستند، لذت شهوت را تا چه موقع می خواهند بچشند.

مولا- جان آماده هستی ما را قبول کنی، ما آماده شده ایم که بیاییم، او هم الان با ما حرف می زند، مثل بچه ای که پدر بیرونش کرده، حالا آمده دم در می گوید: بابا در را باز کن، بابا می گوید: تصمیم هایت را گرفتی؟ می گوید: آری، مولا جان، چه به ما می گویی؟ الان چه می گویی؟ می گویی تصمیم هایتان را گرفته اید؟ آری گرفته ایم ما را راه بده، تا از بندگان شایسته ات باشم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۲۴۴

---

۱- (۲۳)-فرقان(۲۵):۷۰؛ «و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.»

۲- (۲۴)-المناقب: ۱۱۹/۲؛ بحار الأنوار: ۱۴۷/۴، باب ۱۳، حدیث ۴.















## ۱۵ اعراض نفس از حق، علت همه بدبختی ها

### اشاره

تهران، حسینیه هدايت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۲۵۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

خداوند تعالی می فرماید:

«وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ» (۱)

علت تمام عقب ماندگی ها و بدبختی های ذاتی و عمقی انسان، اعراض نفس از حق است. نفس در وجود انسان واقعیتی است که تمام موجودیت آدمی را به دنبال خود می کشد که اگر چنان چه در مسیر الهی قرار بگیرد، انسان موجودیتش را به سوی خدا می برد، اما اگر در راه غیر خدا قرار گیرد، همه موجودیتش را خرج غیر خدا می کند، البته بر اساس بسیاری از آیات و روایات، آن جا که نفس با تمام ابزار و وسایلش در راه خدا صرف شود، انسان به تجارت سودمند و پر درآمدی دست زده که منافع این تجارت و سود این معامله برای آدمی ابدی خواهد بود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ \* تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ» (۲)

جملاتی در قرآن مجید نظیر: «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»، (۳) «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ»، (۴) «لَهُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (۵) دلالت دارد بر موقعیت نفسی که با پروردگار بزرگ عالم معامله

ص: ۲۵۳

- 
- ۱- (۱) - یس (۳۶): ۴۶؛ «و هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان برای آنان نمی آید مگر اینکه از آن روی می گردانند.»
  - ۲- (۲) - صف (۶۱): ۱۰-۱۱؛ «ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک نجات می دهد؟» به خدا و پیامبرش ایمان آورید، و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید.»
  - ۳- (۳) - نساء (۴): ۱۳؛ «و آن است کامیابی بزرگ.»
  - ۴- (۴) - بروج (۸۵): ۱۱؛ «این است کامیابی بزرگ.»
  - ۵- (۵) - مائده (۵): ۳؛ «برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است.»

کرده، البته ممکن است شروع این معامله، در مذاق انسان تلخ و سخت بیاید، چراکه در این گونه معاملات انسان بر خلاف خواسته ها و مشتیهات و لذات نفس، باید حرکت کند، حرکتی که خستگی دارد، رنج و مشقت دارد، ناراحتی و دلزدگی دارد.

انسان تا نیمه راه حرکت می کند و بعد چنان برایش دشوار می نماید که می خواهد همین نیمه راهی را هم که رفته با آن همه رنج و زحمتی که کشیده، رها کند و مانند یک شناگر ماهر که مدت هاست از آب غایب بوده، به این دریای مادیت برسد و با تمام وجود شنا کند، اما باید گوش به این کسالت ها و سختی ها و محدودیت ها و رنج ها و ناراحتی ها ندهد. اگر یک مقدار دیگر حرکت کند، نفس در اختیار محبوبش قرار می گیرد و وقتی در اختیار محبوب قرار گرفت، تمام رنج ها و مشقت ها تبدیل به لذت ها می شود، آن گاه انسان از گفتن «الله اکبر»، از خواندن نماز، از گرفتن روزه، از رفتن به جهاد، نشاط عجیبی به او دست می دهد و سیر او به سوی محبوب سیر مخصوصی خواهد شد. (۱)

### حکایت مرحوم آخوند کاشی

در احوالات مرحوم آخوند کاشی نقل می کنند که ایشان هر نماز واجبی را که به جا می آورد، قبل از شروع به نماز تا خروج از نماز غرق در مستی و شادی و گریه و زاری و اشک ریختن بود و تا آخر عمرشان این گونه نماز خواندن او ادامه داشت، ولی بعد از هر نمازی دیگر می خواند. یک بار از ایشان پرسیدند که شما نماز اولتان را با آن کیفیت می خوانید و نماز دومتان را معمولی و عادی می خوانید، دلیل آن چیست؟ می فرمودند: من که متوجه نمی شوم، اما ممکن است نفس از آن نوع نماز با آن کیفیت خودش لذتی ببرد و آن لذت نگذارد که مولای من آن نماز را روز قیامت قبول کند، من احتیاطاً یک نماز دیگر هم می خوانم که اگر آن نمازها را قبول

ص: ۲۵۴

۱- (۶)- آری اعراض نفس از حق سرچشمه تمام بدبختی ها است از آن جمله می توان تنها گذاشتن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله را نام برد که بخاطر هوای نفسشان دامن اهل بیت را رها کردند با این که بارها امیر المومنین علی علیه السلام هشدار داده بودند که در روایات آمده: تأویل الآيات الظاهره: ۶۶۴؛ بحار الأنوار: ۳۳۰/۲۴، باب ۶۷، حدیث ۵۲؛ «عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه أنا التجاره المربحه المنجيه من العذاب الأليم التي دلّ عليها في كتابه فقال يا أيها العذّين آمنوا هل أدلكم على تجاره تنجيكم من عذاب أليم». و همچنین زمانی که امیر المومنین علیه السلام اسلام را در خطر دید و آماده جنگ با معاویه شد برای مردم خطبه خواند و خطر اعراض از حق را به آنان تذکر داده و با آنان اتمام حجت کرد که به گزیده‌هایی از آن اشاره می کنیم: الإرشاد: ۱/۲۶۴-۲۶۰؛ بحار الأنوار: ۳۸۷/۳۲-۳۹۰، باب ۱۱، حدیث ۳۶۰؛ «من كلام أمير المؤمنين عليه السلام لما عمد المسير إلى الشام لقتال معاوية بن أبي سفيان قال بعد حمد الله و الثناء عليه و الصلاه على رسول الله صلى الله عليه و اله اتقوا الله عباد الله و اطيعوه و اطيعوا إمامكم فإن الرعيه الصيحه تنجو بالإمام العادل الأ- و إن الرعيه الفاجره تهلك بالإمام الفاجر و قد أصبح معاوية غاصبا لما في يديه من حقي ناكثا لبيعتي طاعنا في دين الله عز و جل». در فراز دیگر می فرماید: ...أما سمعتم قول رسول الله صلى الله عليه و اله يوم الغدير في ولايتي و موالاتي فاتقوا الله أيها المسلمون و

تحاثوا على جهاد معاويه الناكث القاسط و أصحابه القاسطين و اسمعوا ما أتلو عليكم من كتاب الله المنزل على نبيه المرسل لتتعظوا فإنه عظه لكم فانتفعوا بمواعظ الله و ازدجروا عن معاصي الله فقد وعظكم الله بغيركم فقال لنبيه صلى الله عليه و اله أ لم تر إلى الملا من بنى إسرائيل من بعد موسى إذ قالوا لنبي لهم ابعث لنا ملكا نقاتل في سبيل الله قال هل عسيتم إن كتب عليكم القتال ألا تقاتلوا قالوا و ما لنا ألا نقاتل في سبيل الله و قد أخرجنا من ديارنا و أبنائنا فلما كتب عليهم القتال تولوا إلا قليلا منهم.

نکرد، این نمازها را قبول کند. این گونه ذخیره می کردند.

اکنون نفس ما در حالتی است که از عبادت ها رنج می برد، خیلی ها هستند که هر روز به تقویم نگاه می کنند تا ماه رمضان تمام شود؟ خیلی ها هم بودند که از اول ماه رجب تا پایان ماه رمضان، نود روز روزه می گرفتند، تازه پیغمبر اکرم روز عید فطر را که حرام بود روزه نبودند، ولی در کتاب های فقهی نوشته اند که شش روز بعد از ماه رمضان منهای روز عید فطر را هم روزه می گرفتند که به حضرت عرض می کردند:

این شش روزی که روزه می گیرید، برای چیست؟ می فرمودند: هنوز آماده خروج از ماه رمضان نشده ام، هنوز چسبیده به ماه رمضان هستم، هنوز قطع رابطه نکرده ام، با این که از ماه رمضان هم بیرون آمده بودند، ولی باز می فرمودند که هنوز رابطه ام قطع نشده است. هنوز در ماه رمضان هستم.

### فراز و نشیب سیر و سلوک امتحان است

این رنج ها، مشقت ها، کسالت ها و گاهی دلسردی ها در مسیر سلوک، یکی از پرهنگامه ترین امتحان های الهی از بنده اش است که گاهی در مسیر و در حال سلوک شدیداً تحت فشار قرار می گیرد، حتی ممکن است دچار وسوسه و حالات منفی نفسانی شود، ولی اینها منزل به منزل قابل رد شدن، از بین رفتن و تمام شدن است.

سالک اصلاً نباید گوشش به این حالات منفی باشد. وقتی این حالات منفی خودش را در وجود ظاهر می کند، باید انسان از آنها عبور کند، نباید برگردد، اگر برگردد به دست آورده ها را هم از دست می دهد، باید عبور کند، وقتی عبور کرد از این منزل بیرون می رود؛ یعنی دیگر کسالت و رنج و تلخی و مشقت نمی ماند.

□  
اول برنامه این طور است. حرکت الی الله خلاف طبیعت و خواسته های نفس است. دقیقاً مثل عمل کردن به نسخه دکتراست که انسان نه از شربتش، نه از آمپولش، نه از قرصش، از هیچ چیز دیگرش خوشش نمی آید، اما وقتی عمل کرد و



سلامتش را به دست آورد، تمام وجودش از طیب تشکر می کند و می بیند که از مصرف این داروهای تلخ که مطابق با میلش نبوده، چه لذتی برایش پدید آمد که لذت سلامتی و نشاط باشد. (۱) نقطه حرکت نفس با تمام اعضا و جوارح به سوی وجود مقدس دوست، شروع سعادت و خیر است، شروع به دست آوردن منفعت ابدی و همیشگی است، اما اگر انسان اعراض کند؛ یعنی دستورها را تحمّل نکند، چون رسیدن به مولا کار ساده ای نیست، چرا که ما در قرآن مجید می خوانیم مولای ما رفیع الدرجات است، فوق کلّ شیء است، ذوالعرش است، علی اعلاست، متعال است، کبیر و عظیم است:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۲) است، لذا اگر انسان بخواهد به چنین مقامی که عظمت و بلندی آن بی نهایت در بی نهایت است، برسد کار ساده ای نیست.

## پرواز فضایی سلیمان

مسئله پرواز در هوا و سفر هوایی، ریشه در هزاران سال فکر دارد؛ یعنی شاید قبل از میلاد مسیح دانشمندان به این فکر بودند که ما علاوه بر راه دریا و زمین، راهی هم برای سفرها از جوّ باز کنیم. یکی از دانشمندان یونان آن طور که در کتاب ها نقل می کنند، دو بال درست کرده بود که شاید با آنها بتواند حرکت کند و از شهری به شهری دیگر برود، اما وسایلش فراهم نبود، البته پرواز فضایی را خدا به سلیمان یاد داده بود.

در آیه صریح قرآن مجید آمده است که سلیمان وسیله ای را درست کرده بود که با آن پرواز فضایی می کرد. قرآن مجید می فرماید: از صبح تا شب که راه می رفت به اندازه یک ماه که از مسیری به مسیری مسافرت کند، ایشان یک روزه می رفت، (۳) ولی بشر برای به دست آوردن هواپیما چه قدر زحمت کشید؟ چند هزار سال فکر کرد؟ اکنون که موفق به پرواز شده، خیلی که اوج بگیرد نمی تواند بیش از ۳۷ هزار پا

ص: ۲۵۶

۱- (۷)- درباره فلسفه آزمایش انسان آیات و روایات فراوان داریم که بعنوان نمونه به چند مورد اکتفا می شود. محمد (۴۷): ۳۱ وَ لَنْبَلُوْكُمْ حَتّٰی نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِيْنَ مِنْكُمْ وَ الصّٰبِرِيْنَ وَ نَبْلُوْا اَخْبَارَكُمْ؛ به یقین ما شما را امتحان می کنیم تا مجاهدان از شما و صابران را مشخص نماییم، و اخبار شما را نیز [که اعمال و اسرار شماست] می آزمایشیم [تا صدق و کذب شما را در همه امور معلوم بداریم]. روایات: امیر المومنین علی علیه السلام می فرماید: نهج البلاغه: خطبه ۱۴۴؛ «أَلَا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ كَشَفَ الْخَلْقَ كَشْفَهُ لَا- أَنَّهُ جَهْلٌ مَا أَخْفَوْهُ مِنْ مَصُونٍ أَسْرَارِهِمْ وَ مَكْنُونٍ ضَمَائِرِهِمْ وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا فَيَكُونُ الثَّوَابُ جَزَاءً وَ الْعِقَابُ بَوَاءً». و هم چنین می فرماید: غرر الحکم: ۹۹، حدیث ۱۷۱۶؛ «لا تفرح بالغناء و الرخاء و لا تغتم بالفقر و البلاء فإن الذهب يجرب بالنار و المؤمن يجرب بالبلاء». و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید: الکافی: ۱/۱۵۲، حدیث ۱؛ المحاسن: ۱/۲۷۹، باب ۴۰، حدیث ۴۰۳؛ «ما من قبض و لا بسط إلا و لله فيه مشيئه و قضاء و ابتلاء».

۲- (۸)- شوری (۴۲): ۱۱؛ «هیچ چیزی مانند».

۳- (۹)- وَ لَسِيْلِيْمَانَ الرِّيْحِ غُدُوْهَا شَهْرٌ وَ رَوْحُهَا شَهْرٌ؛ و باد را برای سلیمان [مسخر و رام کردیم]، که رفتن صبح گاهش [به اندازه] یک ماه و رفتن شام گاهش [به اندازه] یک ماه بود. سبأ (۳۴): ۱۲.

بالا تر رود، آن هم در هوایی که نزدیک ماست. ۳۷ هزار پا چیزی نیست.

## مشقت های رسیدن به مقام قرب الهی

اگر انسان بخواهد به مقام قرب مولا برسد، مولایی که رفیع الدرجات است، سخت ترین زحمت ها و گسترده ترین مشقت ها را باید برای موجودیتش تحمل کند تا بتواند به چنین پرواز معنوی دست یازد و به مقام قدس و قرب برسد. یک تنه باید در میدانی به گستردگی آفرینش مبارزه کرد، در خوراک، پوشاک، نگاه، شنیدن، گفتن، فکر کردن، در استعمال موارد اخلاقی و عاطفی، این قدر هم جاده لطیف است که با برخورد به کمترین مانع متوقف می شود. بیداری کامل می خواهد، مراقبه و محاسبه می خواهد، توبه دائم می خواهد، بینایی می خواهد، بصیرت می خواهد، گذشتی همه جانبه و مبارزه ای گسترده می خواهد.

این قدر هم وجود مقدس او راحت در دسترس نیست. خدا کجاست؟ خودش آدرس می دهد: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (۱) با کنار زدن غیر من، یعنی پشت کردن به ماسوای الله مرا می یابید، این طور می توان مرا پیدا کرد، اما با روی کردن به ماسوای الله نمی توان به وجود مقدس او رسید (۲):

هرگز نبری راه به سر منزل مقصود تا مرحله پیما نشوی وادی ما را (۳)

باید انسان جاده «لا اله» را طی کند تا به الله برسد و این یک گذشت همه جانبه از خود و همه عالم را می طلبد تا انسان بتواند جمال محبوب را زیارت کند. این گذشت چگونه است؟ چه طور باید گذشت کرد؟ آیا باید نخورد، نخوابید، نپوشید، کار نکرد، به گوشه بیابانی پناه برد؟ قطعاً اگر کسی این کارها را بکند، مرتکب حرام شده است:

«وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ...» (۴)

ص: ۲۵۷

۱- (۱۰)-صافات(۳۷):۳۵؛ «معبودی جز خدا نیست، تکبر می کردند.»

۲- (۱۱)-امام باقر علیه السلام می فرماید: مستدرک الوسائل: ۴۳۸/۲، باب ۶۵، حدیث ۲۴۰۱؛ «بیتلی المرء علی قدر حبه». و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید: الکافی: ۲۵۹/۲، حدیث ۲۹؛ وسائل الشیعه: ۲۶۲/۳، باب ۷۷، حدیث ۳۵۹۱؛ «عن أبی عبد الله قال إن فی کتاب علی علیه السلام أن أشد الناس بلاء النبیون ثم الوصیون ثم الأمثل فالأمثل و إنما بیتلی المؤمن علی قدر أعماله الحسنه فمن صحح دینه و حسن عمله اشتد بلاؤه و ذلك أن الله عز و جل لم يجعل الدنيا ثواباً لمؤمن و لا عقوبه لكافر و من سخر دینه و ضعف عمله قل بلاؤه و أن البلاء أسرع إلى المؤمن التقی من المطر إلى قرار الأرض». بلاء کش ترین مردم پیغمبرانند، وانگه هر که بدانها مانند و پس مانندتر است بترتیب، و همانا مؤمن باندازه کارهای خویش بلا کشد، و هر که دینش درست و کردارش نیک است بلاءش سخت باشد برای آنکه خدا عز و جل دنیا را نه پاداش مؤمن ساخته و نه کیفر کافر، و هر که دینش سبک و عملش سست است بلاءش کم است، و راستی بلاء شتابانتر است بسوی مؤمن باتقوی از باران بقرارگاه زمین.

۳- (۱۲)- وحدت کرمانشاهی.

۴- (۱۳)- انبیاء (۲۱): ۸؛ «و آنان را جسدهایی که غذا نخورند قرار ندادیم، و جاویدان هم نبودند [که از دنیا نروند].»

از خوردن نهی نمی کند، باید انسان بخورد، اما به دستور «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ...» (۱) باید انسان پیوشد، اما در پوشیدن میانه رو باشد

«مَلْبَسُهُمْ»

«الْاِقْتِصَاد» باید بین مردم باشد، اما

«مَشِيَّتُهُمُ التَّوَّاضُعُ» (۲) نه با تکبر و فخرفروشی، باید انسان حرف بزند، اما به لسان صدق، باید گوش بدهد، اما

«عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ» (۳)، باید ازدواج کند، برای این که به حرام نیفتد و برای این که نسل تداوم پیدا کند، هیچ کدام از امور طبیعی را کسی حق ندارد به عنوان ریاضت ترک کند.

ما ریاضت شرعی به این شکل نداریم و اسلام ریاضت هیچ مکتبی را برای تصفیه نفس قبول ندارد، نه مکتب های قبل از خودش را و نه مکتب های بعد از خودش را. شخصی از پیغمبر پرسید: دلم می خواهد ریاضت بکشم. فرمود: به جبهه برو، کسی حق کناره گیری ندارد، اگر بخواهد بلند شود، گوشه خلوتی را پیدا کند و اسمش را بریدن از ماسوی الله بگذارد، آن می شود عبادت منفی که اسلام آن را قبول ندارد. آن جا دیگر مبارزه هم لازم ندارد، نه نامحرمی هست که انسان از دیدن او خودداری کند، نه مال حرامی هست که با آن مبارزه کند، نه مقامی هست که خود را در آن حفظ کند. در خلوت و تنهایی زمینه رشد و کمال اصلاً وجود ندارد، هیچ پیغمبر و امامی هم خلوت نشین نبود.

### مولای عارفان جدای از اجتماع نبود

سرحلقه تمام عارفان عالم امیرالمؤمنین است، رئیس همه عاشقان امیرالمؤمنین است، عالم ترین عالمان امیرالمؤمنین است، ولی ایشان در مدت عمرشان، هشتاد و پنج مرتبه یا مقداری بیشتر به جبهه جنگ رفتند، در بازار بودند، کشاورزی داشتند، تجارت داشتند، امام مسلمانان بودند تمام مقامات عالم را داشتند، ولی برای یک بار هم نگذاشتند احساسی از آن مقام به ایشان دست بدهد. اگر از علی سؤال می کردند که مقام برای شما چیست؟ قسم جلاله می خورد: واللّه ریاست برای

ص: ۲۵۸

---

۱- (۱۴)- مؤمنون (۲۳): ۵۱؛ «ای پیامبران! از خوردنی های پاکیزه بخورید و کار شایسته انجام دهید؛ مسلماً من به آنچه انجام می دهید، دانایم.»

۲- (۱۵)- نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴ (معروف به همام درباره صفات متقین).

۳- (۱۶)- نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴ (معروف به همام درباره صفات متقین).

من وهم و خیال است، عیبت و حقیقت ندارد.

□  
در تمام مسائل اجتماعی هم امیرالمؤمنین وارد بود، در عین حال، جدای از ماسوی الله بود، مطلقاً حقّ حق بود:

«عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُ مَا دَارَ» (۱). هیچ چیزی را هم غیر از خدا نمی دید،

□  
«ما رأيتُ اللهَ شيئاً» هیچ چیزی را نمی بینم،

□  
«إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَمَعَهُ وَبَعْدَهُ» (۲)، اصلاً هیچ چیزی را نمی بینم. چون هیچ چیزی برای من جمال و جذبه ندارد، چیزی مرا قانع نمی کند، از چیزی لذت نمی برم، چیزی مرا سیر نمی کند، مورد تماشایی هم وجود ندارد که من سرگرم تماشای او شوم، فقط خدا، یعنی از «لا اله» به طور کلی گذشته بود و به «الّا الله» رسیده بود، او رفیع الدرجات است.

اگر انسان بخواهد از کسالت در عبادت دلزدگی پیدا کند و از یک مقدار بیداری، خسته و از یک مقدار عبادت رنجیده شود و نتواند با خواهش ها، مشتهیات و هواهای نفس مبارزه کند و اینها را پس زند که جزء «لا اله» است، چه موقع می تواند به حضرت دوست برسد؟

بدن در این جا حرکت دارد، اما روح ندارد، این جا جای حرکت روح نیست.

روح در فضای ربوبیت در حرکت بود، بدن این جا بود، اما خودشان این جا نبودند، بلکه با دوست و محبوب و معشوق بودند. مقام عصمت، یعنی چه؟ یعنی مقامی که نگذاشت عاشقان خدا در هیچ برنامه ای به اندازه یک ارزن آلوده به غیر خدا شوند.

### لذت بخش ترین ساعت

از عارفی پرسیدند: در تمام دوره ای که زنده بودی تا الان چه ساعتی برای تو از همه ساعت ها لذت بخش تر بود. گفت: یک روز بالای پشت بام خانه مان نشسته بودم، زن و شوهر همسایه دعوایشان شد، البته صدای آنها به گوشم می رسید، چون

ص: ۲۵۹

---

۱- (۱۷)-بحار الأنوار: ۴۳۲/۱۰، باب ۲۶؛ اعلام الوری: ۱۵۹.

۲- (۱۸)-بحار الأنوار: ۴۴/۴، باب ۵، حدیث ۲۳-۲۴؛ مفتاح الفلاح: ۳۶۸.

مسلمان ها هندسه و مهندسی خانه هایشان تا قبل از آمدن سلسله خبیثه طاغوت زمان، صد درصد اسلامی بودند، ساختمان ها به گونه ای بودند که به هیچ عنوان به هم مشرف نبودند، هیچ چشمی خانه همسایه را نمی دید، مقداری از صفات عالی انسانی باید از طریق خانه حفظ شود. مهمانی های مردم با مهمانی های زمان ما فرق می کرد.

در ایام سابق پدربزرگ های وقتی مهمان دعوت می کردند، قبل از این که مهمان ها وارد خانه شوند، ابتدا اگر لباس زنانه روی بند بود، جمع می کردند، اگر کفش زنانه در دالان و نزدیک اتاق ها بود، جمع می کردند و بعد مهمان می آوردند.

گذشتگان وقتی برای زن و دخترشان خرید می کردند، دختر و زن را به بازار نمی آوردند، حتی عروس را هم نمی آوردند، چهار یا پنج جفت گوشواره و کفش، هشت یا نه شکل لباس می آوردند، عروس هر کدام را می پسندید، همان را نگه می داشتند و پولش را می دادند. هیچ وقت بدن و هیکل و قامت ناموس اسلامی را در معرض دید فروشنده، حتی زیر چادر قرار نمی دادند.

### راه رسیدن به مولا

با این زندگی کردن های بی قید و بند کسی به خدا نمی رسد. اینها همه فضای شیطان است، فضای الهی، فضای دیگری است. خانه ای را فرض کن، ده اتاق پشت سر هم دارد، خانم می خواهد نماز بخواند می رود داخل اتاق دهم، در حیاط را قفل می کند، در اتاق اولی، دومی و حتی نهمی را قفل می کند و داخل اتاق آخر نماز می خواند، آن هم روبه روی پروردگار، اتاق ها هم تاریک هستند، هیچ کس هم نیست، کنتور برق را هم زده، در همان تاریکی که می خواهد نماز بخواند، مولایش به او گفته روبه روی من هم که ایستادی، اگر یک تار مویت پیدا باشد، نمازت باطل است.

عفت تا آن جا باید در پیشگاه مولا حفظ شود، تو در پیشگاه خدای خودت می روی. زن نباید یک تار مویش پیدا شود، حال چطور می شود به این راحتی در اختیار نامحرم باشد و بخواهد به خدا برسد. تو به همان نامحرم رسیدی، دیگر کافی است، طرف دیگر نمی توانی بروی، باید همه جانبه گذشت کرد و ماسوی الله را کنار زد:

نفی من شد باعث اثبات من خواجه در لای من الای من است (۱)

باید بمیرم تا زنده شوم، باید کشته شوم تا زنده شوم، باید کور شوم تا بینا شوم، باید کر شوم تا گوش دار شوم، باید بی حس شوم تا حس پیدا کنم اول باید دروازه گناه را به روی چشم و گوش ببندیم: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ» (۲) اول بمیرید تا زنده شوید، بدون مردن حیات معنا ندارد، همه را رها کنید تا مرا بیابید و اگر این همه رنج و زحمت و مشقت برای یافتن او نبود، ارزش نداشت، تمام ارزش به دلیل زحمت و رنج است، تمام ارزش برای این حرکت ها و مبارزه ها و گذشت ها است. گذشت کار ساده ای نیست.

امیرالمؤمنین در نهج البلاغه می فرماید: کسی که از مشتیهات نفس و خواهش ها و هوس های ضدّ خدایی نفس بگذرد، ارزش و ثوابش در پیشگاه پروردگار از شهید در راه خدا بیشتر است.

این سفر سنگینی است، با هر لقمه ای که انسان می خورد نمی تواند به او برسد.

خداوند متعال به داوود پیغمبر گفت: اگر لقمه ای که در دهانت می گذاری، بسیار خوشمزه باشد و به دلیل خوشمزگی آن مرا از یاد ببری و آن لقمه را فرو دهی، به مقدار همان لقمه لذت مناجات و محبتم را از تو بکشم می کنم. (۳) آن جا داستان، داستان دیگری است. این که می گویند اگر سر سفره نشسته ای، حتی برای هر لقمه ای بسم الله بگو، برای این است که لقمه یک وقت نفس تو را از

ص: ۲۶۱

۱- (۱۹)-وحدت کرمانشاهی.

۲- (۲۰)-ملک (۶۷):۲؛ «آنکه مرگ و زندگی را آفرید.»

۳- (۲۱)-شبهه این روایت از امام کاظم علیه السلام خطاب به هشام نقل شده: مستدرک الوسائل: ۱۱/۳۴۰، باب ۴۲، ذیل حدیث ۱۳۲۱۰؛ بحار الأنوار: ۱/۱۵۴، باب ۴، حدیث ۲۹؛ «یا هشام أوحى الله إلی داود[یا داود]حذر و أنذر أصحابک عن حبّ الشّهوات فإنّ المعلّقه قلوبهم بشهوات الدنیا قلوبهم محجوبه عنی.»

حرکت باز ندارد، این که می گویند در هنگام خواب بسم الله بگو، برای اینکه رختخواب انسان را از خدا جدا نکند، وقتی که می خواهی از خانه بیرون بروی، بسم الله بگو، برای این که شیطان بیرون در داخل اداره و بازار دو طرف تو صف کشیده، اعوذ بالله بگو، چرا که اگر به بیابان بروی، به گله ای برسی، سگ گله بخواهد به تو حمله کند، چه کار می کنی؟ سریع به آغوش چوپان پناهنده می شوی، یک نهیب چوپان سگ را رد می کند و می گوید: این گله عالم سگش شیطان ها هستند، همیشه در آغوش خدا باش که سگ به تو حمله نکند، یک نهیب به سگ بزند تا آرام شود و تو را رها کند و برود، والا بدون او چگونه می خواهی از حمله سگ در امان بمانی؟ مگر بدون او تاکنون در امان هم مانده ایم؟! بدون او هرگز در امان نمی مانیم.

## حکایت لیلی و مجنون

می گویند: بیچاره مجنون این قدر رنج کشید تا بالاخره یک بار به خانه لیلی رسید. وقتی به لیلی گفتند که مجنون آمده، لیلی هم داشت دیوانه می شد:

ز بوی زلف تو مفتونم ای گل

ولی او را راه نداد و گفت: نگذارید داخل اتاق بیاید، به کلفت ها گفت که او را به اتاق دیگر راهنمایی کنند. پرسیدند: شما دو نفر که برای همدیگر می میرید! مجنون بیچاره رنج زیادی کشیده تا به تو رسیده، بگذار بیاید یک نگاه تو را ببیند. گفت:

امکان ندارد. پرسیدند: چرا؟ گفت: چند روز باید در اتاق بماند، بعداً او را خواهم دید. پرسیدند: چرا؟ گفت: از آن محلی که برای دیدن من راه افتاده می دانید چقدر در چشمش قیافه نامحرم رفته است باید تمام آن صورت ها و عکس هایی که در چشمش است کاملاً پاک و محو شود و در این چشم دیگر هیچ چیز نماند تا آماده



دیدن من شود، نمی خواهم چشمی که پر از غریبه است مرا ببیند، گوشی که پر از صدای غریبه است، صدای مرا بشنود، زبانی که پر از آلودگی است، اسم مرا تلفظ کند.

### ادامه لذت بخش ترین ساعت

گفت: زن و شوهر دعوا داشتند، بالاترین لذت زندگی من همان ساعتی بود که روی پشت بام بودم. زن به مردش گفت: پنجاه سال است که با تو ازدواج کرده ام، با داشتن تو ساختم، به نداشتن تو هم ساختم، به بودن و نبودن در خانه ساختم، با سلامت و مریضی ات ساختم، خیلی وقت ها دیر آمدی، به انتظارت نشستم، فقط به این امید که بیایی و مرا ببینی، اما امروز شنیدم که ازدواج کرده ای و در زندگی من زن دیگری را آورده ای؟ از امروز به بعد دیگر این زندگی و تو را نمی خواهم. گفت: روی پشت بام یکه خوردم و به یاد این آیه افتادم:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...» (۱)

همه گناهان تو را می بخشم، اما اگر شریک برای من قائل شوی هرگز نمی بخشم، باید تنها خودم را بخواهی، فقط مرا ببینی، لحظه ای برای تماشای دیگری نظر از من برنداری، این حرف درست نیست که من می خواهم بنشینم امیرالمؤمنین را ببینم، چون پیغمبر فرمود: هر کس می خواهد خدا را ببیند، علی علیه السلام را ببیند. علی دیدن غیر خدا دیدن نیست که پیغمبر فرمود: هر کس می خواهد خدا را زیارت کند به کربلا برود حسین علیه السلام مرا زیارت کند.

اعراض از حق شروع همه بدبختی ها و بیچارگی هاست، اما روی آوردن به حق نقطه تمام خوشبختی ها و تجارتي است که سود آن ابدی است.

ص: ۲۶۳

---

۱- (۲۳)- نساء(۴):۴۸؛ «مسلم خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی آمرزد، و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می آمرزد.»

بنا بود درباره چند مسئله توضیح داده شود از جمله مسئله تجلیه، تخلیه، تحلیه و سرانجام مقام فنا. فنا هم به فنای در افعال، فنای در صفات و فنای در ذات تقسیم می شود که روی هم رفته شش مسئله می شود، اما برای حرکت در این شش منزل نیاز به مقدمه ای بسیار عمیق و ریشه دار داریم که ابتدا باید خودمان را به این مقدمه برسانیم که این مقدمه عبارت است از: آشکار کردن، ظاهر کردن، ایجاد کردن، ظهور دادن و تجلی دادن. نمی دانم اسمش را چه بگذاریم، در هر صورت، این مقدمه عبارت است از این که دل مرکز عشق به وجود مقدس او شود.

البته برای تحصیل یا تجلی دادن عشق باید منزل علم و به تعبیر عرفا، منزل معرفت را طی کرد. اگر به کسی که خدا را نمی شناسد بگوییم که به خدا محبت پیدا کن، واقعاً نمی تواند، به کسی که خدا را نشناخته نمی توان گفت که عاشق خدا شو، زیرا نمی تواند، با زور هم که نمی توان کسی را عاشق مولا کرد. این عشق باید عشق اختیاری باشد و به دست آوردن این علم و معرفت هم مشکل نیست.

اگر به سلسله آیاتی که در قرآن مجید چهره مقدس او را معرفی می کند، دقت نمایید به این نتیجه می رسید که همه کاره ما در عالم اوست، او خالق ما، رازق ما، ناصر و یاور ما، پیروز کننده ما، شوق ما، عشق ما، محبت ما، محور ما، محبوب ما، معشوق ما، بارع ما، مصور ماست و ما هیچ کاره ایم.

همین درختان میوه ای که سفره های ما را رنگین می کنند، هیچ کاره اند و فقط به اشاره او میوه می دهند، خودشان کاره ای نیستند، همه کاره اوست. ما همین مقدار معرفت پیدا کنیم که او نور ما، کمال ما و همه چیز ماست، خود به خود به او عشق پیدا می کنیم. این عشق اگر از طریق معرفت بیاید، موتور حرکت نفس ما به طرف آن شش منزل می شود:

هر که کند روی طلب سوی او

عشق نه وسواس بود نی غرض (۱)

□  
چه کسی می تواند برای رسیدن به او راحت باشد. (۲) امیرالمؤمنین شصت و سه سال از نصف شب تا «الله اکبر» صبح ناله کرد. درباره اش نوشته اند که: در بیابان های مدینه و کوفه مثل آدم مار گزیده به خودش پیچید

«يَتَمَلَّمُ كَتَمَلُّمِ السَّلِيمِ» (۳)، اشک ریخت و فریاد زد:

«آه من قله الزاد و بُعْدِ السَّفَرِ» (۴) ای محبوب من! دیدی عمرم تمام شد و کاری برای تو نکردم، به سوی تو می آیم و چیزی برای تو نیاوردم. چه چیزی چشیده بود که مثل مار گزیده می پیچید، چه چیزی چشیده بود که خوابش نمی برد؟ چه چیزی چشیده بود که وقتی صبح روز نوزدهم رمضان بالای بام مسجد کوفه آمد، نگاهی به افق کرد و گفت: هر دوی ما شصت و سه سال است، بیدار می شویم، اما من هر وقت بیدار شدم، تو خواب بودی، چه چیزی

۱- (۲۴)- هاشمی دهلوی.

۲- (۲۵)- در پایان مناسب است اشاره به این حدیث شریف و توضیح آن بنمائیم تا بیشتر بهره ببریم: راه روشن (ترجمه المحجّه البيضاء)، سید محمد صادق عارف: ۵۸/۸-۵۹؛ «پیامبر خدا صلی الله علیه و اله فرموده است: دشمنترین معبودی که در زمین پرستش می شود، هوای نفس است. و به همین سبب فرموده است: هرکس از روی اخلاص لا إله إلا الله بگوید وارد بهشت می شود، و معنای اخلاص خالص کردن دل برای خداست به طوری که غیر خدا در آن شرکت نداشته و خداوند محبوب و معبود و مقصود او باشد و بس. کسی که حالش بدین گونه باشد، دنیا زندان اوست، زیرا دنیا مانع آن است که محبوبش را مشاهده کند و مرگ برای او رهایی از این زندان و ورود بر محبوب است. در این صورت حال کسی که او را جز یک محبوب نیست و شوق او به دیدارش طولانی شده و ایام زندانی اش به درازا کشیده هرگاه از این زندان برهد و امکان دیدار محبوبش حاصل شود و بتواند ابد الابد به انس با او آسودگی یابد چگونه خواهد بود. بنابراین یکی از اسباب ضعف محبت خداوند در دلها قوت محبت دنیا است که از جمله آن محبت زن و فرزند و نزدیکان و مال و اثاث و باغ و تفریحگاه است تا آن جا که اگر کسی به آواز خوش مرغان و نسیم روحبخش سحرگاهان تفریح کند به نعیم دنیا توجه کرده و از این راه موجبات نقصان محبت خود را نسبت به خداوند فراهم ساخته و به اندازه ای که با دنیا انس گرفته از انس او با خدا کاسته شده است، زیرا هیچ چیزی در دنیا به آدمی داده نمی شود، جز این که به اندازه آن آخرت او نقصان می یابد، چنان که انسان به اندازه ای که به مشرق نزدیک می شود، ناگزیر به همان اندازه از مغرب دور می گردد و دل زن از شوهرش خشنود نمی شود، جز این که به همان اندازه دل هووی او غمگین می شود، چه دنیا و آخرت هووی یکدیگر و همچون مشرق و مغربند. این مطلب در نزد ارباب قلوب معلوم و از دیدن چیزی با چشم سر روشنتر است، اما طریق برکندن محبت دنیا از دل سلوک در راه زهد و پیشه کردن صبر و انقیاد از این دو در سایه خوف و رجاست. مقاماتی که ما پیش از این ذکر کردیم مانند توبه، صبر، زهد، خوف و رجاء همگی مقدماتی برای به دست آوردن یکی از دو رکن محبت است که عبارت از تخلیه دل از غیر خدا است و سرآغاز آن ایمان به حق تعالی و روز جزا و بهشت و دوزخ است، سپس از آن خوف و رجاء منشعب می شود و از این دو توبه و صبر بر اینها به وجود می آید. آنگاه کار به زهد در دنیا و بی میلی نسبت به جاه و مقام و همه لذات و بهره های دنیوی می انجامد تا دل از همه آنها و از هرچه غیر خداست پاک شود و از آن پس وسعت و قابلیت یابد که معرفت حق تعالی و محبت او در آن فرود آید. اینها همه مقدمات پاکیزه کردن دل است.»

۳- (۲۶)- شجره طوبی: ۱/۱۱۱؛ نهج البلاغه حکمت ۷۷.

۴- (۲۷)- همان.



چشیده بود؟ چه عشقی در او روشن بود و تجلی داشت که از ماسوی الله از همان سن سیزده سالگی چشم پوشیده بود، غیر خدا نمی دید، غیر خدا نمی شنید و غیر خدا نمی خواست.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۲۶۶















اشاره

تهران، حسینیه هدايت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۲۷۳



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می فرماید:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ» (۱)

خداوند در این آیه از کسانی سخن می گوید که در دنیا در همه عمر دچار معامله خطرناک و خسارت باری شدند و خود را به جایی رساندند که توان جبران خسارتی را که از این معامله کرده اند، ندارند.

قرآن مجید اینگونه مردم را بر دو دسته تقسیم کرده است:

### گروه اول

دسته ای تمام عمر خود را با خدا معامله می کنند و خود را در مسیر هدایت قرار می دهند، از عقلشان، وجدانشان، طبیعتشان، فطرتشان و از نظام عالی جهان خلقت استفاده می کنند و خود را از طریق پیغمبران خدا، ائمه طاهرين و عاشقان راه، تسلیم صاحب خلقت نمایند و در این مسیر هم می دانند که همه انبیا از زمان حضرت آدم دچار بلاها، رنج ها، مشقت ها، سختی ها بودند و هر مؤمنی هم دچار

ص: ۲۷۵

---

۱- (۱)- بقره (۲): ۱۷۵؛ «اینانند که گمراهی را به جای هدایت، و عذاب را به عوض آمرزش خریده اند، شگفتا! چه شکیبایند بر آتش.»

آن مشکلات و سختی هاست، ولی به تعبیر پیغمبر عزیز اسلام و امیرالمؤمنین پروایی از برخورد به سختی ها و مشقت ها در مسیر هدایت ندارند. (۱)

## جهاد

یکی از مشقت های مهمی که در راه هدایت نصیب اهل هدایت بوده و روزی واجب و حتمی خدا برای آنها بوده، مسئله جهاد است:

«وَكَأَيُّنَ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» (۲)

عاشقان حق که اهل ایمان و هدایت اند، قسمت عمده ای از عمر گرانبهای خودشان را در جبهه جنگ با دشمنان اسلام به سر بردند. «فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» دست و پا و چشم دادند، بدن دادند، خانه هایشان خراب شد، نزدیکانشان شهید شدند، اما سست نشدند، چون اهل معرفت بودند. برای اهل معرفت سستی معنا ندارد، برای کسانی که با هدایت معامله می کنند و تسلیم خداوند هستند، سستی معنا ندارد، برای چه در این معامله که عالی ترین سود قرار دارد، سست شوند؟

امیرالمؤمنین می فرمودند: اگر هزار بار در جبهه کشته شوم بهتر است که یک بار در رختخواب بمیرم، خدا نکند در رختخواب بمیرم، من از مردن در رختخواب متنفرم.

امیرالمؤمنین می فرماید: هر کسی آدرس بهشت را از من بخواهد نزدیک ترین آدرس بهشت زیر سایه اسلحه هاست. اول خدا عاشقش می شود، بعد او را انتخاب می کند و جذب جبهه می کند و در آن جا هم شربت شیرین شهادت را به کامش می ریزد،

«إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ أَوْلِيَّاهُ» (۳) به درستی که

ص: ۲۷۶

۱- (۲)- پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این زمینه می فرماید: أعلام الدين: ۲۷۷؛ بحار الأنوار: ۱۹۵/۷۸، باب ۱؛ «إِنَّ اللَّهَ لِيَغْذِي عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا تَغْذِي الْوَالِدَةُ وَلَدَهَا بِاللَبَنِ وَإِنَّ الْبَلَاءَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أَسْرَعُ مِنَ السَّبِيلِ إِلَى الْوَهَادِ وَمَنْ رَكِضَ الْبَرَادِينَ وَإِنَّهُ إِذَا نَزَلَ بَلَاءٌ مِنَ السَّمَاءِ بَدَأَ بِالْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ بِالْأَوْصِيَاءِ ثُمَّ بِالْأَمْثَلِ فَالْأَمْثَلِ وَإِنَّهُ سَبْحَانَهُ يَعْطِي الدُّنْيَا لِمَنْ يَحِبُّ وَيَبْغِضُ وَلَا يَعْطِي الْآخِرَةَ إِلَّا أَهْلَ صَفْوَتِهِ وَمَحَبَّتِهِ وَإِنَّهُ يَقُولُ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى لِيَحْذِرَ عَبْدِي الَّذِي يَسْتَبْطِئُ رِزْقِي أَنْ أَغْضِبَ فَأُفْتَحَ عَلَيْهِ بَابًا مِنَ الدُّنْيَا».

۲- (۳)- آل عمران (۳): ۱۴۶؛ «انبوهی دانشمندان الهی مسلک [و کاملاً در دین] به همراه آنان جنگیدند، پس در برابر آسیب هایی که در راه خدا به آنان رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و [در برابر دشمن] سر تسلیم فروتنی فرود نیاوردند؛ و خدا شکیبایان را دوست دارد.»

۳- (۴)- الکافی: ۴/۵، حدیث ۶؛ نهج البلاغه: خطبه ۲۷.

جهاد دری است درهای بهشت که خدا آن را به روی بندگان خاصش می گشاید.

وقتی که خدا مشتری می خواهد انسان باید با سر به طرف محبوب بدود، اصلاً نباید معطل هیچ چیزی شود، به خصوص اگر اسلام نیاز به دفاع داشته باشد. این مصائب در راه هدایت هم هست، البته اسمشان را مصیبت می گذارند، اما باطن آن مصیبت نیست، بلکه تجارتنی است که سود ابدی و جاوید دارد. این دسته از مردم که هدایت را قبول می کنند، با علم به این که در مسیر هدایت، بلا، مانند باران بهار می بارد، اما زیر این باران بلا، خوش هستند. تعدادی از اینها هم نسبت به بلا دم در نمی آورند:

از درد منالید که مردان ره دوست با درد بسازند و نخواهند دوا را (۱)

### گروه دوم

اما دسته دیگر خدا را رها می کنند، انبیا را رها می کنند، ائمه را رها می کنند، نسخه های الهی را رها می کنند و به تعبیر قرآن مجید در آیه ۱۷۵ سوره بقره دچار ضلالت می شوند، ضلالت را به جای هدایت می خرنند: «وَ الْعَذَابُ بِالْمُغْفَرَةِ»، (۲) جهنم را می خرنند و مغفرت و رحمت و عنایت خدا را کنار می زنند. خود پروردگار می فرماید: «فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ» (۳) اینها چگونه در آتش من می خواهند صبر کنند و طاقت بیاورند؟

### مقایسه خورشید با جهنم

دانشمندان بزرگ علم هیئت در کتاب هایشان نوشته اند:

خورشید یک کره آتشین است. عکس هایی که از خورشید گرفته اند، بعضی از شعله های آن شانزده هزار کیلومتر بلندی دارد؛ یعنی شانزده هزار برابر مسافت تهران تا مشهد شعله این آتش است. آتش خورشید چیست که شانزده هزار کیلومتر

ص: ۲۷۷

۱- (۵)-وحدت کرمانشاهی.

۲- (۶)-بقره(۲):۱۷۵؛ «و عذاب را به عوض آمرزش خریده اند.»

۳- (۷)-همان.



شعله آن است.

نوشته اند که: سطح خارجی خورشید بیست میلیون درجه حرارت دارد. بعد نوشته اند که: این خورشید ما که یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین است، در مقابل بعضی از خورشیدها مانند یک ارزن در برابر یک هندوانه بزرگ است. آنها چه قدر شعله و حرارت دارند تا برسد به خورشیدهایی که در آسمان های دیگر هستند.

هفت آسمان و زمین که آسمان اول با این همه عظمت که میلیون ها کهکشان دارد، میلیون ها منظومه دارد، منظومه ما تنها یک منظومه اش در برابر آسمان دوم است.

امیرالمؤمنین می فرمایند: اگر آتش جهنم را رها کنی،

«ما لا تقوم له السماوات و الارض» (۱)، یک مرتبه همه آسمان ها و زمین نابود می شوند، این بدن با این ضعف و ناتوانی اش، با چند کیلو گوشت و پوست و استخوان چگونه می خواهد در مقابل آتش جهنم مقاومت کند. خدا در قرآن می فرماید: «فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ» شما چرا گمراهی را به هدایت می خرید و عذاب را با مغفرت معامله می کنید؟

### چهار برنامه الهی برای بنده

در این جا مسائلی در باب هدایت و ضلالت از قول اولیای خدا نقل شده که اهمیت بسیاری دارد.

پیامبر بزرگ می فرماید:

«أَرْبَعٌ خِصَالٍ جَارِيَاتٍ عَلَيْكُمْ مِنَ الرَّحْمَانِ» الان که در دنیا هستید، خدا چهار برنامه در حق شما اجرا می کند:

«مَعَ ظُلْمِكُمْ أَنْفُسِكُمْ» با این که عده ای از شما اهل گناه و معصیت هستید، اما:

۱ -

«وَ خَطَايَاكُمْ» و خطایای شما را می دهد. با این همه گناه صبحانه و نهار و شام شما را قطع نمی کند.

۲ -

«وَ أَمَّا رَحْمَتُهُ فَعَبِيرٌ مَحْجُوبَةٌ عَنْكُمْ»، با این همه گناه در رحمت او باز است تا زنده هستید مرتب می گوید بنده من: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ

ص: ۲۷۸

اللَّهِ...» (۱) چه موقع می خواهی با من آشتی کنی؟! من هنوز درها را نبسته ام، هنوز منتظر برگشت تو هستم.

۳ -

«وَأَمَّا سِتْرُهُ فَشَايِعٌ عَلَيْكُمْ»، این همه گناه کردید، سابقه نداشت که خدا یک بار آبرویتان را ببرد. هیچ کس نمی داند چه کار کرده اید؟

امام زین العابدین علیه السلام در دعای ابو حمزه می فرماید:

خدایا! من در خانه پدر و مادرم بودم، بیست سال، سی سال، یک دفعه نگذاشتی پدر و مادرم بفهمند که من چه کاره هستم، هر کس از پدر و مادرم پرسید بچه شما چطور است؟ گفتند: خیلی متدین است، خیلی خوب است، اما پدر و مادرم چه می دانند که من چه هستم، فقط تو می دانی، ولی آبروی مرا نبردی، والا اگر پرده از کارم برداری و مردم شکل واقعی مرا ببینند، دل مرا ببینند، روح مرا ببینند که به شکل چند جور حیوان است، تحمّل نمی کنند. ما در کوچه یا جنگل به حیوانی برخورد می کنیم، از آن می ترسیم، فرار می کنیم، اما حضرت سجاد می فرماید: پوست روپت را بلند کن، بین چند شکل حیوان در خودت مشغول تغذیه هستند، چرا یک دفعه از خودت فرار نمی کنی: «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ...» (۲)

۴ -

«وَأَمَّا عِقَابُهُ فَلَمْ يَعْجَلْ عَلَيْكُمْ»، خدا می تواند در کنار هر گناهی گریبانتان را بگیرد و نابودتان کند، ولی این کار را نمی کند.

در روایات آمده که: عبد سیصد هزار مرتبه گناه می کند، تا آن جا که ملائکه می گویند: خدایا چه موقع وقتش است؟ خطاب می رسد: دوست دارم باز هم به او مهلت بدهم، شاید آشتی کند. تعداد گناه به ششصد هزار می رسد، ملائکه می گویند: ای خدا! خیلی بد شده، خطاب می رسد: عجله نکنید، باز هم به او مهلت بدهید، بنده من ضعیف و ناتوان است، بدبخت است، شاید برگردد و با من آشتی کند. تعداد گناه به نهصد هزار، نزدیک یک میلیون می رسد، یک میلیون بار مخالفت خدا می کند، عرض می کنند: خدایا با این بنده ات چه کنیم؟ آن گاه خدا می گوید:

ص: ۲۷۹

۱- (۹) - حدید (۵۷): ۱۶؛ «آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود؟...»

۲- (۱۰) - ذاریات (۵۱): ۵۰؛ «پس به سوی خدا بگریزید...»

بنده من با تو چه کار کنم؟ تو که باز هم حاضر نشدی با من آشتی کنی، الان با تو چه کنم؟ امشب صدایت را شنیدیم که می گویی پیامر ما را، ما بد کردیم.

## امید به کرامت خدا در قیامت

خدا چهار برنامه را در حق شما اعمال می کند:

«وَأَنْتُمْ مَعَ ذَلِكَ تَجْتَرُونَ عَلَيَّ إِلَهُكُمْ» ، اما شما باز هم جرأت گناه دارید:

«أَنْتُمْ الْيَوْمَ تَتَكَلَّمُونَ» . پیغمبر می فرماید:

خوب همه شما الان بلبل زبانی می کنید:

«وَاللَّهُ سَاكِتٌ عَنْكُمْ» ، اما خدا هیچ چیزی به شما نمی گوید:

«فَيُوشِكُ أَنْ يَتَكَلَّمَ وَتَسِيكُونَ» ، اما اگر نوبت حرف زدن خدا برسد، چنان در دهان شما را ببندد: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَيَّ أَفْوَاهِهِمْ»  
(۱) آن گاه انسان می خواهد زور بزند بگوید: خدایا بد کردم، دهنه بند به آدم زده اند، نمی تواند حرف بزند.

آن گاه خطاب می رسد که از پیش من دورش کنید، او را ببرید، او را به جهنم می برند البته با خدا آشنا بوده، مسلمان بوده، اما او را می برند، کاری هم نمی تواند بکند. مدتی هم در عذاب می ماند، بعد دهنه بند را از دهانش برمی دارند، صدا می زند: مولای من، بس است، خطاب می رسد: جبرئیل صدای ناله بنده ام از ته جهنم می آید، او را بیاور. جبرئیل او را بیرون می آورد، پیغمبر می فرماید: خداوند خودش خطاب می کند: بنده من، چرا این کار را کردی که من تو را به جهنم ببرم.

حالا- هم پرونده ات بسیار بد است، و قابل قبول نیستی، دوباره او را به جهنم برگردانید، پیغمبر می فرماید: وقتی او را برمی گردانند مدام برمی گردد پشت سرش را نگاه می کند و می رود. خطاب می رسد: چه شده چرا پشت سرت را نگاه می کنی؟ می گوید: در دنیا گفته بودند که تو کریمی، من گمان نمی کردم مرا بیرون بیاوری و دوباره برگردانی. خطاب می رسد: ای ملائکه، راست می گوید، او را به بهشت ببرید.

حرف پیغمبر این است که با این چهار کاری که خدا در حق شما می کند، با این

ص: ۲۸۰

همه گناه، شما هم خجالت بکشید:

«ثُمَّ يَسُورُ مِنْ أَعْمَالِكُمْ دُخَانٌ تَسْوَدُّ مِنْهُ الْوُجُوهُ» ، کاری نکنید که در صحرای محشر، دودی از اعمال شما بلند شود که روی اهل محشر را سیاه کند:

«ثُمَّ تَلَا» ، سپس پیغمبر با صدای بلند گریه کرد و این آیه را خواند:

«وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُزْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۱)(۲)

گمراهی بد است، ضلالت بد است، عذاب بد است، خود پروردگار هم می فرماید: شما طاقت جهنم مرا ندارید، بدنتان ضعیف است.

### معنای علم از دیدگاه علی علیه السلام

کسی پیش امیرالمؤمنین آمد و

«سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ الْعِلْمِ» . گفت: علی جان! علم چیست؟ حضرت فرمودند: من خودم در همه دوره عمرم علم را در چهار کلمه دیدم:

«أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ» ؛ به اندازه ای که به خدا احتیاج داری، حرفش را گوش بده. تا چه زمانی به خدا احتیاج داری؟ همیشه، این جا محتاج هستیم، احتیاج ما هم هر روز بیشتر می شود، هر چه جلوتر می رویم، دمِ مردن محتاج تر هستیم، وقتی که بدن ما را بلند می کنند و داخل قبر می گذارند، محتاج تر خواهیم بود، وقتی روی قبر را می پوشانند و همه برمی گردند بسیار بیشتر محتاج هستیم.

«وَأَنْ تَعَصِيَهُ بِقَدْرِ صَبْرِكَ عَلَى النَّارِ» ؛ کلمه دوم: آن قدر که طاقت جهنم را داری، گناه کن. چه قدر ما طاقت عذاب را داریم؟ به اندازه ای که طاقت جهنم داری، گناه کن. اما چقدر انسان حریص در گناه کردن است:

«وَأَنْ تَعْمَلَ لِدُنْيَاكَ بِقَدْرِ عُمرِكَ فِيهَا» ؛ برای دنیای خود به اندازه ای که می خواهی در آن باشی، زحمت بکش. همه وجودت را به دنیا نفروش:

«وَأَنْ تَعْمَلَ لِآخِرَتِكَ بِقَدْرِ بَقَائِكَ فِيهَا» (۳)؛ و برای آخرت به اندازه ای که می خواهی بمانی، کار کن. آیا ادب و تربیت و عرفان از این بالاتر قابل

ص: ۲۸۱

۱- (۱۲)- بقره (۲): ۲۸۱؛ «و پروا کنید از روزی که در آن به سوی خدا بازگردانده می شوید، سپس به هر کس آنچه انجام داده به طور کامل داده می شود؛ و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند[زیرا هرچه را دریافت می کنند، تجسم عینی اعمال خود آنان

است.[

۲- (۱۳)-مجموعه ورام: ۳۴/۲.

۳- (۱۴)-مجموعه ورام: ۳۷/۲.

تصور است. این روح و مغز عرفان است.

### بالاترین انسان از نظر پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی بر منبر فرمود: بالاترین انسان ها در این دنیا کیانند؟ مردم گفتند: بگویید یا رسول الله صلی الله علیه و آله . فرمود:

«مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ» (۱)، کسی که عاشق بندگی است. بعضی ها می گویند که لغت عشق را استعمال نکنید، کلمه عشق را در دهان نیاورید، حتی بعضی ها می گویند که روی منبر هم اسم عشق را نبرید، عشق اصطلاح شرعی نیست، می گویند: در روایات ما عشق نیامده، اما باید گفت که عشق در روایات ما بسیار آمده است. عشق تقصیر ندارد، آن کسی که عشق را ندیده و نچشیده، مقصر است.

### خواب دیدن امیرالمؤمنین در جنگ صفین

□ □  
امیرالمؤمنین آماده رفتن به جنگ صفین بود، یک جا روی اسب خوابش بُرد، یک مرتبه از خواب بیدار شد و فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (۲) کسی که در کنار حضرت بود، گفت: آقا جان این آیه در این جا تناسب داشت؟ فرمود: بله، این جا که رسیدم خوابم برد، خواب دیدم کنار دریای خونی هستم، صدایی از میان این دریای خون می آید که:

«هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» (۳). در خواب مأمور شدم که صاحب صدا را یاری کنم. در این موج خون اسب دواندم و به صاحب صدا رسیدم، دیدم فرزندم حسین علیه السلام است که در خون می غلتد و می گوید:

□  
«هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» سلمان نقل کرده آن گاه خود امیرالمؤمنین به همان جایی که ابی عبدالله علیه السلام از اسب افتاد، با دستش اشاره کرد. اهل تسنن و رجال شیعه نقل کرده اند که امیرالمؤمنین فرمود: نمی توانم بگویم این جا محلّ افتادن مسلمان هاست، نمی توان گفت محلّ افتادن متدین هاست، نمی توان گفت محلّ افتادن مؤمنان

ص: ۲۸۲

۱- (۱۵)-الکافی: ۸۳/۲، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه: ۸۳/۱، باب ۱۹، حدیث ۱۹۲.

۲- (۱۶)-بقره (۲): ۱۵۶؛ «ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم.»

۳- (۱۷)-کتاب الزهد: ۴۷.

است، باید بگویم:

«هذا مَصَارِعُ عُشَّاقٍ» (۱) این جا جای کشته شدن عاشقان است:

ملت عشق از همه دینها جداست عاشقان را ملت و مذهب خداست (۲)

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا بِنَفْسِهِ» ؛ بهترین مردم کسی است که عاشق عبادت خداست و عبادت را بغل بگیرد؛ یعنی وقتی وارد نماز می شود، با خود بگوید: چه لذتی دارد. وقتی روزه می گیرد، با خود بگوید چه قدر خوشحال هستم. وقتی وارد میدان جهاد می شود، بگوید چه قدر خوشحال هستم:

«أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا بِنَفْسِهِ وَبِأَشْرَافِهَا بِجَسَدِهِ» بدنش را در عبادت بیندازد، هر چه می خواهد بشود:

«تَفَرَّغَ لَهَا» قلبش را فقط برای عبادت قرار بدهد:

«فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عَشِيرٍ أَوْ يُسْرٍ» (۳) پیغمبر می فرماید: چنین انسانی برایش مهم نیست که زندگی اش چگونه می گذرد؟ دارد یا ندارد، فرقی نمی کند، این چند کلمه نشان دهنده خط کلی هدایت است.

### بشارت به ناامیدان

این حدیث فقط برای کسانی است که از خودشان ناامید هستند و از رحمت الهی مأیوس شده اند و در خیال باطل و فاسد هستند و می گویند: هنوز هم با این بار سنگین معلوم نیست که خدا ما را راه بدهد. حضرت فرمود: شب قدر به در خانه خدا بروید که اگر گناه به اندازه ریگ های بیابان و کوه های روی زمین باشد، محال است خدا آن را نیامرزد. شخصی عرض کرد: آقا اگر کسی توفیق توبه پیدا نکند، چطور؟ حضرت فرمود: می داند خدا از گناه بدش می آید؟!

عرض کرد: بله .

فرمود: می داند خدا می تواند او را با گنااهش بگیرد؟!

عرض کرد: بله، این را هم می داند.

ص: ۲۸۳

۱- (۱۸)-بحار الانوار: ۲۹۵/۴۱، باب ۱۱۴، حدیث ۱۸.

۲- (۱۹)-مثنوی معنوی مولوی.

۳- (۲۰)-الکافی: ۸۳/۲، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه: ۸۳/۱، باب ۱۹، حدیث ۱۹۲.

فرمود: به خاطر همین حالش او را هم می‌آمزد. (۱)

## حکایت مرد عرب

□  
«إِنَّ أَعْرَابِيًّا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ يَلِي حِسَابَ الْخَلْقِ» پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد بود، جمعیت هم نشسته بودند، مرد عربی وارد شد، ایستاد، چون عجله داشت و می‌خواست زود برگرد قیامت حساب ما با چه کسی است؟ چه کسی می‌خواهد پرونده ما را بررسی کند؟ نگاهی به قیافه این عرب کرد و فرمود:

□  
«اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» ؛ پرونده ها قیامت دست خدا است. عرض کرد:

«هُوَ بِنَفْسِهِ» ؛ فرمود خود خدا فقط می‌بیند.

«فَتَبَسَّمَ الْأَعْرَابِيُّ» ، عرب گفت:

□  
«فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مِمَّ ضَحِكْتَ يَا أَعْرَابِيُّ؟» پیامبر فرمود: برای چه می‌خندی؟ مگر حرف خنده دار شنیدی؟  
عرب گفت:

«إِنَّ الْكَرِيمَ إِذَا قَدَرَ عَفَا» خنده ام گرفت از این که چون خدا کریم است، کریم وقت قدرتش گذشت می‌کند:

«وَإِذَا حَاسَبَ سَامِعٌ» ؛ پرونده را که به دستش بدهند، یک مقدار کمبودها و نقص ها را که می‌بیند، مسامحه و چشم پوشی می‌کند:

«فَقَالَ النَّبِيُّ: صَدَقَ الْأَعْرَابِيُّ» ؛ بله، ای یاران من این عرب راست می‌گوید:

□  
□  
«أَلَا كَرِيمٌ أَكْرَمُ مِنَ اللَّهِ» ؛ کریمی کریم تر از خدا نیست:

«هُوَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ ثُمَّ قَالَ: فَقَعَا الْأَعْرَابِيُّ» (۲)، فرمود: عرب خوب فهمید.

## خوشحالی خداوند از توبه بنده

پیغمبر می‌فرماید: مردی

«نَزَلَ فِي أَرْضٍ دَوِيَّةٍ مُهْلِكَةٍ» ؛ در یک بیابان بی آب و علف، بی در و پیکر و بی جاده و بی نشانی گیر می‌کند، وارد می‌شود،  
«مَعَهُ رَاحِلَتُهُ عَلَيْهَا» ؛ خورجینش به پشتش بود:

«طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ» ، غذا و آب خوردنش هم در خورجینش بود:

«فَوَضَعَ رَأْسَهُ فَنَامَ نَوْمَةً» ؛ سرش را روی زمین می‌گذارد و در آن بیابان می‌خوابد و خواب می‌رود:



«فَاسْتَيْقَظَ» ؛ بیدار می شود، حالا سخت گرسنه

ص: ۲۸۴

---

۱- (۲۱)- الکافی: ۸۳/۲، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه: ۸۳/۱، باب ۱۹، حدیث ۱۹۲.

۲- (۲۲)- احیاء العلوم: ۱۸۵/۱۲؛ مجموعه ورام: ۹/۱.

است، آب هم می خواهد:

«وَقَدْ ذَهَبَتْ راحِلَتُهُ» ؛ می بیند که خورجینش نیست:

«فَطَلَبَهَا» ؛ پیغمبر می گوید: این طرف و آن طرف بیابان می رود، دست راست می رود، خورجین را پیدا نمی کند:

«حَتَّىٰ ادركه والعَطَشُ ثم قال» ؛ گرسنگی و تشنگی بر او شدید می شود؛ مرد برمی گردد و می گوید:

«أرجع إليّ مَكَانِي الْمَذْهَبِ كُنْتُ فِيهِ فَأَنَا حَتَّىٰ أَمُوتَ» ؛ بروم همان جایی که پیاده شده بودم تا دراز بکشم و بمیرم، چون آب و نانم را که گم کرده ام:

«فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَىٰ سَاعِدِهِ لِيَمُوتَ» ؛ می خوابد تا بمیرد؛

«فَأَسْتَيْقِظُ» یک مرتبه از خوابش می پرد:

«وَعِنْدَهُ راحِلَتُهُ وَعَلَيْهَا زَادُهُ وَطَعَامُهُ وَشَرَابُهُ» ؛ چشمش به خورجین با آب و غذایش می افتد، به نظر شما چه قدر خوشحال می شود؟ هیچ کس نمی داند، آن گاه حضرت فرمود:

«فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ مِنْ هَذَا بِراحِلَتِهِ عِنْدَهُ عَلَيْهَا زَادُهُ» (۱)؛ پس خداوند خوشحال تر است به توبه بنده اش از آن کسی که راحله اش را یافته است.

خداوندا ما نمی توانیم با تو حرف بزنیم، خودت به ما یاد بده که چگونه با تو حرف بزنیم؟ این بخش از حرف پیامبر بسیار مهم است که وقتی عبد توبه می کند.

خطاب می رسد:

«أنا رَبُّكَ وَأَنْتَ عَبْدِي» حالا من مال تو هستم، تو هم مال من هستی . براستی این کلام خدا با بنده اش که وارد ساحل توبه شده است به انسان حالت شوق و پرواز می دهد.

والسلام عليكم ورحمة الله و بركاته

ص: ۲۸۵







۱۷ شب قدر و مهار نفس

اشاره

تهران، حسینیه هدايت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۲۸۹



خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (۱).

گرچه اولیای ما از پیغمبر عزیز تا امام عصر و حتی صاحبان سر و اهل حال و کسانی که تا حدی از باطن عالم خبر داشته اند، به طور قوی و قاطع برای ما فرموده اند که شب قدر کدام یک از این سه شب است، اما حال اهل حال و وضع پیغمبر و ائمه طاهرين و گفته های آن بزرگواران نشان می دهد که به شب بیست و یکم و بیست و سوم نظر بیشتری داشته اند. (۲) در این دو شب هم به شب بیست و سوم، بیش از شب بیست و یکم توجه می فرمودند. برای دختر گرامی پیغمبر مهم نبود که شب نوزدهم یا بیست و یکم، کدام یک از بچه ها یا زنانی که مهمان بودند، خوابشان می برد، اما شب بیست و سوم برای فاطمه زهرا علیها السلام بسیار مهم بود. به این خاطر خانواده شان را، حتی بچه های کوچک را که تکلیف نشده بودند، بعد از ظهر می فرمودند بخوابند و استراحت کنند و افطار به آنها کم می دادند و تا اذان صبح اجازه نمی دادند هیچ کدامشان، حتی یک چرت مختصر بزنند، چون معتقد بودند که رحمت خدا امشب نازل می شود. انسانی که خواب است، رحمت از کنار او رد می شود و ممکن است شامل او نشود. (۳) پیغمبر بزرگ اسلام شب بیست و سوم در مسجد ظرف آبی در اختیار داشتند، به

ص: ۲۹۱

۱- (۱) - بقره (۲): ۲۲۲؛ «یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می کنند، و کسانی را که خود را [با پذیرش انواع پاکی ها از همه آلودگی ها] پاکیزه می کنند، دوست دارد.»

۲- (۲) - درباره فضیلت شب های قدر در روایات آمده: المصنف، عبد الرزاق الصنعانی: ۲۵۱/۴، حدیث ۷۶۹۶؛ «أخبرني جعفر بن محمد عن أبيه أن عليا كان يتحري ليلة القدر، ليلة تسع عشرة، و إحدى و عشرين، و ثلاث و عشرين». و هم چنین آمده: الكافي: ۱۵۹/۴-۱۵۸، حدیث ۸، وسائل الشیعه: ۳۵۷/۱۰، باب ۳۲، حدیث ۱۳۵۹۵؛ «عن أبي عبد الله المؤمن عن إسحاق بن عمار قال سمعته يقول و ناس يسألونه يقولون الأرزاق تقسم ليلة النصف من شعبان قال فقال لا و الله ما ذاك إلا في ليلة تسع عشرة من شهر رمضان و إحدى و عشرين و ثلاث و عشرين فإن في ليلة تسع عشرة يلتقى الجمعان و في ليلة إحدى و عشرين يفرق كل أمر حكيم و في ليلة ثلاث و عشرين يمضي ما أراد الله عز و جل من ذلك و هي ليلة القدر التي قال الله عز و جل خير من ألف شهر قال قلت ما معنى قوله يلتقى الجمعان قال يجمع الله فيها ما أراد من تقديمه و تأخيره و إرادته و قضائه قال قلت فما معنى يمضيه في ثلاث و عشرين قال إنه يفرقه في ليلة إحدى و عشرين و يكون له فيه البداء فإذا كانت ليلة ثلاث و عشرين أمضاه فيكون من المحتوم الذي لا يبدو له فيه تبارك و تعالی». و نیز نقل شده: الكافي: ۱۵۹/۴، حدیث ۹؛ إقبال الأعمال: ۶۴؛ «عن زرارة قال قال أبو عبد الله عليه السلام التقدير في ليلة تسع عشرة و الإبرام في ليلة إحدى و عشرين و الإمضاء في ليلة ثلاث و عشرين. فرمود: برآورد و آمار، در شب نوزدهم صورت می گیرد، و در شب بیست و یکم به ثبت می رسد و در شب بیست و سوم إمضاء می رسد.»



۳- (۳)- مفاتیح الجنان (اعمال شب های قدر، شب بیست سوم).

محض این که می دیدند کسی چشمش سنگین می شود، بلند می شدند و خودشان با دست مبارکشان صورت آن شخص را می شستند و می فرمودند: برادر مواظب باش خوابت نگیرد. (۱) امام صادق علیه السلام اتفاقاً عصر روز بیست و دوم سخت مریض شدند، به گونه ای که خانواده حضرت بسیار ناراحت شدند، اما امام بعد از افطار دستور دادند که ایشان را با رختخواب به مسجد ببرند و بعد از اذان صبح دنبال شان بیایند. ایشان با آن حال سختی که داشتند در رختخوابشان تا صبح در مسجد بودند و نخوابیدند و همه این برنامه ها مربوط به شب بیست و سوم بوده است. از برخوردهایی که با این شب داشتند، معلوم می شود که به شب بیست و سوم توجه بیشتری داشته اند.

من خودم با شخصی ملاقات کردم که یک سال که در اول ماه هیچ اختلافی بین شیعه و سنی نبود، حتی در عید فطر و عید قربان، یعنی قبلاً روی تقویم با دقت زیاد ملاحظه کرد که بین ما و بین آنها اختلاف زمانی نباشد، برای این که به طور قاطع به ما نگفته اند که شب قدر چه شبی است، غیر از عید قربان و عید فطر تمام روزهای سال را روزه گرفت، بعد از ظهرش را هم یک مقدار می خوابید و همه شب های سال را تا صبح بیدار می ماند که حداقل در دوره عمرش شب قدر را درک کرده باشد، چرا که عاشقان خدا برای شب قدر اهمیت قائل بوده اند و از شب قدر می ترسیدند، چون شب اندازه گیری اوضاع کائنات است، خیلی ها بوده اند که تا اذان شب بیست و سوم اسمشان در دفتر سعادت‌مندان عالم بوده، به محض گفتن «الله اکبر» مؤذن، آنها اسم در دفتر شقاوت‌مندان می رود، خیلی ها هم بوده اند که اسمشان در دفتر شقاوت‌مندان بوده، به محض گفتن اذان، خدای متعال دستور می دهند که اسمشان را به دفتر سعادت‌مندان منتقل کنند، بنابراین، شب بسیار دقیقی است و باید قدر قدر و قدر شب بیست و سوم را بدانیم. در این شب واقعاً خالی از هر برنامه ای با خدا تماس بگیریم، با خدا فقط به خاطر خدا رابطه برقرار کنیم، چون اگر فقط خدا را

ص: ۲۹۲

---

۱- (۴) - روایت چنین آمده: الطرائف: ۵۳۰/۲؛ «فی مسند عبد الله بن أنیس الجهنی أن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ أُرِيتَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ ثُمَّ أُنْسِيَتْهَا وَ أُرَانِي صَبَحَهَا أُسْجِدُ فِي مَاءٍ وَ طِينٍ قَالَ فَمَطَرْنَا لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ فَصَلَّى بِنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَانصَرَفَ وَ إِنْ أَثَرَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ عَلَى جَبْهَتِهِ وَ أَنْفِهِ قَالَ وَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَنَيْسٍ يَقُولُ ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ أَكْثَرَ ظَنَّهُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ».

بیابیم، همه چیز را یافته ایم و اگر او را از دست بدهیم، همه چیز را از دست داده ایم.

او غنی مطلق است.

شب بیست و سوم باید خانه تکانی سختی انجام داد، تا صبح نشده باید بیت الله وجود را که قلب است، پاک کنیم تا خدای بیرون رفته از دل به دل برگردد، اگر خدا به دل برگردد، همه چیز برگشته و اگر خدا نداشته باشیم، هیچ چیزی نداریم.

## شفاعت

از زمانی که می خواسته نطفه ما درست شود، قبل از این که در صُلب پدر ساخته شود، عناصرش در بیرون آماده شده، با شفاعت عناصر نطفه ما آماده شده، با شفاعت نور خورشید، با شفاعت هوا، با شفاعت درخت ها، با شفاعت گردش زمین به دور خودش، با شفاعت گردش زمین به دور خورشید وقتی نطفه ما عناصرش آماده شد. بعد با شفاعت ازدواج شرعی یک مرد و زن، نطفه ما به رحم مادر منتقل شد. با شفاعت جفت در رحم مادر ما صورت گرفتیم و با شفاعت درد شدیدی که به مادر روی کرد، ما از عالم رحم به دنیا منتقل شدیم. الان هم در دنیا آمدم فقط به شفاعت زنده ایم. یک دو سالی به شفاعت سینه مادر زنده بودیم که از آن جا شیر می خوردیم، مدتی هم هست که به شفاعت عوامل و علل طبیعی زنده ایم. ما جایی در این عالم، خالی از رد پای شفاعت نمی بینیم، بی شفاعت نه موجودی به وجود می آید، نه می تواند ادامه حیات دهد و نه حتی بی شفاعت به عالم بعد منتقل شود.

ما با شفاعت ملك الموت به عالم بعد منتقل می شویم، با شفاعت پیغمبر به هدایت رسیدیم، با شفاعت ائمه علیهم السلام راه را پیدا کردیم و این خط شفاعت به عالم بعد هم گسترده شده، تا حدی که در روایات ما آمده است: «منکر شفاعت کافر است». (۱) روز قیامت هم هر کسی می خواهد نجات پیدا کند با شفاعت نجات پیدا

ص: ۲۹۳

---

۱- (۵)- از امام علی علیه السلام درباره منکر شفاعت نقل شده: بحار الأنوار: ۴۰/۸، باب ۲۱، حدیث ۲۵؛ «عن الرضا عن آبائه عن علي عليه السلام قال من كذب بشفاعه رسول الله صلى الله عليه و اله لم تنله».

می کند، خوبان با شفاعتِ هدایتشان و کسانی که مقداری ضعیف هستند با شفاعت آبروی آبروداران نجات پیدا می کنند، ولی می خواهیم ببینیم در بین این شفاعت کنندگان برای نزدیک کردن انسان به وجود مقدّس حضرت دوست کدام شفیع قدرتش از همه بیشتر است؟ (۱)

### توبه، قوی ترین شفیع

امیرالمؤمنین علیه السلام در باب شفاعت مطالب زیادی دارند، اما قدرتمندترین شفیع را در این عالم برای نجات از حادثه ها توبه می دانند:

«لا شفیع أنجح من التَّوبَةِ» (۲) هیچ شفاعت کننده ای نجات بخش تر از توبه نیست. توبه شفاعتی قوی و عملی بسیاری عظیم و ارزشمند است.

### حکایت مرد گنهکار

وقتی گنهکاری نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت که می خواهم توبه کنم، امام فرمودند: واقعاً می خواهی توبه کنی یا مثل بقیه حرف می زنی؟!

گفت: نه، می خواهم واقعاً توبه کنم.

فرمود: توبه ای که ما می گوئیم حاضری انجام دهی؟!

عرض کرد: بله.

فرمود: اگر این توبه ای که من می گوئیم، انجام دهی، به خدا قسم بهشت خدا را برای ورود تو ضامن می شوم. اگر آن توبه ای که من می گوئیم انجام بدهی، معامله ای بالاتر از این با تو می کنم.

عرض کرد: آقا بگوئید.

امام صادق فرمودند:

«اخْرُجِ مِمَّا أَنْتَ فِيهِ» هر چه که خدا نمی خواهد و الان هستی بیرون بیا، این توبه است. اگر حسودی! رابطه ات را با حسد قطع کن، اگر

ص: ۲۹۴

---

۱- (۶)- درباره شفاعت کردن اهل بیت از رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل شده: مستدرک الوسائل: ۱/۱۵۱، باب ۲۷، حدیث ۲۲۳؛ الأمالی، شیخ طوسی: ۱۸۷، المجلس السابع، حدیث ۳۱۴؛ «عن الحسين بن علي عليه السلام قال قال رسول الله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الزَّمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ يُوَدُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَنْتَفِعُ عَبْدٌ بِعِلْمِهِ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنَا. رَسُولُ خُذَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود: أَي مَرْدَم! پِيُوسْتَه مَحَبَّتْ مَا خَانْدَان رَا دَاشْتَه بِاشِيد، زِيرَا هِرْكَس بَا مَحَبَّتْ مَا خُذَا رَا مَلَاقَات كَنْد بَه شَفَاعَتْ مَا وَارِد بَهْشْت مِي شُود. سَوْكَند بَه آن كَسِي كِه جَان مَحْمَد بَه دَسْت اوسْت عَمَل هِيچ بِنْدَه اِي جِز بَا مَعْرِفَت وَ وِلَايَتْ مَا بَرَاي اُو سَوْدَمَنْد نِيَسْت».

۲- (۷)- من لا يحضره الفقيه: ۳/۵۷۴، حدیث ۴۹۶۵؛ وسائل الشیعه: ۱۵/۳۳۴، باب ۴۷.

متکبری! پر تکبر را قیچی کن، اگر مغروری! پر غرورت را آتش بزن، ریاکاری! ریایت را بیرون بیاور و در آتش جهنم بریز، منافقی! از دو رو بودن دست بردار، در اداره کم کاری می کنی؟! کم کاری نکن، اگر از عیش و نوش بیشتر لذت می بری، از عیش و نوش بیرون بیا، شهوترانی! از شهوترانی بیرون بیا، چشم چرانی! از چشم چرانی بیرون بیا، هنوز هم مال حرام دوست داری، علاقه ات را از مال حرام قطع کن:

«اخْرُجْ مِمَّا أَنْتَ فِيهِ»، از جلد گناه بیرون بیا. آن مرد فکری کرد و گفت:

«خَرَجْتُ مِمَّا أَنَا فِيهِ» بیرون آمدم، میلیونر هم بود، گوسفند داشت، شتر داشت، آسیاب داشت، مغازه داشت، ملک اجاره ای داشت، بیرون آمد.

ابوبصیر می گوید: روزی در کوفه او را دیدم که فقط یک پیراهن عربی پوشیده بود. به او گفتم کجایی؟!

گفت: دنبال یک پیراهن می گردم، این پیراهنی که تن من است، مال همان روزهایی است که در گناه بودم، از کوه به تنم سنگین تر است. گفت: یک پیراهن به او دادم، مرا دعا کرد. گفتم: خانه ها، آسیاب و غیره را چه کردی؟ گفت: هیچ کدام درست نبود، پرسیدم: گوسفندها را چه کردی؟ گفت: هیچ کدام درست نبود، زن و بچه را چه کردی؟ گفت: ازدواج من با زن طاغوتی بنی امیه بود. او حاضر نشد راه مرا قبول کند. پرسیدم: الان بچه ها چه کاره هستند؟ گفت: بچه ها مرا دیوانه خواندند، آنها هم رفتند، ما ماندیم و این پیراهن. گریه ام گرفته که این پیراهن چرا تن من است؟ چطور زمانی که این همه مال داشتی، سنگین نبود، چون نور خدا در دل نبود کسی که نورانی و سبک شده، حتی یک پر کاه هم مثل کوه دماوند برای او سنگین است.

چند روز او را ندیدم، سراغش را گرفتم، گفتند یک قطعه ای هست خراب شده کسی هم در آن نیست، صاحبانش هم دست برداشته اند آنجا افتاده، بالای سرش رفتم، گفتم دکتر برایت بیاورم؟

گفت: نه، دکترا مرا مریض کرده است:

در دست طبیب است علاج همه دردی دردی که طبیبم دهد آن را چه علاج است

سرش را به دامن گرفتم، از حال رفت، بعد از چند لحظه چشمش را باز کرد و گفت: ابو بصیر، مولایم امام صادق علیه السلام الان به ضمانتش عمل کرد، چون پارسال به من گفته بود که بیا بیرون، من ضامن می شوم تا به بهشت بروی، الان ملائکه خدا در خرابه هستند، آنها به من گفتند که امام صادق علیه السلام به ما گفته اند که تو اهل بهشت هستی. (۱)

### عمل به گفتار

ما گوینده ها باید مواظب گفتار خویش باشیم، اگر به مردم می گوئیم بیرون بیاید، اول خودمان باید بیرون بیاییم. شما اگر بیرون نیامده بودید که در این مجالس نمی آمدید، ما باید بیرون بیاییم که چهار نفر مثل شما دور ما جمع شوند. هزار آلودگی به ما روی می کند، ریا، هوا، خودخواهی، کبر، غرور، متیت و ... من در شب های احیا به خدا عرض می کنم که صدقه سر این مردم اگر می خواهی نظری هم به من بنما، چون ما زبان حرف زدن نداریم، وقتی ما را داخل قبر بگذارند از ما نمی پرسند خدا کیست؟ چرا که ما هفتاد سال، روی منبرها گفته ایم خدا، اولین سؤالی که از ما می کنند این است که: «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» (۲) حرف هایی که برای مردم گفتید، چرا خودتان عمل نکردید؟

### آلودگی به رذایل اخلاقی

گناه چه ارزشی دارد؟ گناه تاکنون چه ثمره ای برای ما داشته است؟ بله، بالاترین نتیجه گناه برای ما این بوده که ما را از خدا جدا کرد، این بالاترین دست آورد گناه

ص: ۲۹۶

۱- (۸)- متن حدیث: کشف الغمه: ۲/۱۹۴؛ بحار الأنوار: ۴۷/۱۴۵-۱۴۶، باب ۵؛ «قال أبو بصیر کان لی جار یتبع السیطان فأصاب مالا فاتخذ قیانا و کان یجمع الجموع و یشرب المسکر و یؤذینی فشکوته الی نفسه غیر مرّه فلم ینته فلما ألححت علیه قال یا هذا أنا رجل مبتلی و أنت رجل معافی فلو عرفتنی لصاحبک رجوت أن یستقذنی الله بک فوق ذلک فی قلبی فلما صرت الی اأبی عبد الله علیه السیلام ذکرته له حاله فقال لی إذا رجعت الی الکوفه فإِنَّه سیأتیک فقل له یقول لک جعفر بن محمد دع ما أنت علیه و أضمن لک علی الله الجنّه قال فلما رجعت الی الکوفه أتانی فیمن أتی فاحتبسته حتّی خلا منزلی فقلت یا هذا إنّی ذکر. لأبّی عبد الله ع فقال أفرئه السیلام و قل له یترک ما هو علیه و أضمن له علی الله الجنّه فبکی ثمّ قال الله قال لک جعفر علیه السیلام هذا قال فحلفت له أنّه قال لی ما قلت لک فقال لی حسبک و مضی فلما کان بعد آیام بعثت الیّ و دعانی فإذا هو خلف باب داره عریان فقال یا اأبا بصیر ما بقی فی منزلی شیء إلاّ و خرجت عنه و أنا کما تری فمشیت الی إخوانی فجمعت له ما کسوته به ثمّ لم یأت علیه إلاّ آیام یسیره حتّی بعثت الیّ أنّی علیل فأتنی فجعلت أختلف الیه و أعالجه حتّی نزل به الموت فکنت عنده جالسا و هو یجود بنفسه ثمّ غشی علیه غشیه ثمّ أفاق فقال یا اأبا بصیر قد وفی صاحبک لنا ثمّ مات فحججت فأتیّت اأبا عبد الله علیه السیلام فاستأذنت علیه فلما دخلت قال مبتدئا من داخل البیت و إحدى رجلی فی الصّحن و الأخری فی دهلیز داره یا اأبا

بصیر قد و فینا لصاحبک».

۲- (۹)- صف (۶۱): ۲؛ «ای مؤمنان! چرا چیزی را می گوئید که خود عمل نمی کنید؟»



است، حال خدایا اگر دوست داری ما به تو وصل شویم؟ ما را بیامرز، یعنی از گناهان ما بگذر، تا ما برای تو باشیم، اما تا پرونده ما سیاه است، تا دل ما پر از آلودگی رذایل اخلاقی است، تا نفس ما زخم خورده شیطان است، ما برای خدا نیستیم.

زمانی که دکتر بالای سر منِ مریض می آید، دماغش را می بندد، دهانش را می بندد، دستکش دستش می کند، الکل دنبالش می گذارد، برای این که من آلوده هستم، به محض این که نبض مرا گرفت، با صابون دستش را می شوید، می گوید آلوده است، اما همین که خوب شدم و می خواهم حسابش را بدهم، مرا در مطب کنار خودش می نشاند، دست می دهد و در هنگام خداحافظی بغل می کند و دیگر دهان و دماغش را نمی بندد.

ما نیز دلمان می خواهد از آلودگی ها بیرون بیایم، ولی از بس بار ما سنگین است نمی توانیم بیرون بیایم، خدایا دست ما را بگیر، خودت ما را از این آلودگی ها بیرون بیاور.

این قلب ما بیت تو بود، ولی ما با آن از ابوجهل بدتر معامله کردیم، این جا را بتخانه کرده ایم، شماره بت ها هم در این خانه معلوم نیست، هر چه بت بوده ما راه داده ایم، بت دنیا، بت مال، بت حب مقام، بت حب ریاست، بت متیت ... نمی توان شمرد، از بس که زیاد هستند.

### شب قدر، شب عاشقی

شب قدر چه شبی است، شب قدر شب عشق بازی حق با بندگانش می باشد. از کجا می گویم، از آن جا که پیغمبر فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الشَّابَّ التَّائِبَ» (۱) خداوند عاشق جوان توبه کننده می شود، شب بیست و یکم شب شادی خداست، اما بالاتر بگویم که شب قدر شب عشق خداست، شب عاشقی خداست، چون ملائکه در

ص: ۲۹۷

مقام اعتراض برگشتند و گفتند:

«أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...» (۱)

چه می خواهی خلق کنی، آیا مخلوق پست بی آبروی خون ریز مفسد. در این هنگام خداوند به ملائکه فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۲) چیزهایی من می دانم که شما نمی دانید، چه چیزی را نمی دانستند؟ شب های قدر را ملائکه نمی دانستند.

شب قدر خدا می خواهد به ملائکه بگوید که یادتان هست به من اعتراض کردید که اینها مفسد و خون ریز هستند، آیا صدای ناله بنده های مرا نمی شنوید، صدای گریه عاشقان مرا نمی شنوید،

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الشَّابَّ التَّائِبَ» شب قدر شب عشق بازی دوست است.

این قدر هم عشق قوی است، که گاهی عشقش را نشان داده، اینها عاشق هستند و عشقشان را همه جانبه به پروردگار نشان دادند، شب معراج خطاب رسید:

ای احمد! حساب امت تو را قیامت می خواهم به دست خودت بدهم، پرونده امت تو را می خواهم فقط خودت ببینی، کس دیگری مطلع نشود، صدا زد: مولای من! می توانم سؤالی بکنم؟ خطاب رسید: عزیزم احمد چه شده است؟ گفت: تو به بندگانت رحیم تر هستی یا من؟ خطاب رسید: من. گفت: خدایا پس پرونده هایشان را به من نده، بلکه خودت رسیدگی کن.

لحظات آخر هم که می خواست برگردد، خطاب رسید: حیب من! چیزی می خواهی به من بگویی، مثل آدمی که خجالت می کشد حرف آخرش را با معشوق بزند، چه می خواهی بگویی، بگو؟ گفت: مولای من، می خواهم درباره پرونده ها پرسیم که بعد می خواهی چه کار کنی؟ من که گفتم پرونده هایشان را به من نده، چون اگر به من بدهی، من انسان هستم و محدود، ممکن است عده ای را محکوم کنم، اما دست خودت که باشد، چنین نمی کنی؟ خطاب رسید: محشرم را نسبت به امت تو

ص: ۲۹۸

۱- (۱۱)- بقره (۲): ۳۰؛ «آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد می کند و خون می ریزد؟!»

۲- (۱۲)- همان.

دو قسمت می کنم، خیلی ها اّمت نیستند، منافق و فاسد و فاسق و فاجر و زندق اند، اینها بیرون هستند. قیامت را دو قسمت می کنم. دستور می دهم یک قسمت قیامت را تو بایست و فریاد بزنی: اّمت من. من هم از گوشه دیگر قیامت فریاد می زنم:

رحمتی رحمتی .

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۲۹۹







اشاره

تهران، حسینیه هدايت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۳۰۳





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

□

سخن در این مسئله بود که اگر نفس در سیر الی الله قرار بگیرد، تمام اعضا و جوارح را به دنبال خود در این سیر خواهد بُرد.

این حقیقتی است که هم در آیات قرآن بازگو شده و عملاً هم همین طور است.

اگر نفس در سیر ظلمانی و شیطانی قرار بگیرد، باز همه اعضا و جوارح را دنبال خودش خواهد بُرد.

□

نورانیت نفس در تمام وجود انسان اثر می گذارد، ظلمت نفس هم بر همه وجود اثر می گذارد، نفس در سیر الی الله که مقصد نهایی است و کمال او هم فقط به این سیر تأمین می شود، منازل را باید طی کند. این منازل به یکدیگر بستگی کامل دارند، حتماً باید انسان در سیر به سوی خدا، حال نفس را منزل به منزل رعایت کند و از منازلی که در آیات و روایات بیان شده، نفس را بگذراند.

گذراندن نفس هم راه دارد، که راه آن را آیات و روایات نشان داده اند. کسی را هم نداریم که در این دایره نورانی تکلیف الهی بگوید که من نمی توانم در این سیر قرار بگیرم، یا این که به منزلی برسد و بگوید که طاقت رفتن به منزل بعد را ندارم، البته هر کسی قدرتی معین دارد که به اندازه قدرت و توان خودش باید این سیر را انجام دهد و این منازل را طی کند.

برای طی این منازل معرفت لازم است. البته نمی توان گفت عشق لازم نیست، چون عشق محصول و میوه معرفت است، بلکه باید گفت: بعد از معرفت و حصول عشق از خود گذشتن هم لازم است.

انسان اگر بتواند از خودش بگذرد، از همه چیز غیر از خدا خواهد گذشت. عمده مانع انسان بین انسان و خدا، خود خواستن است. این خود خواستن اگر تبدیل به خدا خواستن شود انسان در حرکت قرار گرفته است. وقتی که انسان از خود بگذرد و خودی دیگر وجود نداشته باشد، دیگر مانعی در راه انسان وجود نخواهد داشت، چون وقتی خود وجود دارد، برای تأمین این خود انسان دچار آمال ها می شود، آرزوها به او هجوم می آورند، خواسته های مختلفی پیدا می کند، کشش ها او را جذب می کنند، موانع می توانند قدرتش را بر انسان تحمیل کنند، اما کسی که از خود گذشته باشد، دیگر به چیزی بند نیست، موجودی است که به تعبیر قرآن مجید، «کلمه طیبه» (۱) است در فضای ملکوتی و الهی، هر چه هم بخواهند مانع او شوند که حرکت نکند نمی شود، اگر بنا باشد کسی از خودش بگذرد، پس با زندگی دنیا چه کار باید بکند؟

باید توجه داشته باشید که یکی از منازل همین منزل دنیا است، از منزل دنیا باید بگذرد، اما در این گذشتن بالاخره سر و کارش با وسایل دنیا می افتد، چاره ای هم ندارد، اما باید سعی کند که سر و کارش با وسایل دنیا، سر و کاری خارجی باشد، نه عمقی و ذاتی، بیرونی با دنیا کار داشته باشد، نه درونی .

در روایات زیادی وارد شده که خداوند متعال فرموده است:

«به عزت و جلالم قسم، اگر به اندازه ارزن حب دنیا در دل کسی باشد، او را از فیوضات خاص خودم محروم خواهم کرد.» (۲)

## ارتباط با دنیا از نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

از پیغمبر هم می پرسد ما ارتباطمان را با دنیا بر چه اساسی تنظیم کنیم؟ حضرت

ص: ۳۰۶

۱- (۱) - أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ؛ آیا ندانستی که خدا چگونه مثلی زده است؟ کلمه پاک [که اعتقاد واقعی به توحید است] مانند درخت پاک است، ریشه اش استوار و پابرجا و شاخه اش در آسمان است؛ ابراهیم (۱۴): ۲۴.

۲- (۲) - اشاره به این روایت دارد: مستدرک الوسائل: ۳۶/۱۲، باب ۶۱، حدیث ۱۳۴۴۶؛ «عن أمير المؤمنين عليه السلام عن رسول الله ص في خبر المعراج قال قال الله تبارك و تعالی یا أحمد لو صَلَّى العبد صلاه أهل السِّماء و الأرض و يصوم صيام أهل السِّماء و الأرض و يطوى عن الطَّعام مثل الملائكة و لبس لباس العابدين ثم أرى في قلبه من حبِّ الدُّنيا ذره أو سمعتها أو رئاستها أو صيتها أو زينتها لا يجاورني في داري و لأنزعن من قلبه محبتي (و لأظلمن قلبه حتى ينساني و لا أذيقه حلاوه محبتي). یا أحمد صَلَّى الله عليه و آله: اگر نماز بخواند بنده ای باندازه نمازهای اهل آسمان و زمین و روزه بگیرد باندازه ایشان، و پرهیز کند از طعام مانند ملائکه ها، و لباسش باندازه لباس برهنگان باشد، و من به بینم در قلبش ذره ای از دوستی دنیا و یا شهرت بین

مردم و یا حبّ ریاست و یا زینت آلات در آن را هر آینه او را داخل بهشت نخواهم نمود و محبت خود را از او دور خواهم کرد».

چهار دستور می دهند، می فرماید: (۱) یک رابطه ات با دنیا باید در مسئله خوراک باشد. به اندازه ای که نیاز داری، بخور.

نه کمتر نه بیشتر، کسی هم حق ندارد خوراکش را از اندازه نیازش کمتر کند، چون به بدنش ضرر می زند، بدن هم که ضرر و ضربه بخورد، حاضر نیست در کارهای الهی شرکت کند، چون مریض می شود، علیل می شود، قدرتش کم می شود. اسلحه ما در این مسافرت قدرت و نیروی ماست. یک مقدار از این نیروی ما را باید بدن تأمین کند برای این کار به بدن نیاز داریم، باید جهاد برویم به بدن نیاز داریم. اینها دیگر با سیر روحی نمی شود. باید دیدن یتیم برویم، دیدن خانواده شهید برویم، دیدن خانواده گمشده برویم، دیدن مجروح برویم، سراغ کار خیر برویم، برای گره گشایی از کار مردم حرکت کنیم و وسیله تمام این کارهای خیری که فوق العاده پیش خدا ارزش دارد، بدن است. کسی حق ندارد به نیاز مادی بدن ضربه بزند.

اسلام ریاضت خوراکی ندارد، البته اسلام ریاضت در خوراک را فقط در مال حرام قرار داده، اما در مال حلال دستور به ریاضت نداده است که نخورید و نیشامید. بدن به غذا احتیاج دارد باید بخورند و بیاشامند، اما اسراف نکنند:

«وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (۲) اگر همه اسراف نکنند، خیلی از مشکلات حل می شود.

### وظیفه رسانه های گروهی

رادیو و تلویزیون و روزنامه ها به عنوان یک امر الهی و یک فرموده قرآنی دائم به گوش مردم بخوانند که اسراف نکنید، این همه تلویزیون و رادیو برنامه های اضافی دارد، قسمتی از وقت مردم را به شعر می گیرند، به شب شعر می گیرند، به روز شعر می گیرند، به فیلم سینمایی می گیرند، ساعت ها عمر این مردم را به فوتبال های خارجی می گیرند، یک مقدار قرآن و روایات را به مردم درس بدهید، آن هم در باب

ص: ۳۰۷

۱- (۳)-رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: الخصال: ۱/۱۶۱، حدیث ۲۱۱؛ بحار الأنوار: ۳۱۳/۶۷، باب ۵۸، حدیث ۱۵؛ «یا ابن خنعم یکفیک منها ما سد جوعتک و واری عورتک فإن یکن بیت یکنک فذاک و إن تکن دابه ترکیها فبیخ فلق الخبز و ماء الجر و ما بعد ذلک حساب علیک أو عذاب. ای پسر خنعم از خوراک مقداری که پاسخ گرسنگی را بدهد و از لباس آن اندازه که عورت و بدن را بپوشد کافی است و اگر خانه مسکونی که نیازت را برطرف کند داشته باشی چه بهتر و مرکبی که سوارش شوی خیلی بهتر و اگر اینها نشد ناراحت نباش نان و آب گودال کافی است و مازاد بر این یا حساب دارد یا عقاب».

۲- (۴)-انعام(۶): ۱۴۱؛ «که قطعاً خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.»

مسائل اجتماعی. از گروه مؤمن هم شروع کنید.

مردم مؤمن زود گوش می دهند، به مردم مؤمن بگویید که برای وضو گرفتن، برای خواندن نماز واجب با یک استکان معمولی هم می توان وضو گرفت. این استکان را زیر شیر ببرند، پر هم نکنند. مقداری از آن را روی کف دست بریزند و صورتشان را بشویند، یک مقداری هم به اندازه ای که دستشان خیس شود دست راست و چپ، مسح سر و پا هم که آب نمی خواهد. بنابراین با یک استکان، شرعاً می توان وضو گرفت.

در وضو، در غسل، در خوردن، پوشیدن، در استعمال مواد زندگی مردم به آن روی بیاورند به آن حقیقت قناعت که حاکم بر انبیای خدا بود به حدّ نیاز قناعت کنند، حدّ وضو گرفتن چه قدر است، یک استکان، مردم به همین قناعت کنند، حدّ غسل کردن چه قدر است، یک کاسه آب، کافی است اگر بدن پاک باشد با یک کاسه آب در حمام می توان غسل کرد. یک مقدار آب روی سرش بریزد با دستش همه جای سر را بشوید، طرف راست و چپ را هم بشوید، کاری که پیغمبر می کرد.

مدینه که سدّ نداشت تا مردم مرتّب دوش را باز کنند.

### ادامه کلام پیامبر در ارتباط با دنیا

پرسید: رابطه ما با دنیا چگونه باشد؟

اول: پیغمبر فرمود: خوراک به اندازه نیاز باید باشد. نیاز ما را هم در هر وعده یک غذای معمولی تأمین می کند. همه سعی کنند با سفره های رنگارنگ مبارزه کنند. از مهمان خجالت نکشند، مهمان هم مثل خودشان است، برای او هم به اندازه نیاز غذا بگذارند. مهمان خیلی هم که محترم باشد، یک نوع غذا به او بدهید. در اسلام کنار برنج از واجبات نیست، از مستحبات هم نیست، اگر سفره ای که خورش نداشته باشد خجالتی ندارد، گوشت نداشته باشد، خجالتی ندارد پیغمبر فرمود: معده تان

ص: ۳۰۸

حداکثر هفته ای یک وعده گوشت برای بدن کافی است، آیا باید هنگامی که مهمان می آید شش نوع میوه سر سفره باشد؟ آیا باید در خانه ها میزها و مبل های گران قیمت باشد؟ آیا باید زیر پای ما فرش های گران قیمت باشد؟ آیا باید پرده های کنار پنجره ها خارجی یا داخلی گران قیمت باشد؟ البته بعضی از مردها دلشان می خواهد عادی باشند، خانم هایشان نمی گذارند، خانم ها هم توجه داشته باشند و زندگی را به سبک دختر پیغمبر برگردانند.

دوم: پیغمبر فرمود: رابطه دیگر لباس است. از دنیا، لباس در حد نیاز بپوش.

سوم: پیغمبر فرمود: مرکب هم لازم داری، تهیه کن، البته حضرت فرمود که به پول جیبیت نگاه کن، اگر الاغ باید بخری (در زمان خودشان) الاغ بخر، اما اگر می خواهی اسب بخری و آن منوط به قرض کردن باشد، این کار را نکن. اگر می توانی اسب بخری، بخر، اما اگر نمی توانی بین اسب و الاغ، قاطر بخر.

کسی که مرکب لازم دارد، اگر نمی تواند ماشین بخرد، دوچرخه بخرد، به پول جیبش نگاه بکند موتور بخرد، بالاتر می تواند بخرد یک ماشین معمولی بخرد، کار زیادتری دارد، برنامه های فوق العاده تری دارد، امتیاز بیشتری باید داشته باشد یک ماشین بهتر بخرد.

بزرگان دین ما هم اگر در کشور سوار ماشین های گران قیمت می شوند، به خاطر مسائل امنیتی است. یکی از مسئولین به من می گفت که دلم برای اینکه یک شب در یک مجلسی بنشینم و فقط یک روزه گوش بدهم، گریه کنم و بروم تنگ شده است.

می گفت: بیچاره یک روزه هستم، نمی توانم، امام هم فرموده حفظ جانتان واجب است. آنها را هم اگر رها کنند، به عادی ترین حال برمی گردند، در عادی ترین حال هم در خانه هایشان زندگی می کنند، فقط یک ماشین دارند که محافظتشان می کند.

آنها هم ناله و گریه دارند، و الا تا قبل از این بساطها همه آنها عادی رفت و آمد

می کردند.

چهارم: پیغمبر فرمودند: تا زمانی که در دنیا می خواهی زندگی کنی، خانه ای شخصی از خودت داشته باشی.

پیغمبر و ائمه مستأجری را نمی پسندیدند، علاقه نداشتند، گاهی هم خطرناک می دانستند، دلشان نمی خواست مسلم، مؤمن، متدین مستأجر باشد.

پیغمبر می فرمودند: من سعادت مرد را در داشتن خانه می دانم. از جمله سعادت مرد داشتن خانه است، آن هم خانه ای بزرگ، چرا که پیغمبر از خانه های کوچک بدش می آمد و می فرمود:

«مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ سَعَةُ دَارِهِ» (۱)؛ خانه باید به اندازه تأمین نیاز باشد، دو الی سه اتاق و یک حیاط که این بچه های کوچک اسیر نباشند، زندانی نباشند، در قفس نباشند، محدود بار نیابند، اعصابشان خرد نشود، با این شکل خانه سازی ها و آپارتمان سازی ها مخالف بودند، با آپارتمان که پیغمبر مخالف بود، می فرمود: هر کس خانه بسازد، و در حدی بالا برود که آفتاب دیگران را بگیرد خدا لعنتش کند. این مخالفشان بود، ولی باید مردم هم گوش بدهند.

### معنای ریاضت در دنیا

هیچ درویشی در دنیا مثل مردم دیگر ریاضت نمی کشند. درویش ها ریاضتی ندارند، راحت هستند. پیر طریقتشان به آنها می گوید حق دخالت در هیچ کاری را ندارید، شب جمعه و دوشنبه دور من بنشینید، زانوی مرا ببوسید، پای مرا ببوسید، چند تا یا علی می گویند، هزار تا یا الله می گویند، بعد هم غذای بسیار خوشمزه ای می خورند و سیلی چرب می کنند و می روند. یک درویش تا کنون در جبهه کشته نشده، یک درویش تا کنون دستش از بدن برای اسلام جدا نشده، یک درویش در زمان طاغوت برای اسلام زندان نرفته است.

در تمام برنامه های شاه رؤسای مهم درویش، به شاه و وزرای او تبریک هم

ص: ۳۱۰

---

۱- (۵)-المحاسن: ۶۱۰/۲، باب ۳، حدیث ۲۱؛ اما روایت از امام صادق علیه السلام است و «منزله» بدل «داره» آمده است.

می گفتند، تریکاتشان هم حی و حاضر هست. بسیاری از نوشته های پیران طریقت را خود من دارم که چه تملقاتی از شاه گفته اند. بالاترین ریاضت را دین به ما داده بود که با شاه بجنگیم، عرفان این بود نه آن، آن مفت خوری بود نه عرفان، آن کمک به دشمنان دین بود.

مهم ترین پیر طریقت درویشان که ادعای بالاترین قطیبت و حالات عرفانی را دارد، در استان خراسان عکسش را دارم که با شاه ملاقات داشت و برای خرابی مسجد الاقصی یک چهل هزار تومانی هم در آن زمان به شاه داد، چون امین تر از شاه پیدا نمی کرد. پول را به او داد تا خرج تخریب مسجد الاقصی کند. درویش در دنیا ریاضتی ندارد، درویش در دنیا از وقتی که درویش می شود، در لذت است تا وقتی که بمیرد. کاری هم به هیچ کاری ندارد، نه جهاد می کند، نه امر به معروف می کند، نه نهی از منکر. من با برنامه های متعددی پیران طریقت این مملکت را محکوم کردم.

تنها یک پیر طریقت بود که به کمک الهی این مملکت را از دست اجانب نجات داد و آن امام راحل رحمه الله بود.

قطعاً بقیه پیران طریقت باطل هستند، چون خود آنها هم می گویند که در هر دوره ای یک قطب فقط می تواند باشد و در کنار همان قطب هر قطبی ادعای محوریت و قطیبت کند، باطل است، پس روی حرف خودشان همه آنها باطل هستند. بالاترین ریاضت ها را ما داریم، درویش و خانقاهی ریاضت ندارد، چله نشینی ندارد، چله نشینی را ما داشتیم که قبل از انقلاب مرتب اربعین داشتیم، هر روز و هر شب اربعین داشتیم، یا اربعین شهدای یزد بود، یا اربعین شهدای تبریز، یا اربعین شهدای قم و یا اربعین شهدای هفده شهریور. چله واقعی را ما داشتیم و ریاضت واقعی را به ما دستور داده اند.

## دینا اولین منزل

اولین منزل، منزل دنیا است؛ یعنی تأمین قدرت و نیرو، چون بدن اگر سالم باشد،



روح و نفس و عقل هم سالم است:

«العقل السليم في الجسم السليم» (۱)؛ عقل سالم در بدن سالم است. یک منزل ریاضت ما دنیاست، دنیا جلوه ها و زینت ها و طلاها دارد، نقره ها دارد، رختخواب ها دارد، زیبارویان و پری رویان دارد، دختران و زنان زیبا دارد، کشش ها دارد. این ریاضت عجب ریاضت سختی است که پیغمبر و قرآن و ائمه می فرمایند که از دنیا به حلالش قناعت کنید و در حلالش به نیازتان قناعت کنید، کدام درویش هندی و درویش خانقاهی در دنیا چنین ریاضتی کشیده که پیغمبر به مؤمن دستور داده است که از دنیا به حلالش قناعت کن:

«اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ» (۲) یک خط نورانی عرفان

□ «وَبِطَاعَتِكَ عَنْ مَعْصِيَتِكَ» (۳)، آن وقت خدا و پیغمبر می فرمایند: (۴) دنبال حلال رفتن از برداشتن شمشیر، و شمشیر زدن سخت تر است.

امیرالمؤمنین در نهج البلاغه (۵) از تقوا حرف می زند، داد می زند، اشک می ریزد، به وجد می آید در آخر سخنرانی اش می گوید: وای که تقوا با این همه عظمتش ولی تعداد متقین در تاریخ بشر بسیار کم است. این ریاضت است که همه حاضر نیستند در آن شرکت کنند، آیا همه حاضرند از شهوت بگذرند؟! حاضرند از کشش های دنیایی بگذرند!؟

### گره با تربیت

شخصی از گربه اش خیلی تعریف می کرد و می گفت: با تربیت تر از گربه من در دنیا نیست، ثابت هم می کنم. گفت: امشب به خانه ما بیا تا ببینی. به خانه صاحب گربه رفت و دید که چرب ترین سفره را پهن کرده، عالی ترین گوشت های کبابی را هم در سفره گذاشته، گربه هم یک شمع دست گرفته و سر سفره نشسته که مهمان ها غذا بخورند. گفت: بین گربه ای که بوی گوشت را از دو فرسخی بشنود، دنبالش می رود.

این همه دیس کباب برگ و کوبیده و... جلوی اوست، نگاه نمی کند، این مهمان هم

ص: ۳۱۲

۱- (۶)- در این باره نیز آمده: بحار الأنوار: ۳۷۲/۹۰، باب ۲۴، ذیل حدیث ۱۶؛ «قال ابن فهد رحمه الله دل الحديث على أن العقل السليم يقتضى تخریب الدنيا و عدم الاعتناء بها فمن عنى بها أو عمرها دل ذلك على أنه لا عقل له».

۲- (۷)- در روایت آمده: مستدرک الوسائل: ۲۸۷/۱۳، باب ۳۹؛ الأمامی، شیخ صدوق: ۳۸۸، حدیث ۱۰؛ «عن جابر عن الباقر عن أبيه عن جدّه عن عليّ عليه السّلام قال شكوت إلى رسول الله صلّى الله عليه و اله دينا كان عليّ فقال يا عليّ قل اللهم اغنني بحلالك عن حرامك و بفضلك عمّن سواك فلو كان مثل صبير دينا قضى الله عنك».

۳- (۸)- مصباح الكفعمی: ۱۷۰؛ كنز العمال: ۶۷۲/۲ حدیث ۵۰۳۲.

۴- (۹)- شبیه این روایت از امام صادق علیه السّلام نقل شده که می فرماید: تهذیب الأحكام: ۱۴/۷، حدیث ۵۸؛ وسائل

الشيعة: ٤٢١/١٧، باب ٢٦، حديث ٢٢٨٩٧؛ «...مجالده السيوف أهون من طلب الحلال».

٥- (١٠)- امير المؤمنين در باره تقوا مى فرمايد: نهج البلاغه: خطبه ٢٣٣؛ «عباد الله أوصيكم بتقوى الله فإنها حق الله عليكم و الموجه على الله حقكم و أن تستعينوا عليها بالله و تستعينوا بها على الله فإن التقوى فى اليوم الحرز و الجنه و فى غد الطريق إلى الجنه مسلكها واضح و سالكها رابح و مستودعها حافظ لم تبرح عارضه نفسها على الأمم الماضين منكم و الغابرين لحاجتهم إليها غدا إذا أعاد الله ما أبدى و أخذ ما أعطى و سأل عما أسدى فما أقل من قبلها و حملها حق حملها أولئك الأقلون عددا و هم أهل صفه الله سبحانه إذ يقول و قليل من عبادى الشكور».

یک دانه موش را از داخل جیش در آورد و سر سفره گذاشت، موش آمد بدود، گربه شمع را روی بشقاب ها انداخت و به دویدن تمام سفره را به هم ریخت تا موش را بگیرد، بشقاب ها به هم ریخت، کباب ها به هم ریخت، دوغ ها ریخت، برنج ها ریخت، گفت: این بود تربیت گربه تو، الان که هیچ چیزی نصیب نمی شود. من که عارف بسیار قشنگی هستم، اما اگر موش دنیا را جلوی من بیندازند، چطور؟ باز هم عارف هستم، اما اگر زن زیبایی را جلوی من بیاورند، چطور؟ اما اگر برای زن عارفه مرد زیبای دنیا را بیاورند، چطور؟ بله، درویش واقعی فقط پیروان پیغمبر و ائمه هستند، بقیه پیرو سیاست های خارجی اند:

درویش به صد افسر شاهان نفرشد یک موی از این کهنه کلاه نمدی را (۱)

### مسجد، بزرگ ترین مرکز مسلمانان

مهم ترین مرکز شما مسجد است. امام عسگری می فرماید: اگر کسی قدم در خانقاه بگذارد، مانند این است که بدن ما و پیغمبر را با قیچی قطعه قطعه کرده است. ما مرکزمان مسجد است. عرفانمان دعای کمیل و ابوحمزۀ ثمالی و مناجات خمس عشر، صحیفۀ سجادیه و زیارت هاست، مرکز ما حرم امام رضا است، مرکز ما حرم حسین علیه السلام است، مرکز ما خانۀ کعبه است و بالا-ترین خطوط ریاضت را ما داریم. از دنیا بگذرید، گذشتن از دنیا کم است؟! بله، ما داریم از دنیا رد می شویم، اما خطوط ما باید معلوم باشد. فقط از حلال دنیا آن هم از کنار حلال سطحی، نه عمقی، عاشق خانه، مغازه، جنس، مقام و میزمان باشیم؟ نه، با دنیا سطحی معامله کنید، بیرونی رابطه نداشته باشید، فقط برای این که غذایی بخوریم، لباسی بپوشیم، بدن را شب زیر یک طاق ببریم و مرکبی سوار شویم، اصلاً اجازه به دلتان ندهید که دنبال این حرف ها برود. دل جای خداست، جای حیوانات نیست، جای ماشین و موتور نیست، جای خانه و لانه و مغازه و جنس و میز نیست.

ص: ۳۱۳

به شخصی عارف بزرگ گفت: مرا نصیحت کن.

گفت: زود است.

گفت: ۵۶ ساله هستم چطور زود است؟

گفت: تو الآن نصیحت به دردت نمی خورد.

گفت: چرا؟

گفت: الان پیش من آمده ای، من به تو بگویم بفرمایید، بنشین، بتمرگ هر سه برای تو مساوی است؟!

گفت: اجازه بدهید فکر کنم.

فکر کرد و گفت: آقا مثل اینکه اگر به من بگویید بفرمایید بیشتر از بتمرگ خوشم می آید.

فرمود: هنوز پخته نیستی، نصیحت به دردت نمی خورد، آدم نشده ای، تو هنوز در بند این حرف ها هستی، درون را صاف کن، خالی کن، جا به تو بدهند، یا ندهند، و قبولت کنند، یا نکنند، جلوی پایت بلند شوند، شعار برایت بدهند، ندهند، بیایند، نیایند، هنوز آدم هستم.

لباس نو پوشیده بود، هیچ وقت هم نمی پوشید. آن مرد بزرگ به او گفت: چه شده لباس هایت را عوض کردی؟ گفت: خدایم مرده است، خوشحال خوشحال هستم، به خاطر مردن خدایم لباس هایم را عوض کرده ام. گفت: خدایت چه کسی بوده که مرده؟ گفت: هوای نفسم، تازه مرده، تا الان که پیرمرد هستم، بر من حاکم بود. من مرکب سواری هوای نفسم بودم و او هر کجا که دلش می خواست مرا می برد، اما حالا مرده، خوشحال هستم که هوایم مرده است. شما طاقت یک ماشینی که هوایش نامیزان شده، ندارید. در راه اصلاً درست کار نمی کند. به اولین

تعمیر گاه که می رسید، می گوید که هوایش نامیزان است.

آن گاه هوای وجود خودمان از هزار موتور نامیزان، نامیزان تر است، چه موقع باید این موتور وجود را هواگیری کرد؟ اگر هواگیری نشود، درست حرکت نمی کند، خوب راه نمی رود.

از منزل دنیا گذشتیم. این منزل اول ماست. در هر منزلی که هستیم با یک سلسله مسائلی سر و کار خواهیم داشت. در این منزل اگر با لباس، خوراک، مرکب و خانه سر و کار داریم، سر و کارمان باید سطحی باشد نه عمقی، عمق مال عمق عالم است، ظاهر هم مال ظاهر عالم، هر چیزی را سر جای خودش قرار دهید. عمق مال عمق عالم، باطن ما مال باطن عالم است، ظاهر ما هم مال ظاهر عالم است.

چرا وقتی لباسی که مطابق با شهوت و هوایمان باشد در بازار پیدا نمی کنیم، این قدر متأثر و ناراحت می شویم؟ آن درد مال باطنم است، باطنم دردش می گیرد، چرا باطن را در چهارچوب دنیا حبس کردی؟ باطن مال باطن است، ظاهر هم مال ظاهر، آن گاه این ظاهر هم که تمام شدنی است.

روزی قیافه های همه ما قشنگ بود و همه ما موی سر زیبا داشتیم، عده ای از ما موی سرمان را از دست دادیم، ظاهرمان هم که دارد شکسته می شود، دو سه روز دیگر هم که بیشتر نمانده که جنازه های ما را از خانه ها ببرند، چه دردی است:

پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز شستشویی کن و وانگه به خرابات خرام

تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده (۱)\*\*\*

آتش عشقم بسوخت خرمن طاعات را

ص: ۳۱۵

غیر خیالات نیست عالم و ما کرده ایم از دم پیر مُغان رفع خیالات را

دوش تفرّج کنان خوش ز حرم تا به دیر

باطن که مال باطن عالم است، ظاهر هم که مال ظاهر عالم است، ظرفیت ها را بزرگ کنیم، درون را پاک کنیم. ما خیلی جا داریم. این دیوارهای تنگ گلی دنیا و لباس ها، خوراک ها، ماشین ها، موتورها و خانه ها آن را پر کرده، جا را گرفته، ما باید خالی شویم.

### ظرفیت بندگان

شاعری می شناسم که شعرهای خوب می سراید و برای خدا شعر می گوید.

گفت: یک شب یک غزل گفتم، بعد گفتم که من از حافظ که چیزی کمتر ندارم، من هم مثل او غزل می گویم، اگر حافظ بود با او مسابقه می دادم یا با او مساوی می شدم یا در بعضی از غزلیات می بردم. نصف شب به بعد در خواب دیدم که از پله های مسجد امام پایین آمدم، دیدم که دور حیاط مسجد پر از خون است، به حیاط رسیدم، شخصی که چهره اش بسیار ملکوتی بود، یک ظرف کوچک از یکی از این خُم ها پر کرد و به من داد، گرفتم، بسم الله گفتم و خوردم، دیدم بسیار خوشمزه است، از آن «شَرَاباً طَهُوراً» (۱) که سوره الدھر می گوید، «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا»، (۲) گفت: یک لیوان کوچک خوردم، سرگیجه گرفتم،

ص: ۳۱۶

۱- (۱۴)-انسان(۷۶):۲۱؛ «و پروردگارشان باده طهور به آنان می نوشاند.»

۲- (۱۵)-انسان(۷۶):۶؛ «آن جام از چشمه ای است که همواره بندگان خدا از آن می نوشند و آن را به دلخواهشان هرگونه که بخواهند جاری می نمایند.»

نمی توانستم خودم را نگه دارم، زیر بغلم را گرفت، مرا نشانده، ساعت ها گذشت، از مستی درآمدم، گفتم: این چه حرفهایی بود که دیشب می گفتی؟ حافظ همه این خم ها را خورد، مست نشد، تو یک لیوان کوچکش را خوردی، طاقت نیاوردی؟!

همیشه می گویم: خدایا خودت را در من تجلی بده، نمی دهد. می گوید: جای مرا باز کن، آخر تو که جای مرا پر کردی، بعد هم می گویی بیا. تو این خانه را خالی کن، بعد من بیایم، آخر کجا بیایم، مدام می گویی بیا، من کجا بیایم.

خداوند متعال در حدیث قدسی می فرماید:

«لَا يَسْئُرُ أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَ لَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» (۱)؛ آسمان ها و زمین گنجایش مرا ندارند، تنها جایی که گنجایش مرا دارد، دل بندگان عاشق من است.

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته

ص: ۳۱۷









اشارہ

تہران، حسینۃ ہدایت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۳۲۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

خدای تبارک و تعالی می فرماید: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي...» (۱).

خداوند متعال در این آیه از مرحله اول برخورد نفس با مسائل خبر می دهند که نفس، شما را به شدت به سوی بدی ها، شهوات، برنامه های خلاف که برای شما لذت مادی دارند، می کشاند و امر می کند و حرکت می دهد، اما اگر بخواهید از این خطر سنگین که از درون خود شما سرچشمه می گیرد در امان بمانید باید در سایه رحمت خدا قرار بگیرید. این رحمت خدا چیست؟

با یک نظر ابتدایی به آیه شریفه، انسان به این نتیجه می رسد که: رحمت خدا در این زمینه مجموعه برنامه های تشریحی پروردگار بزرگ عالم است که در دو قسمت، از زمان حضرت آدم تاکنون به انسان ارائه شده است. این رحمت در یک بخش عبارت از اوامر پروردگار بزرگ عالم است و در بخش دیگر هم عبارت از نواهی و محرمات خداوند است، البته این اوامر و نواهی تنها نیستند، بلکه اراده، آزادی، قدرت و قوت انسان برای اجرای اوامر و کناره گیری از نواهی به انسان کمک می کنند. عقل انسان هم در دریافت این اوامر و نواهی یار و دوست و رفیق بسیار مهمی برای انسان است. روی هم رفته، یک انسان در دریایی از رحمت خداوند متعال در چهره اوامر و نواهی و در جمع قدرت و اراده و عقل و فطرت خودش قرار

ص: ۳۲۳

---

۱- (۱) - یوسف (۱۲): ۵۳؛ «زیرا نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند...»

دارد و می تواند از این رحمت خداوندی که به تعبیر پیغمبر اسلام عامل خیر دنیا و آخرت اوست، استفاده کند، البته جلب این رحمت، سختی و مشقت دارد، به پروردگار بزرگ عالم به وسیله همه انبیا، امامان، حکیمان و همه ناصحان مردم را دعوت به صبر و استقامت در این راه کرده اند.

خداوند در قرآن مجید می فرماید: صبر برای صابر در روز قیامت دو برابر اجر دارد. اگر هر عمل کننده ای یک اجر ببرد، صابر و بااستقامت دو اجر می برد، پس باید انسان جای حالت اماره بودن نفس را با رحمت خدا عوض کند تا نفس ظرف رحمت الهی شود. این انسان، انسان مرحوم است. پیغمبر امت خودش را به همین نام هم خوانده اند، امت مرحومه، یعنی طایفه و ملتی که دارای رحمت خدا هستند.

اگر در آیات قرآن و روایات و دعاها هم دقت شود می بینیم که خداوند متعال از قرآن مجید که مجموعه مقررات و دستورهای دینی است، تعبیر به رحمت کرده است. و از پیغمبر اسلام نیز در قرآن کریم تعبیر به رحمت کرده است.

خداوند در قرآن می فرماید: ما رحمت خود را بر شما نازل کردیم، یک معنای رحمت نازل شده، خود قرآن است که بالاترین کیفیت رحمت پروردگار است.

درباره پیغمبر هم خواننده اید که می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (۱) پیغمبر اسلام هم رحمت برای تمام مردم عالم است، ائمه طاهرين عليهم السلام هم که با پیغمبر اسلام از نظر حقیقت یکسان هستند، همان رحمت پروردگار هستند که به مردم نازل شده اند.

بنابراین، آیه شریفه را این طور باید معنا کرد: نفس در مرحله اول برخورد با حیات و زندگی به دلیل سر و کار داشتن دائمی با محسوسات و ظواهر عالم، انسان را سخت پای بند ظاهر عالم می کند که این پای بند شدن علت پدید آمدن انواع رذایل اخلاقی و سیئات عملی است. این نفس با این امری که می کند، علاجش تنها رحمت خداست. رحمت خدا نیز در این زمینه عبارت از قرآن، پیغمبر و امام است

ص: ۳۲۴

۱- (۲) در این زمینه روایاتی داریم که به دو نمونه اکتفاء می کنیم: امیر المومنین علیه السلام می فرماید: مستدرک الوسائل: ۱۳۹/۱۱-۱۳۸، باب ۱، حدیث ۱۲۶۴۴؛ «عن علی بن الحسین و محمد بن علی علیه السلام أنهما ذكرا وصيه أمير المؤمنين عليه السلام لولده و شيعته عند وفاته و هي طويله و فيها و الله الله في الجهاد للأنفس فهي أعدى العدو لكم إنه تبارك و تعالی قال إن النفس لأُمّارة بالسوء إلا ما رحم ربي و إن أول المعاصي تصديق النفس و الزكون إلى الهوى». و همچنین امام صادق علیه السلام می فرماید: الكافي: ۳۳۵/۲، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۵۷/۱۶، باب ۸۱، حدیث ۲۰۹۷۱؛ «عن أبي محمّد الوابشي قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول احذروا أهواءكم كما تحذرون أعداءكم فليس شيء أعدى للرجال من أتباع أهوائهم و حصائد ألسنتهم». انبياء (۲۱): ۱۰۷؛ «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»

و برای جلب این رحمت انسان باید ابتدا در برابر حالت آمّاره بودن نفس به اوامر و نواهی خدا که تجلّی در قرآن و وجود پیغمبر و امام دارد، معرفت پیدا کند و بعد هم بدان جامه عمل بپوشاند. اگر این کار را بکند، آمّاره بودن نفس تبدیل به رحمت الهی می شود.

## نفس مطمئنّه

نفس انسان منبع لطف، عنایت، کرامت، رحمت می شود که شکل آمّاره بودنش را به ایمان، به طیبه بودن و به تعبیر قرآن مجید، به مطمئنّه، راضیه و مرضیه بودن تغییر می دهد (۱) و دیگر آن حالت آمّاره برای انسان نمی ماند، بلکه به جای آن کیفیت رحمت خدا در نفس بروز و تجلّی می کند و آن جا که انسان منبع رحمت خدا شود، پیغمبر یا امام و یا مؤمن واقعی می شود، و غیز از آنها اهل خسارت، ضرر، شقاوت و بدبختی هستند.

این حالت آمّاره بودن هم برای هر نفسی هست. در این جا علاوه بر معرفت به اوامر و نواهی خدا و پیغمبر و امام، اجرای برنامه های آنها هم لازم است که نتیجه آن تبدیل شدن نفس آمّاره به نفس رحمانی است؛ وقتی حالت آمّاره نفس به حالت رحمانی یعنی تسلیم در برابر دستورهای الهی تبدیل شد انسان جانشین خدا در زمین می گردد وقتی نفس به حالت رحمانی تبدیل شد، انسان در روی زمین دست خدا، چشم خدا، گوش خدا، قدم خدا می شود، (۲) البته نه این که خدا گوش و چشم داشته باشد.

این اصطلاح است که ما نمونه ای از دید خدا بشویم، همان هایی که درباره امیرالمؤمنین از طریق روایات وارد شده است که علی عین الله است؛ یعنی دید امیرالمؤمنین چون اتصال به نفس رحمانی دارد، نفس رحمانی اتصال به خدا دارد.

خدا چه نظری به عالم و آدم دارند؟ چه نظری به اوضاع و احوال دارند؟ تمام نظر،

ص: ۳۲۵

۱- (۳) - يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَ ادْخُلِي جَنَّاتِي؛ ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! \* به سوی پروردگارت درحالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، بازگرد. \* پس در میان بندگانم در آی \* و در بهشتم وارد شو.؛ فجر (۸۹): ۲۷-۳۰.

۲- (۴) - اشاره به این حدیث قدسی دارد: بحار الأنوار: ۱۴۹/۵۸، باب ۴۳؛ «فی الحدیث القدسی فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتَ سَمِعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ يَدَهُ وَ رِجْلَهُ وَ لِسَانَهُ: چونش دوست دارم منم گوشش و چشمش و دستش و پایش و زبانش».

نظر پاک، نظر علم، نظر عقل، نظر حکمت، نظر انسان هم همان نظر می شود، چون چشم ابزار نفس است، نفس وقتی رحمانی شود، چشم انسان چشم خدا می شود، گوش از ابزار نفس است، نفس وقتی رحمانی باشد، گوش انسان وقف شنیدن حق می شود و دیگر با غیر منطبق حق سر و کاری ندارد، دست، پا، شکم انسان هم همین طور، چون همه اعضای بدن از ابزار نفس است.

پیغمبر می فرماید: نفس وقتی رحمانی شود، شکم نفیس می شود، بطن آدم عفت پیدا می کند. عفت بطن از وقتی که نفس حالت رحمانی به خودش می گیرد که باید افراد، بیدار می بودند و بیدار می بودیم. اگر از اول تکلیف حالت رحمانی به نفس بدهیم، مال حرام قبول نمی کند، تا آن جا که خودش علم دارد، اما آن جا که خودش علم ندارد، خدا وسایل را جوری فراهم می کند که انسان به مال حرامی هم که علم ندارد، دچار نشود.

### مرد بزرگ الهی در بخارا

یکی از اولیای خدا وارد شهر بخارا شد البته حساب اولیای الهی یا حساب انبیا و ائمه در این زمینه جدا بود، انبیا و ائمه به مجهول دچار نمی شدند، اما اولیا احتمال داشت به مجهول دچار بشوند، ولی خداوند متعال نمی گذاشت آلوده به آن چه به نظرشان مجهول بود، بشوند.

گفته بودند که این مرد الهی از سر سوزنی لقمه حرام هم با تمام وجود فرار می کند. در آن منزلی که وارد شده بود، صاحب منزل در بخارا تقریباً آدم قدرتمندی بود، کارگزارانش را فرستاد و گفت بروید از انسانی که مظلوم تر از او نباشد، بدون پول، مواد غذایی بردارید و بیاورید تا سر سفره این آدم بگذاریم تا بخورد.

به آخر شهر رفتند یک خانه خشتی، گلی را پیدا کردند که پیرزن ضعیف و فقیری در آن زندگی می کرد که دو اتاق خرابه و یک برّه داشت، برّه را گرفتند، پیرزن گریه



کرد، فریاد زد، داد کشید، گفتند: فایده ندارد. سر بزه را بریدند، پوست کردند، پختند و سر سفره گذاشتند، با کمال اشتها خورد، غذا که تمام شد، به او گفتند: حرام ترین لقمه این شهر این بود که شما امروز خوردی. گفت: برای من که حلال ترین لقمه بود.

گفت: صاحبش را بیاورید. پیرزن را آوردند. پرسیدند: ای پیرزن! این گوسفند را برای چه گرفته بودی؟ گفت: حاجتی داشتم شنیدم که فلان مرد خدا می خواهد به بخارا بیاید، به پروردگار عرض کردم اگر برآورده شود یک بزه به نذر او بگیرم، او را یک وعده دعوت کنم، بزه را بکشم تا او بخورد. گفت: دیدید این غذا حلال ترین غذا برای من بوده است.

### مواظبت نفس رحمانی

نفس وقتی رحمانی شود، اگر جایی هم بخواهد آلوده شود، خدا نمی گذارد. آن جا دیگر توفیق خاص خدا شامل حال انسان می شود، اما وقتی نفس رحمانی نباشد، به هر مهمانی ای می رود، سر هر سفره ای می نشیند، هر لقمه ای را هم می خورد.

### تحمل مشکلات دنیا

امام راحل رحمه الله استادی داشت که شاید حدود ۴۵ یا پنجاه سال پیش از دنیا رفته باشد. این استاد بزرگ می فرمودند: در نجف درس می خواندم به مقاماتی از علم هم رسیده بودم. چهار الی پنج طلبه آمدند و گفتند که آقا برای ما درس بگویید.

گفتم: چه بگویم؟

گفتند: شرح لمعه

گفتم: خودتان جایی دارید که برایتان در آن جا درس بگویم؟

گفتند: بله، یک مقدار راهش دور است، در یکی از محله های قدیمی نجف در

داخل کوچه یک مسجد کوچک است. و خالی است، اگر حاضر باشید به آن جا تشریف بیاورید، ما از محضر تان استفاده می کنیم.

فرمودند: قبول کردم، وضع اقتصادی من هم خوب نبود، یک اتاق اجاره کرده بودم و با همسر در آن جا زندگی می کردیم. پرده ای هم وسط این اتاق زده بودیم که اگر مهمان برسد، مشکلی پیش نیاید. اتاق کوچک بود نمی توانست مهمان شب بماند و در آنجا بخوابد. همسر مریض و معلول شد و در رختخواب افتاد. هشت الی ده سال هم زنده بود، همه کارهایش را خودم می کردم تا این که از دنیا رفت، مثل این که بیخودی انسان به مقامی نرسد تا حالا نشنیده اید یک دفعه خدا دست یک نفر را بگیرد از پله اول او را روی پله صدم بگذارد، هر کس به هر جا رسیده از طریق مبارزه با نفس به جایی رسیده است.

حز بن یزید ریاحی بالاترین جنگ را قبل از شهادت با لشکر عمر بن سعد کرد که جنگ با خودش بود، ما از بس شنیده ایم برای ما ساده شده است، اما انسان از یک پست مهم مملکتی، از زن، بچه، پول، شهوت، مقام، خودش و از جانش یک مرتبه بگذرد، همه پله ها را رد شده است.

### **تحمل شیخ جعفر کاشف الغطاء در برابر همسرش**

مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء معروف به شیخ کبیر و از بزرگ ترین فقیهان عالم تشیع بوده است، در حدی که علمای بزرگ شیعه از قول او نقل کرده اند که فرموده بود: اگر تمام کتاب های فقهی شیعه را در رودخانه بریزند و شیعه دیگر یک ورق فقه در دستش نباشد، من از اول تا آخر فقه شیعه را در سینه ام دارم، همه را بیرون می دهم تا دوباره بنویسند. مرجع هم شده بود. اهل علم و اصحاب سرش فهمیدند که همسرش در خانه بداخلاقی می کند، ولی خیلی هم خبر از داستان نداشتند. این قدر در مقام جست و جو برآمدند تا به این نتیجه رسیدند که این مرد

بزرگ الهی، این فقیه عالی قدر گاهی که به داخل خانه می رود، همسرش حسابی او را کتک می زند. یک روز چهار پنج نفر جمع شدند و خدمتش آمدند گفتند: آقا ما داستانی شنیده ایم از خودتان باید بپرسیم، آیا همسر شما گاهی شما را می زند؟!

فرمود: بله، عرب است، قدرتمند هم هست، قدرت بدنی هم دارد گاهی که عصبانی می شود، حسابی مرا می زند. من هم زورم به او نمی رسد.

گفتند: او را طلاق بدهید.

گفت: نمی دهم.

گفتند: اجازه بدهید ما زن هایمان را بفرستیم، ادبش کنند.

گفت: این کار را هم اجازه نمی دهم.

گفتند: چرا؟

گفت: این زن در این خانه برای من از اعظم نعمت های خداست، چون وقتی بیرون می آیم و در صحن امیرالمؤمنین می ایستم و تمام صحن، پشت سر من نماز می خوانند، مردم در برابر من تعظیم می کنند، گاهی در برابر این مقاماتی که خدا به من داده، یک ذره هوا مرا برمی دارد، همان وقت می آیم در خانه کتک می خورم، هوایم بیرون می رود. این چوب الهی است، این باید باشد، خیال می کنید اولیای خدا ساده به مقام رسیده اند.

گاهی بعضی ها نامه می نویسند که حدود بیست شب از ماه رمضان را با قرآن و روایات زندگی می کنیم اما هنوز آثاری از مردان الهی در خودمان ندیده ایم. بعضی از برادران خیال کرده اند که تا آخر ماه رمضان نشده، ما از عرش هم رد می کنیم:

که ای نفس من در خور آتشم (۱) مادر بت ها بت نفس شماست (۲) حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز (۳)

ص: ۳۲۹

---

۱- (۵)- بوستان سعدی شیرازی.

۲- (۶)- مثنوی معنوی مولوی.

۳- (۷)- دیوان اشعار حافظ شیرازی.

وقتی انسان به جایی برسد که دیگر از غیر خدا لذتی نبرد، تازه به اول مقام رضا رسیده است، بعد از آن همه ما باید خیلی از جاده‌ها را طی کنیم، اول راه آن جایی است که ما از غیر خدا لذت عمقی نبریم، نه این که از خوردن و پوشیدن و رفاقت لذت نبریم. این قطع نمی‌شود. بلکه منظور این است که تمام لذت‌ها باید فانی در لذت حق شود. به رفیق می‌خواهم یک لحظه نگاه کنم، اول باید رضای خدا را کسب کنم و بعد در خودم نگاه کنم، می‌خواهم لقمه را بردارم و بخورم، اول باید رضای خدا را کسب کرده باشم، بعد بخورم، آن لقمه شیرین یا شور یا ترش است، لذت دارد، اما لذتش دیگر فانی در لذت خداست. این که ما غافل باشیم و فقط گاهی به یاد خدا بیفتیم ما را به جایی نمی‌رساند. (۱)

### برخورد شیخ کاشف الغطاء با شخص فقیر

مرحوم کاشف الغطاء روز عید فطری سر سجاده اش نشسته بود، یک فقیر مستحق شرعی آمد و گفت: آقا از فطریه‌هایی که به شما داده‌اند، به من کمک کنید.

گفت: همه فطریه‌ها را خرج کرده‌ام.

فقیر کارد به استخوان رسیده دهانش را پر از آب کرد و به صورت شیخ ریخت و گفت: تو که نمی‌توانی یک فقیر را بگردانی، چرا جای پیغمبر نشسته‌ای، بلند شو تا یک نفر دیگر در این مسند بنشیند.

شیخ کبیر هم بلند شد، عبایش را از دوشش برداشت و رو به جمعیت فرمود: هر کس احترامی به محاسن سفید من دارد و مرا دوست دارد، هر چه قدر می‌تواند در این عبا من بریزد. خودش در صف جماعت گشت، عبایش را پر از پول کرد و به آن فقیر داد و از او هم عذرخواهی کرد و گفت: مرا ببخش، نمی‌دانستم اگر آبرویم را

ص: ۳۳۰

---

۱- (۸) - در این رابطه امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مستدرک الوسائل: ۲۵۳/۱۱، باب ۱۷، حدیث ۱۲۹۱۲؛ مصباح الشریعه: ۱۷۰؛ «...لو وجدت حلاوه عباده الله و رأیت برکاتها و استضأت بنورها لم تصبر عنها ساعه واحده و لو قطعت إربا إربا. «اگر بیابی تو لذت عبادت را و فواید بندگی پروردگار را ادراک کنی و کیفیت آن را مشاهده نمائی و به نور عبادت، نفس خود را جلا دهی و از کدورتها او را پاک گردانی، لمحّه‌ای از عبادت او فارغ و لحظه‌ای از بندگی او عاطل نمی‌توانی بود، هرچند گوشت بدن تو را به مقرض بچینند». آری! هر که از عبادت و بندگی خدا اعراض کند و رغبت به عبادت چندان نشان ندهد، پس به تحقیق و یقین که او، لذت و کیفیت عبادت نیافته است و به فواید و عواید آن راه نبرده است». درباره راه رسیدن به حق در مشارق الدراری آمده: نبی و ولی، خواص از تابعان خود را که دارای استعداد سلوک اند، به حق می‌رسانند و رسیدن و رجوع به حق بدون سیر الی الله امکان ندارد، شخص متوقف در نشئات حس به حق نمی‌رسد. فرق است بین دانستن حق و رسیدن به او، رسیدن به حق بدون گذشتن از خود امکان ندارد و از این گذشتن تعبیر به «فناء» نموده‌اند، بیرون کردن غیر حق از قلب و روح، و قلع ریشه شرک، و نیل به مقام خلوص، و اتیان موجبات قرب، و ترک اسباب بعد که بالأخره به مشاهده

حق به عین قلب و رؤیت مقام کبریایی بدون وساطت حجب از جمله حجاب وجود و انبیت خود سالک محب حق منجر می شود، مقصد اصلی دعوات الی الله، یعنی رسل و اولیاست. هرچه شوق سالک و عشق او به لقای حق تمام تر و کامل تر باشد، سیر او تندتر و حظّ او از وصال محبوب و معشوق حقیقی بیشتر است، وجود حب و عشق در سالک محب، فطری و تکوینی است، و منشأ آن حب به کمال مطلق است، و لا- کمال فی الحقیقه إلا- الله، و این حب منبعث است از حب حق به ذات و عشق به معرفت اسماء و صفات و حب به رقایق اسمائیه و سرایت آن در جمیع مظاهر خلقیه به حکم «کنت کنزاً مخفياً، فأحببت أن أعرف، فخلقت الخلق لکی أعرف.» مشارق الدراری، مقدمه آشتیانی: ۳۱-۳۰.

خرج کنم می توانم حقّ تو را بدهم.

آیا ما واقعاً نفسمان به این جا رسیده، کسی آب دهان به ما بیندازد، بعد از آب دهان، ما به او کمک کنیم! مخصوصاً اگر اهل پست و مقامی هم باشیم.

اگر کسی بدون توجه ماشینش را در خانه ما گذاشته، کار واجبی داشته رفته پول بگیرد، زنش در حال مردن بوده، بچه اش در حال مردن بوده، خواسته پول را به بیمارستان برساند، اصلاً مغزش در اشغال این حادثه بوده، ماشینش را در خانه ما پارک کرده و رفته تا از پسر عمویش پول دستی بگیرد. بعد ما می آییم و با دیدن ماشین دم در گاراژ، چهار چرخ ماشین او را پنجر می کنیم و به داخل خانه می رویم.

او تا بیاید چهار چرخ ماشینش را درست کند زنش مرده یا بچه اش. و بعد انتظار داریم با یک نماز و روزه ماه رمضان به عرش برسیم در حالی که مقدمات آتش جهنم را فراهم کرده ایم. این قدر حادثه اتفاق می افتد و مردم بی تفاوت می گذرند.

### راه رسیدن به نفس رحمانی

در محلی که شاید هفتاد درصد مردم آن محل وضعیت مالی خوبی دارند. یک مرد و زنی زندگی می کنند که هر دو کورند، دو پسر داشتند که یکی هفت ساله و دیگری چهار ساله بود. این دو بچه با هم بازی می کردند، چاقو هم دستشان بوده، در حال چوب بازی بودند و می خواستند با چاقو چوب را بتراشند که چاقو از دست بچه بزرگ در رفت و در چشم بچه کوچک فرو رفت. بچه چشمش پاره شد.

او را بیمارستان برده اند دکترها گفته اند که اگر خارج برود بینایی اش برمی گردد، پرسیدند چه قدر خرج رفتن و برگشتن اوست؟ آن زمان حدود ۱۵۰ هزار تومان بود.

دو ماه طول کشید، اینها نتوانستند پول را تأمین کنند. بینایی بچه به کلی از بین رفت، چطور این نفوس می توانند رحمانی شوند؟ پیغمبر ما که فرموده اگر یک خیابان، یک کوچه، یک محل، مردم شب بخوابند، ولی یک نفر گرسنه در آن محل سر به بالین

بگذارد، خدا در آن شب به اهل آن محل نظر رحمت نمی کند، نفوس آن محل چگونه می توانند رحمانی شوند؟

کسی که صبح به اداره می رود، فلاخن نهاد می رود، مقام هم دارد، هشت ساعت هم با مراجعه کننده روبه رو است، یک بار روی خوش به مراجعه کننده نشان نمی دهد، این نفسش چطور می خواهد رحمانی شود؟ این نفس هنوز حالت اماره را دارد، سی ساله شده، نفسش اماره است، پنجاه ساله شده، نفسش اماره است، هشتاد ساله شده، نفسش اماره است، ما برای چه با یزدیان مخالف هستیم؟ فقط به دلیل این که نفسشان در همان حالت اماره بودن مانده بوده، در جادهٔ «إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» نیامده اند، نفس تبدیل به نفس رحمانی نشده، درنده مانده است:

همانم که بودم به ده سالگی همان دیو با من به دلالتگی (۱)

بدن رشد کرده، کله بزرگ شده، شکم با سه تا چلو کباب سیر نمی شود، ولی نفس به همان حالت حیوانی اولیه اش مانده است:

گر قدمت هست چو مردان برو و عملت نیست چو سعدی بنال (۲)

مگر نفس به این راحتی رحمانی می شود: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي...» (۳)

### ادامهٔ موضوع تحمّل استاد امام در برابر مشکلات دنیا

گفت برای درس دادن می آیم. روز اولی بود که در آن مسجد خرابه در آن محل فقیر نجف می رفتم. چهار طلبه روبه روی من نشستند، هنوز بسم الله درس را نگفته بودم که حجره ای که روبه روی مسجد بود و بسیار قدیمی هم بود، پینه دوزی در حال دوختن پارگی یک کفش بود. چشمش داخل مسجد افتاد و دید کلاس درس تشکیل شده، پردهٔ مغازه را کشید و به جلسهٔ درس آمد. استاد امام می فرماید: من

ص: ۳۳۲

۱- (۹)- اقبالنامه نظامی گنجوی.

۲- (۱۰)- مواعظ سعدی شیرازی.

۳- (۱۱)- یوسف (۱۲): ۵۳؛ «من خود را از گناه تبرئه نمی کنم؛ زیرا نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند...»

ناراحت شدم، با خودم گفتم که پینه دوز تو را چه به فقه؟ آن هم کتاب شرح لمعه یک کتاب مشکل، شما برو سوزنت را بزن، پارگی کفشت را بدوز، این جا آمده ای چه کار، اما از اول تا آخر درس را گوش داد، درس تمام شد، رفت. فردا هم آمد، پس فردا هم آمد، ده روز آمد، اما یک روز نیامد، دو روز نیامد، بعد از پنج روز دوباره آمد، درس که تمام شد، طلبه ها که رفتند، گفتم: آقا حالتان چگونه است؟

گفت: حالم که خوب است، ولی از شما خوشم نمی آید.

گفتم: چرا؟

گفت: برای این که شما عامل به دین پیغمبر نیستید.

گفتم: من چه کار کرده ام؟

گفت: پیغمبر فرمود: همان روز اولی که دوستان را ندیدید، سراغش بروید، حالش را پرسید، مبادا مریض باشد، گرفتار باشد، مقروض باشد. من پنج روز است نیامده ام، چرا سراغی از من نگرفتید؟

گفتم: ببخشید.

گفت: تو را بخشیدم، ولی از این به بعد مثل آدم زندگی کن.

پس ما تا حالا این همه درس خوانده ایم عبا و عمّامه داریم، آدم نیستیم؟! به او گفتم که یک ناهار به خانه ما بیا.

گفت: بله، به یک شرط می آیم.

گفتم: شرطش چیست؟

گفت: همان غذایی که خودت و خانواده ات می خورید، برای من بیاورید؛ یعنی عنوان مهمان نداشته باشم که کمترین زحمتی برای خانواده ات ایجاد شود.

گفتم: چشم.

یادم رفت که به همسرم بگویم فردا ظهر مهمان داریم. وقتی سر درس نشستیم، یادم آمد، با خودم گفتم: عیبی ندارد. درس که تمام شد با هم نماز جماعت ظهر را



خواندیم و به منزل رفتیم. خانم گفت: مهمان آورده ای؟ گفتم: بله، گفت: غیر از یک مقدار نان خشک و ماست هیچ چیز دیگری نداریم.

گفتم: خانم من هم پول ندارم که الان چیزی بگیریم.

یک دستمال روی طاقچه بود، شش تومان و پنج ریال کسی امانت پیش من گذاشته بود که بعد از برگشتن از مکه به او برگردانم، سفر حج هم تازه شروع شده بود، مقداری از داخل آن دستمال پول برداشتم، مقداری گوشت و تخم مرغ خریدم و به خانم دادم تا بپزد و سر سفره بیاورد. لقمه اول ماست را خورد، لقمه دوم و سوم هم ماست خورد. گفتم: آقا تخم مرغ و گوشت یخ می کند. گفت: نه آن مال پول امانت است، به درد شکم خودت می خورد، من همین را می خورم.

نفس رحمانی! با خدا کار می کند، دیدش به عالم، دید خدایی است عفت بطن، عفت فزج، وقتی نفس رحمانی شود شهوت هم رحمانی می شود.

### پیامبر صلی الله علیه و آله و جوان عارف

پیغمبر بیرون مدینه در بیابان سوزان خسته شده بودند، کنار درختی نشستند، یک مرتبه دیدند جوانی از دور آمد، پیراهنش را درآورد و روی ریگ های داغ صحرا خوابید و می غلطید. وقتی کارش تمام شد، پیراهنش را پوشید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

این چه کاری است که می کنی؟ گفت: آقا جان ازدواج نکرده ام، شهوت وقتی به من فشار می آورد و می خواهد مرا به حرام مبتلا کند، فوراً به این جا می آیم، پیراهنم را درمی آورم، روی ریگ ها می غلطم، طاقت نمی آورم، خیلی داغ است، به نفسم می گویم تو که طاقت یک خرده ریگ داغ را نداری، چطور می خواهی خودت را آلوده کنی و بعد به جهنم بروی، دست کم خودت را این جا امتحان کن، طاقت داری به جهنم بروی، می بینم طاقت ندارم، آتش شهوتم خاموش می شود. پیغمبر فرمودند: لذت ایمان را چشیده، بعد به یارانسان فرمودند: همه ما به او بگوییم

دعایمان کند، چون دعای او مستجاب است. (۱) پیغمبر فرمود: جوان به همه ما دعا کن. جوان هم دستش را بلند کرد و گفت:

خدایا همه ما را در راهی که می خواهی و می پسندی قرارمان بده و در قیامت از عذاب جهنم حفظ کن.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۳۳۵

---

۱- (۱۲)- الأماالی للصدوق: ۳۴۰، حدیث ۲۶؛ بحار الأنوار: ۶۷/۳۷۸، باب ۵۹، حدیث ۲۳. أبی عن الحمیری عن ابن أبی الخطّاب عن الحسن بن علی بن فضال عن مثنی عن لیث بن أبی سلیم قال سمعت رجلا من الانصار یقول بینما رسول الله صلی الله علیه و اله مستظّل بظلّ شجره فی یوم شدید الحرّ إذ جاء رجل فنزع ثیابه ثم جعل یتمرغ فی الرّمضاء یکوی ظهره مرّه و بطنه مرّه و جبهته مرّه و یقول یا نفس ذوقی فما عند الله عز و جلّ أعظم ممّا صنعت بک و رسول الله ینظر إلی ما یصنع ثم إنّ الرّجل لبس ثیابه ثم أقبل فأوماً إلیه النّبی صلی الله علیه و اله یده و دعاه فقال له یا عبد الله لقد رأیتک صنعت شیئا ما رأیت أحدا من النّاس صنعه فما حملک علی ما صنعت فقال الرّجل حملنی علی ذلك مخافه الله عز و جلّ و قلت لنفسی یا نفس ذوقی فما عند الله عز و جلّ أعظم ممّا صنعت بک فقال النّبی صلی الله علیه و اله لقد خفت ربّک حقّ مخافته فإنّ ربّک لیباهی بک أهل السیما ثم قال لأصحابه یا معاشر من حضر ادنوا من صاحبکم حتّی یدعو لکم فدنوا منه فدعا لهم و قال اللهمّ اجمع أمرنا علی الهدی و اجعل التّقوی زادنا و الجنّه ما بنا.







## ۲۰ تبدیل روابط نفسی از مادیات به معنویات

### اشاره

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۳۳۹



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

خدای تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي...» (۱)

از زمانی که انسان از مادر متولد می شود تا به دوران شکوفایی عقل و قوه تمییز و تشخیص برسد، فقط با مسائل محسوس عالم و با ظاهر زندگی مادی سر و کار دارد.

در این خط سیر، یعنی از هنگام ولادت تا رسیدن به قوه تشخیص و تمییز و شکوفایی عقل، نفس اتصال رابطه شدیدی با مسائل دنیایی پیدا می کند.

به عبارت واضح تر باید گفت که:

نفس با مسائلی که فقط در ارتباط با بدن است، سر و کار پیدا می کند. می دانیم بدن هم فقط از عوامل لذت خوشحال می شود، آن چه در طبع بدن هست، فقط لذت خواهی است، البته این لذت خواهی بدن ریشه در همان خواسته های نفسی انسان دارد، چون بدن با همه اعضایی که در اختیار دارد، فرمانبر نفس است.

بعد از این که انسان به قوه تمییز رسید و خوب و بد را تشخیص داد و عقل در وجود انسان تا حدی شکوفا شد، پای تکالیف الهی به میان می آید.

وجود مقدس حضرت حق هم بنا نداشتند که انسان را از زمانی که متولد می شود تا از دنیا بیرون می رود، رهاش کنند، آزادش بگذارند و بنا هم نداشتند که زندگی

ص: ۳۴۱

---

۱- (۱) - یوسف (۱۲): ۵۳؛ «من خود را از گناه تبرئه نمی کنم؛ زیرا نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند...»



انسان به بازی با ظواهر دنیا تمام شود.

«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» (۱)

انسان گمان می کند که او را به طور آزاد رهاش کرده اند و هیچ هدف و غایتی ندارد، این گمان، گمان درستی نیست، چراکه او انسان است. آری، اگر حیوان بود، عیبی نداشت، متولد می شد و می مُرد، بین ولادت و مرگ هم هر کاری می خواست می کرد، هر چه می خواست می خورد، هر جا می خواست می رفت، هر جا می خواست می خوابید، به هر شکلی که خودش میل داشت شهوترانی می کرد، حیوانات هم همین کارها را می کنند، یک وقت از کنار زمین زارع و دهقانی، حیوانات رد می شوند و دهانشان را هم باز می کنند، هر چه دلشان می خواهد می خورند تا زارع یک مرتبه چشمش بیفتد، نهیبی بزند و کنارشان بزند، اما حال این حیوانات مال مردم را خورده اند یا زمین مردم را خراب کرده اند، خداوند متعال از آنها حسابرسی نمی کند چون آنها نه خلیفه حق هستند، نه صاحب تمییز و نه صاحب عقل و نه صاحب وجدان و فطرت، بلکه بدنی متحرک هستند:

### هدف آفرینش انسان

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا...» (۲)

یعنی گمان کردید که من شما را بیهوده و بی هدف و بی نتیجه آفریدم؟ بدون علت و بدون حکمت آفریدم؟ این طور نیست، در آفرینش شما، خاک مرده ای را زنده کردم و هدفم این است که این خاک مرده زنده شده به من برسد، این هدف بسیار بزرگی است.

وقتی که خاک بودیم که خاک بودیم، کسی با ما کاری نداشت، این قدر لگد به سر ما کوبیدند و رد شدند و ما هم متوجه نشدیم، اما حالا که انسان شده ایم، اصلاً حق

ص: ۳۴۲

۱- (۲)-قیامه (۷۵):۳۶؛ «آیا انسان گمان می کند بیهوده و مهمل [و بدون تکلیف و مسئولیت]رها می شود؟!»

۲- (۳)-مؤمنون (۲۳):۱۱۵؛ «آیا پنداشته اید که شما را بیهوده و عبث آفریدیم، و اینکه به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟»

نداریم بگذاریم کسی به سر ما لگد بزند، تنها باید دست خدا روی دست ما باشد.

حالا- زنده شده ایم، خلقت ما هم که به اجازه خود ما نبود که بگوییم اگر از ما می پرسیدی می گفتیم که نه، ما را به دنیا نیاور، از ما که نپرسیدند، به اراده حکیمانه و عاشقانه و عالمانه خودش خاک را به این صورت زنده کرد. در این ظرف خاک عالی ترین سرمایه های هستی را قرار داد و می گوید، با این عالی ترین سرمایه های هستی و به کار گرفتن عالی ترین سرمایه های هستی، خواسته و عشقم این است که خودت را به من برسانی. انسان باید این انتظار و امید الهی را جواب بدهد او را نادیده نگیرد. (۱)

### انسان، زیباترین موجود خلقت

آخرین حرف این است پروردگار عزیز که ما را برای خودش ساخته، ما زینت آفرینش حق هستیم، ما جمال حق هستیم، ما زیبایی خلقت هستیم و این زیبایی باید کمال و رشد پیدا بکند، این غنچه باید شکفته شود و شکفته شدن آن هم تنها در سایه مسائل الهی میسر است. در ذهن ما باشد که ما انسان هستیم نه حیوان، چون انسان هستیم با ما کار دارند، ما رها شده نیستیم. زندگی ما هم باید بسیار دقیق باشد.

### دیدن امام زمان علیه السلام

دو نفر با همدیگر نشستند صحبت کردند و گفتند: آیا دیدن امام عصر در زمان غیبت از محالات است یا از مسائل ممکن است؟ هیچ دلیل عقلی و شرعی نداریم که از محالات باشد. هر چیزی در عالم ممکن است، مگر چیزی که قدرت به او تعلق نگیرد. آن چه در آفرینش قدرت به آن تعلق می گیرد، از ممکنات است. دیدن ایشان هم از ممکنات است، آیا می توان ایشان را دید؟ چه باید کرد که ایشان را

ص: ۳۴۳

۱- (۴)- مناسب است به هدف آفرینش انسان در کلام ائمه علیهم السلام نیز اشاره کنیم: امام حسین علیه السلام می فرماید: *علل الشرائع: ۹/۱، باب ۹، حدیث ۱؛ کنز الفوائد: ۳۲۸/۱؛ «...ما خلق العباد إلا ليعرفوه فإذا عرفوه عبده فإذا عبده استغنوا بعبادته عن عباده من سواه فقال له رجل يا ابن رسول الله بأبي أنت و أمي ما معرفه الله قال معرفه أهل كل زمان إمامهم الذي يجب عليهم طاعته. خداوند خلق ننموده است بندگان را مگر از برای آنکه او را بشناسند و چون او را شناختند عبادتش کنند، و چون او را عبادت نمودند بی نیاز شوند از عبادت غیر او مردی عرض کرد: یا ابن رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد، معرفت خدا (یعنی حق و حقیقت خداشناسی و طریق موصله بسوی او که خطائی نشود و انسان را بدون گمراهی به آن مطلوب برساند) چگونه است؟ فرمود: شناختن اهل هر زمانست امام زمان خودشان را که واجب است بر آنها اطاعت فرمایشات و اوامر و نواهی او چنین گوید (صدوق ره) یعنی بدانند اهل هر زمانی که خداوند هیچ زمانی را خالی نمیگذارد از وجود امام معصوم، زیرا اگر امامی نباشد مردم مصون نمی مانند و ایمن نخواهند بود از عبادت غیر خدا». *علل الشرائع: ۹/۱، باب ۹، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۳۱۳/۵، باب ۱۵، حدیث ۲. و همچنین از امام صادق علیه السلام سؤال شد: لم خلق الله الخلق فقال إن الله تبارك**

و تعالی لم یخلق خلقه عبثاً و لم یترکهم سدی بل خلقهم لإظهار قدرته و لیکلفهم طاعته فیستوجبوا بذلک رضوانه و ما خلقهم لیجلب منهم منفعه و لا لیدفع بهم مضره بل خلقهم لینفعهم و یوصلهم إلی نعیم الأبد. چرا و برای چه جهتی خداوند بشر را خلق نمود، فرمود: خدای تعالی بشر را عبث و بیهوده نیافریده و آنها را مهمل وانگذاشته بلکه (ایشان را تکلیف بانجام دادن عبادات فرموده و آنان را محاسبه خواهد نمود و) خلق فرمود آنها را برای اظهار قدرت خود، و ایشان را با طاعت و بندگی خود تکلیف فرموده تا مستوجب و مستحق بهشت شوند، و خلق نفرموده ایشان را که منفعت و سودی ببرد، و یا بسبب ایشان دفع سوء و ضرری از خود بنماید، بلکه آنان را آفریده که منفعت بایشان برساند و متنعم بنعمتهای همیشگی آخرت خود گرداند.

بینیم؟ گفتند: باید در اوج معرفت و تقوا قرار بگیریم. بنابراین، بیایم با همدیگر حرکت کنیم تا خود را به اوج معرفت و تقوا برسانیم.

## علی بن مهزیار و دیدن یار ۵

(۱)

علی بن مهزیار می گوید: وقتی بالای عقبه طائف رسیدم تا نماینده ای که از طرف امام عصر دنبال من آمده بود، مرا خدمت ایشان ببرد، وقتی جای حضرت را نشان داد، گفت که این خیمه ای که وسط صحراست، مرکز زندگی ایشان است.

بعد رو به سوی من کرد و گفت: این جا جای پرهیزکاران است، هر چشمی را راه نمی دهند، هر نفسی را راه نمی دهند، خودشان هم که ظاهر می شوند، تمام نفوس خبیثه را از بین می برند، دنیا پر از عدل و داد می شود تا لایق دیدن ایشان باشد.

وقتی ایشان ظاهر می شود، با بودن ایشان دیگر ظلم و جور نیست. الان چشم ایشان را دور دیده اند که ظلم به طور ماریچی در دنیا حرکت می کند به گونه ای که من می توانم ظالم باشم یا می توانم ظلم کنم، ولی وقتی ایشان بیایند، خدا به دست ایشان و یارانشان تمام جهان را پاک می کند. (۲) امام باقر علیه السلام می فرمایند: زمانی که ایشان بیاید، عرب با آن آتش شهوتش در زمان ایشان بسیار آرام می شود.

امام باقر علیه السلام می فرماید: اگر زیباترین دختر با روی باز از بازار بغداد شتری را بار کند، یک طرف طلا و یک طرف نقره و این دختر زیبا با پای پیاده تا شام پشت سر شتر برود، یک دور بین، بین این عرب ها بگردد نه چشمی پیدا می شود که او را نظر کند و نه دستی که به مالش دست بزند. این قدر دنیا پاک می شود.

به دست او و ۳۱۳ تن از یاران اولیئه (۳) او که یک عرب هم بین آنها نیست و تمام آنها ایرانی هستند، چون ایران همیشه سعی کرده بهترین بندگان را برای خدا داشته باشد، بهترین فقیه را داشته باشد، بهترین مفسر قرآن را داشته باشد، بهترین عارف

ص: ۳۴۴

۱- (۵)- مناسب است در این جا اشاره ای به زندگانی علی بن مهزیار بشود: علی بن مهزیار، علی بن مهزیار دورقی اهوازی مکتبی به ابو الحسن، از فقها و دانشمندان شیعه و از روات و محدثان موثق احادیث ائمه اطهار علیهم السلام بوده و در وثاقت او شک و تردیدی وجود ندارد. وی از پدری نصرانی به دنیا آمد و گویند که خود نیز در آغاز نصرانی بوده که بعد در کودکی همراه پدرش مسلمان شده است. گفته شده است: خدا برای شناسایی مذهب مقدس شیعه بر او منت نهاد و وی فقیه شد. مهزیار از حضرت رضا علیه السلام حدیث نقل کرده و از جانب حضرت جواد علیه السلام و حضرت هادی علیه السلام و کالت و نیابت داشته و از اصحاب و یاران ایشان بوده است. نامه ها و توقیعاتی که از طرف حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام در امر شیعه اهواز به وی نوشته شده و بر جلالت قدر او دلالت دارند، در کتب رجال مسطور است. این توقیعات نشان می دهد که او در نقل روایاتش موثق بوده است، ضمن این که هیچ دانشمندی از وی نکوهش نکرده است. درباره مقام تقوای او گفته

اند:علی بن مهزیار پس از این که آفتاب طلوع می کرد سجده می نمود و سر خود را از سجده بلند نمی کرد تا این که برای هزار نفر از برادران دینی خود همان دعائی را می کرد که برای خود می نمود. اثری که از سجده در پیشانی وی بود نظیر زانوی شتر شده بود، موقعی که عبد الله بن جنذب از دنیا رفت، علی بن مهزیار قائم مقام او شد. همچنین نقل شده که نوری مثل نور آفتاب از مسواکش خارج شد؛ این نور در آن موقعی که وی در آخر شب برای وضو گرفتن داخل صحن خانه شد از مسواکش ظاهر گردید. این موضوع در ضمن خبری طولانی در کتاب شیخ کشی نقل شده است. آثار مهزیار، حدود ۴۰ کتاب از وی نقل شده که از آن جمله می توان به: کتاب الانبیاء، الزهد، المکاسب، الملاحم، الرد علی الغلاة، التجمل و المرؤه، النوادر، حروف القرآن، کتاب البشارات، الخصال، وفات ابو ذر رضی الله عنه، حدیث بدر، کتاب سلمان فارسی رضی الله عنه، الوضوء، الصلوه، الحج، المثالب، حدیث الاشعریه، کتاب زکات، صوم، طلاق، حدود، دیات، تفسیر، فضائل، عتق و تدبیر، تجارات و اجارات، دعاء مزار، وصایا، مواریث، خمس، شهادت، فضائل المؤمنین و برّهم، کتاب تقیه، صید و ذبائح، کتاب القائم علیه السلام، وسائل علی بن اسباط اشاره کرد. وفات علی بن مهزیار بعد از سال ۲۵۴ ق بوده است. مدفن علی بن مهزیار طبق نقل محدث بزرگوار حاج شیخ عباس قمی در کتاب فارسی منتهی الآمال در اهواز است. دایره المعارف تشیع: ۱۱، حرف ع واژه علی.

۲- (۶)- الغیبه، شیخ الطوسی: ۲۶۳-۲۶۶؛ بحار الأنوار: ۱۱/۵۲، باب ۱۸، حدیث ۶.

۳- (۷)- امام باقر علیه السلام می فرماید: کمال الدین: ۳۳۱/۱، باب ۳۲، حدیث ۱۶؛ بحار الأنوار: ۱۹۲/۵۲، باب ۲۵، حدیث ۲۴؛ «فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبه واجتمع إليه ثلاثمائة و ثلاثه عشر رجلا و أول ما ينطق به هذه الآية بقيت الله خير لكم إن كنتم مؤمنين ثم يقول أنا بقيه الله في أرضه فإذا اجتمع إليه العقده و هو عشره آلاف رجل خرج فلا يبقى في الأرض معبود دون الله عز و جلّ من صنم و غيره إلا وقعت فيه نار فاحترق و ذلك بعد غيبه طويله ليعلم الله من يطيعه بالغيب و يؤمن به. در هنگام قیام پشت خود را بکعبه میگذارد و سیصد و سیزده نفر یاران مخصوصش پیرامون او اجتماع میکنند، و اول آیه ای را که میخواند این است بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. پس از این خواهد گفت: من بقیه پروردگار و خلیفه و حجت او در میان شما هستم، در این هنگام مسلمین بر وی بعنوان «بقیه الله» سلام خواهند کرد، چون ده هزار نفر گرد وی اجتماع کنند پرچم خود را بلند میکنند و دعوت خود را علنی مینمایند، در روی زمین هر معبود باطلی گرفتار آتش سوزی می شود، و این خروج بعد از غیبت طولانی خواهد بود، و خداوند به این وسیله بندگان خود را در ایمان به غیبت آزمایش می کند».

را داشته باشد، عالی ترین اولیای خدا را داشته باشد، شما به هر برنامه مثبتی که روی بیاورید، شاهکار انسانی آن برنامه مثبت ایرانی است. نباید دچار غرور شود، چون هر چه دارد از خدا دارد نه از خودش، کسی به خودش نبندد که چون ایرانی هستم، چنین هستم، این تعصب ایرانیّت او، به قول خارجی ها، گرایش به ناسیونالیزمی و کفر است، بلکه فقط باید بگوید: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي» (۱) آن چه دارم مال مولایم است نه مال خودم.

### حضرت سلیمان و تخت بلقیس

قرآن می گوید: هُدِّدْ وَقْتِي از مملکت سبا پیش سلیمان برگشت و درباره تخت بلقیس توضیح داد، سلیمان که در فلسطین حکومت می کرد - به کسانی که در بارگاه نشسته بودند، فرمود: چه کسی می تواند آن تخت را از مملکت سبا (۲) به این جا بیاورد. قرآن مجید می گوید: یک نفر بلند شد و گفت: اگر اجازه بدهید من آن تخت را می آورم. پرسید: چه قدر طول می کشد؟ جواب داد: از جایتان بلند شوید، قبل از این که بنشینید برمی گردم.

این متن قرآن است؛ یعنی موجود اگر الهی شود، می تواند این چنین قدرت پیدا کند. دیگری گفت: من تخت را از سبا به این جا می آورم، قبل از این که پلک بالای شما به پلک پایین برسد و این تخت گوشه بارگاه حاضر شد. سلیمان وقتی چشمش به تخت افتاده نگفت دولت من، حکومت من، قدرت من، خواسته من، اراده من، امر من، فرمان همایونی من، بلکه گفت: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي» مولایم این کار را کرد.

ما غیر از خدا چیزی در عالم نداریم و اگر سری تکان می دهیم، نمایشی از وجود هستیم، ما خود وجود نیستیم، بلکه سایه ای از وجود هستیم. (۳) تمام این غرورهای ما دروغی است، تکبرهای ما قلبی است، همه متیت های ما بی پایه است، در عالم فقط یک وجود هست که حق است، بقیه همه نمایش وجود

ص: ۳۴۵

۱- (۸) - نمل (۲۷): ۴۰؛ «این از فضل و احسان پروردگار من است.»

۲- (۹) - آلان از فلسطین تا منطقه سبا اگر با هواپیما بروند، دو ساعت طول می کشد.

۳- (۱۰) - حکایت حضرت سلیمان و ملکه سبا در سوره نمل آیات ۲۰-۴۲ آمده است.

هستند، چون ما می توانیم درباره سه مسئله حرف بزنیم: وجود، عدم، نمود؛ یعنی آن چیزی که نمایش وجود را دارد، تمام عالم یک نقشی، نمایشی و هوایی از وجود هستند که تازه همین هوا و نقش هم هیچ چیزشان مال خودشان نیست:

﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (۱)

﴿وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (۲)

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ (۳)

### ابن خضیب و نماز نیکو

خداوند ابن خضیب را رحمت کند، به علت این که نماز را نیکو به جا می آورد و قرآن را نیکو تلاوت می کرد. نماز نیکو چیست؟ پیغمبر می گوید: نمازی نماز است که انسان وضویش کامل باشد، نه وضو از روی دل سیری، وضوی زوری نباشد، وضویی که فقط یک دستی خیس کند و برود، نباشد، بلکه وضوی کامل باشد. بعد که می خواهد وارد نماز شود، اول باید بگوید: «الله اکبر». حقیقت اکبریت باید در نفس یک مرتبه روشن شود، عین کلیدی که انسان برای روشن کردن برق اتاق می زند، این حقیقت در اول نماز روشن شود. در این صورت، مجموعه آفرینش از یک ارزن پیش انسان کوچک تر می شود:

﴿عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَبَّرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ﴾ (۴)؛ یعنی انسان حالی پیدا می کند که انگار عالمی وجود ندارد و فقط خودش هست که مشغول نماز است و حق به نماز نگاه می کند. «الله اکبر».

### حقیقت رحمان و رحیم در نماز

بسم الله الرحمن الرحيم، به نام تو، به یاد تو، برای تو، ای مستجمع جمیع صفات کمال، ای رحمان؛ یعنی من علاقه به حمایت دارم؟ این دل تو باید تجلی گاه حمایت حق باشد. دل باید به تمام مؤمنین حالت رحمت داشته باشد،

ص: ۳۴۶

۱- (۱۱)- آل عمران(۳): ۱۸۹؛ «و مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره خداست.»

۲- (۱۲)- آل عمران(۳): ۱۸۰؛ «و میراث آسمان ها و زمین فقط در سیطره مالکیت خداست.»

۳- (۱۳)- فاطر(۳۵): ۱۵؛ «ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا، و فقط خدا بی نیاز و ستوده است.»

۴- (۱۴)- نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴ (خطبه متقین)؛ تحف العقول: ۱۵۹.

به هیچ مؤمنی بدبین نباشد، به قیافه ظاهر مؤمن نگاه نکنید که این خوش قیافه است و آن بد قیافه، این سیاه است و آن سپید، این شهری است، آن دهاتی، این دولتی و آن آزاد است. فقط مؤمن برای تو مطرح باشد و رحمانیت وجود مقدس او درون را روشن کند. رحیم، یعنی خدایی که در قیامت فقط به مؤمن نظر دارد، با غیر مؤمن کاری ندارد. الان که رحیم می گویی، یک مرتبه باید خودت را در دادگاه قیامت ببینی. ببینی آیا مولا تو را می خواهد یا نمی خواهد؟ می پسندد یا نمی پسندد؟ عشق به تو دارد یا خشم به تو؟ در رحیمیت در بسم الله الرحمن الرحیم، باید دقت کند.

### معنای ستایش خدا

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» یعنی به هر جا رسیدم، از نعمت تو رسیدم. پدر، مادر، دولت، ملت، مملکت، میز، پول، نان، قدرت و عبادت من، هیچ کدام استقلالی در رساندن من به این جایی که الان هستم، نداشته اند. خدایا فقط تو بودی، پس شکر مخصوص توست، بقیه همه ابزار دست تو بودند، چه کاره بودند که من الان در مقابل کسی کمر خم کنم که مبادا مرا بیرون کنند یا نگه ندارند یا نانم قطع شود. آنها چه کسی هستند؟ عالم چیست؟ دیگران که هستند؟ تنها تویی، فقط باید شکر تو را انجام دهم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (۱) ای همه کبار روز قیامت این جا حالا یک جزئی کار دست این و آن داده ای، اما قیامت که خودت فریاد می زنی: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ \* لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (۲) خودم، فقط خودم هستم.

### معنای عبودیت

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ» یعنی مرگ بر کافر، مرگ بر منافق، مرگ بر زندق، مرگ بر فاسق،

ص: ۳۴۷

---

۱- (۱۵)- فاتحه (۱): ۲-۴؛ «همه ستایش ها، ویژه خدا، مالک و مربی جهانیان است. \* رحمتش بی اندازه و مهربانی اش همیشگی است. \* مالک و فرمانروای روز پاداش و کیفر است.»

۲- (۱۶)- غافر (۴۰): ۱۶.



مرگ بر هوای نفس، مرگ بر شهوات، مرگ بر شیطان، مرگ بر ابلیس، مرگ بر ضد تو، فقط خودت برای من باشی، من مطیع تو هستم. برای هیچ کس دیگر ارزش قائل نیستم که از او اطاعت کنم: «وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (۱) ای خدا! فقیر هستم، شکسته ام، ندارم، ناقص هستم، چیزی ندارم، کمکم کن، چون همه کمک ها را تو باید برایم انجام بدهی.

### معنای صراط مستقیم

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (۲) یعنی ای خدا، مرا در آمدن به سوی خودت دوش به دوش علی علیه السلام قرار بده، به همان راه هدایت که راه امیرمؤمنان علیه السلام است.

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» آخر پیش پیغمبر می آمدند و می گفتند که این «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» نماز، یعنی چه؟ فرمود: یعنی علی علیه السلام، صراط خدا علی علیه السلام است، چون بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به ادعای ارتباط با پیغمبر چند میلیون جاده تاکنون باز کرده اند، اما پیغمبر گفت: بعد از مرگ من همه جاده ها کفر است، فقط راهی که علی می رود، درست است: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» آن راهی که نعمت به راهروانش دادی، چه نعمتی؟ نعمت عشق خودت را، نعمت یاد خودت را، نعمت ذکر خودت را، منظور از این نعمت سبب و پرتقال نیست، اینها را کفار بیش از ما دارند، آمریکا در و دیوارش پر از میوه است: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» (۳) فقط صراط مستقیم. گفت: نماز را نیکو به جا می آورد. وقتی در نماز بود پیش خدا بود، برای خدا بود، واقعاً با معشوقش حرف می زد، خدا نماز را قسمت کرده است.

در روایات دیده اید که بنده یک تکه می گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». تا انسان می آید نفس بکشد، خدا جواب می دهد که شکر تو را قبول کردم: «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» خدا جواب می دهد: آری، بنده من همان را که می گویی من هستم، با تو

ص: ۳۴۸

۱- (۱۷)-فاتحه(۱):۴؛«مالک و فرمانروای روز پاداش و کیفر است.»

۲- (۱۸)-فاتحه(۱):۶؛«ما را به راه راست راهنمایی کن.»

۳- (۱۹)-فاتحه(۱):۶-۷؛«ما را به راه راست راهنمایی کن.»\*راه کسانی[چون پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان که به خاطر لیاقتشان]به آنان نعمت[ایمان، عمل شایسته و اخلاق حسنه]عطا کردی،هم آنان که نه مورد خشم تواند و نه گمراه اند.»

هم همان طور هستم، رحمانم، رحیمم:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ\* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (۱)

## اهمیت وضو

امام صادق می فرماید: وضو که می گیری یادت باشد آب که روی صورتت می ریزی فقط پوستش را نشوی، پوست شستن که بی وضو هم می توان پوست را شست. حضرت می فرماید: چشمت را بشوی، بگو ای خدا دیگر این چشم مال توست، جای دیگر نمی رود. احتیاط این است که کناره های صورتت را هم بشویی؛ یعنی امام می فرماید: گوشت را هم از شنیدن آن چه خدا نمی خواهد، شستشو کن.

بعد که دستت را می خواهی بشویی، بگو: دستم را از خیانت، از غضب، از سرقت، از حرام، از زدن در گوش مظلوم، از این که عصبانی شوم سر صاحب مقامم قدمم را کج بگذارم، حق را ناحق کنم شسته و پاک می کنم. وای بر وضوهایی که تاکنون گرفته ام، این وضو با غسلی که مرده شوی به من می دهد، چه فرقی می کند؟ آن گاه که مرا غسل می دهند، در هیچ چیز غسل نیستم، یا این طرف می اندازند یا آن طرف، نه نیت می کنم و نه توجه به حقیقتش دارم. کس دیگری مرا می شوید و داخل چاله می اندازد. این وضو، وضوی مرده هاست که من می گیرم نه وضوی زنده ها. (۲)

## وضوی امیرالمؤمنین علیه السلام

امام حسن علیه السلام می گفت: پدرم هر وقت می خواست وضو بگیرد، رنگش می پرید که گاهی من لب حوض می دویدم، می پرسیدم که بابا چه شده است؟! می گفت:

حسن جان می دانی کجا می خواهم بروم؟ این چه وضویی است؟ خدایا ما وقتی توبه می کنیم، از عباداتمان هم باید توبه کنیم، ما را ببخش، محدود بودیم، کوچک

ص: ۳۴۹

۱- (۲۰) - مؤمنون (۲۳): ۱-۲؛ «بی تردید مؤمنان رستگار شدند.\* آنان که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند.»

۲- (۲۱) - اشاره به این فرمایش است که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کنند: الکافی: ۳/۷۰-۷۱، حدیث ۶؛ تهذیب الأحکام: ۵۳/۱، باب ۴، حدیث ۲. روزی امیرالمؤمنین علیه السلام با (محمد) ابن حنفیه نشستند بود. از او خواست تا ظرف آبی جهت وضو برایش بیاورد. محمد نیز چنین کرد. پس از آماده شدن آب، آن حضرت علیه السلام با دست راست آب را بر روی دست چپ ریخت. سپس فرمود: «بسم الله والحمد لله العذی جعل الماء طهورا و لم يجعله نجسا» پس از آن محل مدفوع را شست. آنگاه گفت: «اللهم حصن فرجی و اعفه و استر عورتی و حرمني علی النار» سپس آب در دهان گردانید. آنگاه گفت: «اللهم لفتنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک» سپس آب را در بینی بالا برد. آنگاه گفت: «اللهم لا تحزم علی ریح

الجَنَّةَ و اجعلني مَمَّن يَشْم ريحها و روحها و ريحانها و طيبها» راوی می گوید: سپس صورتش را شسته و گفت: «اللَّهُمَّ بَيِّضْ وجهي يوم تسودّ فيه الوجوه و لا تسودّ وجهي يوم تبيّضّ فيه الوجوه» سپس دست راستش را شسته و گفت: «اللَّهُمَّ اعطني كتابي بيمينی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبني حسابا یسیرا» آنگاه دست چپش را شسته و گفت: «اللَّهُمَّ لا تعطني کتابي بشمالی و لا- من وراء ظهري و لا- تجعلها مغلوله الى عنقي و اعوذ بك من مقطّعات النيران» آنگاه سر خود را مسح کرده و گفت: «اللَّهُمَّ غشّني برحمتك و برکاتك و عفوك» آنگاه پاهایش را مسح کرده و گفت: «اللَّهُمَّ ثبّتنی علی الصّراط يوم تزل فيه الاقدام و اجعل سعبي فی ما یرضیک عنی یا ارحم الرّاحمین» آنگاه رو به محمد حنفيه کرده و فرمود: ای محمد! کسی که مانند من وضو گرفته و این سخنان را بگوید، خدای عز و جلّ از هر قطره ای فرشته ای می آفریند که خداوند را تا روز قیامت تقدیس و تسبیح و تکبیر می گوید و خدای متعال ثواب آن را برای او می نویسد.

بودیم، متوجه نبودیم که چه کار می کنیم؟ تو لطفی به ما بکن، قدرتی به ما بده تا بنده خوبی باشیم، امیرالمؤمنین در دعای کمیل چه التماسی می کند:

«وَاجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبَادِكَ نَصِيئاً عِنْدَكَ» (۱)؛ مرا از بهترین بندگانت قرار بده تا نصیبی در نزد تو داشته باشم.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وضو نور می آورد، نور هم وضو می آورد، وضوی نورانی ایجاد خشوع می کند: «فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ». (۲)

### دنباله موضوع ابن خضیب و نماز نیکو

گفت: نماز را نیکو به جای می آورد، قرآن را نیکو تلاوت می کرد. نه اینکه خوب قرائت می کرد، تلاوت یعنی چه؟ یعنی خواندن و فهمیدن و عمل کردن هر سه را روی همدیگر تلاوت می گویند، بخوانم، بفهمم، و عمل کنم.

گفت: حالا دیدن امام زمان محال است؟ نه، چگونه می توان او را دید؟ باید از ماورای همه این حرف ها او را دید، باید از حجاب ها رد شد، حجاب نفوس، حجاب هوا، حجاب حرام، حجاب تاریکی، حجاب اخلاق بد، حجاب رذایل، حجاب مفسد، حجاب گناهان و ... بعضی از ما چه حجاب هایی برای خود ساخته ایم؟ چه موقع می خواهیم این پرده ها را کنار بزنیم؟ یکایک آنها را باید کنار بزنیم، چون خدا، نور، واقعیات و ... پشت این پرده ها هستند، می گویند: امام غایب است. مردم می گویند که پشت پرده غیب است؟ پرده غیب چیست؟ همین هاست، اینها پرده غیب هستند. خدا غایب است، از ما غایب است، از خودش که غایب نیست.

خودش که ظاهرترین ظاهرهاست:

«يَا مَنْ هُوَ اخْتَفَى لِفَرْطِ نُورِهِ، الظاهرُ الباطنُ في ظُهُورِهِ» (۳) آشکارترین آشکارهاست، روشن ترین نورهاست.

ص: ۳۵۰

۱- (۲۲)- إقبال الأعمال: ۳/۳۳۷.

۲- (۲۳)- مؤمنون (۲۳): ۲؛ «آنان که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند.»

۳- (۲۴)- مکیال المکارم: ۱/۲۲۷.

پسری به پدرش می گفت: داری بچه درست می کنی، زمینه سازی می کنی، کجا می خواهی بروی؟

گفت: خانه خدا.

گفت: مرا هم ببر.

گفت: تو سیزده چهارده ساله هستی، نمی توانی بیایی.

گفت: اگر مرا نبری، من می میرم، باید مرا ببری.

نمی دانست که مکه چیست، بیت چیست، همین که پدرش گفت: خانه خدا، خیال کرد هر کس برود خانه خدا خود خدا را هم می بیند. این به عشق دیدن صاحبخانه سخت به سرش زده بود که مرا هم باید ببری.

پسر جان آخر الان وقت سفر تو نیست. گفت: نه، مرا هم باید ببری. به هر زحمتی بود پدر را راضی کرد. مادر گفت: این بچه را هم ببر، زیاد گریه می کند.

به مسجد شجره آمدند و مُحَرَّم شدند. هر دو با احرام به مکه آمدند، هر دو به در مسجد الحرام رسیدند، آن جا دعایی دارد. پدر صورتش را به دیوار گذاشت، بچه هم به دنبال پدر این کار را کرد:

«اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَبْدَ عَبْدُكَ وَالْبَلَدَ بَلَدُكَ وَالْبَيْتَ بَيْتُكَ...» (۱). از در مسجد الحرام که وارد شدند تا چشم پسر به بیت و به آن فضای مسجد افتاد، نعره ای زد و روی زمین افتاد، پدر بالای سرش نشست و دید که بچه مُرده است. بر سرش زد فریادزنان گفت: من و این بچه که مهمان تو بودیم، بچه ام کجا رفت؟ صدایی شنید که بچه ات به عشق دیدن من آمد، تو به عشق دیدن خانه، هر دو نفر شما هم به هدفتان رسیدید، تو به عشق دیدن بیت آمدی، این هم بیت، او هم به عشق دیدن من آمد و به من رسید، دیگر چه می خواهی؟

ص: ۳۵۱

خوشا آنان که الله یارشان بی (۱)

## دو دوست در مسجد الحرام

واقعاً هم هر دو خودشان را به اوج تقوا و معرفت رساندند و حرکت کردند و به مسجد الحرام آمدند. شبی در حال طواف مستحبی یک نفرشان دید که شخصی به کنارش آمد و دستش را گرفت، عجب دست گرمی دارد، آقا کجا شما را زیارت کرده ام؟

فرمود: اولین بار است که مرا زیارت می کنی. من همان کسی هستم که هر دو نفر شما دنبال من می گشتید.

گفت: فدای تو، تو حجه بن الحسن هستی؟

فرمود: آری .

گفت: آقا رفیقم هم شما را می بیند؟

فرمود: نه، او با ما می آید، ولی مرا نمی بیند.

گفتم: من شما را معرفی بکنم؟

فرمود: مرا نمی بیند.

گفت: مگر آدم بدی است؟

فرمود: نه آدم خوبی است، ولی او لیاقت دیدن مرا ندارد.

گفت: آقا جان چرا؟

فرمود: در راه که دو نفرتان می آمدید، کنار یک زمین زراعت هر دو روی اسب سوار بودید. او خم شد یک دانه گندم را از خوشه چید تا ببیند رسیده است یا نه، بعد هم همان دانه را در همان زمین انداخت. دستی که به مال مردم دراز شده، چشمش دیگر لیاقت دیدن مرا ندارد. نباید مرا معرفی کنی.

ص: ۳۵۲

کسی که به دلیل دست درازی به یک دانه گندم نتواند جمال بندهٔ صالح را ببیند، آیا با این همه اعمال می تواند جمال خود او را ببیند و به او برسد؟

### مبارزه با نفس و کمک خداوند

با نفس باید کار کرد، نفس تا وقت شکوفایی عقل با ظواهر دنیا سر و کار دارد و به دنیا چسبیده است. پای تکلیف که به میان می آید، می خواهند او را بپزند، نمی بُرد، این جا نقطهٔ «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالشُّوءِ» است. خدا می گوید، بیا، دنیا می گوید، نرو، شهوت می گوید، نرو، مال می گوید، نرو، زن می گوید، نرو، مرد می گوید، نرو، مقام می گوید، نرو، چه زمانی می توان رفت؟ «إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»، وقتی دست خودش دراز شود و دست ما را بگیرد. دست خودش چه زمانی دراز می شود؟ قرآن دست خدا است، انبیا و ائمه دست حق هستند، ماه رمضان و محرم و عاشورا دست حق است، جهاد دست حق است، حلال دست حق است، عبادت دست حق است، ما بیایم دستمان را به دست خدا بدهیم، خدایی که دستش دراز است:

«يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ» (۱). او که دائم می گوید: بندهٔ من بیا عطای خودم را به تو بدهم. بنابراین، من باید دستم را دراز کنم تا به من بدهد، این رَحْمِ خداست، قرآن رَحْمِ خداست، انبیا و ائمه رَحْمِ خدا هستند: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالشُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي...».

والسلام عليكم ورحمة الله و بركاته

ص: ۳۵۳













## ۲۱ راه مبارزه با نفس اماره

### اشاره

نفس اماره و برخورد آن با تکلیف

تهران، حسینیه هدايت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۳۵۹



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

خدای تبارک و تعالی می فرماید: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي...» (۱)

چرا نفس انسان به شدت امر به بدی می کند و بدترین بدی محصول نفس امّاره جدایی انسان از وجود مقدّس حضرت حق و غفلت از او در همه زمینه هاست که در مباحث گذشته بیان شد.

خلاصه بحث های گذشته این شد که نفس که کارگردان وجود انسان است و تمام اعضا و جوارح در اختیار خواسته ها، غرایض، شهوات و فعالیت های او هستند، از بدو ولادت تا هنگام تکلیف دائماً با ظواهر دنیا و مسائل مادی سروکار و برخورد دارد و برخورد نیز به قدری قوی است که گویا نفس با تمام مظاهر زندگی مادی وحدت پیدا کرده است، اما تکلیف می خواهد نفس را از این وابستگی شدید به مسائل مادی که اکثر آنها هم برای بدن لذت آفرین هستند، جدا کند، و او را وادار کند تا در یک سفر بسیار مهم که مبدأ آن تکلیف و منتهایش وجود مقدّس حق است، حرکت کند.

در این جاست که وقتی پای مسائل الهی در کار می آید، قبول مسائل الهی و عمل کردن به آنها برای انسان سنگین و تلخ، رنج آور، با مشقّت و سخت است. انسان که به خودش مراجعه می کند، می بیند که گویا نمی خواهد و دوست ندارد این مسائل

ص: ۳۶۱

---

۱- (۱) - یوسف (۱۲): ۵۳؛ «من خود را از گناه تبرئه نمی کنم؛ زیرا نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند...»

را بپذیرد.

اما از طرف دیگر، نفس انسان را شدید دعوت می کند که در همان چهارچوبی که بوده بماند و از لذت ها، مادیات و دنیا دست بردارد و در این سفر حرکت نکند و این همان حالت اماره بودن نفس و اتصال نفس به تمام بدبختی ها است.

### تکلیف و تأثیرات آن

اما تکلیف، مسئولیت و وظیفه کارش این است که نفس و تمام حالاتش را از آن چه در آن هست، درآورد و تبدیل کند. البته ایام تبدیل، ایام بسیار سختی است، ایام پر رنج و مشقتی است، ولی خدا و همه انبیا، امامان، اولیا و عاشقان خدا به انسان ها فرموده اند که این رنج، مشقت و درد تبدیل شدن تمام روابط مادی به روابط الهی را چند روز تحمل کنند و با این درد و رنج بسازند، این مشقت را به جان بخرند و قبول کنند، و خود را وادار کنند که این روابط، تبدیل به روابط الهی شود، چرا که انسان بعد این مشقت و تحمل رنج چند روزه منافع ابدی و دائمی خواهد بُرد، اما اگر بخواهد در همین روابط مادی محض بماند و این روابط مادی را به روابط الهی تبدیل نکند، درست است که تا وقتی که بدنش سر پا باشد، لذت می بُرد، ولی بعد از مدتی به تدریج، ساختمان بدن او رو به ویرانی و خرابی آورده، در بدن او فعل و انفعالاتی ایجاد می شود که نه تنها همان لذت را هم نمی برد، بلکه از لذت ها درد هم می کشد.

### علت رنج بردن از لذت ها

تعطیل شدن بسیاری از لذت ها به این دلیل است که دستگاه های مربوط به لذت خواهی بدن کهنه می شوند و از کار می افتند. در این صورت، بسیاری از چیزهایی که قبلاً لذت داشت و انسان مجبور است با آنها سروکار داشته باشد، دیگر



لذت ندارند. هر چیزی که می خورد، آن را تلخ می یابد، زیرا ذائقه خراب شده، مزاج منحرف شده، معده دیگر غذا را قبول نمی کند، بنیادهای بدن به هم ریخته، انسان کم کم تمام آرزوهایش به آرزوی مُردن تبدیل می شود.

نَفْس به نَفْس می گوید که مرگ برای من نعمت بزرگی است، البته اگر دین دار باشد، چرا که بی دین دست به خودکشی (۱) می زند و خودش را به اصطلاح راحت می کند، حال یا با آتش، یا پرتاب از بالای پشت بام، یا با زیر قطار انداختن خود، یا وصل کردن به سیم برق و یا خوردن زهر خودش را می گُشد، چرا که هر چیزی را که می خواسته دوره اش تمام شده، هر چیزی را می خواسته مال بدن بوده، بدن هم وقتش تمام شده، بنیادهایش به هم ریخته و دیگر فایده ای ندارد، از این رو، به خود می گوید که برای چه زنده بمانم، چون تمام زندگی اش برای بدن بود و الان که دیگر بدن وجود ندارد، می گوید، برای چه بمانم، یا خودکشی می کند و یا اگر مؤمن باشد، مرگ را برای خود عروسی می داند.

اما بعد از این مرگ، انسان به رنج دائم دچار خواهد شد، چرا که بسیاری از نواحی وجود که مربوط به حضرت حق بوده، تعطیل مانده و در قبر بدن حبس و نابود شده است و حالا که انسان وارد بر پروردگار عزیز عالم می شود، اولین سؤال حق این است که در این مدّت عمری که در دنیا بودی، چه کردی؟ در آن هنگام انسان جوابی ندارد که به حق بدهد، تنها جوابی که دارد این است که تمام کارهایم برای بدنم بود، آن هم که در دنیا تمام شد: «وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» (۲) آن جا دیگر هیچ بهره ای و نصیبی ندارد.

### تبدیل روابط مادی به روابط الهی

در هر صورت، تبدیل روابط و اهمیّت مسئله هم در همین رنج است، در همین کار و فعالیت و حرکات است، البته اگر انسان حرکتش را در این مسیر ادامه دهد،

ص: ۳۶۳

۱- (۲)- روایات فراوانی در مورد مذمت و حرام بودن خودکشی یا به تعبیر روایات قتل نفس داریم که به دو نمونه از آن اکتفاء می کنیم، در بعضی از روایات قتل نفس را از گناهای شمرده که مرتکب آن تا ابد در آتش جهنم خواهد بود: امام باقر علیه السّلام می فرماید: الکافی: ۱۱۲/۳، حدیث ۸؛ وسائل الشیعه: ۲۴/۲۹، باب ۵، حدیث ۳۵۰۶۱؛ «...إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَبْتَلَى بِكُلِّ بَلِيَّةٍ وَيَمُوتُ بِكُلِّ مَيْتَةٍ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَقْتُلُ نَفْسَهُ». امام صادق علیه السّلام می فرماید: الکافی: ۴۵/۷، حدیث ۱؛ من لا یحضره الفقیه: ۵۷۱/۳، حدیث ۴۹۵۳؛ «...من قتل نفسه متعمدا فهو في نار جهنم خالدًا فيها».

۲- (۳)- شوری (۴۲): ۲۰؛ «کسی که زراعت آخرت را بخواهد، بر زراعتش می افزایم.»

همه رنج های ظاهر، شدت ها، الم ها، دردها و ناراحتی ها یک مرتبه تبدیل به عشق می شود، چون تجلیات، تجلیات نوری به انسان می شود، کم کم انسان می تواند عمق نماز را ببیند، عمق عالم را کشف کند، الهاماتی را حس کند، آهسته آهسته سبک می شود، به تدریج با اولیای خدا حال دیگری پیدا می کند، از دیدن بدان متنفر می شود، ظواهر دنیا عمقش را نشان می دهند که بوج و هیچ هستند و «أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ...» (۱) می بیند: «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ النَّبِيِّنَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ». (۲)

غرق در عشق به واقعیات می شود، عشق هم بر تمام رنج ها و خستگی ها حاکم است، چون آتشی است که می سوزاند و جلو می رود. آن جاست که انسان به مقام مع الهی می رسد، نفرت ها و محبت ها و اخلاقیات سر جای خودش می آیند و انسان در مقابل گناه موضع بسیار سختی خواهد گرفت. در مقابل عبادت هم سر از پا نخواهد شناخت. (۳)

### منزوی شدن مادیات

آنچه تا کنون بیان شد عبارت بود از تبدیل روابط نفس از مادیات محض به معنویات، با توجه به این که در تبدیل روابط به معنویات پای مادیات به کلی از میدان زندگی قطع نمی شود، نباید هم قطع شود، چون انسان تا در دنیا هست باید با مادیات، با مردم و کسب و کار سروکار داشته باشد، اما کل روابط مادی که قبلاً حاکم بود و نمی گذاشت انسان رابطه ای داشته باشد، محکوم، دنباله رو و تابع می شود، انسان در همان زمان با پول سر و کار دارد، اما اول وجود مقدس مولایش را نظر می کند که خداوند راجع به مال چه دستوری دارد؟ مولا هم به او می گوید: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (۴) داد و ستد حلال است. مولا به او می گوید: جنس می خواهی بخری

ص: ۳۶۴

۱- (۴)- حدید(۵۷): ۲۰؛ «بدانید که زندگی دنیا [یی که دارنده اش از ایمان و عمل تهی است] فقط بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشیتان به یکدیگر، و افزون خواهی در اموال و اولاد است...»

۲- (۵)- آل عمران(۳): ۱۴؛ «محبت و عشق به خواستنی ها [که عبارت است از زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلا و نقره و اسبان نشاندار و چهارپایان و کشت و زراعت، برای مردم آراسته شده است؛ اینها کالای زندگی [زود گذر] دنیا است؛ و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست.»

۳- (۶)- مناسب است برای بیداری از غفلت ها و بی اعتنایی به دنیا به چند روایت اشاره کنیم: إرشاد القلوب: ۱/۱۸؛ «أَكْثَرُ مَا مِنْ ذَكَرِ هَادِمِ اللَّذَاتِ فَإِنَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فِي ضَيْقٍ وَسَعَةٍ عَلَيْكُمْ فَارْتَمُوا بِهَا فِي غِنَى نَغْصَةِ إِلَيْكُمْ فَجَدْتُمْ بِهَا فَجْرَتُمْ فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتَهُ يَرَى مَا لَهُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ إِنَّ اللَّيَالِيَ قَاطِعَاتُ الْأَجَالِ وَ الْأَيَّامُ مَدَنِيَةُ الْأَجَالِ وَ إِنَّ الْمَرْءَ عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِهِ وَ حُلُولِ رَمْسِهِ يَرَى جِزَاءَ مَا أَسْلَفَ وَ قَلَّةَ غِنَاءٍ مَا خَلَّفَ وَ لَعَلَّهُ مِنْ بَاطِلٍ جَمَعَهُ أَوْ مِنْ حَقٍّ مَنَعَهُ. بَسِيرًا مِنْ شَكْنَتِهِ لَذَّتْهَا (و مرگ) یاد کنید، چیزی که خوشیها را نابود و زندگیها را برهم می زند. زیرا اگر در تنگی (و سختی زندگی) باشید، آن را بر شما وسیع می سازد و به آن راضی می شوید و ثبات و آرامش پیدا می کنید و اگر دارای ثروت باشید، آن را در

نظرتان، مبعوض می سازد و به بخشش می پردازید و پاداش می گیرید، چرا که هر کدام از شما، که بمیرید، قیامتش برپا می شود و پاداش خوبی و بدی را می بیند، و بدانید که (گذشت) شبها آرزوهایتان را از میان می برد و روزها نزدیک کننده مرگ شما هستند و هرگاه انسان از دنیا برود، و وارد گور شود، پاداش و کیفر آنچه را از پیش فرستاده می بیند و درمی یابد که آنچه را به جا گذاشته، برایش فائده ای ندارد و چه بسا (مال را) از حرام جمع کرده و یا حقوق (الهی) آن را نداده باشد. و نیز نقل شده از سعد (یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله) که گفت: در حال بیماری، به سلمان گفتم: کیف تجد نفسک فبکی فقال ما یبکیک فقال و الله ما أبکی حزنا علی الدنیا و لکن بکائی لأن رسول الله ص قال لیکن بلاغ أحدکم من الدنیا کزاد الزاکب فأخاف أن أکون قد تجاوزت ذلک و لیس حوله فی بینه غیر مطهره و إجانه. خود را چگونه می بینی؟ سلمان گریه کرد، سعد پرسید: چرا می گریی؟ پاسخ داد، به خدا سوگند برای دنیا (و از دست رفتن آن) گریه نمی کنم، بلکه برای این می گریم که: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: مال و دارایی شما در دنیا باید به اندازه توشه (و خرج سفر) مسافر باشد و من می ترسم که بیشتر از آن داشته باشم و در قیامت حساب آن را از من بخواهند؟! (سعد گوید:). به اطراف خود نگاه کردم، جز آفتابه و کاسه سفالین و تشتی، چیزی ندیدم.

۴- (۷) - بقره (۲): ۲۷۵؛ «در حالی که خدا خرید و فروش را حلال کرده است.»

به قیمت عادلانه بخر، می خواهی بفروشی عادلانه بفروش، از فروش جنس آن چه به دست آورده ای، نیاز خود و زن و بچه ات را برطرف کن، مازاد آن را هم با من معامله کن. من قانون صدقات دارم، قانون انفاق دارم، قانون خمس دارم، قانون زکات دارم، قانون «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» (۱) دارم.

موضع انسان در مقابل مال، جان، مردم، ستمگران و تمام وجود موضع الهی می شود، با همه ظواهر هم سر و کار دارد، اما دیگر ظاهر را نمی بیند، بلکه باطن نگری است که در حرکت ظاهری تابع اوست، نه ظاهرنگری که باطنش خاموش باشد.

## منزل تجلیه

نفس اگر با همه اعضا و جوارحی که در اختیار اوست و ادار شود که در برابر اوامر وجود مقدس حضرت دوست تسلیم شود، خواسته های حضرت مولا را اجرا کند.

به این مسئله «تجلیه» گویند هیچ کس هم نمی تواند بگوید نمی توانم. خواسته خدا بعد از دادن قدرت است. اول به انسان قدرت می دهد و بعد از او طلب برنامه می کند. جان می دهد، بعد می گوید که: جانت را با من معامله کن، مال می دهد، بعد می گوید: مالت را با من معامله کن، چشم می دهد، بعد می گوید: به آن چه راضی هستم، نگاه کن و به آن چه راضی نیستم، نگاه نکن، گوش می دهد و می گوید: حلال را بشنو و به حرام گوش نده، زبان می دهد و می گوید: آن چه را راضی ایم، بگو و آن چه راضی نیستیم، نگو. بنابراین، اول قدرت، نیرو و سرمایه می دهد و بعد تکلیف می خواهد.

خواسته وجود مقدسش قبل از عنایت قدرت نیست. کسی که تکالیف را انجام نمی دهد نگوید نمی توانم، بلکه بگوید نمی خواهم انجام دهم، نگوید نمی توانم، بلکه بگوید آخرتم را نمی خواهم، بهشت را دوست ندارم، کمال و نجات را

ص: ۳۶۵

نمی خواهیم، در آینده هم نشینی با انبیا و ائمه و اولیا و عاشقان را نمی خواهیم. در واقع، همین ظواهر و لذایذ را می خواهد. نگوید نمی توانم پول و جان بدهم، نمی توانم گناه نکنم.

به هر حال تجلیه، تلخی و رنج و مشقت دارد، چراکه خواسته های وجود مقدس مولا با نفس اماره روبه رو می شود و به دلیل این که انسان می خواهد برعکس تمام خواسته های نفس حرکت کند، برای او سخت و تلخ است، اما این سختی و تلخی را که به منزله دارو است باید چشید و خورد.

### رحمت خداوند در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

در این جا مطالب بسیار مهمی از وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است.

ایشان در قسمتی از خطبه ۲۳۴ معروف به قاصعه می فرماید:

«وَلَوْضَعُ مُجَاهِدَةَ ابْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ» ؛ اگر می خواست در دل همه ما را از ابتدا به روی ابلیس می بست که دچار وسوسه و تردید و شک نشوید، دچار مرض قلبی نشوید. اگر می خواست همان گونه که شیاطین به آسمان ها راه ندارند، کاری می کرد که شما هم راه نداشته باشید

«وَلَنْفِي مُغْتَلَجِ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ» ؛ همه شما را یک پارچه ملکوتی صرف قرار می داد. اگر می خواست این کار را می کرد، اما نکرد، شما را مسلح به یک سلسله ابزار روحی و بدنی و یک سلسله ابزار علمی و قانونی کرده که این مجموعه را «رَحِمَ رَبِّي» می گوید که این رحمت خداست، قدرت ما رحمت خداست، قرآن رحمت خداست، انبیا و ائمه رحمت خدا هستند، قوانین رحمت خدا هستند، ماه رمضان رحمت خداست: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...» نَفْسٌ مِنْ مِي گويد بيا برو جهنم: «إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي...» ، مگر این که رحمت خدا مرا محاصره کند، و رحمت خدا اینهاست.

«وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتِبِرُ عِبَادَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ» ؛ عشق مولا بر این قرار گرفته که همه شما

را دچار کارهای سخت و رنج‌ها و شدت‌ها کند.

«وَيَتَعَبُهُمْ بِالْوَانِ الْمَجَاهِدِ»؛ رشته‌های رنگارنگی از عبادت برای شما قرار داده است.

«وَيَتَلَبَّاهُمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ»؛ این قدر در دسرها، رنج‌ها، غصه‌ها، مکاره‌ها برایتان قرار داده که حساب ندارد. ببینید ما از لابه لای چه چیزهایی باید رد شویم تا به او برسیم، آسان نمی‌توان به او رسید، چرا که او خودش را در قرآن «رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ» (۱) می‌خواند؛ یعنی از همه بالاتر هستم و تو از این زمین تاریک باید حرکت کنی تا به من برسی. چه قدر انسان باید بکوشد تا این روابطی که شما را به زمین چسبانده، کنده نمی‌شوید، این همه رنج‌های عبادت و زحمت‌ها و مرارت‌های بندگی را باید چشید که روابط از این زمین کنده شود، از مادیات کنده شود، از شهوات کنده شود، انسان الهی شود.

«إِخْرَاجًا لِلتَّكْبَرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ»؛ شما در پس این رنج‌ها نسبت به خدا یک دل متواضعی پیدا می‌کنید.

«وَإِسْكَانًا لِلتَّذَلُّلِ فِي نُفُوسِهِمْ»؛ در نفس‌تان حالت ذلت‌عالی نسبت به خدا از پس این رنج‌ها پیدا می‌شود.

«وَلِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَابًا فَتْحًا إِلَى فَضْلِهِ»؛ یک مقدار که این جاده‌ها و کوره‌راه‌ها و عقبه‌ها و سختی‌های عبادت‌ها را رد کردید، درهایی که شماره ندارد از جانب او به روی شما باز می‌شود.

«وَأَسْبَابًا ذُلًّا لِعَفْوِهِ»؛ وسایلی در اختیار شما قرار می‌گیرد که خدا می‌گوید نمی‌توانم این بنده‌ام را نبخشم، چون چیزهایی دارد که قابل عفو من است.

### حکمت مشقت برخی از عبادات

□  
«وَعَنْ ذَلِكَ مَا حَرَسَ اللَّهُ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ بِالصَّلَوَاتِ وَالزَّكَّوَاتِ وَ مُجَاهَدَةِ الصِّيَامِ فِي

ص: ۳۶۷

الْأَيَّامِ الْمَفْرُوضَاتِ» ؛ به این دلیل است که خدا نماز را آورد، زکات را آورد، سختی روزه را در ایام رمضان آورد.

«تَسْكِينًا لِّأَطْرَافِهِمْ» ؛ تا اعضا و جوارح شما از سیطره شیطان آزاد شود.

«وَتَخْشِعًا لِأَبْصَارِهِمْ» ؛ تا چشم شما از چشم چرانی های به مظاهر فریبنده دنیا بسته شود.

«وَتَذْلِيلًا لِّنُفُوسِهِمْ» ؛ تا فروتن شوید .

«وَتَخْفِيزًا لِّقُلُوبِهِمْ» ؛ تا دلتان برای او آب شود.

«وَأَذْهَابًا لِّلْخِيَلَاءِ عَنْهُمْ» (۱) ؛ تا کبر و خودپسندی و خودیّت شما از جا برداشته شود.

### نامه ۴۵ امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه ۴۵ نهج البلاغه می نویسد:

خودم با خودم چه کردم که علی شدم.

«إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرَوْضَهَا بِالتَّقْوَى» ؛ نفس را از افتادن در انواع لذت هایی که محبوبم نمی پسندید، نگه داشتم.

«لَتَأْتِيَّ آمَنَةٌ يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ» ؛ تا روز قیامت که از قبرم بیرون می آیم، دیگر وحشت زده نباشم، نگاهم به شعله جهنم نیفتد تا بینم صدا از جهنم درمی آید که:

علی مشتری من هستی از این رو نفس خود را نگه داشته و حفظش کردم.

«وَتَثَبَّتْ عَلَيَّ جَوَابِ الْمَرْلَقِ» ؛ لغزشگاه زیاد کنار من بود، ولی سالم رد شدم.

«وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَيِّفِي هَذَا الْعَسَلِ» ؛ اگر علی می خواست از صاف ترین عسل برای خود غذا قرار دهد، قرار می داد.

«وَلِبَابِ هَذَا الْقَمْحِ» ؛ اگر می خواستم بگویم که مغز گندم ها را دریاورید و برای من نان درست کنید، می کردند .

ص: ۳۶۸

«وَسَائِحَ هَذَا الْقَرْ»؛ اگر می خواستم بگویم که پیلۀ ابریشم را بردارید نخ کنید و برای من پیراهن درست کنید، می کردند.

«وَلَكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ»؛ اما هرگز هوای نفس به علی علیه السلام مسلط نمی شود، مگر هر چه دلم خواست، به آن گوش می دهم؟ مگر هر چه نفسم از من خواست، به او می دهم؟

«وَيَقُودَنِي جَشَعِي إِلَيَّ تَخْتِيرِ الْأَطْعَمَةَ» (۱)؛ مگر ممکن است حرص به علی دست پیدا کند و علی را به هر لذتی که دلش خواست بکشاند؟

«وَكَلَّ اللَّهُ إِلَيَّ نَفْسَهُ فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ»؛ بیچاره با دچار شدن به نفسش از راه خدا منحرف شد.

«مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بَدْعِهِ وَدُعَاءِ الضَّلَالَةِ» (۲)؛ دل به سخن غیر خدا بست و مردم را هم به گمراهی کشید.

### محبوب ترین بنده نزد خدا در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

در خطبۀ ۸۶ می گوید:

«عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيَّ، عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَيَّ نَفْسِهِ»؛

می دانید محبوب ترین بنده نزد خدا چه کسی است؟ بنده ای که خدا او را برای تسلط بر نفسش کمک کرده باشد، مگر بدون قدرت خدا می توان به نفس مسلط شد، مگر بدون عنایت خدا می توان به خواسته های نفس مسلط شد، کسی که به نفسش مسلط است، محبوب خداست.

«فَأَسْتَشْعِرَ الْحُزْنَ» (۳)؛ کسی که به نفسش مسلط است، هر وقت نگاهش می کنی، می بینی شعارش غصه و اندوه است. همیشه برای رسیدن به خدا اندوه و غصه می خورد. برای رسیدن به مولا دائم می گوید: کی می رسد؟ هنوز نرسیده است؟ ناراحت و غصه دار است، من چه زمانی به محبوبم می رسم؟ از کجا باید

ص: ۳۶۹

۱- (۱۱)- نهج البلاغه: نامه ۴۵.

۲- (۱۲)- نهج البلاغه: خطبۀ ۱۷.

۳- (۱۳)- نهج البلاغه: خطبۀ ۸۶؛ بحار الأنوار: ۵۶/۲، باب ۱۱.



بفهمد که به محبوبش رسیده است؟ از درون خودش باید بفهمد.

## علامت رضایت خداوند

از پیغمبر پرسید: از کجا بفهمم خدا از من راضی است؟ فرمود: از دل خودت، بین تو از خدا راضی هستی، از درون خودت باید به او برسی. شعار او اندوه است، روئے زندگی او ترس از عذاب خداست.

«فَطَهَّرَ مِصْبَاحَ الْهُدَىٰ فِي قَلْبِهِ» (۱)؛ چراغی در دل او روشن شده که همان تجلّی عشق الهی است. دلی دیگر دارد، هر چه برایش فراهم می شود باز هم می بینم در قیافه اش اندوه پیدا است. می گویم، چه شده است؟ می گوید: نمی دانم دلم به هیچ چیزی خوش نمی شود.

غلامان امام زین العابدین علیه السلام می دیدند که از شبهای قدر به بعد امام ناله و گریه سر می دهد، دیگر نمی خوابد، مقداری که زمان می گذرد با یک حالی برمی گردد و می گوید: رمضان رفتی؟! دیگر دلم خوش نیست، نه به غذا دلم خوش است، نه به لباس و نه به جوانی، فقط دلم به او خوش است، دل خوشی دیگری ندارم. انسان به چه چیزی دل خوش باشد؟! اینها که دل خوشی نمی آورد، اینها همه تا دم قبر هستند، خیلی هایشان هم وسط راه انسان را رها می کنند.

«فَطَهَّرَ مِصْبَاحَ الْهُدَىٰ فِي قَلْبِهِ»؛ چراغ روشن شده، چراغ که روشن شود، دیگر نماز خستگی ندارد، بلکه فقط عشق دارد:

«رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...» (۲)

## نماز ظهر عاشورا

در آن هنگام که تیر و نیزه مانند باران می بارید، ابو ثمامه در ظهر عاشورا می گوید:

حسین جان! می خواهم نماز بخوانم، آن هم پشت سر شما. امام هم به او نمی گوید

ص: ۳۷۰

۱- (۱۴)- نهج البلاغه: خطبه ۸۶.

۲- (۱۵)- نور (۲۴): ۳۶؛ «[این نور] در خانه هایی است که خدا اذن داده [شأن و منزلت و قدر و عظمت آنها] رفعت یابند و نامش در آنها ذکر شود، همواره در آن خانه ها صبح و شام او را تسبیح می گویند.»

چه وقت نماز است، اسلحه و آتش می بارد! امام هم به این چیزها نگاه نمی کند، او هم از امامش یاد گرفته است. امام، علی اکبر را صدا می زند و می فرماید: علی جان اذان بگو. هیجده نفر بیشتر نبودند:

«الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ» (۱)؛ نماز معراج مؤمن است،

□  
«الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ» (۲)؛ نماز مایهٔ تقرب هر پرهیزگار به خداست. این «الله اکبر» از تمام غسل هایی که مردم عالم می خورند، در دهان او شیرین تر است.

حبيب من به من اجازه داده تا اسمش را ببرم، مولایم اجازه داده هر ۲۴ ساعت پنج دفعه با او گفتگو کنم. خیلی ها هستند تا آخر عمرشان اصلاً یاد خدا هم نمی کنند، اما خدا دائم یاد من است، من دائم یاد او هستم.

### صاحب خانه دیدن هنر است نه خانه دیدن

به مردی گفتند: تو سی سال است که در مشهد هستی، چرا حرم نمی آیی؟ گفت:

من پیش خود حضرت رضا هستم، دور نیستم، حرم برای چه بیایم؟ اصرار کردند یک دفعه بیا، یک دفعه بلند شد و آمد. دم در گفت که چه کار باید بکنم؟ گفتند: اذن دخول بخواه:

□  
«أَتَأْذِنُ لِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْ أَدْخُلَ حَرَمَكَ» (۳)؛ گفت: اجازه باید گرفت؟ گفتند: بله، این جور دستور داده اند، برای اولین بار تابلوی اذن دخول را نگاه کرد، گفت:

□  
«أَتَأْذِنُ لِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ». کسانی که اطراف او بودند و او را آورده بودند، همه شنیدند که با گوش خودشان از حرم صدا آمد، بله، اجازه می دهیم. این چراغ اگر نورش قوی شود، انسان پشت پرده و عمق را می بیند.

امیرالمؤمنین می فرمایند:

«وَهُمْ وَالنَّارَ كَمَنْ قَدَّرَ آهًا» (۴)؛ می دانی چرا قیافه اش اندوهناک است؟ با این که در دنیاست، ولی از همین جا جهنم را می بیند، همه چیز را می بیند، راحت خوابش نمی برد، خوش نیست، خوشی او چه زمانی شروع می شود؟

ص: ۳۷۱

۱- (۱۶)- مستدرک سفینه البحار: ۶/۳۴۳.

۲- (۱۷)- دعائم الإسلام: ۱/۱۳۳؛ الکافی: ۳/۲۶۵، حدیث ۶.

۳- (۱۸)- مفاتیح الجنان: زیاره امام رضا علیه السلام.

۴- (۱۹)- نهج البلاغه: خطبة همام ۱۸۴؛ بحار الأنوار: ۳۱۵/۶۴، باب ۱۵.

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید:

زمانی که چشمش به ملک الموت می افتد، می گوید: آمده ای مرا پیش حبیبم ببری، زود باش، دیگر معطلم نکن، قبض روح کن.

«فَرَّهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ».

«وَأَعَدَّ الْقِرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ» از همین جا سفره اش را برای روزی که به مهمانی خدا می خواهد برود آماده کرده است.

«فَقَرَّبَ عَلِيٌّ نَفْسَهُ الْبَعِيدَ» ؛ هیچ با مردن بین خودش و مرگ فاصله نمی بیند.

همین الان خودش را در حال مرگ می بیند.

«وَهَوَّنَ الشَّدِيدَ» ؛ با عبادت، سختی های قیامت را آسان کرده است.

«نَظَرَ فَأَبْصَرَ» ؛ چشمش را باز کرد و آن چه نادیدنی بود، دید:

چشم دل باز کن که جان بینی آن چه نادیدنی است آن بینی (۱)

«وَذَكَرَ فَاسْتَكْتَرَ» ؛ یک بار که گفت: «یا الله»، قانع نشد، دوباره و دوباره و دوباره گفت:

«فَاسْتَكْتَرَ». امیرالمؤمنین می فرماید: کارش به جایی رسیده که کنار دست او می نشینی و می توانی گوش های خود را باز کنی. تمام سلول ها و خون و گوشت و پوستش می گوید: «یا الله، یا الله»، همیشه می گوید، «الله».

«ذَكَرَ فَاسْتَكْتَرَ» هر چه را هم به او نشان می دهند، عادی است، نه تابلوها برای او غیر عادی است، نه طبیعت و نه گلستان. هر جا او را می بری می بینی که غیر از دیگران است، به همه چیز با عشق محبوب نگاه می کند چون آثار او را می بیند.

به دریا بنگرم دریا ته وینم (۲)

\*\*\*

ص: ۳۷۲

۱- (۲۰)- دیوان اشعار هاتف اصفهانی.

۲- (۲۱)- بابا طاهر.

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم (۱)

«وَذَكَرَ فَاسِيَتُكُنْزٍ وَ ارْتَوَى مِنْ عَيْذِبِ فُرَاتٍ سِيَهَلَّتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلًا وَ سَيْلَكَ سَبِيلاً جَدَدًا قَدْ خَلَعَ سَيْرَابِيلَ الشَّهَوَاتِ» ؛ تمام لباس شهوات را از وجودش بیرون آورده، از هیچ چیزی لذت نمی برد.

«وَتَخَلَّى مِنَ الْهُمُومِ» ؛ تمام غصه ها را دور ریخته است.

«إِلْمًا هَمًّا وَاجِدًا أَنْفَرَدَ بِهِ» ؛ فقط یک غصه دارد، به هر کس می رسد، می گوید: من چه زمانی به مولایم می رسم؟ چه زمانی محبوبم از من راضی می شود؟

«فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى» ؛ از کوری خارج شده و می بیند.

«وَمُشَارَكِهِ أَهْلِ الْهَوَى» ؛ دیگر نمی تواند با هواپرستان بنشیند.

«وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى» ؛ وجودش تبدیل به کلید شده، به هر کس می رسد، او را هم می سوزاند، به هر کس می رسد که خدا را قبول ندارد با دیدن این ها اخلاق و رفتارش عوض می شود و منقلب می گردد و می گوید: آقا چه شده است؟ چه کسی در تو اثر گذاشته، اسم او را به من بگو، مرا نیز با او آشنا کن.

«وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى، وَ مَعَالِقِ أَبْوَابِ الرَّدَى» (۲)؛ تمام درهای گمراهی را می بندد. این تجلیه است. ابتدای کار هم سخت است، چون انسان می خواهد همه روابط غیر خدایی را تبدیل به روابط خدایی کند. خودمان را بسنجیم.

در روایات به گریه از خوف خدا توصیه شده است:

«وَعَبْرَةٌ مَنْ بَكَى مِنْ خَوْفِكَ مَرَحْمَةً» (۳)؛ یعنی هر وقت برای من گریه کنید، گناهانتان را می بخشم، دل شما را روشن می کنم، جانتان را صفا می دهم:

تا نگرید ابر کی روید چمن\*\*\*تا نگرید طفل کی نوشد لبن (۴)

از اول این گریه را قرار داده تا از مادر متولد شدیم برای شیر گریه کردیم، مادر

ص: ۳۷۳

۱- (۲۲)- دیوان اشعار حافظ شیرازی.

۲- (۲۳)- نهج البلاغه: خطبه ۸۷؛ بحار الأنوار: ۵۶/۲، باب ۱۱، حدیث ۳۶.

۳- (۲۴)- مصباح المتهجد: ۷۳۸؛ مصباح الكفعمی: ۴۸۰، زیارت امین الله.

۴- (۲۵)- مثنوی معنوی مولوی.

دوید و به ما شیر داد، حالا هم که بزرگ شدیم پیش خودش باید گریه کنیم، تا گریه ما درمی آید، می گوید، هان! چه شده است بنده من؟ ما را آرام می کند، اگر گریه کنیم آرام می شویم و اگر گریه نکنیم، آرام نمی شویم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۳۷۴











پی نوشت ها

۲۲ منازل و مراحل عرفان و شناخت نفس

اشاره

تهران، حسینیه هدايت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۳۷۹



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

مسأله ای که در جنب نفس، با توجه به آیات کتاب خدا و روایات و اخبار مطرح است، مسئله تجلیه یا طهارت ظاهر وجود است.

اگر انسان طالب خیر دنیا و آخرت باشد، برای تحقق آن باید این منزل را طی کند. قواعد این منزل در اختیار علم فقه و علم حلال و حرام است.

در علم فقه اکثر مسائل بر محور وظایف و مسئولیت های عبادی آنان دور می زند. در علم حلال و حرام هم اکثر مسائل بر امور اقتصادی و مخصوصاً مسئله خوراک، پوشاک و مسکن انسان دور می زند.

نفس که کارگردان تمام اعضا و جوارح و فرمانده تمام عناصر وجودی انسان است باید با علم فقه و علم حلال و حرام حالت انقیاد پیدا کند، به این معنا که تمام خواسته ها، شهوات، غرایض و امیالی که بر این تابلو نقش بسته باید مقید به حدود خدا شود، نفس وقتی حالت انقیاد و تسلیم در برابر امر خدا پیدا کرد، وارد منطقه نورانی نماز می شود، وارد محیط پربرکت روزه می شود، وارد دنیای باعظمت جهاد و شهادت می شود، وارد دنیای انفاق و صدقات و حج و امر به معروف و نهی از منکر و سایر مسائل عبادی حق می شود.

وقتی وارد این میدان ها شد، تمام تبعاتش را با خودش می برد، چون همه اعضا و

جوارح انسان برای نفس به منزله ابزار هستند. وقتی کارفرما برای کاری می رود، تمام ابزارش را هم دنبال خودش می برد. اگر نفس شیطانی باشد و بخواهد در مجلس گناه شرکت کند، ابزارش را هم با خودش می برد، چشم، گوش، زبان، دست، پا و شکم را می برد و اگر نخواهد برود هیچ کدامشان نمی روند.

نفس که نرود تبعاتش هم نمی روند، البته تبعات نفس از خود اختیاری ندارند، بلکه همه تسلیم نفس هستند. باید دید نفس تسلیم چه ناحیه ای است، اگر تسلیم ناحیه الهی است، وقتی به طرف وجود مقدس دوست حرکت می کند، همه اعضا و جوارح را هم با خودش می برد، وقتی در حالت انقیاد و تسلیم نسبت به مولا به سر می برد، اعضا و جوارح هم به تبع او در حال انقیاد و تسلیم عملی نسبت به حق برمی آیند. البته تسلیم او تسلیم حالی است و تسلیم سایر اعضا و جوارح تسلیم عملی، حرکتی و فعلی است.

### مراحل لقای انسان

عمده و ریشه مسئله توجه و حال است، اگر انسان حال داشته باشد، عبادت دارد، اگر حال نداشته باشد، عبادت ندارد. در اکثر معارف وارد شده که عبادت بی عشق، عبادت بی حال، عبادت بی شناخت، عبادت بی معرفت، عبادت بدون حالت تسلیم عبادت نیست. یک سلسله حرکاتی است که این حرکات ارزش فوق العاده ندارند. پایه همه این واقعیات هم معرفت است، این قدر که انسان بفهمد جز وجود مقدس، یار دیاری در این آفرینش وجود ندارد.

تمام روی وجود را به طرف او برمی گرداند، چون تنها او وجود اصیل است، بقیه وجود تبعی هستند. آنها هم اکثر وجودات را وجود تبعی می بینند، انبیا، ائمه، اولیا و عاشقان که وجودهای تبعی را هم نمی دیدند، یک وجود بیشتر نمی دیدند و آن وجود مقدس حق بود، پس بقیه را به چه صورت نگاه می کردند؟ به صورت تجلی،

تجلی که استقلال ندارد، تجلی منبع می خواهد و وقتی که انسان محو در منبع شد، اصلاً نوبت به تماشای تجلی دیگر نمی رسد. نفس اگر به چنین حالت علمی و عملی برسد، حال پیدا می کند.

این حال است که منشأ تمام رشته های بندگی است، منشأ گریه، شادی، انبساط، حرکت، فعالیت، بیداری، عبادت و نماز با خشوع است، ولی آیا بزرگان و رهروان این راه و سالکان این مسیر به همین حدود قانع شدند؟ مگر به حدّ این عبادات، به حدّ علم فقه و علم حلال و حرام قانع شدند؟ آنان تمام این مراحل را پله و قدم اول می دانند، چون یار بسیار باعظمتی است و به این راحتی ها کسی نمی تواند به او و به لقای او برسد.

حجاب های ظلمانی و نوری در این مسیر بسیار زیاد است که انسان حجاب به حجاب، منزل به منزل، مرحله به مرحله باید بگذرد، به صورت دفعی و لحظه ای هم نمی شود، بلکه انسان باید به تدریج حرکت کند، پله به پله منزل ها و حجاب ها را پشت سر بگذارد تا به آن واقعیتی که قرآن اسمش را لقای انسان گذاشته برسد؛ یعنی به جایی برسد که خداوند با تمام هویت خدایی اش از انسان راضی شود، انسان هم با تمام هویت انسانی اش از خدا راضی شود. می دانید که رسیدن به این منزل کار ساده ای نیست. (۱)

## لقای انسانیت

نمونه افرادی هم که به این منزل و لقای انسانیت رسیده اند تعدادشان خیلی کم است. تنها یک نفر به این منزل رسید. کسی که از رستگاره مو تا نوک پایش یک جای سالم در پشت و روی بدنش نبود، روبه روی او ۷۲ بدن بی سر و قطعه قطعه روی خاک افتاده، این طرفش هم صدای ۸۴ زن و بچه به گوش او برسد.

کشته های او هم کشته های عادی نیست، بلکه تمام شان غیر عادی اند، عالم،

ص: ۳۸۳

۱- (۱) - امیر المؤمنین علیه السلام درباره عبادت خداوند می فرماید: نهج البلاغه: حکمت ۲۳۷؛ «و قال علیه السلام إنّ قوما عبدوا الله رغبة فتلک عباده التّجّار و إنّ قوما عبدوا الله رهبة فتلک عباده العبيد و إنّ قوما عبدوا الله شکرًا فتلک عباده الأحرار. گروهی عبادت کرده اند خدای عز و جلّ را از راه ترس پس این عبادت بندگان است که از ترس آقا خدمت میکنند. و گروهی عبادت کرده اند خدای تبارک و تعالی را از برای طلب ثواب، پس این عبادت مزدوران است که کاری میکنند که مزدی ستانند، و گروهی عبادت کرده اند خدای عز و جلّ را بسبب محض دوستی او، پس این عبادت آزادگان است». و نیز می فرماید: الألفین: ۱۲۸؛ «إلهی ما عبدتک شوقاً إلی جنتک و لا خوفاً من نارک بل وجدتک أهلاً للعباده فعبدتک. خدایا ترا عبادت نکرده ام برای اشتیاق به بهشت و نه از ترس از آتشت بلکه برای اینکه ترا برای عبادت شایسته یافتم پس ترا عبادت کردم».

عادل و موثق هستند. آن گونه که در زیارتشان می خوانیم از اولیای حق و در رأس عارفان تاریخ هستند. زن و بچه اش هم زن و بچه عادی نیستند، نه خواهرش عادی است و نه دخترش سکینه و نه این اهل بیت، هیچکدام عادی نیستند. بلکه همه از اولیا و فرازنگان و برترین های روزگارند.

کسی که در امواج انواع بلاها دچار است و در اوج این بلاها بگوید:

«إِلَهِي، رَضِيَّ بِقَضَائِكَ» (۱) به این وضعی که الان در آن هستم و تو می بینی که به خاطر تو هم به این وضع دچار شده ام، راضی راضی هستم و این رضایت کاشف از رضایت حق است فردی عادی است؟ از این رو، وقتی آیه آخر سوره فجر آمد که: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»، (۲) شخصی از پیامبر پرسید: این سوره چیست؟ پیامبر فرمود: این سوره، «سوره الحسین» است. اصلاً حرف خدا در این آیه فقط با حسین من است.

### منزل تجلیه

منزل تجلیه، منزل ساده ای نیست، منزل تجلیه است عبارت است از: علم فقه و علم به حلال و حرام و وادار کردن نفس که حالت انقیاد و تسلیم در مقابل وجود مقدس دوست پیدا کند و بعد هم همه اعضا و جوارح مقید به قیود رساله مرجع تقلید شوند و همه اعضا و جوارح مقید به قیود کتاب حلال و حرام شوند و حتی این قدر قید قوی باشد که اگر انسان سر سفره ای قرار گرفت که خوشمزه تر از آن دیگر نبود، ولی شبهه داشت که حلال است یا حرام، واقعاً نخورد، حتی بو هم نکشد.

این قید چنین قدرتی دارد، قدرتی که انسان سر سال وقتی حساب می کند، می بیند دویست هزار تومان منفعت کرده، که چهل هزار تومانش خمس و سهم امام است، در این هنگام هیچ معطل نشود و آن را از مالش دور می کند، چراکه حق

ص: ۳۸۴

۱- (۲) - موسوعه الامام علی بن ابی طالب فی الکتاب و السنه: ۲۴۸/۷.

۲- (۳) - فجر (۱۸۹): ۲۷-۲۸؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! \* به سوی پروردگارت درحالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد.»

دیگران است، حق خداست، خدا گفته راضی نیستم این پول بین پول هایت باشد.

این قدر مقتید به حلال و حرام است، این قدر مقتید به فقه، نماز اول وقت، وضوی درست، نماز درست، روزه و حج و جهاد با شرایط است.

مجموع این علم و عمل و حال را که با همدیگر در این منزل ایجاد کرد تازه وارد پله و قدم اول شده است.

بعضی ها بیخود از خودشان گلایه نمی کردند و راست می گفتند که:

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم (۱)

آنها تمام آرامی روحشان به این جهت بود که پایین نبودند، از اوج قلّه عرفان الهی و انسانی همه چیز را تماشا می کردند. خود به خود عمق بین و تیزبین بودند و به همین دلیل همیشه در حال رضایت بوده و هیچ گاه شکوه و اعتراضی نداشتند.

اگر حرف می زدند، حرف زدنشان مطابق با قرآن بود، اگر در مغازه نانوايي هم می رفتند، فقط یک بار می گفتند: آقا یک نان به ما بده و بار دوم حرف نمی زدند و می گفتند که بیشتر از این اجازه نداریم زبان را خرج شکم کنیم.

مقتید و مراقب بودند، مُحاسب بودند، چشمشان را یک لحظه بیخودی صرف نگاه کردن نمی کردند، چشم کار می کرد، اما درست کار می کرد. اجازه نمی دادند که قلبشان برای کسی بتپد، اما فقط برای یک نفر قلبشان می زد، آن هم فقط حضرت حق بود. می فهمیدند که تمام وجود و بدن ما پر از خون است، این خون های ما که از گلبول های قرمز تشکیل شده و بسیار زیاد هم هست، تا آن جا که می گویند اگر گلبول ها را دریاورند و روی هم بچینند، ستونی به طول ۳۵۷ هزار کیلومتر می شود، هر یک دانه گلبول خون را که در بیاورند و زیر قوی ترین میکروسکوپ بگذارند، می بینید که تمام گلبول های خون بدن انسان ها یک جور است، - برخلاف حیوانات که یک جور نیست - تمام به شکل «الله» است.

ص: ۳۸۵



غیر از خدا چه کسی در وجود ما هست، در عالم چه کسی هست، بقیه که هستند، بقیه چه هستند؟ دل برای چه کسی بتپد؟ آنها با محاسبه زندگی می کردند.

اگر وقت ازدواج می شد، بپ فرض اگر دنبال زیباترین دختر شهرشان می رفتند و پدر و مادر دختر جواب رد می داد، به خدا همان جا می گفتند، الحمد لله رب العالمین و بیرون می آمدند و عفت خود را حفظ می کردند.

قرآن می گوید:

«وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا...» (۱)

به نفسشان می گفتند: حالا که کسی حاضر نشد به تو دختر بدهد تا جواب شهوت را بدهی، این شهوت را برای خدا حبس کن و حبس می کردند تا بمیرند.

این قدم، پرده و منزل اول است. هر کسی با خودش فکر کند که آیا به همین منزل اول رسیده؛ یعنی علم فقه را پیدا کرده، علم رساله را که یاد گرفتن یک مسئله واجب شرعی مساوی با دوازده هزار ختم قرآن است، یاد گرفته و بعد هم به آن عمل کرده یا نه؟ در مسئله حلال و حرام چه می کند؟ در مسئله لقمه حرام چه می کند؟ اولیای الهی اگر حلال حلال هم به دست می آوردند، همان را به اندازه ضرورت و اکتفا استفاده می کردند. خیال نکنید که اگر به حلال می رسیدند، مست می کردند، خوشحال می شدند، حال و زندگی شان عوض می شد؟!

### فقه، زیربنای سلامت عبادات

این منزل تجلیه است که عهده دار این منزل علم فقه و علم حلال و حرام است.

فقه زیربنای سلامت عبادات است. اگر جایی از وضوی انسان اشکال داشته باشد، تا آخر عمرش هم دنبالش را نگیرد، همه نمازهایش باطل است و وقتی هم که وضویش درست باشد، نمازش درست باشد. یک لقمه حرام که بخورد، خدا

ص: ۳۸۶

---

۱- (۵)-نور(۲۴):۳۳؛ «و کسانی که [وسیله] ازدواجی نمی یابند باید پاکدامنی پیشه کنند.»

می فرماید نمازت را بخوان، اما تا آثار این لقمه در بدن تو هست، نگاه به تو نمی کنم، هیچ معشوقی هم به اندازه حق باریک بین و دقیق نیست. می گوید: با لقمه حرام، با چشم نجس، با زبان نجس، با لباس غصبی، با ریش تراشیده، با قلب مغرور، با ریا، با عجب، با کبر پیش من نیا. امیرالمؤمنین هم اعلام می کند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ سُؤَالَ خَاضِعٍ مُتَدَلِّلٍ خَاشِعٍ» (۱)؛ مولای من! حیب من! آن طور که خودت خواستی آمدم.

### ناز و غمزه محبوب

تمام غزلیاتی که عرفا در کتاب هایشان دارند، صحبت ناز و ابرو و مو و غمزه و این حرف هاست. معانی اش را ببینید که چیست. این غمزه الهی است. چه غمزه ای دارد؟ او خیلی ناز می کند و هر کس می خواهد به او برسد باید نازش را بخرد، بدون معامله با ناز محبوب به محبوب نمی توان رسید، باید نازش را خرید، از این رو، وقتی می گوید بیا، به گنهکار عادی و معمولی نمی گوید، بلکه به پیغمبر می گوید: به او بگو توبه کن و بیا؛ یعنی خودت را پاک کن، چرا که من در قرآن هم گفته ام:

«وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ» (۲) چون خدا طیب و پاکیزه است باید برای رسیدن به او پاکیزه شد. «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ» (۳) بدگل ها مال بدگل. ابلیس زشت است. بدگل ها هم مال ابلیس، اما زیباها برای خدا هستند. گاهی که جبرئیل می خواست پیش پیغمبر بیاید، خدا می فرمود: به حیب من بگو که سلام مرا به بلال برساند. به او بگو که بهشت زیبای من مشتاق جمال زیبای توست: (۴) «وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ».

این منزل که ملاحظه کردید ریشه قرآنی دارد، ریشه فقهی دارد، ریشه حلال و حرامی دارد، حرف غیر نیست، حرف خارج هم نیست، مسائل هم مسائل التقاطی نیست.

### منزل تخلیه

منزل دوم منزل تخلیه است. تخلیه منزل بسیار مهمی است. انسان وارد منزل

ص: ۳۸۷

۱- (۶)- نهج السعاده: ۱۵۲/۶؛ مصباح المتعجد ۸۴۴ (دعای کمیل).

۲- (۷)- نور (۲۴): ۲۶؛ «و زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاک اند.»

۳- (۸)- همان.

۴- (۹)- بحار الأنوار: ۲۰۲/۳۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۰۴/۱۰؛ «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله: اشتاقت الجنة إلى علي و عمار و سلمان و بلال.» بحار الأنوار: ۳۴۱/۲۲، باب ۱۰، حدیث ۵۲؛ روضه الواعظین: ۲۸۲/۲؛ «يا علي! إنَّ الجنة تشاق اليك و إلى عمار و سلمان و ابی ذر و المقداد.» و در ذیل همین حدیث آمده است که: «إنَّ الجنة لأشوق إلى سلمان من سلمان إلى الجنة و إنَّ الجنة لأعشق لسلمان من سلمان للجنة.»

اول که شد، حلال و حرام را که یاد گرفت، فقه را که یاد گرفت، تمام اعضا و جوارحش وارد عبادت که شد، تمام بزرگان دین ما گفته اند که: این طهارت ظاهری است، این ظاهر است، هنوز به باطن دست نخورده، باطن را باید در منزل دوم جویا شد. حالا باید بنشینم در خودم جستجو کنم، بینم کانال هایی که باید رحمت حق را بگیرد، آیا باز است یا بسته. اگر باز است که تخلیه خود به خود صورت گرفته و اگر بسته است، آن آب رحمت الهی، آن عنایات الهی می خواهد وارد وجود شود، باید یک لایروبی حسابی شود. از قلب و نفس و جان و درون، باید این لایروبی را انجام داد:

ای خدا این نهر جان را از هوس

بیشتر قنات های ایران را مرتب لایروبی می کنند، چرا که گل و ماسه و لای می گیرد. از مبدأ آب به انتها نمی آید. دیگر کشاورزی زمین های بعد از قنات از بین می رود، اما لایروبی می کنند. یک لایروبی کامل می خواهد، یک تخلیه کامل که سراسر وجود از رذایل اخلاقی پاک شود، سراسر وجود از رسوب و لجن بدبوی متعفن ریا، از لجن متعفن تکبر، از لجن متعفن غرور، از لجن متعفن بخل، حسد، متیت و کبر پاک شود که دائم واقعاً خودم را چنین بینم:

«وَأَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمَسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ» (۱)

یک لایروبی کامل، چون کسی که حالت استغنا دارد، چیزی به او نمی دهند.

انسان در محضر الهی باید اظهار فقر کند تا به او عنایت شود، اما اگر لجن توانگری و عجب و متیت و خودنمایی در تمام شریانات وجود پر باشد، عنایت به او نمی رسد، رحمت نمی رسد. این منزل دوم است.

ص: ۳۸۸

اما منزل سوم منزل تحلیه است که وقتی آینه پاک شد و از این زنگ ها و کدورت ها لایروبی انجام گرفت، حالا باید در مقام شکوفا کردن و انعکاس صفات الهی برخاست. رحم، عاطفه، مروت، صفا، وفا، جوانمردی، عشق، کرامت، فضیلت، درستی، پاکی، تواضع، جود و سخا همه باید در وجود انسان قرار بگیرد.

علم اخلاق عهده دار این دو منزل است. رئوس علم اخلاق در قرآن مجید بیان شده است. به دلیل این واقعیت اخلاقی بود که خدا در قرآن به پیامبرش گفت:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۱) حیب من! از اخلاق تو چه بگویم، از عالم اخلاق تو بزرگ تر است. این قدر این مرد آراسته و پاک بود.

این منزل دوم و سوم با معرفت به اصول اخلاقی امکان پذیر است.

## حالت جذب و انجذاب

اکنون که انسان با طی کردن این سه منزل حالتی بین او و محبوبش به نام حالت «جذب و انجذاب» شروع به آشکار شدن می کند، حالا همه دنیا جمع می شوند تا انسان را به سمت خود بکشند. انسان پی می برد که گویی خود به خود به طرف کس دیگری کشیده می شود. حالا- همه عالم می خواهند با رساندن خودشان به او، انسان را قانع کنند. انسان می بیند که یک حالت فرار از این عالم ماده و ظاهر دارد و آهسته آهسته آن محبت های قوی به این ظواهر مادی و پول و طلا و نقره و مرکب و ریاست و مقام سرد شده و یک شعله دیگری از درون برافروخته شده است. حرارت دیگری دارد، حال دیگری دارد، آهسته آهسته با عنایت خدا این حال جذبه قوی می شود،

ص: ۳۸۹

---

۱- (۱۱) - قلم (۶۸): ۴؛ «و یقیناً تو بر ملکات و سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری.» اخلاق این قدر مهم و باارزش است که پیامبر صلی الله علیه و اله هدف از بعثت را این گونه بیان می فرماید: مستدرک الوسائل: ۱۱/۱۸۷، باب ۶، حدیث ۱۲۷۰۱؛ مجموعه ورام: ۱/۸۹؛ «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».

این انجذاب قدرت پیدا می کند، گرم گرم می شود، می سوزاند، آن قدر می سوزاند تا انسان به مقام بی خودی برسد؛ یعنی به مقامی برسد که دیگر خودش هم نسبت به خودش حسّی نداشته باشد و فقط خدا ببیند، هیچ کس دیگر غیر او نمانده است:

«لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دَيَّارٌ» (۱).

این جا ابتدای منزل فناست. فنای آن آتش و حرارت و آن عشق به مولا همه چیز را سوزانده، تمام محبت های قلبی را سرد کرده و فقط یک گرمی برای انسان مانده، گرمی عشق و این گرمی خود انسان را هم کم کم می سوزاند، یک حالت فنا پیدا می کند.

## منزل فنا و مراحل فنای آن

### اشاره

این فنا در سه مرحله ظهور می کند:

فنای در افعال، فنای در صفات، فنای در ذات.

### فنای در افعال

### اشاره

اما در فنای در افعال، حال انسان به جایی می رسد که تمام حرکات عالم را فقط یک حرکت می بیند و آن «حرکت الله» است. در دیدن این حرکت الله است که آن حقیقت

«لَا مُؤَثَّرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ، لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (۲) آشکار می شود.

### مقام محو

وقتی تو غیر خدا را با قدرت ببینی، می ترسی، وقتی قدرتی غیر قدرت خدا نبینی، سایر خلائق دیگر قدرتی ندارند.

فعلی غیر از فعل خدا وجود ندارد، بقیه مگس وار خودشان را نمایش می دهند که این مگس ها را یک «الله اکبر» فنا و نابود می کند. این مقام را مقام محو می گویند،

ص: ۳۹۰

۱- (۱۲)- تفسیر آلوسی: ۹۳/۲۴ ذیل آیه ۱۶ سوره غافر.

۲- (۱۳)- بحار الأنوار: ۳۰۶/۵۴ (تکمله) (بغیر از لا حول و لا قوه الا بالله).

فقط محو در اراده الله و فعل الله است.

فعلی غیر از فعل خدا وجود ندارد، دستی غیر از دست خدا وجود ندارد، قدرتی غیر از قدرت خدا وجود ندارد. دیگر هیچ قدرت باطلی نمی تواند ادعای قدرت کند. اگر هم ادعا کند فانی در افعال وجود حضرت حق، پوشالی بودن این قدرت را ثابت می کند و می خواباند؛ یعنی قدرت نیست، دروغ می گوید.

## فناي در صفات

### اشاره

اما مرحله بعد فناي در صفات است. ديگران رنگ ها و شکل ها و قیافه ها را می بینند، اما عارف از ذات فرش تا فوق عرش همه را به صورت یک تابلو و یک آینه می بیند که عکس صفات الهی در آن تجلی کرده است. این ها هیچ کدام صفت ندارند، تمام عکس صفات یارند. هر کس هر زیبایی ای که دارد، دورنمایی از زیبایی وجود مقدس اوست که عالم را به صورت آینه می بیند:

گیتی و خوبان آن، در نظر آینه ای است دیده ندید اندر آن جز رخ زیبای یار (۱)

### مقام طمس

تمام نقش ها فقط نقش اوست، اینها هیچ کدام نقش مستقل نیستند:

یک شبی مجنون به خلوتگاه ناز

ای خدا آخر طیب من کجاست

از این قیافه ها بیرون بیا، که این زیباست یا این درخت قشنگی است، این دریای باصفایی است، این کنار دریای خوبی است. از همه اینها بیرون بیا و سراغ آن چیزی برو که عکس آن در عالم افتاده. عالم آینه است، خودت را معطل آینه نکن، از آینه چیزی گیرت نمی آید، برو آن جمالی را پیدا کن که عکسش در این آینه افتاده است. در گودال قتلگاه هم می گفت که خود من هم آینه بودم:

آینه بشکست و رخ یار ماند

این را مقام طمس و پاک شدن می گویند؛ یعنی مقامی که فقط یک زیبایی را می توان دید، منبع زیبایی ها را می توان دید، منبع صفات را دیدن، منبع رنگ ها را دیدن که این رنگ ها همه پاک می شود.

### مقام حبیب ابن مظاهر و مسلم بن عوسجه

حبيب بن مظاهر اين مقام را به مسلم بن عوسجه در بازار كوفه متذكر شد.

پرسيد: كجا مي روي؟ گفت: مي خواهم رنگ بخرم و به محاسنم بگذارم. گفت: چند مرتبه كه شستي پاك مي شود، رنگي به بازار آمده كه رنگ جاودانگي دارد، مي خواهي براي تو بخرم تا به محاسن بزني، رنگي كه ديگر پاك نشود. گفت: بازار كجا؟ گفت: كربلا، آن جا يك رنگي هست، به خودت بزن، رنگي كه ديگر پاك نمي شود:

«صَبَّغَهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صَبَّغَهُ» (۲)

يعني اي عباد من! اين همه دنبال اين رنگ و آن رنگ نرويد، چه رنگي بهتر از رنگ من است؟ اسير رنگ نباشيد.

شخصي سه درهم به خدمتكار خانه داد و گفت كه يك گلیم بخر تا زير پايمان

ص: ۳۹۱

۱- (۱۴)-الهي قمشه اي.

۲- (۱۷)- بقره (۲): ۱۳۸؛ [به يهود و نصاري بگوئيد: [رنگ خدا را] كه اسلام است، انتخاب كنيد] و چه كسي رنگش نيكوتر از رنگ خداست؟»





بیندازیم، از در حیاط بیرون رفت و برگشت، پرسید: چه رنگی بخرم؟

گفت: پول را به من بده. پول را گرفت.

پرسید: پس چه کار می کنی؟

گفت: هیچی، حالا که پای رنگ آمده، گلیم هم نمی خواهم.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است (۱)

اما دلم می سوزد که این مطالب همه خبر از حال دیگران است. ای کاش خود ما هم این چنین بودیم، دائم به خانه برویم و کتاب ورق بزنیم و حرف ها، حالات و اخلاقیات دیگران را باز کنیم و بیاوریم و در این مجالس خالی کنیم و روز مرگ ما هم به ما بگویند که پس رنگت کجاست؟ حالت کجاست؟ قیافه ات کجاست؟ تو که با بدن پیش ما آمده ای، ما که از تو بدن نخواستیم، بدنت که مال گور است، در دنیا که بودی، غرق در شهوت بودی، این جا هم تا قیامت در این قبر خاکی باش تا بینم در قیامت چه می شود؟

### فناي در ذات

اما مرحله سوم فنا، فناي در ذات است. فناي در ذات چیست؟ آن جا مقامی است که چشم دل و جان و سر همه از تماشای غیر بسته می شود. هیچ گیری نمی ماند، یک مرتبه تمام وجود انسان فریادش بلند می شود که:

«يَا مَنْ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ إِلَّا هُوَ» (۲)؛ ای تو و ای کسی که غیر از تو دیگر وجود ندارد، این مقام، مقام محق است، محاق که شنیده اید ماه وقتی به کلی پنهان می شود، دیگر شب های آخر ماه دیده نمی شود، دیگر کار انسان به جایی برسد که دیده نشود، دیگر دیده نشویم تا توقع داشته باشیم که دیگران به ما سلام کنند، اصلاً دیده نشویم تا توقع داشته

ص: ۳۹۳

۱- (۱۸)- دیوان اشعار حافظ شیرازی.

۲- (۱۹)- البلد الأمين: ۳۶۱، دعاء عظیم مروی عن أمير المؤمنين عليه السلام؛ الأمان: ۸۲.

باشیم که دیگران تعظیم کنند یا بارک الله بگویند. وقتی انسان به منزل فنا رسید، آن گاه از مقام بقا سر درمی آورد، از مقام بقا که مقام

«مع الهی» است.

### بازگشت فضیل از ظلمت به نور

آن نیمه شب تاریک وقتی فضیل از روی بام خانه های بغداد برای دزدیدن می رفت، در آن فضای ساکت و هوای آرام صدای ناله شنید، نشست، دید کسی نصف شب برای عبادت بلندشده، نمی دانم کیست؟ (۱) چه باحال هم می خواند:

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» (۲)

بندگان من هنوز وقت آشتی شما نشده؟! وقتش چه موقع است، چرا مرا این قدر به انتظارتان می نشانید؟! چه موقع می آید؟! «أَلَمْ يَأْنِ» آیا نمی آید؟! برگشت و گفت: مولای من، با من هستی؟! آمدم، مرا صدا می زنی؟! آمدم، برگشت و به خود گفت: از شهر بیرون بروم، نزدیک دروازه رسید، هنوز هوا تاریک بود، دید صدا از داخل خرابه می آید، خوب گوش داد، دید قافله سالار قافله تجارتنی است که می گوید: تا هوا تاریک است سریع بلند شوید، نمازهایتان را بخوانید، بارها را ببندید، بار کنید برویم، تا این حیوان خطرناک، این دزد بیرون بغداد ممکن است بیاید. فضیل بر سر خود زد.

نزدیک خرابه گفت: قافله سالار! مردم را نترسان، کاروانیان را ناراحت نکن، آن حیوان درنده ای را که از آن می ترسیدید، امشب افسار کرده ام. خدایا! نفس ما افسار می خواهد، چون چموش شده است باید آن را ببندی ما دیگر نمی توانیم آن را ببندیم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

ص: ۳۹۴

۱- (۲۰)- تذکره الاولیاء: ۷۹، (داستان فضیل بن عیاض).

۲- (۲۱)- حدید (۵۷): ۱۶؛ «آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود؟»





## ۲۳ لذت عبادت در دوری از نفس

### اشاره

نفس و سختی دل کندن از ظواهر مادی

تهران، حسینیه هدایت

رمضان ۱۳۶۲

ص: ۳۹۷



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

انسان پیش از این که با معارف الهی آشنا شود و به مدرسهٔ پربرکت انبیای خدا، ائمه و اولیا راه پیدا کند، با تمام وجود با ظواهر عالم سر و کار دارد. معمولاً لذت‌هایی که از ظواهر زندگی دنیا برای انسان پدید می‌آید، قابل لمس است.

انسان با حواس پنجگانه، چشائی، بینایی، شامه، گوش و لامسه که پوست است، با ظواهر دنیا رابطه برقرار می‌کند و در این رابطه‌هایی که با ظواهر دنیا دارد، لذت‌هایی هم کسب می‌کند. در نتیجه، وابستگی انسان تا پیش از ارتباط با حقایق، با ظواهر دنیا و به ویژه ظواهر لذت آور بسیار نزدیک و سخت است.

حالا می‌خواهد این وابستگی را تبدیل کند. وقتی پای معارف به میان آمد، پای ارتباط با حقیقت عالم که خداست به میان آمد، از طریق پیامبران و دستورهای انبیا، ائمه و فرهنگ ائمه و قرآن مجید، تبدیل این روابط به آن روابط و تحت الشعاع قرار دادن روابط حسی در سایهٔ روابط معنوی کار بسیار سختی است.

در بدو امر برای تبدیل این روابط به روابط عالی تر و تحت الشعاع قرار دادن روابط حسی در سایهٔ حکومت روابط معنوی، جان‌کندن لازم دارد. در بدو امر هم آن روابط هیچ لذتی ندارند، فقط به تعبیر پیغمبر اسلام و امیرالمؤمنین الم دارد، درد دارد. بدن با خواب رابطه اش بسیار قوی است، لذت هم می‌برد. در این صورت اگر

ص: ۳۹۹

بخواهد این رابطه را در قطعه ای از زمان رها کند، ابتدا باید با «اللّه اکبر» فجر صادق، بلند شود، یخ حیاط را بشکند، با آب داغ یخ شیر را باز کند، وضو بگیرد و به نماز بایستد. تبدیل این رابطه کار مشکلی است، هیچ لذتی هم ندارد، بسیار هم سختی دارد. رها کردن رختخواب گرم و شکستن یخ در هوای بیست درجه زیر صفر و وضو گرفتن و نماز خواندن چه عشق و لذتی دارد! جنگ بین نفس و خدا از همین جا شروع می شود: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...» (۱) انسان حس می کند که وجودش به او می گوید، بخواب، در هوای سرد کجا می خواهی بروی؟!!

این یک کار کوچک است، اگر پای نخوردن در کار بیاید، سخت تر است. عمق عالم به انسان بگوید که رابطه را از خوردن به نخوردن تبدیل کن، نخور و نیاşam، ده دقیقه به ساعت سه بلند شو و بگو نمی خورم، تا ده دقیقه به هشت شب، سر کار هم برو، آفتاب هم بخور، عرق هم بریز، رنج هم ببر، تشنگی را هم بکش. گرسنگی تو را از پا درمی آورد، نخور، یخچال پر از میوه است، جلوی چشم است، هیچ کس هم در خانه نیست، نخور، این چه لذتی دارد؟ بسیار هم سخت و دردناک است، واقعاً هم درد دارد.

### لذت بخش شدن عبادات و دوری از ظواهر مادی

وقتی که روابط ما با ظواهر مادی و لذت آور کم شد و روابط معنوی قوی گردید، لذت های ظاهری است، اما شدت رابطه معنوی انگار جسم ما را سست کرده است. آب می خوریم، عادی است، غذا را می خوریم، عادی است، به سفره رنگین که چشم ما می افتد، برایمان اهمیتی ندارد لباس که می خواهیم بخریم، هیچ جوری وادار نمی شویم، بهترین پارچه را بخریم، می گوئیم بدن ما مگر چه قدر می ارزد؟ می خواهیم چه کار؟ چه قدر مگر باید به صورتم، به سرم، به مویم، به لباسم، به کفشم، به کلامم اهمیت بدهم، می خواهیم چه کار کنیم؟ وقتی روابط معنوی با تکرار

ص: ۴۰۰



عمل تنیده شد، از آن طرف هم با تنیده شدن روابط و تکرار عمل، قرآن می فرماید:

«لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۱) دائم از عالم معنا در به روی تو باز می کنم. دائم احساس تو جور دیگری می شود، حال دیگری پیدا می کنی، شوق دیگر پیدا می کنی، آن گاه به جایی می رسی که نه از ترس من، بلکه قرآن می گوید: فقط از عشق من تا آخر عمرت اشک می ریزی:

«أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ» (۲)

از شدت شوق و عشق این دو چشمش را مانند دو چشمه آب اشک می جوشاند، خیلی لذت دارد. گریه می کند و لذت می برد. آن جا دیگر بحث عذاب خدا مطرح نیست، اگر کسی عذاب خدا را بگوید، داد مستمعش درمی آید، فریاد می کشد که چه می گویی؟ من به نهایی رسیده ام که در آن جا غیر از رحمت و عشق و محبت و عاطفه هیچ چیز دیگری نمی بینم. می بینم که آغوش مولایم دائم باز است، اصلاً عذابی در آن جا وجود ندارد، پس تو چرا این قدر گریه می کنی؟ می گوید: از شدت وصل و شوق است. (۳)

### عاشقی که به مقام وصل رسیده بود

در کتاب ها نوشته اند که: عاشقی به مقام اتصال رسیده بود و گریه اش قطع نمی شد، مگر این که سرش را گرم می کردند و اما تا از سرگرمی درمی آمد، گریه می کرد، به او گفتند: ناشکری نکن تو که به مقام وصل رسیده ای. گفت: آخر چه برایتان بگویم، آتش وصل داغ تر از آتش هجران است. شدت وصل با درد هجر قابل مقایسه نیست، اما تکرار لازم دارد، تکرار با معرفت هم لازم دارد، تکرار با بینایی هم لازم دارد. با این نوع عباداتی که بعضی ها داریم، رشته تنیده نمی شود، بلکه همان نخ نازک است. البته جهنم نمی رویم، ولی به آن مقامات عالی هم که می توانیم

ص: ۴۰۱

۱- (۲)- عنكبوت (۲۹): ۶۹؛ «بی تردید آنان را به راه های خود راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب [اراهنمایی می کنیم].»

۲- (۳)- توبه (۹): ۹۲؛ «به خاطر غصه و اندوه از دید گانشان اشک می ریخت.»

۳- (۴)- آری! اگر عبادت همراه ذوق و شوق شد به آنچنان یقینی می رسد که به فرموده رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خدایوند قلبش را به وسیله ایمان نورانی می کند که برای استفاده بیشتر عین عبارت را می آوریم امام صادق علیه السلام می فرماید: الکافی: ۵۳/۲، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۱۵۹/۶۷، باب ۵۲، حدیث ۱۷؛ «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْإِنْسَانِ الصَّابِحِ فَنظَرَ إِلَى شَابٍّ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ يَخْفِقُ وَيَهُوِي بِرَأْسِهِ مَصْفَرًا لَوْنَهُ قَدْ نَحَفَ جَسْمَهُ وَغَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ قَالَ أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَوْقِنًا فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ قَوْلِهِ وَقَالَ إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ فَقَالَ إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الْهَدْيُ أَحْزَنِي وَأَسْهَرُ لَيْلِي وَأَظْمَأُ هُوَ اجْرِي فَعَزَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَقَدْ نَصَبَ لِلْحِسَابِ وَحَشَرَ الْخَلَائِقَ لِذَلِكَ وَأَنَا فِيهِمْ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ

الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَيَتَعَارَفُونَ وَ عَلَى الْأُرَائِكِ مَتَكئون وَ كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَ هُمْ فِيهَا مَعذَّبُونَ مَصْطَرخُونَ وَ كَأَنِّي  
الآن أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِأَصْحَابِهِ هَذَا عَبْدُ نَوْرِ اللَّهِ قَلْبُهُ بِالْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ لَهُ الزَّمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ  
فَقَالَ الشَّابُّ ادْعِ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أَرْزُقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ فِدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِيِّ  
ص فَاسْتَشْهَدَ بَعْدَ تِسْعَةِ نَفَرٍ وَ كَانَ هُوَ الْعَاشِرَ. امام صادق عليه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله نماز صبح را  
با مردم گزارد، سپس در مسجد نگاهش بجوانی افتاد که چرت میزد و سرش پائین می افتاد، رنگش زرد بود و تنش لاغر و  
چشمانش بگودی فرو رفته، رسول خدا صلی الله علیه و اله با او فرمود: حالت چگونه است؟ عرض کرد: من با یقین گشته ام، رسول  
خدا صلی الله علیه و اله از گفته او در شکفت شد [خوشش آمد] و فرمود: همانا هر یقینی را حقیقتی است. حقیقت یقین تو  
چیست؟. عرض کرد: یا رسول الله همین یقین من است که مرا اندوهگین ساخته و بیداری شب و تشنگی روزهای گرم  
بخشیده و از دنیا و آنچه در دنیا هست بی رغبت گشته ام تا آنجا که گویا عرش پروردگارم را میبینم که برای رسیدگی  
بحساب خلق برپا شده و مردم برای حساب گرد آمده اند و گویا اهل بهشت را مینگرم که در نعمت میخرامند و بر کرسیها  
تکیه زده، یک دیگر را معرفی میکنند و گویا اهل دوزخ را می بینم که در آنجا معذبند و بفریادرسی ناله میکنند و گویا اکنون  
آهنگ زبانه کشیدن آتش دوزخ در گوشم طنین انداز است. رسول خدا صلی الله علیه و اله باصحاب فرمود: این جوان بنده  
ایست که خدا دلش را بنور ایمان روشن ساخته، سپس بخود او فرمود: بر این حال که داری ثابت باش. جوان گفت: یا رسول الله  
از خدا بخواه شهادت در رکابت را روزیم کند. رسول خدا صلی الله علیه و اله برای او دعا فرمود. مدتی نگذشت که در جنگی  
همراه پیغمبر بیرون رفت و بعد از ۹ نفر شهید گشت و او دهمین (شهیدان آن جنگ) بود.

برسیم، نمی رسیم. ما هستیم و همین طبقه اول بهشت یک باغی به ما بدهند و بگویند: برو، در دنیا هم با محسوسات دلت خوش بوده، همین جا هم با چهار درخت سیب و گلابی و دو چشمه خوش باش.

## امیرالمؤمنین علیه السلام و حالت انتظار [۵]

(۱)

انسان در همان جا هم خوش است، اما اگر همه بهشت را به امیرالمؤمنین بدهند، باز حالت انتظار دارد. ما هشت بهشت بیشتر نداریم. در دنیا هم گفته بودیم همه را به تو دادیم، دیگر منتظر چه هستی؟ آن جا می گوید که من منتظر خودت هستم. در دنیا هم همین است، چون اینها در دنیا هم همین طور بوده اند، در دنیا لذتشان اتصال به لباس و خوراک و سفره و خوابیدن و زیر سایه نشستن نبود، آن جا هم لذتشان به درخت و سیب و گلابی و چشمه و نهر آب زیر پا نیست. قرآن هم می گوید:

«وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (۲)

تا ببینی که ما این جا از چه چیزی لذت می بردیم که در کنار آن لذت های حسی رابطه عبادتی هم با خدا داشته ایم. آخرش معلوم می شود که این رابطه هم به دلیل ترس از عذاب بوده، برای او نماز می خواندیم، روزه می گرفتیم، جهاد می رفتیم به شوق رسیدن به بهشت. روز قیامت می گویند که: تو را جهنم نمی بریم، چون ما را عبادت کردی، خوشم می آید مرا به بهشت ببرند سیب و گلابی بخورم، لذت می برم. تمام نمازها و روزه ها را در قیامت محاسبه می کنند. همه را به بدن برمی گردانند، می گویند: تو را نمی سوزانیم، این جا تا خدا هست، آبی و درختی هست، بفرمایید:

«جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (۳)

ص: ۴۰۲

۱- (۵)- به این مضمون امیر المومنین علیه السلام می فرماید: الألفین: ۱۲۸؛ «إلهي ما عبدتك شوقا إلى جنتك و لا خوفا من نارك بل وجدتك أهلا للعبادة فعبدتك. خدایا ترا عبادت نکرده ام برای اشتیاق به بهشت و نه از ترس از آتشت بلکه برای اینکه ترا برای عبادت شایسته یافتم پس ترا عبادت کردم».

۲- (۶)- توبه (۹): ۷۲؛ «و هم چنین خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت ها] بزرگ تر است.»

۳- (۷)- بقره (۲): ۲۵؛ «بهشت هایی است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است.»

این قدر رابطه بدن با لذایذ و محسوسات قوی است و کندن این بدن از این لذایذ کار زیادی دارد. گاهی رابطه هم قطع نمی شود و روز قیامت هم همین رابطه به صورت درختان بهشت و نهرهای آب تجلی می کند. اما واقعاً عده ای در تاریخ بودند که می گفتند نه دنیا، نه عقبی، فقط مولا، آنها در در اوج لذت خواهی مثبت قرار داشتند، واقعاً تن را رها کرده بودند تا پیراهن نخواستند، نه این که پیراهن نمی پوشیدند، بلکه تمام روابط حسی تحت الشعاع روابط معنوی بود.

## امیرالمؤمنین و اتصال به باری تعالی

امیرالمؤمنین می فرماید:

خود خدا جلوی جان ما را گرفته که از این بدن بیرون نیاید. امضا کرده که من ۶۳ سال بمانم. امضای او نمی گذارد بمیرم و آلا اگر امضایش را بردارد، همین الآن روحم پرواز می کند. این قدر رابطه قوی است که روح می خواهد برود، ولی چرا نمی رود، برای این که خدا امضا کرده که علی ۶۳ سال بماند. همین امضا باعث شده که روح در بدن بماند. اصلاً اتصالی به بدن ندارد فقط دست خدا روی روح است که همین جا باش تا به وقتش تو را ببرم:

«لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» اگر آن وقت معینی که بر علم خدا گذشته که چند سال باید این جا بمانیم، نبود:

«لَمْ تَسْتَفِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِيهِمْ أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا» (۱)؛ یک چشم به هم زدن مرغ جان ما در این قفس خاکی نمی ماند.

## اوصاف عاشقان از دیدگاه امام علی علیه السلام و حکایت یک عاشق

شخصی به نام همّام نزد امیرالمؤمنین آمد و گفت: آقا جان عاشقان خدا چه کسانی هستند؟ امام این آیه کوتاه قرآن را خواند:

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» (۲)

ص: ۴۰۳

۱- (۸)- نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴ (همام)؛ بحار الأنوار: ۳۱۵/۶۴، باب ۱۴، حدیث ۵۰.

۲- (۹)- نحل (۱۶): ۱۲۸؛ «بی تردید خدا با کسانی است که پرهیزکاری پیشه کرده اند و آنان که [واقعاً] نیکوکارند.»

و سپس فرمود:

«فَلَمْ يَقْنَعْ هَمَامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّىٰ عَزَمَ عَلَيْهِ» (۱) پرسید: علی جان من نمی توانم قانع شوم، درباره عاشقان حق آن چه را در دل داری، برایم بگو:

«فَتَقَاعَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَوَابِهِ»؛ فرمود: سؤال کننده، بیشتر از این از من نخواه برای تو حرف بزنم، همین یک آیه را بخوان، بین و بفهم.

گفت: من نمی روم، بگو.

امیرالمؤمنین هم فرمود: عاشقان خدا حدود نود علامت دارند، سپس شروع کرد به شمردن، به علامت نود که رسید - شاید هم بیشتر بوده - خدا امضایش را از روی روح این عاشق سؤال کننده برداشت، نعره ای زد و جان داد.

شخصی گفت: علی جان به گونه ای حرف می زدی که نمیرد، تو او را گشتی.

فرمود: نه، من او را نکشتم، امضای خدا روی روح او تا این دقیقه بود، این امضا به واسطه زبان من برداشته شد، دیگر روح در این قفس نمی توانست بماند، شکست و رفت.

خودش می گفت:

«وَاللَّهِ لَمَأْبُئِ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ» (۲)؛ وَاللَّهِ قَسَمٌ بَرَّاءٍ لِّمَنْ فِي بَيْتِ طَالِبٍ أَنْ يَمُوتَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ» (۳)؛ و الله قسم برای در آغوش گرفتن مرگ، پسرابی طالب از طفلی که گرسنه است و سینه مادر را به دهان می گذارد، عاشق تر است و برای او لذیذتر است.

«الدُّنْيَا سَبْعُونَ الْمُؤْمِنِ» (۳)، ما در این جا زندانی هستیم، خود دنیا یک زندان است، بدن یک زندان است، خوراکی ها یک زندان است، پوشاکی ها یک زندان است.

### تقسیم دو پیراهن توسط امیرالمؤمنین علیه السلام بین خود و قنبر

امیرمؤمنان علیه السلام در بازار دو پیراهن خرید، یکی پنج هزار و دیگری سه هزار دو نفرشان هم پیراهن نداشتند، نه خودش و نه قنبرش. آمدند پشت بازار، خرابه ای بود، پیراهن پنج هزاری را به قنبر داد، سه هزاری را خودش برداشت، قنبر گفت: آقا

ص: ۴۰۴

۱- (۱۰)- نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴ (همام)؛ بحار الأنوار: ۳۱۵/۶۴.

۲- (۱۱)- بحار الأنوار: ۲۳۴/۲۸، باب ۴، حدیث ۲۰.

۳- (۱۲)- الکافی: ۲/۲۵۰، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۱۶/۱۷، باب ۶۳، حدیث ۲۰۸۴۶؛ الدعوات: ۲۸۰. و در جای دیگر پیامبر ص درباره مومن می فرماید: الخصال: ۳۹/۱، حدیث ۲۱؛ معانی الأخبار: ۱۴۳، حدیث ۱؛ «عن أبي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّاسِ اثْنَانِ وَاحِدٌ أَرَاخٌ وَآخِرُ اسْتِرَاحٍ فَأَمَّا الْعَذَى اسْتِرَاحَ فَاَلْمُؤْمِنِ إِذَا مَاتَ اسْتِرَاحَ مِنَ الدُّنْيَا وَبَلَائِهَا وَ أَمَّا الْعَذَى أَرَاخَ فَالْكَافِرِ إِذَا مَاتَ أَرَاخَ الشَّجَرِ وَالدَّوَابِّ وَ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ . مردم دو قسمند یکی راحتی می بخشد و دیگری راحت می شود اما آنکه راحت می شود او مؤمن است که وقتی مرد، از دنیا و بلاهایش راحت می شود و آنکه راحتی می بخشد او کافر است که وقتی مرد، درخت و حیوانات و بسیاری از مردم را از شر خود راحت میکند».

جان آخر شما رئیس مملکت هستید، این پیراهن پنج هزاری را شما بپوشید. گفت:

قنبر از بدن لذتی نمی برم، برای چه آن را بپوشم تو حالا جوان هستی، غیر از من هستی، تو از پارچه خوشت می آید، بپوش: [\(۱\)](#)

تو ذوق لعل خوبان را چه دانی [\(۲\)](#)

### مؤمنان خواب ندارند

شب است، چهار میلیارد جمعیت روی این کره زمین است، همه از ده یا یازده شب تا هشت صبح می خوابند لذت هم می برند، اما عده ای هستند که چهار دفعه تا ساعت دوازده از خواب بیدار می شوند تا ببینند که مهمانی چه موقع است؟ آقا چه موقع منتظر ماست؟ جانمازش حاضر است، آب هم حاضر است. خود خدا هم می گوید نمی خوابد.

### عذاب فراق بدتر از عذاب آتش

از این دنیا بیرون می آید و نگاهی به این عالم می کند:

«الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ فِيمَا وَقَعُوا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَنِعْمَ عَذَابُ النَّارِ» [\(۳\)](#)

عذاب نار، یعنی جهنم، جهنم که مال بدنی هاست، مال ماست، ما از عذاب جهنم می ترسیم، دردمان می آید، آن عذاب ناری که می گوید، عذاب نار فراق است، نه عذاب نار عذاب.

ص: ۴۰۵

۱- (۱۳)- المناقب، ابن شهر آشوب: ۹۷/۲؛ مستدرک الوسائل: ۲۵۶/۳، باب ۱۶، حدیث ۳۵۲۵.

۲- (۱۴)- دیوان اشعار صائب تبریزی.

۳- (۱۵)- آل عمران(۳): ۱۹۱؛ «آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند، و پیوسته در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند، [و از عمق قلب همراه با زبان می گویند: پروردگارا! این جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی، تو از هر عیب و نقصی منزّه و پاکی؛ پس ما را از عذاب آتش نگاهدار.»

واقعاً علی نمی دانست قیامتش در چه حال است که از همین جهنم ظاهر می ترسید و گریه می کرد؟! امیرالمؤمنین ۲۴ یا ۲۵ ساله بود که این آیه نازل شد، برای علی و زهرا هم نازل شد. این آیه در سوره دهر است، شیعه و سنی نوشته اند.

چه شده است؟ گفتند: ما از برپا شدن روز قیامت و عذاب می ترسیم. بلافاصله هم خدا به پیامبرش آیه فرستاد و گفت: همین حالا بلند شو برو خانه علی و زهرا به هر دو بگو، به حسن و حسینشان هم بگو که:

﴿فَوْقَهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ﴾ (۱)

من از الان به شما امضا می دهم که قیامت هر شرّ و رنج و عذابی داشته باشد، اصلاً متوجه شما نباشد؛ آیا علی به خدا اطمینان نداشت؟! به حرف خدا هم اطمینان نداشت که ۶۳ سال اشک ریخت و گفت که از ترس عذاب آتش اشک می ریزم، خدا که در ۲۳ یا ۲۴ سالگی گفت: ﴿فَوْقَهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ﴾، عذابت نمی کنم، این عذاب چه عذابی است؟ عذاب فراق است، اما ما تا آخر عمر باید از ترس آن آتش ها، مارها، عقرب ها، اگر فراهم کرده باشیم، بترسیم، گریه ما آن ها را خاموش می کند، چون در روایات هم هست که اشک چشم گنهکار:

﴿يُطْفِئُ النَّارَ﴾؛ آتش جهنم را خاموش می کند، اما آنها دلشان گریه می کرد، آنها آتش فراق را خاموش می کردند، حجاب ها کنار می رفت، دوری ها تا به مقام وصل می رسیدند.

### آتش وصل شدیدتر از آتش فراق

معلوم است که آتش وصل از آتش فراغ شدیدتر است. پدر و مادر سه یا چهار ماه است در خانه نشسته اند، نامه می آید، قانع نمی شوند، عکسش را می فرستد،

ص: ۴۰۶



قانع نمی شوند. بعد از چهار ماه که می آید، باید خوشحال باشند، اما تا در را باز می کنند و بچه را می بینند، چنان دو نفری گریه می کنند که حیرت آور است. این گریه چه گریه ای است؟ بیش از آن وقتی که بچه نبود، گریه می کنند. این آتش وصل است. آتش وصل دردش از آتش فراق بیشتر است، اما اینها که می گوئیم، اگر برسیم و بچشم چه می شود، حرفش که چیزی نیست، اگر برسیم و بچشم که می شود:

اگر لذت ترک لذت بدانی\*\*\*دگر لذت نفس لذت نخوانی (۱)

## لذت بردن مؤمن در دنیا

شخصی بود که سر سفره غذا، وقتی غذای گرم پیش او می گذاشتند، بدون این که کسی ببیند، یک نصف استکان آب سرد، در حدی که غذا را از مزه بیندازد، داخل غذا می ریخت. ظاهراً یکی از افراد از او می پرسد که چرا این کار را می کنی خیلی مختصر جواب داد: محاسنم را نمی بینی که سفید شده است؟ گفت: چرا.

گفت از خدا خجالت می کشم که از دنیا لذت ببرم.

آری عمر به آخر رسید، ما هنوز اندر پی وصف تو مانده ایم، تو مطلق هستی، بی نهایت هستی، یک زبانی به پهنای همه عالم می خواهد که حرف تو را بزند.

امام صادق علیه السلام می فرمود: خیلی با دقت حرف بزنید، گاهی حرف های ما را هم نزنید، چون مردم تحملش را ندارند، گاهی پیش از گفتن بعضی از مسائل، کلاس لازم است.

ما زیارت جامعه کبیره را می خوانیم که فقط خوانده باشیم، اما امام هادی علیه السلام با آن همه عظمتش ترسیده که به ما بگوید برو جامعه را بخوان. اول گفته صد بار «الله اکبر» بگو تا عظمت خدا در تو تجلی کند تا اگر زیارت را خواندی، باورت شود، اگر از کم ظرفیتی ما نمی ترسیدند که صد بار تکبیر نمی خواست، همین جوری امام می گفت که برو بخوان، اما صد مرتبه «الله اکبر» بگو تا خدا در تو تجلی کند تا خدا را

ص: ۴۰۷

که فهمیدی، آن وقت بفهمی که این علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، آفریده این خدای بزرگ تر از هر چیزی است. گاهی هم ممکن است مطلبی گفته شود که عین قرآن است، اما ذهن مستمع نتواند بگیرد، ممکن است تحمل هم نکند و تهمت هم بزند، حالا یک رشته اش را بگویم عیبی ندارد، روی همین خط می خواهیم بگویم:

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت نخوانی

خدا نمی گوید نخورید، نپوشید و کار نکنید. چون خوردن واجب است، پوشیدن واجب است، کار کردن واجب است. پیغمبر دست کارگر را بوسید، انسان باید تلاش کند اما امیرالمؤمنین می فرماید:

«قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ» (۱)؛ کار و خانه و دار و درخت دنیا و اینها هیچ باعث نشاط او نمی شود، چون دیگر مال این جا نیست، خود را برای سرای دیگر آماده کرده است این جا دائم احساس غربت می کند، می خواهند او را ببرند، این طرف و آن طرف می رود، در خودش نیست، و بالاترین خطی که می تواند به ما کمک بدهد و ما را در خط اتصال بیندازد، اول نماز نیست، روزه نیست، حج و جهاد نیست، اولین عاملی که می تواند ما را یک پارچه از نظر روانی تبدیل به روابط الهی کند، فقط و فقط ترک گناه است، تا گناه نرود، رابطه ها تبدیل نمی شود، تا میل به گناه هست و نفس حالت اماره دارد، «مَا رَحِمَ رَبِّي» نمی تواند جلو بیاید، این «رَحِمَ رَبِّي» می خواهد جلو بیاید، اما باید جایش را باز کنیم، جایش هم با ترک گناه باز می شود.

### حکایت مرد عالم و پسرش

مرد بزرگ و عالم در یکی از بخش های پر جمعیت شاهرود از دنیا رفت. آدم بسیار خوبی هم بود. ازدواج مردم، قباله های مردم، مشکلات مردم، سختی های مردم همه به دست او حل می شد. پول خوبی هم پیش او بود، سهم امام، ردّ مظالم،

ص: ۴۰۸

زکات، خیلی هم دقیق خرج می کرد. خودش هم از این پول نمی خورد. یک تکه زمین داشت، آن را می کاشت و می فروخت و می خورد. از دنیا رفت.

یک پسری دارد، ۲۵ یا ۲۶ ساله که یک کلمه درس نخوانده فقط خورده و خوابیده و باغ رفته و کنار چشمه رفته و ... اصلاً درس نخوانده، حالا که پدر مریض شده، برگشته است.

پدرش مُرد، عبا و عمامه هم روی سرش است. بعد از دفن پدر، تمام جمعیت او را جلو انداختند تا در محراب پدر نماز بخواند، وقتی که نماز می خواند، گفت: من هستم که این همه جمعیت پشت سر من نماز می خوانند! من که سواد ندارم، درس هم که نخوانده ام، اما چه مقام جالبی پیدا کرده ام. دو سه سال پیش نماز بود، پول خوبی هم گیرش آمد، از سهم امام و زکات و خمس، خوب هم خورد، پول ها را می گرفت، می آورد بهترین گوشت ها و عسل ها و کباب ها را درست می کرد و می خورد. خوب خورده بود، لباس های خوبی هم پوشیده بود، خوب هم به زن و بچه اش خورانیده بود.

یک روز جمعه دید تا بیرون مسجد پشت سر او اقتدا کرده اند، در نماز دوم، سلام نماز را که داد، برگشت به خودش گفت: شیخ! تا چه موقع زنده هستی؟ بعد که مُردی نمی توانی بگویی خدا و انبیا و ائمه دروغ گفته اند که قیامت برپا می شود.

دروغ گو خودت هستی، آنها راست گفته اند. قیامت هست هر کس بگوید قیامت نیست، دروغ می گوید. بعد از این که قیامت شد و دادگاه برای تو تشکیل دادند، جواب خدا را چه می خواهی بدهی؟

این جا نقطه مبارزه است و نقطه تبدیل رابطه های محسوس نفسی با رابطه های معنوی است. بلند شد و گفت: به حقیقت حق یک نفر از شما از مسجد نرود بمانید می خواهم منبر بروم. به منبر رفت و گفت: سواد ندارم، تربیت هم ندارم، ادب هم ندارم، ایمان هم ندارم، در این مدت سه سال هم به شما دروغ گفته ام، هر چه هم

مسئله از من پرسیده اید عوضی جوابتان را داده ام، پول های سهم امام و زکاتی هم که داده اید، همه را خورده ام، یک فکری به حال خودتان بکنید. به قدری متدین های آن بخش عصبانی شدند که او را از منبر پایین کشیدند و خوب زدند. در صورتش آب دهان انداختند. دیگر حال خانه رفتن نداشت، لباس ها پاره شده بود، کتک خورده بود، آب دهان زیادی به روی او پاشیده بودند. پول هم ندارد، مردم که رفتند، از مسجد بیرون آمد با پای پیاده از شاهرود هشتاد فرسخ، شبانه روز با خوردن علف بیابان به تهران آمد.

وقتی وارد تهران شد، گفت: مولای من، من به خاطر تو کتک که خوردم، آبرویم که رفت، از زن و بچه ام هم که دست کشیدم، هیچی هم که ندارم، الان تهران کجا بروم، به چه کسی دردم را بگویم؟ اگر هم برگشته ام، به تو برگشته ام، به کس دیگری که برگشته ام.

همین طور که سرگردان بود، طرف های خیابان ری یک آقای به او رسید و گفت:

چه زمانی از شاهرود آمدی؟ گفت: الان. جای کجاست؟ گفت: جا ندارم. گفت:

روبه روی امامزاده سید نصرالدین مدرسه ای هست، همین الان داخل مدرسه برو، آقای عالم در آن جا هست که درس خوانده، اسمش آقا میرزا حسن کرمانشاهی است، به میرزا حسن بگو که حجره شماره شانزده خالی است، آن را به تو بدهد و به او هم بگو که کتاب المنطق را به تو درس بدهد.

گفت: چشم، وارد مدرسه شد، پرسید: آقا میرزا حسن کرمانشاهی کیست؟

این عالم بزرگ الهی، عرفانی و اسلامی که نامش هم در کتاب ها زیاد است، فیلسوف و عارف بزرگی بود، حکیم هم بود، گفت: آقا جان من هستم.

گفت: حجره شماره شانزده را به من بده و المنطق را هم به من درس بده. المنطق کتاب کلاس اول طلبه هاست.

میرزا حسن فلسفه و فقه می گوید، سابقه نداشته المنطق بگوید. مثل این است

که بیایند به استاد دانشگاه بگویند کلاس اول ابتدایی تدریس کن، تا به او گفت که به من المنطق درس بده، میرزا حسن گفت: چشم، فردا صبح بیا هر روز یک ساعت برای تو منطق بگویم. گفت: چنان تسلیم این طلبه شدم که چند روز المنطق را درس دادم.

یک روز این طلبه به میرزا حسن گفت: آقا چرا دو روز است، مطالعه نکرده به سر درس می آیی؟ گفت: چه می گویی آقا جان؟

گفت: چرا درس را مطالعه نمی کنید؟

گفت: آقا جان بیخشید، کتابم گم شده است.

گفت: کتابت که گم نشده بلکه در دولای رختخوابت، زیر رختخواب دوم است.

برو بردار مطالعه کن تا عمر مردم را حرام نکنی، با مطالعه درس بده.

میرزا حسن کرمانشاهی گفت: همان لحظه به خانه رفتم، کتاب را از دولای رختخواب زیر رختخواب دوم بیرون کشیدم، به خانمم گفتم: این کتاب چرا این جاست؟

گفت: برای این که من از دست تو خسته شده ام، هر شب تا دوازده شب مطالعه می کنی، من هم این کتاب را برداشتم مخفی کنم که تو دیگر مطالعه نکنی تا شاید مقداری هم به ما برسی.

کتاب را زیر بغلم گذاشتم و به مدرسه آمدم، به حجره شانزده رفتم، پرسیدم: آقا شما چه کسی هستید؟ از کجا آمده ای، چه کاره هستی؟

گفت: من یک طلبه دهاتی هستم.

پرسید: حجره شماره شانزده را چه کسی به شما نشان داد و گفت که خالی است. چه کسی گفت پیش من بیایی، چه کسی به تو گفت که کتاب زیر رختخواب است؟

□  
گفت: واللّه، راستش من وضعم در شاهرود این بود، هفت هشت روز پیش که به

تهران آمدم، آقایی مرا دید بیشتر روزها هم او را می بینم، پول هم به من می دهد، این حرف ها را او به من زد و آدرس کتاب را هم او داد.

پرسید: باز هم او را می بینی؟

گفت: بله، همین فردا او را می بینم.

گفت: اگر فردا او را دیدی، می توانی خواهشی از او بکنی؟

گفت: چه خواهشی؟

گفت: به او بگو که میرزا حسن می خواهد شما را یک دفعه ببیند.

گفت: میرزا حسن این که ناراحتی ندارد، خود من فردا او را به مدرسه می آورم، خیلی با من رفیق است. اصلاً به طور معمولی با هم زندگی می کنیم.

اگر لذتِ ترك لذتِ بدانی دگر لذتِ نفس لذتِ نخوانی

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي...» (۱) گفت: من او را به مدرسه می آورم. رابطه بسیار خوبی با من دارد.

گفت: نه، به او پیشنهاد نکن که به مدرسه بیاید، فقط وقت بگیر تا یک بار او را ببینم.

گفت: چشم.

فردا که محبوبش را دید به او گفت که آقا جان این استاد من، میرزا حسن می خواهد یک بار شما را ببیند، بیا به مدرسه برویم.

گفت: نه، من مدرسه نمی آیم، سلام مرا هم به او برسان و بگو شما فقط خوب درس بده، نمی توانی مرا ببینی.

گفت: آقا جان خیلی التماس کرده است.

گفت: نه نمی شود.

گفت: آخر تو با من رفیق هستی، بیا یک روز به مدرسه برویم.

ص: ۴۱۲

پروردگارم رحم کند.»

گفت: نه نمی شود.

فردا که برای درس آمد، پرسید: رفیقت را دیدی؟

گفت: بله، به او گفتم، سلام هم رساند و گفت نمی شود، تو فقط خوب درس بده.

به همه ما سلام رسانده و گفته که خوب کار کنید، گفته گناه نکنید، رابطه تان را با خدا محکم تر کنید. گفت: میرزا به او خوب درس بده.

پرسید: فردا هم او را می بینی؟

گفت: بله، دیدن او کار مهمی نیست، هر روز همدیگر را می بینیم، برای این که بیشتر وقت ها ناهار و شام هم با هم هستیم.

گفت: یک بار دیگر به او التماس کن، به او بگو که حرف با تو نمی زنم فقط از دور تو را نگاه می کنم و می روم.

طلبه رفت فردا صبح نیامد، پس فردا نیامد، پنج روز گذشت، نیامد تا حالا هم دیگر نیامده است.

وصل چه مقام خوبی است، چه لذتی دارد. تمام این برنامه ها را به پای خودش تمام کنیم، چشممان، گوشمان، دست و پای مان، وجود و عمرمان را به پای خودش تمام کنیم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص: ۴۱۳









آیه

شماره آیه

صفحه

. فاتحه (۱)

« الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ »

۲ - ۳

۳۴۷، ۳۴۸

« مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ »

۴

۳۴۷

« إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ »

۵

۱۸۴، ۳۴۷، ۳۴۸

« اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ »

۶

۳۴۸

« صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ... »

۷

. بقره (٢)

« جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ »

٢٥

٤٠٢

« إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً »

٣٠

١٦٥، ٢٢

« أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ... »

٣٠

٢٩٨

« إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ »

٣٠

٢٩٨

« وَوَعَدْنَا مُوسَىٰ تَلْثِينَ لَيْلَةً... »

٥١

١٨١

« فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ »

٦٠

١٤٨

« فَاَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا »

٤٠

١٤٨

« بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ... »

٨١

٢٠٢

« فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ »

١١٥

١٤٢

« إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا »

٢٨

١٢٤

ص: ٤١٧



« رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ »

١٢٧

١١١

« رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَارِنَا مَنَاسِكَنا وَتُبْ عَلَيْنَا... »

١٢٨

١١١

« صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً »

١٣٨

١٢، ٣٩٢

« إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ »

١٥٦

٢٩، ٣٠، ٢٨٢

« أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى... »

١٧٥

٢٧٥، ٢٧٧، ٢٧٨

« شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ... »

١٨٥

١٣٣

« وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي »

١٨٦



« فَأَيُّ قَرِيبٍ »

١٨٦

١٣٤

« أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ »

١٨٦

١٣٤

« وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ »

١٨٨

٢٠٦

« إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ »

٢٢٢

٢٩١

« اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ... »

٢٥٥

١٠٨

« فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنَّهَا لَهَا »

٢٥٦

٩٦

« اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَىٰ... »

« أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ »

« وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ... »

« لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا... »

. آل عمران (٣)

« فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ »

« وَلِلَّهِ مِيرَاتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ »

« كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ »

« وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ »

١٨٩

٣٤٤

« الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ فِيمَا وُقِعُوا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ... »

١٩١

٤٠٥

« وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قُتِلَ مَعَهُ وَرِثِيونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا... »

١٤٤

٢٧٤

« زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ... » ١٤

٣٤٤

ص: ٤١٩

. نساء (٤)

« ذَلِكُ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ »

١٣

٢٥٣

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَطْلِ... »

٢٩

١٣١

« إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ... »

٤٨

٢٦٣

. مائده (٥)

« تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى »

٢

٣٦٥

« لَهُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ »

٣

٢٥٣

« يُجِيبُهُمْ وَيُجِيبُونَهُ »

٥٤

٣١

« عَلَيْنَا أَنْفُسَنَا »

١٠٥

٩٥

. انعام (٤)

« وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا... »

٤

١٢٥

« أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ »

٨٢

٢١٨

« وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرُودًا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ »

٩٤

٧٤

« وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ »

١٤١

٣٠٧

« إِذَا قُتِلْتُمْ فَاعْدِلُوا »

١٥٢

١٢٩

. اعراف (٧)

« وَكُنَّا الْمُرْسَلِينَ »

٤

٨٨

« رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ... »

٢٣

١٠٦

« وَأَتَمَّمْنَا بِعَشْرِ... »

١٤٢

١٨١

« وَخَرَّ مُوسَىٰ صَبِقًا »

١٤٣

١٦١

. انفال (٨)

« إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ... »

٢

٥٩

ص: ٤٢٠

. توبه (٩)

« وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ »

٧٢

١٠٩، ٢٤٠، ٤٠٢

« أَعْيَنَهُمْ تَفِيضٌ مِّنَ الدَّمْعِ »

٩٢

٤٠١

« إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ... »

١١١

١٠٨

. يونس (١٠)

« أَلَّا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَاهُمْ يَحْزَنُونَ »

٦٢

٩٧، ٢١٧

. هود (١١)

« إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ »

١٠٧

٢٢، ٢٤

. يوسف (١٢)

« رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ... »

« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي... »

٣٣٢، ٣٣٢، ٣٤٢، ٣٥٣، ٣٦١، ٣٦٦، ٤٠٠، ٤٠٨، ٤١٢

« رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ... »

« وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ » □

« سَلِّمْ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ » □

« أَصْلَهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ »

« يُتَّبِعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ... »



« فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ... »

« إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ... »

« لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ »

٣٧

١١٣

. حجر (١٥)

« وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ... »

٢٩

٢٣٥

« فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِعٌ »

٣٤

١٥٠

« قَوْرَبِكَ لَنَسَلْنَهُمْ أَجْمَعِينَ \* عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ »

٩٣ - ٩٢

٨٨ ، ٨٧

. نحل (١٤)

« وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ ... »

١٢

١٨٢ ، ١٨١

« إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ ... »

٩٠

١٢٨ ، ١٣١ ، ١٣٣

« إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ »

١٢٨

٤٠٣

. اسراء (١٧)

« وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ... »

٤٤

٥٨

. كهف (١٨)

« قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ... »

١١٠

٥٦، ٤٦

. مريم (١٩)

« وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا »

٤

١١٦

« كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا »

٢٩

٥

« إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَانِي الْكِتَابَ »

٣٠

« وَجَعَلَنِي نَبِيًّا »

٣٠

٨

« أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْتُهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا »

٦٧

٢٣٤

طه (٢٠)

« طه \* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى »

١ - ٢

٩٣

ص: ٤٢٢

« فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى »

١٢

٩٣

« إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي »

١٤

١١٤

« رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا »

١١٤

١١٤

. انبياء (٢١)

« وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ... »

٨

٢٥٧

« وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا »

٨٧

٦٩

« رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ »

٨٩

١١٤

« وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ »

١٠٧

٣٢٤

. حج (٢٢)

« خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ »

١١

١٦٧

. مؤمنون (٢٣)

« كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحًا... »

٥١

٢٥٨

« أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا... »

١١٥

٣٤٢

« قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ \* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَشِعُونَ »

٢ - ١

٣٤٩، ٣٥٠

. نور (٢٤)

« وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ »

٢٦

٣٨٧، ١٦٨

«الْخَيْثُ لِلْخَيْثِ»

٢٤

٣٨٧

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ»

٣٠

٢٠٣

«وَلَيْسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا...»

٣٣

٢٠٦، ٣٨٦

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

٣٥

٢٨

«رِجَالٌ لَاتُلهِيهِمْ تِجْرَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...»

٣٦

٣٧٠

ص: ٤٢٣

. فرقان (٢٥)

« يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ » □

٧٠

٢٤٤

. نمل (٢٧)

« هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي » □

٤٠

٣٤٥

. قصص (٢٨)

« رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ »

٢٤

١١٣، ١١٤

« كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ وَ »

٨٨

١٩٩

. عنكبوت (٢٩)

« لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا »

٤٩

١٨١، ٤٠١

. روم (٣٠)



« يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا »

٧

١٤٩

« وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفُلُونَ »

٧

١٤٩

« أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ... »

٨

٣٩، ٤٠، ٤٥، ٤٦

. فاطر (٣٥)

« مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا »

١٠

٢١٧

« إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ »

١٠

٢١٧، ٢٢١

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ »

١٥

٣٤٦

. يس (٣٦)

« سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ... »

٣٦

٣، ٢١، ٢٤، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣٧، ٦١

ص: ٤٢٤

« وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا... »

٤٤

٢٥٣، ١٩٥، ١٧٧، ١٦٣، ١٦٠، ١٤٣، ١٣١

« وَ نُنْفِخُ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ... »

٥١

٢٣٣، ٢٤١

« هُمْ وَ أَرْوَاهُمْ فِي ظُلُلٍ عَلَىٰ الْأَرْآئِكِ مُتَّكُونَ »

٥٦

٢٣٧

« لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مِمَّا يَدْعُونَ »

٥٧

٢٣٧

« سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ »

٥٨

٢٣٧

« وَ امْتَرُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ »

٥٩

٢٣٨

« الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ »

٦٥

« إِنَّمَا أَمْرُهُ وَاذًا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ وَكُنْ فَيَكُونُ »

. صافات (٣٧)

« إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِرَيْنِهِ الْكَوَاكِبِ »

□  
« لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ »

. زمر (٣٩)

« قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ... »

« إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ »

. غافر (٤٠)

□  
« رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ »

١٥

٣٦٧، ٩٧

« ذُو الْعَرْشِ »

١٥

٩٧

« يُلْقَى الرُّوحُ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ... »

١٥

٩٧

« لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ۖ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ »

١٦

٣٤٧

« يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ »

١٩

٨٨

ص: ٤٢٥

. فصلت (٤١)

« سُرِّيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ... »

٥٣

١٣٣

. شورى (٤٢)

« لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ »

١١

٢٥٦

« وَ مَا لَهُ وَ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ »

٢٠

٣٦٣

. حجرات (٤٩)

« إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزِنُوا... »

١٥

١٧٧

. ذاريات (٥١)

« فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ... »

٥٠

٢٧٩

. نجم (٥٣)

« عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُنتَهَى »

١٤

٢١٩

« إِلَيَّ رَبِّكَ الْمُنتَهَى »

٤٢

٢١٩

« وَأَنَّهُ وَهُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى »

٤٣

١١٥

. الرحمن (٥٥)

« وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ »

٤

٧

« وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ »

٢٧

١٦٢

. واقعه (٥٦)

« السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ »

١٠

٤٨

«لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٌ\* إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ»

٤٤ - ٤٥

٢٣٨

ص: ٤٢٦



. حديد (٥٧)

« أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ... »

١٦

٣٩٤، ٢٧٨

« أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ... »

٢٠

٣٩٤

. حشر (٥٩)

« فَأَنْسَهُمْ أَنْفُسَهُمْ »

١٩

١٦٤

. صف (٦١)

« لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ »

٢

٢٩٦

« يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ »

٨

١٦٢

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَذِلُّكُمْ عَلَىٰ تَجْرِهِ تُنَجِّكُمْ... »

١٠

« تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... »

١١

. جمعه (٦٢)

« يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ... »

١

٥٨، ٢٤

. تحريم (٦٤)

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا »

٨

. ملك (٦٧)

« خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ »

٢

. قلم (٦٨)

« وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ »

٤

. حاقه (٤٩)

« خذوه فَعَلُوهُ »

٣٠

٢٣٨ ، ١٤٩

ص: ٤٢٧

« ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوْهُ »

٣١

٢٣٨

. نوح (٧١)

« رَبِّ لَاتَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِينَ دَيَّارًا » □

٢٤

١١٠، ١١١

. مدثر (٧٤)

« هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ » □

٥٤

١٢

. قيامت (٧٥)

« أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى » □

٣٤

٣٤٢

. انسان (٧٦)

« عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا »

٤

٣١٤

« فَوْقَهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ » □

١١

٤٠٦

« شَرَابًا طَهُورًا »

٢١

٣١٦

« وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ... »

٣٠

٧١

. نبأ (٧٨)

« وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا »

١١

١٨٢

« وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا »

٩٠

٩

. مطففين (٨٣)

« إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ »

١٥

٢٢٤

. بروج (٨٥)

«ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ»

١١

٢٥٣

ص: ٤٢٨

. غاشية (٨٨)

« تَصْلِي نَارًا حَامِيَةً »

١٤

١٨٧

. فجر (٨٩)

« يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ »

٢٧

٣٨٤، ١٥٩، ٤٢

« ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً »

٢٨

٣٨٤، ١٥٩، ٤٨، ٤٢

« فَأَدْخُلِي فِي عِبْدِي »

٢٩

١٥٩، ٤٨

« وَادْخُلِي جَنَّتِي »

٣٠

١٥٩، ٤٨

. شمس (٩١)

« وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّلَهَا »

٧

﴿ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴾

٨

﴿ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ﴾

٩

﴿ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴾

١٠

. قدر (٩٧)

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴾

١

﴿ تَنْزِيلُ الْمَلِكِ وَالرُّوحِ ﴾

٤

. عصر (١٠٣)

﴿ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا... ﴾





روایت

معصوم

صفحه

أَبَيْتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيُسْقِينِي

رسول الله صلى الله عليه وآله

٩٣

□  
أَتَاذَنُ لِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْ أَدْخُلَ حَرَمَكَ

زيارت امام رضا عليه السلام

٣٧١

اخْرُجْ مِمَّا أَنْتَ فِيهِ

امام صادق عليه السلام

٢٩٤، ٢٩٥

أَرْبَعُ خِصَالٍ جَارِيَاتٌ عَلَيْكُمْ مِنَ الرَّحْمَانِ...

رسول الله صلى الله عليه وآله

٢٧٨ - ٢٨١

أَعْدَدْتُ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ...

رسول الله صلى الله عليه وآله

٦١

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا بِنَفْسِهِ...

رسول الله صلى الله عليه وآله

٢٨٣

اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِحِلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ

امير المؤمنين عليه السلام

٣١٢

اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَبْدَ عَبْدُكَ وَالْبَلَدَ بَلَدُكَ وَالْبَيْتَ بَيْتُكَ...

امام صادق عليه السلام

٣٥١

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ سُؤَالَ خَاضِعٍ مُتَذَلِّلٍ خَاشِعٍ

دعاى كميل

٣٨٧

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ

امام صادق عليه السلام

٢٢٥

إِلَهِي، رِضَى بِقَضَائِكَ

امام حسين عليه السلام

٣٨٤

أَنَا رُبُّكَ وَأَنْتَ عَبْدِي

حديث قدسى

٢٨٥

إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ

امير المؤمنين عليه السلام

٢٧٦

إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحَ الْهُدَى □ وَسَفِينَةَ النَّجَاةِ

رسول الله صلى الله عليه وآله

٢٠٢

□  
إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَحُجَّةٌ...

امام كاظم عليه السلام

١٥٨

□  
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الشَّابَّ التَّائِبَ

رسول الله صلى الله عليه وآله

٢٩٧، ٢٩٨

إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ

رسول الله صلى الله عليه وآله

٢٠٥

إِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرَوْضُهَا بِالتَّقْوَى □ .. جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ...

امير المؤمنين عليه السلام

٣٦٨ - ٣٦٩

آه مِنْ قَلْبِهِ الزَّادُ وَبُعْدِ السَّفَرِ

امير المؤمنين عليه السلام

بُنِيَ، الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ

لقمان

٢٠١

ص: ٤٣٠



تَأَدَّبُوا بِآدَابِ الصَّالِحِينَ

امام سجاد عليه السلام

٢٠٥، ١٤٤

□  
تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ

؟

٢٠٥، ١٤٤

الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَطَائِبُهَا كِلَابٌ

رسول الله صلى الله عليه وآله

٤١

الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ

امير المؤمنين عليه السلام

٤٠٤

رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ

رسول الله صلى الله عليه وآله

١١٤

□  
رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى، وَأَخَذَ بِحُجْرَتِهِ هَادٍ فَنَجَى

امير المؤمنين عليه السلام

٢٠٢

رَضِيَتْ مِنْ عِبَادِي

رسول الله صلى الله عليه وآله

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ الْعِلْمِ...

امير المؤمنين عليه السلام

سُبُوْحُ قُدُّوسٍ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالزَّوْجِ

امام صادق عليه السلام

سَلْمَانُ مَنَا اَهْلِ الْبَيْتِ

رسول الله صلى الله عليه و آله

الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ

رسول الله صلى الله عليه و آله

الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ

رسول الله صلى الله عليه و آله

ضَرْبُهُ عَلَيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ ثَقَلَيْنِ

رسول الله صلى الله عليه و آله

عِبَادَةُ اللَّهِ! إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ، .. فَظَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى



فِي قَلْبِهِ

امير المؤمنين عليه السلام

٣٦٩ - ٣٧٠

الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوبِيَّةُ

؟

٢٢١

عُظْمَ الْخَالِقِ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَعُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ

امير المؤمنين عليه السلام

٣٤٦

عَلَيَّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُ مَا دَارَ

رسول الله صلى الله عليه و آله

٢٥٩

فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا

رسول الله صلى الله عليه و آله

٢٠٥

فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ

امير المؤمنين عليه السلام

٢٤٤

فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ .. وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ ...

امير المؤمنين عليه السلام

□  
قَاتَلَكُمُ اللَّهُ

امير المؤمنين عليه السلام

٢٢٣

□  
قَتَلَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ بِأَيْدِيهِمْ وَاللِّسَنِ

زيارت امام رضا عليه السلام

١٢٩

قُلُوبُهُمْ مَخْزُونَةٌ

امير المؤمنين عليه السلام

٤٠٨

□  
قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

رسول الله صلى الله عليه و آله

١٦٠

كُنْتُ لَهُ سَمْعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرُهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ

حديث قدسى

٢١٨

لا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ

امير المؤمنين عليه السلام

٢٩٤

لَا يَسْغُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَ لَكِن يَسْغُنِي قَلْبُ عَبْدِي...

حديث قدسي

٣١٧

لَوْ لَا الْأَجَلَ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ .. لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ

فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا

امير المؤمنين عليه السلام

٤٠٣ - ٤٠٤

مَا رَأَيْتُ اللَّهَ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَمَعَهُ وَبَعْدَهُ

امير المؤمنين عليه السلام

٢٥٩

مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ

امير المؤمنين عليه السلام

٢٧٨

مُسْتَنَّتَهُ بِسُنَنِ أَوْلِيَائِكَ مُفَارِقَةً لِأَخْلَاقِ أَعْدَائِكَ

زيارت امين الله

٩٥

مَلْبَسُهُمُ الْاِقْتِصَادُ وَ مَشِيئُهُمُ التَّوَاضُّعُ .. عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ

امير المؤمنين عليه السلام

٢٥٨

مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ

رسول الله صلى الله عليه وآله

٤٢، ٩

مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا

حديث قدسي

٧٨

مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ سَعَةُ دَارِهِ

رسول الله صلى الله عليه وآله

٣١٠

من عرفهم فقد عرف الله

امام رضا عليه السلام

١٤٢

مَنْ عَشَقَ الْعِبَادَةَ

رسول الله صلى الله عليه وآله

٢٨٢

□  
[إِنَّ أَعْرَابِيًّا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ يَلِي حِسَابَ الْخَلْقِ .. ثُمَّ

قال: فَفَقَّهَ الْأَعْرَابِيُّ

رسول الله صلى الله عليه وآله

٢٨٤

مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ، أَنْتَ الْحَيُّ وَأَنَا الْمَيِّتُ

مناجات حضرت علي عليه السلام

نَزَلَ فِي أَرْضِ دَوِّيَّةٍ مُّهِلِكَهٗ .. فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبِهِ

العَبْدِ الْمُؤْمِنِ

رسول الله صلى الله عليه وآله

٢٨٤ - ٢٨٥

النَّظْرُ شُعْبَةٌ مِنَ الزَّنَا

امير المؤمنين عليه السلام

٢٠٣

وَاجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبَادِكَ نَصِيبًا عِنْدَكَ

دعای کمیل

٣٥٠

وَ أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمِسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ

دعای کمیل

٣٨٨

وَ أَنْ تَعْمَلَ لِآخِرَتِكَ بِقَدْرِ بَقَائِكَ فِيهَا

امير المؤمنين عليه السلام

٢٨١

وَ أَنْ تَعْمَلَ لِدُنْيَاكَ بِقَدْرِ عُمرِكَ فِيهَا

امام صادق عليه السلام

٢٨١

وَبِطَاعَتِكَ عَنِ مَعْصِيَتِكَ

امير المؤمنين عليه السلام

٣١٢

وَعَبْرَةٌ مَنْ بَكَى مِنْ خَوْفِكَ مَرْحُومَةً

زيارت امين الله عليه السلام

٣٧٣

وَكَلَّهُ اللَّهُ إِلَيَّ نَفْسِهِ فَهُوَ جَائِزٌ .. مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بَدْعِهِ

وَدُعَاءِ الصَّلَاةِ

امير المؤمنين عليه السلام

٣٦٩ - ٣٧٠

وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ

دعاى كميل

١٨٧

وَلَوْضَعٌ مُجَاهِدَةً ابْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ .. وَإِذْهَاباً لِلْخِيَلِ عَنْهُمْ

ص: ٤٣٣

امير المؤمنين عليه السلام

٣٦٦ - ٣٦٨

□  
وَاللَّهُ لَأَتَيْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ

امير المؤمنين عليه السلام

٤٠٤

و ما الجهاد الأكبر؟

رسول الله صلى الله عليه وآله

٢٢٤

وَهُمْ وَالنَّارَ كَمَنْ قَدَرَاها

امير المؤمنين عليه السلام

٣٧١

هَذَا مَصَارِعُ عُشَاقٍ

امير المؤمنين عليه السلام

٢٨٣

هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي

امام حسين عليه السلام

٢٨٢

يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ

امام سجاد عليه السلام

٣٥٣

يَا مَنْ هُوَ اخْتَفَى لِفَرْطِ نُورِهِ، الظاهرُ الباطنُ في ظُهُورِهِ

؟

٣٥٠

يَا مَنْ هُوَ يَا مَنْ لَيْسَ إِلَّا هُوَ

امير المؤمنين عليه السلام

٣٩٣

يَتَمَلَّمُ كَتَمَلُّمِ السَّلِيمِ

امير المؤمنين عليه السلام

٢٦٥

ص: ٤٣٤



مصرع اول

سراینده

صفحه

آتش عشقم بسوخت خرمن طاعات را

وحدت کرمانشاهی

۳۱۵

آینه بشکست و رخ یار ماند

الهی قمشه ای

۳۹۲

از درد منالید که مردان ره دوست

وحدت کرمانشاهی

۲۷۷

از علی آموز اخلاص عمل

؟

۷۱

اگر لذت ترک لذت بدانی

سعدی شیرازی

۴۱۲، ۴۰۸، ۴۰۷

اگر یک بار گویی بنده من

خواجه عبدالله انصاری

۱۸۸

ای خدا این نهر جان را از هوس

؟

۳۸۸

ای رهنمای گمشده گان «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ»

فیض کاشانی

۲۱۸

ای کریمی که از خزانه غیب

سعدی شیرازی

۶۱

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست

حافظ شیرازی

۲۰۱

این وطن مصر و عراق و شام نیست

شیخ بهایی

۹۳

برخیز شتربانا بر بند کجاوه

ادیب الممالک فرهانی

۷۲

بر در کعبه سائلی دیدم

سعدی شیرازی

۱۳

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

سعدی شیرازی

۱۶۰

بس که هست از همه سو وز همه رو راه به تو

؟

۱۶۲

بسوزند چوب درختان بی بر

ناصرخسرو

۱۰۶

بشوی اوراق اگر همدرس مایی

حافظ شیرازی

۱۴۴

به دریا بنگرم دریا ته وینم

باباطاهر

۳۷۲

به گورستان گذر کردم کم و بیش

باباطاهر

پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

حافظ شیرازی

۳۱۵

ص: ۴۳۵

تا نگرید ابر کی روید چمن

مولوی

۳۷۳

تو ذوق لعل خوبان را چه دانی

صائب تبریزی

۴۰۵

چشم دل باز کن که جان بینی

هاتف اصفهانی

۳۷۲

چو محرم شدی واقف خویش باش

؟

۱۵۰

خوشا آنان که الله یارشان بی

باباطاهر

۳۵۲

در دست طیب است علاج همه دردی

؟

۲۹۶

در رقص درآید فلک از زمزمه عشق

وحدت کرمانشاهی

در کنار دجله سلطان بایزید

؟

۲۲۴

درویش به صد افسر شاهان نفرشد

وحدت کرمانشاهی

۳۱۳

دوست نزدیک تر از من به من است

سعدی شیرازی

۸۸

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

حافظ شیرازی

۱۰۹

ز بوی زلف تو مفتونم ای گل

باباطاهر

۲۶۲

شب تاریک و ره وادی ایمن در پیش

حافظ شیرازی

۲۰۴

طی این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن

حافظ شیرازی

۲۰۱

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

حافظ شیرازی

۳۹۳

فلک جز عشق محرابی ندارد

نظامی گنجوی

۲۴۱

که یکی هست و هیچ نیست جز او

هاتف اصفهانی

۱۳۴

گر بماندیم زنده بردوزیم

شیخ بهایی

۱۶۷

گر حکم شود که مست گیرند

دهخدا

۷۷

گر قدمت هست چو مردان برو

سعدی شیرازی

۳۳۲

گیتی و خوبان آن، در نظر آینه ای است

الهی قمشه ای

۳۹۱

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم

مولوی

۵۸، ۶۰

ما عاشقان غیر از خدا یاری نداریم

الهی قمشه ای

۲۰۷

ملت عشق از همه دینها جداست

مولوی

۲۸۳

من تیغ از پی حقّ می زنم

مولوی

۷۱

کجا رفتی که رفت از دیده ام دل

عماد خراسانی

۹۲

نفی من شد باعث اثبات من

وحدت کرمانشاهی





نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست

حافظ شیرازی

۳۷۳

وَ تَحْسَبُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ

امام علی علیه السلام

۹۴

هر که آمد به جهان نقش خرابی دارد

حافظ شیرازی

۱۲۷

هر که کند روی طلب سوی او

هاشمی دهلوی

۲۶۵

هرگز نبیری راه به سر منزل مقصود

وحدت کرمانشاهی

۲۵۷

هفت شهر عشق را عطار گشت

مولوی

۳۸۵

همانم که بودم به ده سالگی

نظامی گنجوی

یار در این انجمن یوسف سیمین بدن

ملاهادی سبزواری

۱۶۰

یک شبی مجنون به خلوتگاه ناز

محمدعلی احسانی

۳۹۱

یکی هست و هیچ نیست جز او

هاتف اصفهانی

۱۹۹

ص: ۴۳۷

آخوند کاشی ۵۸، ۵۹، ۲۵۴

آدم علیه السلام ۱۰۵، ۲۷۵، ۳۲۳

آل محمد علیهم السلام ۳، ۲۱، ۳۷، ۵۳، ۶۷، ۸۷، ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۷۷، ۱۹۵، ۲۱۵، ۲۳۳، ۲۵۳، ۲۷۵، ۲۹۱، ۳۰۵، ۳۲۳، ۳۴۱، ۳۶۱، ۳۸۱، ۳۹۹

ائمه معصومین، اهل بیت، دوازده امام علیهم السلام ۶، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۴۶، ۷۵، ۷۷، ۹۵، ۹۷، ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۱۰، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۸۴، ۳۹۹، ۴۰۹

ابراهیم علیه السلام ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۲۲۰

ابن خضیب ۳۴۶، ۳۵۰

ابن ملجم ۱۲۸، ۲۳۸

ابوبصیر ۲۹۵، ۲۹۶

ابو ثمامه ۳۷۰

ابوجهل ۱۱۸، ۱۲۷، ۲۹۷

ابوحمزہ ثمالی ۱۳۳، ۲۲۴، ۲۷۹، ۳۱۳

ابوذر ۲۸، ۱۵۰

ابوطالب علیه السلام ۴۰۴

ادهم ۱۱۲

ادیب الممالک فراهانی ۷۲، ۷۳

اراکی، سید علی اصغر ۷۲، ۷۳

ارباب، آیت الله حاج آقارحیم ۵۹

اسماعیل علیه السلام ۱۱۲، ۱۱۳

امام حسن عسكري عليه السلام ١٦٦، ٣١٣

امام حسين، سيد الشهداء، ابا عبدالله عليه السلام ٢٨، ٤٤، ٤٥، ٥٧، ٦٠، ٧٤، ٩٧، ١٠٧، ١٠٩، ١١٧، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٥٠، ١٥٢،  
١٦٩، ١٧٠، ١٨١، ١٨٧، ٢٠٠، ٢٠٤، ٢٢٠، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٦٣، ٢٨٢، ٣١٣، ٣٧٠، ٣٨٤، ٤٠٦، ٤٠٨

امام حسن مجتبي عليه السلام ١٢، ١٣، ٤٤، ٤٥، ٥٧، ١١٧، ١٢٨، ١٦٨، ١٨٠، ١٨٧، ٢٣٤، ٢٤٢، ٣٤٩، ٤٠٦، ٤٠٨

امام سجاد، زين العابدين عليه السلام ٩، ٩١، ١١٦، ١٣٠، ١٣٥، ١٨٢، ١٨٥، ١٨٦، ٢٠١، ٢٢٤، ٢٧٩، ٣٧٠

امام رضا عليه السلام ١٠٩، ١٢٩، ١٦٤، ٣١٣، ٣٧١

امام صادق عليه السلام ٢٢٠، ٢٩٢، ٢٩٤، ٢٩٦، ٣٤٩، ٤٠٧

امام علي، امير المؤمنين عليه السلام ٤، ٦، ٨، ١٠، ١١، ١٢، ١٣، ٢٨، ٢٩، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٥٤، ٥٦، ٥٧، ٦٠، ٧١، ٧٧، ٩٢، ١٠٧،  
١١٣، ١١٧

ص: ٤٣٨



۱۱۸، ۱۲۸، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۲۲، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۴، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۷، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۸

امام کاظم، موسی بن جعفر علیه السلام ۱۵۸، ۳۷۲

امام محمدباقر علیه السلام ۲۸، ۳۴۴

امام مهدی، امام زمان، امام عصر، حجه بن الحسن علیه السلام ۱۱۴، ۱۶۶، ۲۹۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۰، ۳۵۲

امام هادی علیه السلام ۴۰۷

انبیاء، پیامبران علیهم السلام ۱۹، ۲۵، ۳۱، ۴۶، ۷۵، ۷۶، ۸۹، ۹۵، ۹۷، ۱۰۵، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۷۹، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۷۵، ۲۷۷، ۳۰۸، ۳۲۶، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۹۹، ۴۰۹

انصاری، خواجه عبدالله ۱۸۷

بروجردی، آیت الله ۵۹، ۱۳۲، ۱۶۸

بلال ۱۱، ۴۵، ۳۸۷

بلقیس ۳۴۵

بنی اسرائیل ۲۳

بنی امیه ۲۹۵

بنی صدر ۱۲۹

بهشتی، شهید ۱۲۹، ۱۹۸

پیامبر اسلام، محمد بن عبدالله، رسول الله صلی الله علیه و آله ۳، ۵، ۸، ۹، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۷، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۵۳، ۵۵، ۶۰، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۸، ۸۷، ۹۲، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۶۱، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۹

جالینوس حکیم ۹۰

حائری یزدی، آیت الله شیخ عبدالکریم ۷۲، ۷۳، ۷۴

حافظ ۱۰۹، ۲۰۴، ۳۱۶، ۳۱۷

حیب بن مظاهر ۳۹۲

حجر بن عدی ۵۷

حر بن یزید ریاحی ۲۰۴، ۳۲۸

حکیم، آیت الله ۵۷

خمینی، امام ۴۷، ۵۷، ۷۲، ۳۱۱، ۳۲۷، ۳۳۲

داود علیه السلام ۲۳۹، ۲۶۱

رؤسای دراویش ۳۱۰، ۳۱۱

زکریا علیه السلام ۱۱۶

زهری ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶

سبعی، ابو عبدالله ۹

سعدی ۳۳۲

سکینه علیها السلام ۳۸۴

سلطان بایزید ۲۲۴

ص: ۴۴۰



سلمان ٢٨، ١٤٥، ١٤٩، ١٥٠، ٢٨٢

سليمان عليه السلام ٢٥٦، ٣٤٥

شاه ٣١٠، ٣١١

شعيب عليه السلام ١١٣، ١١٤، ٢١٩

صالح عليه السلام ٢٣

صدرالمتألهين ١٤٨

صدوقى، شهيد ٧٢

طبرسى ١٤٥

عبدالملك مروان ٧٤

عزيز مصر ١١٤

عطار ٣٨٥

على بن مهزيار ٣٤٤

على اكبر عليه السلام ٣٧١

عمر سعد ١١٧، ١٨١، ٣٢٨

عيسى مسيح عليه السلام ٥، ٢٣، ٧٦، ٧٨، ٧٩، ١٣٣، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٥٦

[حضرت] فاطمه زهرا عليها السلام ٢٨، ٤٤، ٤٥، ١٦٨، ١٨٧، ٢٢٠، ٢٤٣، ٢٩٢، ٣٠٩، ٤٠٦، ٤٠٨

فرعون ٢٣

فضيل ٣٩٤

قبيله قريش ١٢٧

قبيله مزيل ١٢٧

قزوینی، شیخ هاشم ۱۶۴

قمر بنی هاشم علیه السلام ۲۸، ۱۱۷

قنبر ۴۰۴، ۴۰۵

کاشف الغطاء، شیخ جعفر ۳۲۸، ۳۳۰

کرمانشاهی، میرزا حسن ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳

لیلی ۲۶۲، ۳۹۱

مادر موسی علیه السلام ۲۳

مجلسی، علامه ۹۴

مجنون ۲۶۲، ۳۹۱

[حضرت] مریم علیها السلام ۵، ۲۸

مسلم بن عوسجه ۹۷، ۳۹۲

مطهری، شهید ۱۶۷

معاویه ۵۷، ۱۱۸

مقداد ۴۵

موسی علیه السلام ۲۳، ۳۰، ۵۵، ۶۱، ۷۸، ۹۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۷

نمرود ۲۲۰

نوح علیه السلام ۱۱۰، ۱۱۱

هاجر علیها السلام ۱۱۲

همام ۴۰۳، ۴۰۴

یحیی علیه السلام ۷۸، ۷۹

يزيد ٥٧

يوسف عليه السلام ١١٤، ١١٦، ١٣٣، ١٨٠

ص: ٤٤١

فهرست جاها

اراک ۷۳

اصفهان ۵۸، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹

امامزاده سید نصرالدین ۴۱۰

ایران ۵۷، ۱۴۹، ۳۸۸

بخارا ۳۲۶

بغداد ۳۴۴، ۳۹۴

بهشت زهرا - تهران ۱۹۸

تبریز ۳۱۱

توران ۹

حسینیه هدایت - تهران ۱، ۱۹، ۳۵، ۵۱، ۶۵، ۸۵، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۷۵، ۱۹۳، ۲۱۳، ۲۳۱، ۲۵۱، ۲۷۳، ۲۸۹، ۳۰۳، ۳۲۱،

۳۳۹، ۳۵۹، ۳۷۹، ۳۹۷

خراسان ۳۱۱

خیابان ری ۴۱۰

تهران ۱، ۱۰، ۱۹، ۳۵، ۵۱، ۶۵، ۷۳، ۸۵، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۷۵، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۳۱، ۲۵۱، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۹،

۳۰۳، ۳۲۱، ۳۳۹، ۳۵۹، ۳۷۹، ۳۹۷، ۴۱۰، ۴۱۲

دریاچه ساوه ۷۲

رود سماوه ۷۲

ساوه ۷۲

سبأ ۳۴۵

شام ۹۳

شاهرود ۴۰۸، ۴۱۰

صفین ۲۸۲

طائف ۳۴۴

عراق ۵۷، ۹۳

عرفات ۹۸، ۹۹، ۱۰۹

فلسطین ۳۴۵

قزوین ۱۶۴

قم ۴۷، ۷۲، ۷۳، ۱۶۸، ۱۸۵، ۳۱۱

کربلا، حرم امام حسین علیه السلام ۶۰، ۱۶۵، ۲۶۳، ۳۱۳، ۳۹۲

کعبه ۱۳، ۱۱۱، ۱۱۲، ۳۱۳

کوفه ۲۶۵، ۲۹۵، ۳۹۲

کوه دماوند ۲۹۵

کوه طور ۵۵، ۱۶۱

مدرسه آخوند کاشی ۵۹

مدرسه صدر اصفهان ۵۸

مدرسه فیضیه ۴۷

مدین ۱۱۳

مدینه ۴۴، ۷۰، ۱۴۵، ۱۸۴، ۲۶۵، ۳۳۴

مسجد الاقصی ۳۱۱

ص: ۴۴۲



مسجد امام - اصفهان ۱۶۹، ۳۱۶

مسجد الحرام ۱۱۲، ۳۵۱، ۳۵۲

مسجد شجره ۳۵۱

مسجد کوفه ۲۶۵

مشهد، حرم امام رضا علیه السلام ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۷۷، ۳۱۳، ۳۷۱

مصر ۹۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۸۰

مکه ۳، ۱۶۵، ۳۳۴، ۳۵۱

منى ۹۹

نجد ۷۲

نجف ۳۲۷، ۳۳۲

هرات ۱۸۷

هندوستان ۱۴۶

یزد ۳۱۱

یمامه ۷۲

یونان ۹۰، ۲۵۶

ص: ۴۴۴

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری



۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

